

بیان واقع

سرگزشت احوال نادر شاہ

و

سفر ہای مصنف خواجہ عبدالکریم
ابن خواجہ عاقبت محمود کشمیری

تصحیح و تحقیق

ڈاکٹر کے۔ بی۔ نسیم

ایم۔ اے۔ (پنجاب) ، پی۔ ایچ۔ ڈی۔ (مانچسٹر) ،
ایف۔ آر۔ اے۔ ایس۔ (لندن) ،
صدر شعبہ فارسی ، دانشگاه پشاور۔


ادارۂ تحقیقات پاکستان ، دانشگاه پنجاب ، لاہور۔

۱۹۷۰ء

۱۵۰۰

۱۱۰۶۹۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب
مؤلف
مترجم
موضوع
شماره قفسه	۲۱ ۱۰۸۳



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب


۱۱۰۶۹۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۲۱
۱۰۸۳	

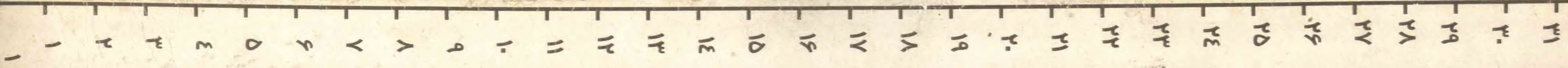
۱۵۰۰

مجله
فرهنگ و ادب

۱۱۰۶۹۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی		 جمهوری اسلامی ایران شماره ثبت کتاب ۱۱۰۶۹۰
کتاب	
مؤلف	
مترجم	
موضوع	
شماره قفسه ۲۱ / ۱۰۸۳		

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	۲۱
۱۰۸۳	





بیان واقع

سرگزشت احوال نادر شاہ

و

سفرهای مصنف خواجہ عبدالکریم

ابن خواجہ عاقبت محمود کشمیری

تصحیح و تحقیق

ڈاکٹر کے۔ بی۔ نسیم

ایم۔ اے۔ (پنجاب)، پی۔ ایچ۔ ڈی۔ (مانچسٹر)،

ایف۔ آر۔ اے۔ ایس۔ (لندن)،

صدر شعبہ فارسی، دانشگاه پشاور۔

ادارۂ تحقیقات پاکستان، دانشگاه پنجاب، لاہور۔

۱۹۷۰ء

انتشارات ادارہ تحقیقات پاکستان

شماره ۲۱

تشکر

ادارہ تحقیقات پاکستان متروکہ اوقاف بورڈ
حکومت پاکستان کی مالی امداد کا ممنون ہے
جس کی وجہ سے ادارے کے لیے تصنیف و تالیف
کا کام آسان ہو گیا ہے۔

چاپ اول : ستمبر ۱۹۷۰

قیمت : ۱۸ روپے

مطبوعہ : حبیب پریس ، ۳۳ مزنگ روڈ ، لاہور

فہرست موضوعات

صفحہ	موضوع	شماره
۱	سبب تالیف	۱ -
...	باب اول	
۵	حسب و نسب نادر شاہ	۲ -
...	فصل در ذکر برہم خوردن سلطنت سلاطین صفویہ و	۳ -
۷	غلبہ افغنہ خلیجی قندہاری پر ممالک ایران	...
...	فصل در بیان قضیہ ملک محمود سیستانی و مخاطب شدن	۴ -
...	نادر قلی بیگ از طرف شاہ طہماسپ بن شاہ سلطان حسین	...
۸	صفوی بخطاب طہماسپ قلی خانی	...
...	فصل در ذکر محاربت شاہ طہماسپ با افغنہ کہ متصرف	۵ -
...	عراق وغیرہ شدہ بودند و غلبہ قزلباش و مغلوبی افغنہ	...
۹	و کشتہ شدن اشرف شاہ پسر محمود شاہ	...
...	فصل در ذکر محاربت طہماسپ قلی خان با سپہ سالار رومی و	۶ -
...	ترکان و عزل شاہ طہماسپ و نصب شاہ عباس و وقوع وقائع	...
۱۲	و سوانح دیگر	...
...	فصل در ذکر محاربات طہماسپ قلی خان با عساکر روم و بلوچ	۷ -
...	ولزگی و غالب شدن بر ہر سہ گروہ بعد از شکست خوردن	...
۱۴	در جنگ توپال پاشا لشکرکش قیصر روم	...
...	فصل در ذکر جلوس نادر قلی بیگ طہماسپ قلی خان بر تخت	۸ -
۱۶	سلطنت ایران	...
...	فصل در ذکر توجہ نادرالسلطان بہ سمت ہندوستان و بیان	۹ -
۲۳	خرابی آن	...

(ب)

شماره	موضوع	صفحه
۱۰ -	فصل در ذکر محاربه فرمانفرمای هندوستان با والی ایران باین عنوان و عاقبت بمصالحه انجامیدن	۲۶ ...
۱۱ -	فصل در ذکر داخل شدن بر دو بادشاه در دارالخلافه شاهجهان آباد و باعث قتل عام و خرابی اعزّه کرام	۳۴ ...
۱۲ -	ساخته قتل عام	۳۷ ...
۱۳ -	فصل در ذکر اموری که بعد از قتل عام بظهور پیوست	۳۹ ...
۱۴ -	انعقاد محفل نشاط و مجرای نور بانی طوائف	۴۳ ...
باب دوم		
۱۵ -	در بیان معاودت نادرالسلطان بسوی ایران و رفتن بتوران و خوارزم درین میان	۴۵ ...
۱۶ -	غرقابی شتر با ظروف طلا در آب جهلم	۴۸ ...
۱۷ -	فصل در بیان سوانحی که در ایام نزاع یعنی روزهای توقف و اقامت در آن کوپستان بوقوع آمد	۴۹ ...
۱۸ -	داخل شدن افغان یوسف زئی در خیمه نادر شاه و بردن اسلحه از آنجا	۵۱ ...
۱۹ -	فصل در ذکر توجه شاهنشاه بجانب سنده و خرابی آن ولایت و دستگیر شدن حاکم آنجا و غیره روئداد آنجا	۵۳ ...
۲۰ -	فصل در ذکر تعاقب سلطان بطریق ایلغار بتعاقب خدا یار خان لئی و جشن نوروز بزور زر هندوستان و تفصیل انعام آن	۵۶ ...
۲۱ -	انعام عام نادر شاه بسپاه و ملازمان رکاب	۵۷ ...
۲۲ -	خصوصیات سر زمین قندهار و قلعه آن	۵۸ ...
۲۳ -	وصول بدارالسلطنت برات و بیان خصوصیات آن	۵۹ ...
۲۴ -	فصل در ذکر اوصاف خیمه مرصع که بفرمائش شاهنشاهی ساخته شد و طریق ساختن آن	۶۰ ...
۲۵ -	خصوصیات طور و ترکیب خیمه مذکور و صفت نقل و تحویل آن با غیر و ضروریات و لوازم	۶۱ ...

(ج)

شماره	موضوع	صفحه
۲۶ -	فصل در بیان حرکت سلطان از دارالسلطنت برات بجانب توران و عنوان تسخیر آن	۶۴ ...
۲۷ -	زخمی شدن سردار جلایر از گراز و کشته شدن غلامش بزخم بهان گراز تیر خورده	۶۵ ...
۲۸ -	ورود نادر شاه به بلخ و مرخص نمودن یار مجد خان والی بلخ را بزیارت کعبه الله	۶۶ ...
۲۹ -	فصل در ذکر حرکت نمودن سلطان از بلخ و متوجه شدن بسمت بخارا	۶۷ ...
۳۰ -	فصل در ذکر ملاقات ابوالفیض خان والی توران با نادرالسلطان شهریار ایران	۷۰ ...
۳۱ -	ذکر خصوصیات بلده فاخره بخارا	۷۲ ...
۳۲ -	فصل در بیان اموری که در ایام اقامت آنجا بظهور پیوسته	۷۴ ...
۳۳ -	فصل در ذکر حرکت نمودن نادر شاه از بخارا و متوجه شدن بسمت "چهار جو" و محاربه کردن با افواج اوزبکیه، ترکان پای خوارزم و فتح یافتن بر ایشان بعد از شکست قشون قزلباشیه و بعضی سوانح دیگر	۷۸ ...
۳۴ -	شرح احوال ملک اطراف "چهار جو" و جیحون و سیحون و غیره سر زمین توران	۸۱ ...
۳۵ -	ملک ماوراء النهر	۸۲ ...
۳۶ -	تدبیر نگه داشتن غله بر کشتی با	۸۲ ...
۳۷ -	طور تیمپ بسته رفتن فوج که از قزاق و ترک تازی دست برد حریف محفوظ باشند	۸۴ ...
۳۸ -	فصل در نهضت فرمودن نادر شاه بسمت خوارزم بعزم رزم	۸۵ ...
۳۹ -	خلاص نمودن اسیران خراسان از قید خوارزمیان و خرچ راه داده بخراسان فرستادن	۸۸ ...
۴۰ -	مقرر کردن مولودگاه نادر شاهی بخوق آباد	۸۹ ...

شماره	موضوع	صفحه
۴۱ -	مقتول شدن سی و پنج نفر منکب‌بازی و یوز باشی و غیره و سبب قتل آنها	۹۰ ...
۴۲ -	خصوصیات ملک خوارزم و توابع آن	۹۲ ...
۴۳ -	فصل در ذکر معاودت سلطان ایران از توران بجانب خراسان و مرو شاهجهان	۹۳ ...
۴۴ -	خصائص قلعه کلات	۹۴ ...
۴۵ -	صفت شهر مولودگاه نادر شاهی که ثانی الحال بخوق آباد موسوم گردید	۹۵ ...
۴۶ -	خصوصیات قصبه اییورد که باورد نیز گویند	۹۶ ...
۴۷ -	ورود نادر شاه بمشهد مقدس و ذکر سوانحی چند که در آنجا روی نمود	۹۶ ...
۴۸ -	صفت شهر مقدس و خصائص روضه منوره متبرکه حضرت امام بهام اعنی جناب امام علی موسی رضا رضی الله تعالی عنه و عن آبائیه الکرام	۹۷ ...
۴۹ -	در خواب دیدن محرر اوراق جناب حضرت امام را رضی الله عنه و بشارت کامیابی مطالب یافتن	۹۸ ...
۵۰ -	حکایت مقبره نادر شاه در مشهد مقدس برای خود ساخته و ظریفی بیتی بر آن نوشته بود	۱۰۰ ...
۵۱ -	بیان حدود اربعه ممالک ایران	۱۰۲ ...
۵۲ -	فصل در بیان توجه سلطان بسمت مازندران بهشت نشان و تحریر وقایعی که در آنجا رویداده	۱۰۳ ...
۵۳ -	صفت استر آباد و جنگل راه مازندران	۱۰۴ ...
۵۴ -	زخمی شدن نادر شاه بزخم گولی بندوق و سالم ماندنش و بهم سلامت ، بدر جستن آن قادر اندازان شاه انداز	۱۰۷ ...
۵۵ -	صفت دارالسلطنه قزوین و وضع بنای خانه‌های شهر و غیره	۱۱۰ ...
۵۶ -	فصل در ذکر بحث تحقیق معنی این آیت جلیل و مترجم ساختن تورات و انجیل برای اثبات حقیقت و ابطال احدی المذنبین	۱۱۱ ...

شماره	موضوع	صفحه
۵۷ -	رخصت شدن سید علوی خان حکیم باشی از نادر شاه بزیارت و حج بیت الله	۱۱۲ ...
	باب سوم	
۵۸ -	فصل اول در ذکر کوچ نمودن از قزوین و متوجه شدن بدارالسلام بغداد بطور قافله بغیر لشکر	۱۱۵ ...
۵۹ -	خصائص بلده همدان	۱۱۵ ...
۶۰ -	مقبره شیخ الرئيس ابو علی سینا در همدان است	۱۱۷ ...
۶۱ -	صفت کوه بیستون و بیان سحرکاری های فرهاد شوریده سر و کارستانیها در نقش شیرین و خسرو و غیره در سنگ آن کوه	۱۱۸ ...
۶۲ -	سرحد ایران و روم	۱۱۸ ...
۶۳ -	ورود حکیم باشی و محرر اوراق به بغداد و خصائص آن	۱۱۹ ...
۶۴ -	تفصیل مقابر کرامات مآثر آئمه کرام و اولیای عظام که در بغداد آسوده اند و الی الآن مطاف اهل عالم اند	۱۲۰ ...
۶۵ -	روضه کاظمین رضی الله عنها	۱۲۰ ...
۶۶ -	روضه حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه	۱۲۱ ...
۶۷ -	مقبره شیخ معروف کرخی قدس سره	۱۲۱ ...
۶۸ -	مقبره سید الطائفه جنید و سری سقطی رحمهما الله و مقابر اولیای دیگر	۱۲۱ ...
۶۹ -	روضه کثیرالبرکات حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی قدس الله سره السائر	۱۲۲ ...
۷۰ -	قصیده میامن خان کشمیری در منقبت غوث الاعظم	۱۲۳ ...
۷۱ -	ذکر خصائص دارالسلام بغداد و تفصیل مقابر عظمت مآثر آن دارالخلافت	۱۲۴ ...
۷۲ -	مقبره حضرت امام اعظم ابوحنیفه رضی الله تعالی عنه	۱۲۴ ...
۷۳ -	مقتل پسران مسلم بن عقیل رضی الله عنهم	۱۲۵ ...
۷۴ -	خصائص کربلای معلی و مشاهد شهادت رضی الله عنهم	۱۲۶ ...

(و)

شماره	موضوع	صفحه
۷۵ -	گنبد مشهد حضرت عباس علی رضی الله تعالی عنه	۱۲۷ ...
۷۶ -	گنبد حر شهید رضی الله عنه	۱۲۷ ...
۷۷ -	ده ذی الکفل علیه السلام	۱۲۷ ...
۷۸ -	خصائص بلده حله و مقبره حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام	۱۲۷ ...
۷۹ -	قبر حضرت شعیب پیغمبر علیه السلام و مسجد ایشان	۱۲۸ ...
۸۰ -	ورود محرر اوراق و حکیم باشی به بلده حله و کیفیت مناره	۱۲۸ ...
۸۱ -	مسجد حضرت شعیب نبی علیه السلام و هو بن العجائب	۱۲۹ ...
۸۱ -	ورود محرر اوراق به نجف اشرف حضرت مرتضوی رضی الله عنه	۱۲۹ ...
	و خصائص امکنه آن	۱۳۰ ...
۸۲ -	تعمیر و مطلق نمودن نادر شاه گنبد های روضه شریف حضرت	۱۳۰ ...
	امیر المؤمنین علی مرتضی و جناب سید الشهداء رضی الله عنهما	۱۳۱ ...
۸۳ -	قبر حضرت نوح پیغمبر و قبر حضرت ابوالبشر آدم علیهما السلام	۱۳۱ ...
	باعتماد مردم آنجا درون	۱۳۲ ...
۸۴ -	خصائص شهر کوفه و مسجد مشهد جناب مرتضوی	۱۳۲ ...
	کرم الله تعالی وجهه	۱۳۲ ...
۸۵ -	فصل در ذکر متوجه شدن محرر اوراق بجانب مکه معظمه	۱۳۲ ...
	زادها الله تعالی تعظیماً و تکریماً به همراه قافله (از راه)	۱۳۳ ...
	شام و حلب	۱۳۳ ...
۸۶ -	جدول منازل از بغداد تا مکه معظمه	۱۳۵ ...
۸۷ -	مقبره حضرت دانیال و عزیر پیغمبر علیهما السلام در بلده	۱۳۵ ...
	کرکوک	۱۴۰ ...
۸۸ -	مقبره حضرت جرجیس و حضرت یونس پیغمبر علیهما السلام در	۱۴۰ ...
	بلده موصل بنا کرده امیر تیمور صاحب قران است	۱۴۰ ...
۸۹ -	خصائص اشرار اعراب	۱۴۱ ...
۹۰ -	خصائص بلده عرفه و مکان در آتش انداختن حضرت	۱۴۱ ...
	ابراهیم علیه السلام و گلستان و چشمه آب شدن آن و شهرستان	۱۴۱ ...
	نمرود نمرود	۱۴۱ ...

(ز)

شماره	موضوع	صفحه
۹۱ -	شهرستان نمرود نمرود	۱۴۲ ...
۹۲ -	صفت قلعه مار دین که مابین موصل و عرفه بر قلعه کوهی واقع	۱۴۲ ...
	شده	۱۴۲ ...
۹۳ -	ورود بحلب و صفت پاکیزگی آن و زیارت قبر حضرت یحیی بن	۱۴۲ ...
	زکریا علیهما السلام	۱۴۳ ...
۹۴ -	تعریف ساکنان و متوطنان شهر حلب در جمیع امور	۱۴۳ ...
۹۵ -	ورود بدمشق و خصائص آن	۱۴۵ ...
۹۶ -	ذکر مسجد بنی امیه که قبر حضرت زکریا علیه السلام هم	۱۴۵ ...
	درانست و تعریف شهر دمشق	۱۴۶ ...
۹۷ -	فصل در ذکر توجه بسوی مدینه منوره علی صاحبها الصلوٰه	۱۴۶ ...
	و السلام از دمشق براه بیابان	۱۴۶ ...
۹۸ -	طریق بندوبست و ضبط و نسق راه رفتن قافله حجاج بیدرقه	۱۴۶ ...
	میر حاج شام که از طرف خوندگار روم تعیین می شود	۱۴۷ ...
۹۹ -	ورود بکویستان ناقه حضرت صالح پیغمبر و بیان حرکتی که	۱۴۷ ...
	از قدیم معمول قافله شده که آنجا بعمل می آرند	۱۴۹ ...
۱۰۰ -	کوهی که معه خانه های سنگی و قوم کفار نگونسار گردیده	۱۴۹ ...
۱۰۱ -	ورود به قصبه علا و خیبر و ذکر قوم یهود و نصاری آنجا که	۱۴۹ ...
	قتل حجاج را ثواب می دانند	۱۵۰ ...
۱۰۲ -	حکایات دزدی و اعراب بادیه	۱۵۱ ...
۱۰۳ -	ورود بمدینه منوره و بسعادت دارین زیارت روضه حضرت	۱۵۱ ...
	سید المرسلین صلی الله علیه و سلم و دیگر مزارات متبرکه که فائز	۱۵۳ ...
	شدن اللهم ارزقنا	۱۵۳ ...
۱۰۴ -	فصل در ذکر بعضی امور که از مکه معظمه تا ورود بندر هوگلی	۱۵۳ ...
	که از بنادر بنگاله در قلمرو پادشاه هندوستان است ، رویداده	۱۵۳ ...
	و مشاهده نموده شد	۱۵۴ ...

(ح)

شماره	موضوع	صفحه
۱۰۵ -	ورود به بندر مخا که از بنادر ملک یمن است	۱۵۵ ...
۱۰۶ -	جزیره سیلان -	۱۵۷ ...
۱۰۷ -	ورود بندر پهلچری	۱۵۷ ...
۱۰۸ -	ورود به بندر چیناپن	۱۵۸ ...
۱۰۹ -	ورود به بندر بالیسر و بیان طوفان باد و باران	۱۵۸ ...
باب چهارم		
۱۱۰ -	در ذکر بعضی از وقائع که از ابتدای ورود به بندر هوگلی تا وقت وصال و انتقال اعلی حضرت کثیر المروت پادشاه درویش صفت محمد شاه فردوس آرام گاه بظهور پیوسته	۱۶۱ ...
۱۱۱ -	فصل اول در ذکر برخی از سوانح حالات بنگاله و غیره بطریق اجمال	۱۶۱ ...
۱۱۲ -	احوال صوبه داران بنگاله	۱۶۲ ...
۱۱۳ -	کشته شدن سرفراز خان و مسلط شدن علی وردی خان مهابت جنگ بر صوبه بنگاله	۱۶۳ ...
۱۱۴ -	راه یافتن فوج مرهه از راه اوڈیس در ملک بنگاله	۱۶۳ ...
۱۱۵ -	ورود به عظیم آباد پٹنه و خصائص آن	۱۶۵ ...
۱۱۶ -	بیان مجملی از احوال نواب امیر خان عمده الملک	۱۶۶ ...
۱۱۷ -	تاریخ فوت و دفن امیر خان عمده الملک	۱۶۷ ...
۱۱۸ -	فصل در ذکر رسیدن ایلیچیان نادر شاه از ایران بخدمت پادشاه فردوس آرام گاه محمد شاه پادشاه هندوستان	۱۶۸ ...
۱۱۹ -	فصل در ذکر نهضت فرمودن محمد شاه پادشاه بر سر علی محمد خان روپیل به تحریک و صوابدید نواب ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ میرآتش و نواب امیر خان عمده الملک بهادر	۱۶۹ ...

(ط)

شماره	موضوع	صفحه
۱۲۰ -	فصل در ذکر کشته شدن نادر شاه از دست سپاه ، بلکه ایل خود که قوم افشار باشد	۱۷۰ ...
۱۲۱ -	فصل در ذکر فوت نواب زکریا خان بهادر ، صوبه دار دارالسلطنت لاهور ، خلف الصدق نواب سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر صوبه دار ملتان که خاله زاده حقیقی نواب قمرالدین خان اعتمادالدوله وزیر اعظم هندوستان می شد	۱۷۹ ...
۱۲۲ -	مال کار شاهنواز خان	۱۸۳ ...
۱۲۳ -	فصل در ذکر عروج و خروج احمد شاه درانی و موسوم به احمد شاه دران و رسیدن به لاهور و بی جنگ انهمام شاهنواز خان و استقلال و تسلط شاه غارت پناه بر دارالسلطنت لاهور و خرابی ممالک هندوستان به تقدیر خالق مستعان	۱۸۵ ...
۱۲۴ -	احوال ثقی خان اخته	۱۸۶ ...
۱۲۵ -	متوجه شدن احمد شاه درانی به تسخیر پنجاب	۱۸۷ ...
۱۲۶ -	بیان احوال و کشته شدن شاه صابر درویش که پیر شاه درانی بود بحکم شاه نواز خان	۱۸۸ ...
۱۲۷ -	شنیدن احمد شاه درانی خبر شهادت پیر خود و بعزم انتقام دیوانه وار بر افواج شاهنواز خان یورش نمودن و بی جنگ بزیمت یافتن سپاه لاهور و سراسیمه گریختن شاه نواز خان بطرف شاهجهان آباد و بنا بر استصواب و اشاره نواب قمرالدین خان وزیر اعظم در قلعه بادشاهی مقید و محبوس شدن و تسلط احمد شاه بر دارالسلطنت لاهور	۱۹۰ ...
۱۲۸ -	رسیدن شاهنواز خان بخدمت نواب وزیر و مقید و محبوس شدن	۱۹۱ ...

(ی)

شماره	موضوع	صفحه
۱۲۹ -	جنگ نواب معین الملک بهادر و شاهنواز خان و کشته شدنش در میدان	۱۹۲ ...
۱۳۰ -	اشعار از "کارنامه" محمد بخش آشوب	۱۹۴ ...
۱۳۱ -	فصل در ذکر حرکت نمودن بندگان سلطان احمد فرزند محمد شاه پادشاه باتالیقی نواب وزیر اعظم و اتفاق نواب صفدر جنگ بهادر میرآتش و غیره امراء باراده مقابله و جنگ احمد شاه ابدالی درانی	۲۰۰ ...
۱۳۲ -	مقابله و مقاتله بر دو فوج مغل و افغان و قبل از وقوع جنگ بگوله توپ قضا شهید شدن نواب وزیر الملک غفران پناه و باستقامت شاهزاده و شجاعت و استقلال نواب معین الملک بهادر و حسن تردد نواب صفدر جنگ بعد از نبرد شدید شکست خوردن و گریختن احمد شاه درانی	۲۰۶ ...
۱۳۳ -	فصل در ذکر وصال و ارتحال پادشاه خجسته خصال فردوس آرامگاه محمد شاه و برخی از احوال اجداد ایشان بجهت ربط سر رشته سخن	۲۱۵ ...
۱۳۴ -	بیان فضایل و قبایل سلطنت معزالدین	۲۱۸ ...
۱۳۵ -	خروج نمودن محمد فرخ سیر در بنگاله	۲۱۹ ...
۱۳۶ -	منهزم شدن معزالدین و ذوالفقار خان و دستگیر شدن بر دو و به فضیحت کشته شدن و بسزای کردارهای خود رسیدن	۲۲۰ ...
۱۳۷ -	رواج پواج پروری	۲۲۱ ...
۱۳۸ -	بلای ناگهانی که بقضای آسمانی خود بخود بمریضها رسید	۲۲۳ ...
۱۳۹ -	مسموم نمودن سادات محمد فرخ سیر را	۲۲۴ ...
۱۴۰ -	بر تخت نشاندن سادات محمد شاه ولد جهان شاه را	۲۲۵ ...
۱۴۱ -	کشته شدن نواب حسین علی خان بهادر بر دست میر حیدر خان بهادر و کشته شدن او مع قاتل خود	۲۲۹ ...

(ک)

شماره	موضوع	صفحه
۱۴۲ -	بیان شجاعت نواب حکیم خان خویشکی و دستگیر شدن	۲۳۱ ...
۱۴۳ -	کشته شدن غیرت خان	۲۳۲ ...
۱۴۴ -	شکست یافتن سید عبدالله خان و سلطان ابراهیم و دستگیر شدن	۲۳۳ ...
۱۴۵ -	بغتنه فوت شدن نواب محمد امین خان چین بهادر	۲۳۴ ...
۱۴۶ -	تاریخ تولد محمد شاه پادشاه در غزنین	۲۳۶ ...
۱۴۷ -	انتقال نمودن محمد شاه پادشاه	۲۳۷ ...
۱۴۸ -	جدول ایام سلطنت شاهان تیموری	۲۳۷ ...
۱۴۹ -	فصل در ذکر پادشاه شدن شاهزاده احمد میرزا و مخاطب به احمد شاه شدن	۲۳۸ ...
باب پنجم		
۱۵۰ -	در ذکر بعضی امور که در ایام سلطنت احمد شاه بهادر بعمل آمد	۲۴۰ ...
۱۵۱ -	فصل در ذکر جلوس احمد شاه بهادر بر تخت سلطنت هندوستان...	۲۴۰ ...
۱۵۲ -	احوال میر محمد سعید سعید الدوله	۲۴۱ ...
۱۵۳ -	احوال مان خان معتقد الدوله برادر صاحب الزمانی	۲۴۱ ...
۱۵۴ -	مسخرگی های عهد احمد شاه	۲۴۲ ...
۱۵۵ -	فصل در ذکر وفات علی محمد خان روپیله و محاربه که در میان پسران او و نواب قائم خان پسر نواب محمد خان بنگش بنوشتجات پادشاه و وزیر بمیان آمد و کشته شدن نواب قائم خان	۲۴۵ ...
۱۵۶ -	کشته شدن قائم خان بنگش بر دست پسران علی محمد خان روپیله	۲۴۶ ...
۱۵۷ -	بردن وزیر پادشاه را بر سر قرخ آباد	۲۴۷ ...
۱۵۸ -	فصل در ذکر احوال خیر مآل نواب معتمد الملوک سید علوی خان حکیم باشی علیه الرحمة بطریق اجمال	۲۴۸ ...

شماره	موضوع	صفحه
۱۵۹ -	فصل در ذکر قتل نواب بهادر بر دست تدبیر و نزویر وزیر یعنی نواب صفدر جنگ بهادر و آغاز شر و فتنه عالم بالتقام آن مقتول و محاربه وزیر با امرای احمد شاهي بلکه سائر بندگان الهی و خرابی و ویرانی محروسه دارالخلافه از اطراف شهر خصوصاً دہلی قدیم که به شهر کهنه مشهور بود	۲۵۴ ...
۶۰ -	ملحق شدن ذوالفقار جنگ احمد بصفدر جنگ و بشوم طمعی خود مغوی فتنه و فساد شدن و او را و خود را رسوا ساختن	۲۵۹ ...
۱۶۱ -	احوال عاقبت محمود صاحبقران کشمیر از ابتدا تا انتهای	۲۶۱ ...
۱۶۲ -	جدا ساختن عاقبت محمود بحسن تدبیر نوکران وزیر را ازو	۲۶۲ ...
۱۶۳ -	احوال انامان کیش سردار مرهتہا	۲۶۴ ...
۱۶۴ -	بحکم بادشاه غارت نمودن حویلی اسحاق خان	۲۶۵ ...
۱۶۵ -	یورش نمودن اسمعیل خان مع وزیر بر ٹیلہ برج شهر پناه و جنگ مغلوبہ	۲۶۶ ...
۶۶ -	کشته شدن گسائین در جنگ کالی پہاڑی	۲۶۸ ...
۱۶۷ -	در عین شدت جنگ روز سلخ شعبان از لاهور رسیدن سید جمیل الدین خان بهادر و مجد سعید خان بهادر رستم جنگ با فوج نواب معین الملک بهادر	۲۶۸ ...
۱۶۸ -	عفو تقصیرات وزیر علی الرغم عماد الملک بهادر به مربی گری و دستگیری نواب خانخانان بهادر	۲۶۹ ...
۱۶۹ -	ازان وقت الی الآن احوال ہندوستان بطریق اجمال	۲۷۰ ...

ہنگام اشتراک در مجلس مذاکرہ بین الاقوامی میرزا غالب کہ از ۲۸ تا ۳۱ دسامبر ۱۹۷۰ء در دانشکدہ خاور شناسی دانشگاه پنجاب لاهور تشکیل شد بہ من سعادت دست داد کہ بہ دیدار آقای دکتر نسیم دوستدار راستین زبان فارسی و استاد گرامی این زبان در دانشگاه پیشاور موفق شدم و ضمن مصاحبت معلوم شد کہ از طبع کتاب "بیان واقع" تالیف خواجہ عبدالکریم کشمیری فراغت یافتہ اند و این توفیق الہی را مزید توفیقات دیگر علمی خود ساختہ اند -

محققان تاریخ دورہ نادر شاہ افشار، یعنی پادشاہ نامدار تاریخ ایران، با اسم عبدالکریم کشمیری ہمسفر نادر شاہ از ہند تا ایران سالہاست کہ آشنایی داشتند و برخی ہم کتاب او را بصورت نسخہ خطی دیدہ بودند و از منقولات اشخاصی کہ آن را مورد استفادہ قرار دادہ بودند سود و بہرہ می گرفتند، اما ہمیشہ در دل اہل تحقیق و علاقہ مندان بہ متون تاریخی این انتظار جوش می زد کہ متن کامل کتاب طبع شود و در دسترس قرار گیرد تا مستقیماً از نظر مؤلف اطلاع حاصل شود -

اینک خوشبختانہ کتاب بصورت منقح و بر اساس دہ نسخہ خطی بہ طبع رسیدہ است و فیض زیارت آن قبل از انتشار بہ من دست داد کہ آیام کوتاہی را در لاهور با مصحح گذراندم -

کتاب "بیان واقع" از نظر مطالعہ در اوضاع و احوال شہرہا و نگاہ جغرافیای تاریخی نیز مورد استفادہ است، زیرا مولف مشاہدات خود را بہ دلچسپی بیان کردہ است -

توفیق دانشمند محترم را در انتشار آثار زبان فارسی کہ در پیمہ وسیع شبہ قارہ نشر شدہ و از منابع تحقیق و مطالعہ تاریخ ادبی و سوابق زبان فارسی است

Bayan-i-Waqi'
Persian Manuscript Ethe 566.
India Office Library,
London.

۱ ب

کتاب : "بیان واقع" در احوال نادر شاه -

گذرانیده : میرزا محمد بخش خان آشوب در بلده لکهنؤ داخل کتابخانه

نگارش کتاب سرکار نواب صاحب ممتازالدوله مقخرالملک

حسام جنگ مستر رچارد جانسن صاحب بهادر دام اقباله -

تاریخ بیان واقع ، تصنیف عبدالکریم ابن خواجه عاقبت محمود کشمیری

که از کشمیر آمده ، در شاهجهان آباد بودند و قصه تاخت نادر شاه

پیشم دید و آن را تحریر کردند -

آرزو مندم و نگارش این چند سطر را منحصرآ از باب عرض احترام و سپاس به
محضر ایشان وظیفه خود دانستم -

لاهور ، دهم دی ماه ۱۳۰۹
مطابق ۳۱ دسامبر ، ۱۹۲۰ مسیحی
دکتر ایرج افشار
رئیس اداره کل انتشارات و روابط
کتابخانه ها ، دانشگاه تهران



نادر شاه افشار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲ الف

المهی محفل آراکن بذکر خود بیانم را
تجلی شعله گردان در سخن شمع زبانم را

الحمد لله الذی علم الا انسان ما لم يعلم ه و الصلوة و السلام
علی رسولی محمد هادی الامم و علی آلہ و اصحابہ ذوی الاحسان
و الکرم ن

سبب تألیف

و بعد بنده حقیر، سراپا تقصیر، بواسطه تنوطن خطه کشمیر،
جنت نظیر، برطبق ارث جد کبیر، روشن ضمیر علی نبینا
و علیه الصلوة و السلام اکثر که از سکونت فردوس برین حاصل
نموده بودند، یعنی و عصی ادم ربّه ه

اما ایشان خورده و من ناخورده عبدالکریم بن (۱) خواجه عاقبت
محمود بن خواجه محمد بلایق بن خواجه محمد رضا عفی عنهم :

۲ ب

دارید مرا دوست که من آدم و قتم
بر کس که عدوم شده شیطان لعین است

معروض رای عالم آرای دانشوران ذی پوش و صاحب هوشان
عیب پوش میدارد که دران آوان که نادر السلطان متوجه هندوستان
گردید، اقل العباد (۲) در بلده شاهجهان آباد ساکن بود، و از
قدیم الایام اراده حصول (۳) شرف حج بیت الله المبین و زیارت مقابر
اکابر دین و قدم بوسی صلاحی صاحب یقین در دل غافل این بی

1. In P. U. A., p. I and P. U. H., fol. I, the word is ولد .

2. In P. U. A., p. I بنده .

3. P. U. A., p. I omits حصول .

حاصل خلجان می نمود، از آنجا که مقرر است من طلب شیء وجد وجد اتفاق ملاقات با میرزا علی اکبر خراسانی که بظاهر داروغه دفتر خانه و فی الحقیقت بسبب عدم وزیر کارهای وزارت بر دمه او بود، افتاد -

اذا اراد الله شیئاً هی اسبابه

حاصل اینکه حقیر را بملازمت سلطان رسانیده بوعده، رخصت حج و زیارت^(۱) در سلک متصدیان حضور منسلک گردانید - بعد از معاودت ازین سفر طویل که از طول امل بنده اطول بود، جمیع دوستان دوستی دوست نظر بر یک رنگی های پارینه و یک جهتی بای دیرینه که فی مابین خلان وفا و اخوان الصفا مرسوم است در باب تسوید و تحریر شمه از وقائع و حالات این مسافرت مشعر السعادت و برخی از اطوار و اخبار دربار کثیر الاقتدار سردار ایران دیار ملتسم شدند، بنا بران اندکی از سوانح و سرگزشت این سیاحت سراسر عبادت را باین عبارت پوچ نامربوط بقید تحریر و تسطیر آورده، اراده چنین است که در صورت قلت تشویش خاطر حماقت ذخائر خویش بعضی وقائع و واردات هندوستان زرنشان را نیز انشاء الله الرحمن مجمل بیان نماید - نظم

کهن افسانه با نشنیده اولی سخن از پرچه گوئی دیده اولی

کهن شد قصه فرهاد و شیرین چو عیش رفته و تقویم پارین

من از دیده خویش گویم سخن نه از گفته و داستان کهن^(۲)

چرا عاقل ره نا دیده پوید قلندر بزچه گوید، دیده گوید

چون این رساله را " بیان واقع " نام گذاشت، لهذا بدستور

کتب تواریخ از لوث چاپلوسی و اغراق نویسی ملوث ساخت و

۱. زیارات P. U. H., fol. 2.

۲. نه از گفته دوستان کهن P. U. A., p. 2.

تطویل کلام و ایراد الفاظ مسجع و مغلق موقوف نموده که سبب ملالت بزرگی که اتفاقاً مطالعه این مزخرفات فرماید، نشود و عبارت آرائی و فقره بندی را نیز ترک داده که تا واسطه فوت بعضی مطالب نشود -

فریاد حافظ این همه آخر بهره نیست

هم قصه عجیب و حدیث غریب هست^(۱)

الجمال ارقام داستانهای ماجرای ترقی دولت نادر شاه و متوجه شدن او بسمت هند و عدم اتفاق امراء و ارکان سلطنت هندوستان باهمدیگر بر دمه مورخین بر دو پادشاه گذاشته، که مقدمه محاربه را بعنوان افسانه نویسان خوش آید گو که بوضع شایسته که وظیفه ایشان است، در تصانیف خود مفصل بقلم آورده باشند - معیناً برخی از پر مقدمه بطریق اختصار بزبان خامه داده می شود -

بشنو از فی چون حکایت میکند وز جدائی با شکایت میکند^(۲)

و ابواب و خاتمه این کتاب که مسمی است به " بیان واقع " محسوب است باین حساب:

باب اول در ذکر عروج و خروج نادر السلطان و آمدن او بسمت هندوستان -

باب دوم در بیان معاودت او از هندوستان و رفتن بتوران و خراسان و مازندران تا ورود بدارالسلطنه قزوین، که بنده عاصی در آنجا برای طواف و حج بیت الله رخصت گرفته -

باب سوم در ذکر وقائعی که در اطراف عراق عرب و شامات و حجاز و بسفر دریا تا نزول به بندر بوگلی که از بنادر ملک بنگالاست، مشاهده نمود -

1. The second hemistich of the verse in the *Diwan-i-Hafiz* (ed. Shaikh Ghulam Ali & Sons), p. 68 is: هم قصه غریب و حدیثی عجیب هست.

2. *Masnawi-i-Ma'nawi*, p. 3.

باب چهارم مشتمل است بر بعضی سوانح که از ابتدای ورود
بندر بوگلی تا هنگام وصال و انتقال اعلی حضرت کثیر المروت
پادشاه رعیت صفت محمد شاه فردوس آرام گاه بظهور پیوست -

خاتمه مشتمل است بر دو مقدمه - مقدمه اولی مشتمل است
بر دو باب -

باب اول - در ذکر بعضی کلمات لطیف مردم ظریف -

باب دوم - در بیان بعضی عجائب و غرائب که درین عصر
از پرده غیب بمنصب ظهور جلوه گر شده -

مقدمه ثانی مشتمل است بر دو فصل - فصل اول در تذکار
گروه اخیار و ابرار اولو الابصار خوش گفتار -

الذین یمشون علی الارض هوناً و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا
سلاماً -

فصل دوم در اظهار فرقه اشرار ، مردم آزار ، شنیع الکردار ،
قیبح الاطوار مناع للخیر معتد O اثم عتلی بعد ذالک زنیم O

باب اول

حسب و نسب نادر شاه

باب اول مشتمل است بر فصول - فصل اول در ذکر حسب و
نسب نادر قلی بیگ افشار و رسیدن او بدرجه پادشاهان جبار :

بیا ساقی ای لعبت سینه صاف

ازان می که باکینه دارد مصاف

بده تا ز احوال کین پروران

بگویم پی عبرت دیگران

باری آنچه از مردم معتبر که رفیق قدیم وی بودند ، استماع
نموده ، بطریق اختصار بقلم می آرد و وبال کذب و نسیان بگردن آنها
میگذارد -

خلاصه کلام اینکه نادر قلی^(۱) بیگ پسر امام قلی بیگ از
سائرالناس بلده ایورد باختلال احوال و ضیق معشیت روزی
پسر می برد^(۲) -

1. Kuli means "slave"; Nadir, "wonderful"; and the latter term is used as an epithet to describe the Almighty. His name, therefore, signified "the slave of the Wonderful, or of God." When he was promoted by the favour of Shah Tamasp to the dignity of a Khan, he took the name of that monarch, and was called Tamasp Kooli Khan; but, on reaching the throne, he styled himself Nadir Shah, resuming his original name of Nadir..... Mirza Mehdi, in his Life of Nadir Shah, never mentions that monarch under the name of Tamasp Kooli Khan, which leads Sir William Jones to doubt the fact of Nadir ever having assumed that appellation. Sir John Malcolm, *The History of Persia*, ii, p. 46.
2. We learn from other sources [Hanway, ii, p. 257], that he earned his bread by making coats and caps of sheep skins. Nadir often

بابا علی بیگ که رئیس جمعی از افشار اییورد بود، بعد از فوت امام قلی بیگ زن دوم او را، که مادر اندر نادر قلی بیگ نادر شاه باشد، بعقد خود در آورده و نظر بر وفور شعور نادر قلی بیگ نموده، دختر خود را که از زن قدیم داشت باو منسوب فرمود و این امر سبب رفاه احوال کثیرالاختلال آن مفلس بی مال، سلطنت مآل گردید.

وما تدری نفس ماذا تکسب غداً

رضا قلی میرزا (۱) که صبیّه شاه سلطان حسین صفوی والی ممالک ایران بعقد آورده، از بطن اوست و بعد از فوت بابا علی بیگ مذکور، والده رضا قلی میرزا نیز حیات مستعار را پدید نموده پیدر پیوست. نادر قلی بیگ برای قیام وراثت و اخذ ریاست، صبیّه ثانی بابا علی بیگ متوفی را بحباله نکاح در آورده، نصرالله میرزا که بدامادی خاندان صاحب قرانی یعنی امیر تیمور گورگانی سرفراز گشته، از بطن او بوجود آمد. فاعتبرو یا اولی الابصار.

چون نادر قلی بیگ نسبت به پسران بابا علی بیگ مرقوم که لطف علی و فتح علی و کلب علی باشند، بشجاعت و رشادت ممتاز بود. مردم الوس که قریب به چهل خانه بودند، وی را طوعاً و رغبتاً بسر الوسی قبول داشته، مطیع و منقاد وی شدند.

spoke of his low birth; and when the pride of the Royal House of Delhi required that his son [Nasrullah] who was to marry a Princess of that family, should give an account of his male ancestors for seven generations, the conqueror exclaimed: "Tell them that he is the son of Nadir Shah, the son of the sword, the grandson of the sword; and so on, till they have a descent of seventy instead of seven generations." Ibid., pp. 46—47.

1. Riza Kuli Mirza was born, when Nadir Shah was thirty-one years of age. Mirza Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, *Tarikh-i-Nadiri*, p. 29.

بعد از استحکام ریاست در اندک فرصتی بزور شعور و امداد طالع خدمت انبارداری اییورد بنام خود گرفت و شب و روز در ترقی مرتبه بانواع کرپزی می کوشید. بهر حال نادر قلی بیگ را درین مقام گذاشته، بمطلب دیگر می پردازد.

فصل در ذکر برهم خوردن سلطنت سلاطین صفویه و غلبه افغانه خلجی قندهاری بر ممالک ایران

میر ویس (۱) خان قندهاری رئیس جمعی از افغانه قندهاری، شاهنواز خان (۲) حاکم آنجا را که از طرف پادشاه ایران بود به قتل آورده، خود متصرف قلعه و آن ضلع گردید. بسبب اطاعت و رفاقت اقوام افغانه و عدم تدارک و کمال غفلت والی دران حوالی مستقل بود، تا وقتی که ازین جهان در گزشت، پسر او محمود خان قائم مقام پدر شده و بنواحی و معموره پای دیگر دست تطاول دراز کرده، در گرفتن ملک زیاد از پدر میکوشید، تا روزی که نظر بر ضعف سلطنت، شاه سلطان حسین صفوی از راه کرمان و یزد متوجه دارالسلطنت اصفهان شده، آن مصر اعظم را محاصره ساخت و بسبب طول ایام محاصره کار بر محصورین تنگ شد، آخر الامر بعد از محاربه بر سلطان حسین غالب آمده در تاخت و تاراج و قتل و غارت آنچه لازم تعصب مذهب بود، بعمل آورده و والی ایران دیار ناچار (نظر) (۳) بر ضرور و اضطرار، با چند کس از نزدیکان و مقربان بمنزل محمود شاه تشریف بردند و

1. Haji Amir Khan Hotak was popularly known as Mir Wais. For a detailed study of Mir Wais, see Saiyid Muhammad al-Musawi's *Kitab-i-Tahqiq-o-Tadad-i-Aqwam-i-Afghan* (B. M. MS. Or 1861).
2. Gurgin Khan, later on surnamed Shah Nawaz Khan, was a Georgian convert to Islam. He was a man of great talents and had distinguished himself by his military skill and severity. See Ganda Singh, *Ahmad Shah Durrani*, p. 4.
3. P. U. H., fol. 5; P. U. A., p. 4.

بتاریخ پانزدهم شهر محرم سنه یک هزار و یک صدوسی و پنج
محمود شاه داخل اصفهان شده، بر عراق عجم مستولی گردید -
رباعی:

هر روز کند چرخ فلک پیدادی
هر لحظه رهین غم کند آزادی
این شاهد ملک خوش عروسی ست و لیک
هر روز در آغوش کشد دامادی

فصل در بیان قضیه ملک محمود سیستانی و
مخاطب شدن نادر قلی بیگ از طرف شاه طهماسب
بن شاه سلطان حسین صفوی بختاب طهماسب قلی خانی

۶ الف

ملک محمود سیستانی والی ملک نیمروز نظر بر استیلای محمود
شاه افغان و محبوس شدن شاه سلطان حسین و برهم خوردگی معاملات^(۱)
معموره های خراسان و غیرها، در مشهد مقدس آمده، بر مسند
فرمان روائی متمکن شده، اکثر بلاد خراسان را که در تصرف
عمال محمود شاه نبود، در تصرف خود آورده - نادر قلی بیگ
که دائم الاوقات خیال سروری و سرداری در سر داشت،
بطمع ترقی مرتبه از قصبه اییورد بمشهد آمده، ملازمت ملک مذکور
اختیار نمود - چون بارها مصدر خدمت شأسته شده بود، مشمول
عنایات فرمود و بعد از حرکات و اطوارش، طینت و اراده او را
دریافته قتل و دفع وی را اہم الامور پنداشت -

درین اثناء نادر قلی بیگ بوساطت یکی از مقریان ملک که با او
یار و دوستدار مصلحتاً گشته بود، برین حال سراپا و بال مطلع شده،
شبانه پا بگریز نهاده، رو باییورد آورد -

۱. حالات P. U. H., fol. 5; P. U. A., p. 5

و در اندک مدت اوباش قلاش واقع طلب را با خود رفیق
ساخته، شیوه قزاقی و راهزنی در پیش گرفته، بتاخت و تاراج اطراف
مشهد مقدس و سائر شوارع و طرق مشغول گردید، چنانچه
ملک محمود از منازعت و مخالفت او بستوه آمده، دست حیرت بدندان
حسرت میگزید و بارها اقواج بمقابله و مقاتله او تعین نموده،
فائده برآن مترتب نشده، خلاصه (اختلاف)^(۲) روایات اینکه
بندگان شاه طهماسب پسر شاه سلطان حسین بن شاه سلیمان که قبل از
غلبه محمود شاه از اصفهان برآمده بودند و در اطراف مازندران تشریف
داشتند، بنا بر عرضداشت نادر قلی بیگ متوجه خراسان شده، بعد از
محاربات، ملک را عاجز و مستاصل و اسیر و دستگیر نمود و از
قید شرمندگی و زندگی ربائی داده، متصرف بلاد مقبوضه وی شدند -

بندگان شاه طهماسب نظر بر حسن تردد، نادر قلی بیگ را
بخطاب طهماسب قلی خانی و بخدست قورچی باشی^(۳) سرفراز نمودند -

فصل در ذکر محاربه شاه طهماسب با افغانه که
متصرف عراق و غیره شده بودند و غلبه قزلباش^(۴)
و مغلوبی افغانه و کشته شدن اشرف شاه
پسر محمود شاه

محمود شاه پسر میر محمد ویس قندھاری قریب بسه سال بر وساده سلطنت
اکثر بلاد ایران متمکن بود و سکان آن دیار را بانواع ایذا

1. P. U. H., fol. 6.
2. Lockhart in his *Nadir Shah*, p. 26, maintains that Nadir Shah made or rather caused to be made a number of appointments and that he himself became Qurchi-Bashi ("Master of the Ordnance.")
3. The Persians inhabiting Kabul are known by the name of Kuzzil-bashes, because they form part of one or more of the seven Turkish tribes that embraced the party of the Shah Ismail, the founder of the tribe of the Seffavyes. This sovereign, to distinguish them from the others, gave them a kind of red cap; hence their name of "Red head", Kezzelbash. These seven tribes were

متأدی ساخته و اولاد و احفاد سلاطین صفویه را از صغیر و کبیر هفتاد تن، سوای شاه سلطان حسین که او را امان جان داده بود، بقتل آورد و آخرش جهان فانی را که جاودانی انگاشته بود، پدرود نمود. اشرف خان غلزی که بنی عم او بود، والی ملک و مال شده، شروع بداد گری و رعیت پروری فرمود.

ع الف

مرزا مهدی کوکب تخلص برای او سکه گفته بود که بر اشرفی میزدند.

باشرفی شرف سکه ز آن جناب رسید

شرف ز سکه اشرف بافتاب رسید

بعد از چندی افواج رومی بر سر وی آمده که شاه سلطان حسین را از قید مستخلص نموده، پیش خداوندگار روم ببرند. اشرف شاه بنا بر مصلحت وقت شاه بی گناه را بقتل آورده،^(۱) با رومی طرح مصالحه انداخت. لیکن از استماع خبر استقلال شاه طهماسب و طهماسب قلی خان که عبارت از نادر قلی بیگ نادر شاه باشد، اندیشه ناک شده، که مبادا اراده دفع وی نایند، قبل از آنکه متعرض او شوند، اشرف شاه مذکور با عساکر موفور از دارالسلطنت اصفهان حرکت نموده، رو بخراسان آورده. شاه طهماسب و طهماسب قلی خان نیز در ماه صفر سنه یک هزار و یک صد و چهل و دو بعزم رزم از مشهد کوچ نموده، متوجه اصفهان شدند.

چنانچه در (کنار)^(۲) رود خان^(۳) مهان دوست^(۴) که در

Oustadjallo, Chamloo, Nikaloo, Baharloo, Zoolkaddar, Kadjar, and Afchar. See the *History of the Afghans* by J. P. Ferrier, p. 70.

1. Ashraf sent orders to Isfahan for Shah Sultan Husain to be beheaded and for his head to be brought to his camp. These orders were duly carried out, whereupon Ashraf sent the gory head to Ahmad Pasha of Baghdad T. N. p. 21.
2. P. U. H., fol. 7. 3. P. U. H., fol. 7 and P. U. A., p. 8, رود خانه.
4. Mihmandust is 11½ miles E.N.E. of Damghan.

سر زمین بلده بسطام جاریست، تلاقی بر دو لشکر باکر وفر بوقوع آمده، آتش جدال و قتال مشتعل گردید^(۱). آخر کار بعد از محاربات بی شمار افواج افغانه قندهار فرار بر قرار اختیار نموده، بسوی اصفهان گریختند. بر چند اشرف شاه در عرض راه خواسته بود که باز استقامت نموده، مقابل حریف شود، بسبب پراگندگی سپاه صورت نه بست، لیکن بعد از ورود اصفهان اصحاب سیف را مجتمع ساخته و از احمد پاشا حاکم بغداد امداد طلبیده، مستعد مقابله گردید. خلاصه قصه خوانی اینکه در جنگ دوم هم هزیمت بر لشکر افغانه افتاده، مردم بسیاری علف تیغ یدریغ قزلباش شدند. اشرف شاه، آنچه از خزائن و اموال توانست، همراه برداشته، متوجه سمت فارس که در تصرف او بود، گردید و بعد از مدت هفت سال سلطنت ایران باز بخاندان صفویه منتقل شد. فاما نادر قلی بیگ طهماسب قلی خان که سپه سالار و میر شمشیر بود، بواسطه بعضی مطالب اظهار ناخوشی کرده، اراده معاودت بخراسان نمود. شاه طهماسب نظر بر ضرور بعد ابرام بسیار و الحاح^(۲) جمیع مطالبی که داشت، بتعاقب اشرف (شاه) روانه فرمود. بعد از ورود بدارالعلم شیراز درمیان طهماسب قلی خان و افواج افغانه مقاتله رویداد، تا چهار روز پنگامه کارزار گرم بود. آخر الامر، لشکر اشرف شاه منهزم شده، همگی بسمت لار فراری شدند. بر چند در آنجا اراده استقامت نموده بودند، صورت پذیر نشد. ناچار راه فرار بجانب قندهار اختیار کرده، با یلغار می تاختند، چون بر روز فوج فوج از هم^(۳) جدا شده، راه سواحل دریا می گرفتند، و رعایای حدود فارس و بلوچستان مجتمع شده، در

ع ب

ا الف

1. At Bistam, the Afghan advance guard, under Muhammad Saidal Khan made an unsuccessful attempt to capture Nadir's artillery, T. N. p. 104.
2. P. U. H., fol. 7 b; P. U. A., p. 9. انجاح.
3. P. U. H., fol. 8; P. U. A., p. 9. لشکرش.

قتل و غارت زیاده بر مقدور می کوشیدند - مال و سپاه او بآخر رسید ، تا روزیکه عبدالله بروپی بلوچ ، اشرف شاه را که دران نواحی با معدودی از خواصان و مقریان بسرائیمگی آواره بود ، بدست آورده ، از تشویش زندگی نجات داد^(۱) و سر آن سردار کثیرالافتداری را با یک قطعه لعل و الماس گران بها که بر بازوی او یافته بودند ، در خدمت شاه طهماسب ارسال داشت - بندگان شاه الهاس را بفرستاده او مرحمت نمودند -

فصل در ذکر محاربه طهماسب قلی خان با سپهسالار رومی و ترکان و عزل شاه طهماسب و نصب شاه عباس و وقوع وقائع و سوانح دیگر

طهماسب قلی خان بعد از حصول انفراخ از محاربات و مجادلات با اشرف شاه از فارس جرأت^(۲) نموده از راه عربستان و لرستان بقلمرو علی شکر در آمده ، با پاشای^(۳) همدان و لشکریان روم جنگ کرده ، ظفر یافت و مردم بسیاری از ایشان بقتل آورده ، حدود عراق^(۴) را از دست مخالفان خالی نمود و بقیة السیف رو ببغداد نهادند -

بعد از انصرام این امر عظیم بر امور کلی و جزوی تمام ممالک ایران مسلط شده ، شاه طهماسب جیق و مهر خود را باو مرحمت فرمودند و لیکن در باطن از غلبه و استیلای او ملالت و افسردگی داشتند -

1. Mirza Muhammad Mahdi (T. N. p. 135), on the other hand, maintains that Husain Sultan of Qandhar, later informed Nadir that Ashraf had been put to death near Zard Kuh by a force which he had dispatched to intercept him.
2. In P. U. H., fol. 8 b, and P. U. A., p. 10, حرکت .
3. P. U. H., fol. 8 b, پادشاه .
4. P. U. H., fol. 8 b, عراق و عجم .

بهر صورت بعد از انتظام آن حدود طهماسب قلی خان با فوجی که داشت ، متوجه سمت آذربایجان شده ، دارالسلطنت تبریز را از تصرف رومی مستخلص ساخت و از مملکت آذربایجان آنچه با این طرف آب ارس بود ، بتصرف خود در آورده ، نظر بر شورش و پتنگامه ترکان و افاغنه ابدالی در سر زمین خراسان با امرای روم سخن مصالحه در میان آورد و آب ارس را سنور قرار داده ، عطف عنان بصوب خراسان فرموده ، و افواج تراکم را گوشمال بلیغ داده ، افاغنه ابدالی را در قلعه هرات محصور ساخت و پس از محاصره و مجادله پشت^(۱) ماه قلعه را مفتوح و اهل آنجا را مغلوب ساخته و برخی را در سلک سپاه ملازم ساخته ، بمشهد آمد و ازان جا بخدست شاه طهماسب برای (رخصت)^(۲) تسخیر بغداد بهره یاب گردید -

چنانچه در اول ملازمت حکایت اجازت سفر روم در میان آورد -
 شاه طهماسب بانواع شفقت و خوشامد مستال ساخته ، در حرکت و سکون مختار فرمودند ، لیکن طهماسب قلی خان نظر بر بعضی اطوار شاه که شایان ذکر نیست ، اراده عزل آن والا گوهر نمود ، و چند نفر از مقریان درگاه جهانبانی را برین وادی آورده ، که شاه را بمنزل ویگی (کذا) که یکی از باغهای پادشاهی بود آوردند ، خان مذکور پیاده باستقبال پرداخته ، برسم معمول پادشاه را فرود آورده ، بمراسم خدمت پرداخت و حسب الالتباس او استراحت نیز در آنجا فرمودند - طهماسب قلی خان چند کس از سرداران (لشکر)^(۳) خود را طلبیده^(۴) ، سخن در مقدمه سلطنت راند که الحال انسب و اصلح اینست که پادشاه را چندی از فرمان فرمائی که نه بر طبق ملک داری ست ، موقوف نموده و پسرش را

1. P. U. A., p. 11 : شش . Lockhart (Nadir Shah, p. 54) says that siege of Herat had occupied, in all, ten months.
2. P. U. H., fol. 9.
3. Ibid., fol. 9 b.
4. Ibid., fol. 9 b, and P. U. A., p. 11 : طلبداشته .

بسلطنت برداشته، معامله روم یکسو کنیم - چون این معنی از مدت ده روز مصمم و مقرر شده بود و ایشان نیز رضا داده، پسر شاه (طهماسب) را که کودک دو (۱) ماهه (بود) ببارگه پادشاهی (در) آورده، سکه و خطبه بنام او مقرر فرمودند و بشاه عباس موسوم ساختند و شاه معزول را با جمعی از پاسبانان معتبر خود روانه خراسان نمود و قبل ازین خواهر شاه سلطان حسین را بعقد خود آورده بود - درین وقت صبیّه ایشان را که خواهر شاه طهماسب باشد، برضا قلی میرزا پسر بزرگ خود منسوب نموده، بر جمیع ممالک ایران حکام از توابع خود تعیین فرمود، شاه عباس دو ماهه را چند کس معتمد خود همراه داده، بدارالسلطنت قزوین فرستاد و جاعه بختیاری باین پرخاش (۲) راضی نشدند - با وی پرخاش شدند و حاکم جدید را بوطن قدیم فرستادند (۳) - خان بزرگ که عبارت از طهماسب قلی خان باشد، برای اطفای نائره فساد از اصفهان حرکت نموده، بعد از جنگ و جدل بسیار ایل بختیاری (۴) را مطیع و منقاد ساخته، متوجه دارالسلام بغداد گردید (۵) -

۹ ب

فصل در ذکر محاربات طهماسب قلی خان با عساکر روم و بلوچ و لژی و غالب شدن بر بر سه گروه بعد از شکست خوردن در جنگ توپال پاشا لشکرکش قیصر روم

احمد پاشای (۶) حاکم بغداد، براراده طهماسب قلی خان اطلاع یافتند بالشکری گران از شهر برآمده، در کنار شط بغداد معرکه آرا

1. According to Mirza Muhammad Mahdi (T. N. p. 202), The new Shah was eight months old.
2. P. U. H., fol. 10; P. U. A., p. 12 : حرکات .
3. i.e., they killed him.
4. Bakhtiari is the name of a tribe.
5. See a detailed account in T. N. pp. 203-4.
6. So strict was he that had his turban fallen outside the rampart,

گردید - بعد از کوشش بسیار تاب مقاومت نیاورده، بقلعه مراجعت نمود و افواج قزلباش از سه طرف بمحاصره پرداختند و سمت غربی که شط العرب است، در تصرف رومی ماند و باعث رفاه اهل قلعه گردید، چنانچه ازین رهگذر تا مدت هفت ماه اثری از عجز رومی و فتح قزلباش ظاهر نشد و بسبب عدم کشتیها عبور دریا و بستن جسر میسر نمی شد - درین اثنا فرنگی که از جانب پادشاه اروس (۱) بعنوان سفارت آمده بود، بخدمت طهماسب قلی خان معروض داشت که اگر امر شود، بمقاصده چهار پنج فرسخ از بغداد در مکانی که عرض دجله کمتر باشد، چوبهای بزرگ را بریسمان (های) (۲) مستحکم بعرض متصل بهم بسته، از قبیل جسر معبری بسازم که عبور پیاده بر آن ممکن و مرور اسب ممتنع است (۳) - چنانچه حسب اشاره بعمل آورده، بعد از اتمام و انصراف جسر طهماسب قلی خان شش هزار پیاده جرار قابل کارزار مامور کرد که خود از بالای جسر واسپ (ها) (۴) را بشنا از آب گزرائیده بسمت بغداد کهنه که جانب غربی دجله واقع است، روانه شوند - این خبر عبور و مرور (فوج) (۵) قزلباش باحمد پاشا گوش زد شده - عجله الوقت جمعی را بمقابله آنها فرستاده و خود بمقابله حریف نشسته، در حصار داری سعی موفور نموده، زیاده از مقدور متوقع بظهور آورد - لیکن بحسب تقدیر فوج احمد پاشا از دست شش هزار سوار قزلباش که از جان خود و آب دجله گذشته بودند، منهزم شدند و بغداد کهنه بچنگ سپاه ایران افتاد و این امر سبب رفاه لشکر عجم و باعث عسرت عساکر محصورین گردید - بعد از وقوع این حادثه برچند احمد پاشا سخن مصالحه

he would not have gone out to fetch it. See an account of Nadir Shah in an Eighteenth Century Arabic MS., translated into English in *Islamic Culture*, 1951, p. 147.

1. اروس : P. U. H., fol. 10 b; P. U. A., p. 13.
2. P. U. H., fol. 10 b.
3. See detail also in T. N. pp. 211-12.
4. P. U. H., fol. 10 b.
5. Ibid., fol. 11.

بمیان می آورد، طهماسب قلی خان راضی نمی شد - چون مدت مجادله و محاصره قریب بیک سال کشید، قیصر روم سردار کثیرالافتدار خود را که توپال پاشا نام داشت و سالها در حدود فرنگ مشغول کارزار بان جماعه بود، برای امداد و اعانت احمد پاشا روانه سمت عراق عرب فرمود^(۱) - چون خبر قرب و وصول^(۲) او ببغداد رسید، طهماسب قلی خان جمعی را بخراسات اطراف قلعه گذاشته، خود با لشکر قزلباش با یلغار رو باو آورد -

مختصر اینکه بعد از مقاتله بسیار، افواج ایران بسبب عدم آب تاب نیاورده، پا بگریز (نهاده) براه عراق پیش گرفتند^(۳) - احمد پاشا از محاصره برآمده، مشغول کشیدن اجناس و ذخائر بقلعه گردید و توپال پاشا بحوالی قلعه بغداد آمد - چون دران حدود، آذوقه، که وفا بعلوفه آن لشکر بیکران کند، یافت نمی شد، بصوب کرکوک عطف عنان نموده، در آنجا رحل اقامت انداخت و بقدر ده هزار سوار از راه حدود کردستان بعراق عجم روانه نمود که باستعلام احوال فوج قزلباش نموده در آنچه صلاح وقت باشد بکوشند - و طهماسب قلی خان از بغداد گریخته راست بهمدان آمد و در آن جا توقف نموده، خزانه که از سابق گذاشته بود، صرف تدارک سپاه فرمود^(۴) و لشکری که

1. Mirza Muhammad Mahdi (T. N. p. 218) asserts that the army of Topal (Osman) Pasha amounted to 100,000 men.
2. P. U. H., fol. 11 b, and P. U. A., p. 15 قرب وصول.
3. Nadir's behaviour after his defeat at the hands of Topal Osman Pasha deserves the highest praise. The disaster, he said, had been ordained by Fate, at whose decrees it was useless to revile. T. N. p. 223.
4. He ordered 200,000 tomans to be distributed to the troops to compensate them for their losses (during the battle with Topal Osman Pasha) and to enable them to buy new equipment; every man who had lost a horse worth ten tomans was given one worth double that amount, and the same principle was followed in regard to camels, mules, tents, swords and other arms. Ibid., p. 224.

در اطراف و جوانب منتشر بود، در عرض چهل روز مجتمع ساخته^(۱)، مستعد محاربه فوج رومی که توپال پاشا از راه کردستان فرستاده بود، گردید - و این قضیه در اواسط سنه یک هزار و یک صد و چهل و شش بوقوع آمد -

حاصل اینکه فوج رومی از دست قزلباش منهزم شده، روی توجه بصوب کرکوک آوردند و طهماسب قلی خان بتعاقب آنها رفت - بعد از استماع این خبر توپال پاشا نیز از شهر کرکوک بیرون آمده، با لشکر جرار بیشمار صف آرائی معرکه قتال گردید و دلاوران جانبین داد مردی و مردانگی دادند و توپال پاشا در عین کار زار کشته شد^(۲) و افواج رومی بنا بر عدم سردار دست از محاربه کشیده و برهم خورده، متفرق شدند و طهماسب قلی خان لاش توپال پاشا را بنحو شایسته ببغداد فرستاده، در مقبره حضرت امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه مدفون ساختند و اموال بی شمار بدست سپاه ایران افتاد - خان مذکور نظر بر تمول لشکر نموده، بیقین دانست که در حالت مالداري تن در رزم جوئی و معرکه آرائی نخواهند داد، بلکه برای محافظت اموال شب و روز در فکر خلاصی ازین مهلکه خواهند بود - درین صورت خلل عظیم در امور ملک گیری پیدا خواهد شد - روز دیگر منادی فرمود که تمام اموال رومی ها را از مردم لشکر گرفته در یک جا جمع سازند، چنانچه حسب الفرموده قضا توأمان بعمل آوردند - بعد از اجتماع اجناس غنائم بیمه بسیاری طلب داشته و بدور (انبار^(۳)) اموال چیده آتش کشید و ازین حرکت بی برکت مال و متاع رومیان خاکستر و دلهای قزلباشان را کباب ساخت - اکابرو اصاغر روم از استماع این عجوبه متحیر شدند -

1. Mirza Muhammad Mahdi (T.N., p. 224), on the other hand, says that in space of two months he completed the task of reconstituting his army.
2. See a detailed account of this battle in T. N. pp. 234—237.
3. P. U. H., fol. 12 b,

خلاصه اینکه بعد از خراب نمودن آن ضلع رو بغداد آورد و بار دیگر آن بلده طیب را مانند بلای ناگهانی در میان گرفت.

اگرچه احمد پاشا و سپاه آنجا را نظر بر کشته شدن توپال پاشا بهراس بی قیاس مستولی شده بود، لیکن بنا بر فرموده و ارشاد بعضی صلحاء که از محفوظ ماندن قلعه خبردار بودند، پائنداری نموده، مستعد مقابله گشتند. درین اثنا از جانب ایران خبر رسید که محمد خان بلوچ حاکم فارس، گماشتهای طهماسب قلی خان را محبوس نموده و اراده تسخیر اصفهان و عراق عجم و استخلاص شاه طهماسب دارد.

خان مذکور از استماع^(۱) آن خبر وحشت اثر بقرار و ششدر شده، مشوره طلب و چاره جو گردید. آخر کار ناچار بحکم ضرور و اضطرار با احمد پاشا مصالحه نموده، بسمت فارس معاودت کرد. چون سکان بلده شوشتر بانقیاد و هواخواهی محمد خان بلوچ متهم بودند، بسیاری از اعیان و اهالی آنجا معروض تیغ یاسا گردیدند و قتل و غارت که نسبت بسکان آن دیار واقع شده، به قلم نمی توان آورد.

بعد از ضبط و نسق بلده شوشتر فوجی (را) پیشتر بجانب فارس روانه نموده و خود هم نیز از عقب آن در حرکت آمده.

محمد خان از دارالعلم شیراز با اشکری که داشت، بعزم رزم کوچ نموده. در حدود کیلویه^(۲) تلاق فریقین دست داد. محمد خان آنچه لازمه شجاعت بود، بعمل آورد و نزدیک بود که فوج فرستاده طهماسب قلی خان برهم خورد، در آن بین آوازه وصول خان مذکور شیوع یافته، سپاه فارس را دل از جا رفت و سراسیمه شده، آخر شب باطراف و جوانب پراکنده گشتند. چنانچه بعد از طلوع نیر اعظم زیاده بر سه هزار کس با محمد خان نمانده بود. ناچار از میدان مصاف عنان تافته، بسمت لار گریخت. طهماسب قلی خان بشیراز آمده

۱. اصغای P. U. H., fol. 13 and P. U. A., p. 17.
۲. P. U. A., p. 17 reads کوه کیلوه, which is wrong.

یار و دیار^(۱) او را طعمه تیغ بیدریغ ساخته، فوجی بتعاقب او روانه فرمود که مشارالیه را نیز (زنده)^(۲) بدست آورده، بخدست طهماسب قلی خان فرستادند. بعد از معاتبات درشت هر دو چشم او را بکار برآورده محبوس کردند^(۳).

۱۲ ب چون محمد خان میدانست که بانواع عذاب معذب ساخته بشکل بدی خواهند کشت، در بهان شب حربه بدست آورده، خود را هلاک کرد^(۴).

طهماسب قلی خان از شیراز حرکت نموده، رو باصفهان نهاد، از آنجا باذربائیجان متوجه شده و با عساکر روم محاربات سخت نموده، (غالب آمد)^(۵) و قلعه ایروان و گنجه و برخی از مملکت گرجستان بضبط خود در آورده، بسمت داغستان نهضت فرموده. بعد از جنگ و جدال بسیار جماعه لزگی را مطیع و منقاد ساخته، عنان بسوی چول مغان^(۶) که از محالات آذر بائیجان است، معطوف نمود.

فصل در ذکر جلوس نادر قلی بیگ طهماسب قلی خان بر تحت سلطنت ایران

بعد از استیلای اعدای خانگی و اجنبی (میدان)^(۷) خالی یافته، هوای تاجداری بسرش افتاد. هرچند از اظهار این امر عظیم بعنوان صریح و علانیه محجوب می شد، لیکن در باطن باستحکام بنیاد این مهم بانواع و اقسام حیل و مکر میکوشید تا وقتی که

۱. یاور P. U. H., fol. 13 b; P. U. A., p. 18.
۲. P. U. H., fol. 13 b.
۳. According to Ahmad Suhaili (ed. *Shahnama-i-Nadiri*, p. 120), this happened in A. H. 1148.
۴. See also T. N. p. 251. Mirza Muhammad Mahdi does not, however, indicate specifically whether he took his own life or perished as a result of the treatment which he had meted out.
۵. P. U. H., fol. 14; P. P. L. fol. 7.
۶. i.e., The Mughan plain.
۷. P. U. H., fol. 14.

جميع اعيان و کدخدایان و ریش سفیدان و کلانتران تمام ملک ایران را در چول مغان طلبداشته، مجمعی ظاهراً از برای استعفا و ترک سرداری و سپه سالاری و باطناً بواسطه اخذ سلطنت و تاج داری ترتیب داد و قبل از ورود کدخدایان و رؤساء بداروغه محبس حکم کرده بود که کنده و دو شاخه و غل و زنجیر بسیاری در چول مغان که مکان اجاع خواص و عوام است، حاضر سازد و این حکم نیز منجر بر تهدید و تحذیر رؤساء بود که اگر احیاناً در قبول ریاست و سلطنت من عذری داشته باشند، از مشاهده این اسباب سیاست و فضیحت بر زبان نخواهند آورد و حرکات و اشارات دیگر نیز علی هذا القیاس بر روی کار آورد.

مختصر اینکه بعد از اجتماع خلایق سران و سرداران را بحضور طلبداشته، دو کس از مشاییر را به پنهان روانه عدم ساخته و اسباب و ادوات سیاست را که از مدتی آماده نموده بود، جلوه گر فرمود، در آن مجمع مهمیب استعفاي سپه سالاری و منزوی شدن در بلده ایبورد بسبب طغیان ضعیف^(۱) و پیری و عدم طاقت و حرکت آرائی و ملک گیرائی بمبالغه و ساجت فرمود و مشقت و ترددی که در محاربات نموده بود، همه را اضعافاً مضاعفه بواسطه اثبات حقوق بانواع (خوش)^(۲) لسانی و چرب زبانی مفصل بکرات و مرات مذکور ساخت و کلمه آخر این بود که من بعد شما دانی و پادشاه شما طهماسب، و مرا با ملک و مال رغبت نیست^(۳) :-

همچو حمال باسباب جهان زاهد شهر

پشت از آن کرده که یکجا همه را بردارد

رؤسای بیچاره که بر مدعای او مطلع بودند، معروض داشتند که شاه طهماسب (مشغول)^(۴) اشغالی است که بکار رعایا نمی آید و

1. P. U. H., fol. 14 b; P. U. A., p. 20 ضعیف پیری.
2. P. U. A., p. 20 reads طلاق لسانی and in P. U. H., fol. 15 is mentioned خوش لسانی.
3. See also T. N. p. 292.
4. B. M. MS.

۱۳ ب

امور ملک داری و رعیت پروری بهیچ گونه از وی سرانجام و متمشی نخواهد شد و دیگری را بواسطه این سلطنت بهتر از شما نمیدانیم، زیرا که زن و بچه، صغیر و کبیر که در چنگ اعدا اسیر بودند، از دولت و سعی شما و تلاش ملازمان خان نجات یافته، مرفه الحال در خانه های خود روزی بسر می برند - پس درین صورت ما را بقیر از جناب خان پادشاهی دیگر قبول نیست - طهماسب قلی خان بمحض استماع این کلمه متعجبانه نهیب بر ایشان نمود که این چه حرفیست که شما بر زبان می آرید، مرا درین پیرانه سالی با سلطنت چکار و سلطنت را از من چه اعتبار، بهتر اینست که امروز در خانه های خود رفته، شخصی دیگر را که لیاقت این امر عظیم داشته باشد، مصمم و مقرر بکنید که من اصلاً و مطلقاً باین معنی راضی نخواهم شد - روز دیگر رؤسای بیچاره بحضور آمده، معروض داشتند و از ترس سیاست و اذیت بعرض رسانیدند که بهبود و رفاه رعایا در سلطنت و حکومت جناب خان است و بهیچ کس را از اعلی و ادنی درین باب انکار نیست و باشد رضا راضی اند^(۱) -

طهماسب قلی خان نادر شاه بعد از رد و بدل بسیار و اغراض و اعتراض بیشمار فرمان روائی ایران دیار را قبول داشته و محضری متضمن رضا و التجای خلایق بمهر اصاغر و اکابر مکمل ساخته، بر تخت سلطنت نشست^(۲)، چنانچه الخیبر فی ما وقع^(۳) ه ۱۱۳۸ این جلوس است و یکی از ظرفا مصرعی باین رسانیده که -

بریدیم^(۴) از مال و از جان طمع بتاریخ الخیر فی ما وقع

1. This scene was enacted every day for a whole month, the importunities of the one, and the refusal of the other, continually increasing. See T. N. p. 292.
2. *Rauzat al-Safa*, viii, p. 545.
3. According to Mirza Muhammad Mahdi (T. N. p. 296), the poet Mirza Qiwam-ud-Din Muhammad Qazwini made this Arabic Chronogram. ("The best is in what has happened.")
4. *Rauzat al-Safa*, viii, p. 535. Muhammad Kazim relates that Nadir, on hearing of these lines, put several poets to death. See Lockhart, *Nadir Shah*, p. 103.

و این قضیه در سنه یک هزار و یک صد و چهل و هشت بوقوع آمده^(۱) و اختیار ایران دیار مقوض بنادر شاه افشار گردید -

پیش ازین بقلم آمده که اسم اصلی او نادر قلی بیگ است ، بعد از آن شاه طهماسب ، "طهماسب قلی خان" خطاب داد و هنگام کمال تسلط خان بزرگ می گفتند -

چنانچه طهماسب خان جلایر که وکیلش بود ، سجع مهر خود را این بیت کنده بود :

تا خان بزرگ در حیات است طهماسب وکیل کائنات است

وکیل کائنات شخصی را گویند که در جمیع امور دخل بکند و بعد از آنکه بر تخت سلطنت متمکن شد ، نام خود را نادر شاه گذاشت و نادر السلطان نیز می گفتند -

لطیفه -

پار بودی قطبک و امسال گشتی قطب دین

سال دیگر گر بمانی قطب دین حیدر شوی

و بعد از تصرف پای تخت هندوستان بشاه شاهان ملقب گردید -

خلاصه کلام اینکه شاه طهماسب را مع طفلش عباس میرزا که شاه عباسش کرده بود ، در دارالمؤمنین سبزوار فرستاد^(۲) و خود مشغول حل و عقد ملک و مال و اعزاز اراذل و ایذای اعزه و اهل کمال شد -

یکی را بر آری و شاهش کنی شهبی را اسیر و تباہش کنی

1. Our author omits the details of the proceedings of coronation. For fuller description of the proceedings of the coronation ceremony, see *T. N.* pp. 292—95.
2. Later, in 1740, Riza Quli put him and his son and younger brother Isma'il Mirza, to death. (*Lockhart, Nadir Shah*, p. 104).

نه با آنت مهر و نه با اینت کین همین است رسم جهان آفرین

و بعد از ضبط و نسق بلاد قریب و بعید و انتظام سرحد رومی و لزگی و تعین حکام و عیال معتدد ، خود باراده اخذ انتقام از افغانه غلزی متوجه دارالقرار قندهار شده - مدت یازده ماه درحوالی آن حصار بمسیر فلک دوار نشسته ، لیل و نهار شغلی بغیر از کارزار نداشت و در لشکر^(۱) خود حکم کرد که هر کدام بموافق حال خود منزلی عمارت نمایند و خود نیز برآوردن حصار و برج و ساختن منازل و اماکن عالیه اشاره فرمود - چنانچه در جنب قندهار شهر آراسته پدید آمد و بنادر آباد موسوم گردید^(۲) -

آخر الامر بعد از مشقت و سعی بسیار قلعه را مفتوح و مسمار ساخته و اثری از آثار مبانی آن باقی نگذاشته^(۳) ، و حسین خان برادر محمود شاه را که والی آن حوالی بود ، در پیش شاه طهماسب بسبزوار فرستاد که هر چه خواسته باشد ، بکند و سائر سکان آن مکان را قتل و غارت نموده ، بقیه السیف را در نادرآباد ساکن ساخته ، در ازدیاد عمارت قدغن بلیغ نمود - و بعد از ضبط و نسق اطراف و تعین حاکم خود بواسطه بحال^(۴) آمدن حیوانات لشکر که از قلت جو و کاه لاغر بودند ، بجانب آب تازی که آن نواحی معمور و آفت نرسیده بود ، متوجه گردید -

1. لشکر گاه . P. U. H., fol. 16 b, and P. U. A., p. 22 read
2. Nadirabad was, later on, made the capital of the province of Qandahar. The modern Qandahar is close to the site of the old city.
3. Full detail of surrender of Qandahar has been given by J. P. Ferrier in his *History of Afghans*, pp. 66-67.
4. ترفیه و بحال آمدن 23 p. P. U. H., fol. 17, and P. U. A., p.

فصل در ذکر توجه نادرالسلطان به سمت هندوستان و بیان خرابی آن

چون سابق برین محمد خان افشار^(۱) را بطریق رسالت در جناب محمد شاه^(۲) پادشاه هندوستان فرستاده بود و از آن باز مدت متمادی شده که بسبب خلاف رای امرای ایشان باهمدیگر جواب نامه منعقد نشده و معاودت ایلچی در صورت عدم جواب معلوم، نظربارین امور آن عیار پخته کار نفاق ارکان سلطنت هندوستان بفراست دریافته، باراده ضعیف نه بعزم درست بسوی کابل نهضت فرمود - شرزه خان قاعه دار آنجا که باتفاق منصب داران و اهل شهر چندی پایداری نمود، آخر کار ناچار نظر بر عدم اسباب کارزار نموده و توقع امداد از حضور پادشاه هندوستان، بشرط امان جان خود و شهریان و عدم مزاحمت بخانمان و ناموس ایشان قاعه را باو تفویض نموده، مطیع و منقاد امر و نهی وی شد^(۳) - بعد از ضبط و تصرف دارالملک کابل، رضا قلی میرزا، مهمین پور خود را که از ام البلاد بلخ بحضور طلبیده بود^(۴)، نائب السلطنت ایران نموده و شان لشکرتبانی تمام ملاحظه فرموده، اشخاص ضعیف و زخمی و سال خورده و از

۱۵ ب

1. He was a former Safavi general, to whom Nadir Shah gave strict orders not to remain at the Mughal Court for more than forty days, but he was forced to stay for full one year, as the Emperor and his ministers refused to give him leave to depart. See *T. N.* p. 332.
2. Muhammad Shah was a weak and dissolute king. Muhammad Kazim of Merv—a contemporary author has told us, "that he was never without a mistress in his arms, and a glass in his hand." (*Nadir Namah*, as quoted by Sir John Malcolm in his *History of Persia*, ii, p. 73).
3. Hanway (ii, p. 359) says that Nadir massacred the greater part of the garrison, including Sharza Khan and his son, after the fall of Kabul.
4. Riza Quli Mirza joined his father, having travelled from Balkh via Qunduz (Badakhshan) district. *T. N.* pp. 339-40.

کار رفته را تعیین ایران نموده و قوی پیکلان بی رحم را بواسطه تاراج و خرابی هندوستان همراه گرفته، متوجه سمت پشاور گردید - هرچند ناصر خان^(۱)، حاکم کابل و پشاور و غزنین که در پشاور تشریف داشت، از شهر برآمده در جمروند محل مقابله مقرر نموده، مستعد محاربه شده بود^(۲)، لیکن ظاهر است که یکی از امراء چگونه حریف پادشاه جباری قهاری که بان رزم آزمائی سالها پسر برده باشد، تواند شد - با وصف آن کوتاهی نکرده بود - بحسب قسمت در عین مجادله و محاربه لشکرش از هم پاشید و خود مجروح دستگیر قزلباش گردید^(۳) -

بعد از انهزام نواب ناصر خان بندگان پادشاه هندوستان و امراء و ارکان ایشان بر اراده و عزم نادرالسلطان مطلع شده، مشغول تهیه اسباب کارزار و ادوات پیکار شدند - مختصر اینکه حضرت ظل سبحانی، مع نواب نظام الملک آصف جاه و نواب خان دوران امیرالامراء و نواب قمرالدین خان وزیرالممالک و غیره امرای صغیر و کبیر با لشکر و توپ خانه زیاده از حصر و حساب بجانب لاهور نهضت فرمودند و نواب برهان الملک را از صوبه اوده طلب داشتند که بتعجیل تمام خود را بحضور برساند و نادرالسلطان بعد از بندوبست پشاور^(۴) کوچ در کوچ متوجه دارالسلطنت لاهور گردید و

1. His original name was Nasiri Khan. He was the son of Nasir Khan Muhammad Aman, Governor of Kabul during the reign of Emperor Aurangzeb of India. After the death of his father in A. H. 1129/A.D. 1717, he became the Subedar of Kabul and received his father's title of Nasir Khan in the second year of Muhammad Shah's reign. For further details, see *Ma'asir-ul-Umara*, iii, 433-35.
2. Nasir Khan had collected some 20,000 Afghans of the Peshawar and Khaibar districts whom he stationed in the neighbourhood of Jamrud in order to bar the Persian progress in the Khaibar pass. See *T. N.* p. 341.
3. *Ibid.*, p. 342.
4. Nadir remained for nearly four weeks at Peshawar. It was here that he received the sad news of the death of his brother Ibrahim Khan. *Ibid.*, p. 343.

نواب ذکریا خان، حاکم آنجا طاقت مجادله درخود ندیده، باستصواب و استبشار کارکنان و مصاحبان شیوه اطاعت و انقیاد در پیش گرفته، شهر را از آفت تاخت و تاراج مامون و محفوظ نگاهداشت^(۱)، لهذا - نادر شاه داخل لاهور نشده^(۲)، رو بشاهجهان آباد نهاد^(۳) - حاصل اینکه دشت کرنال که بفاصله چهار منزل از شاهجهان آباد است، مقر قتال مقرر فرمودند -

فصل در ذکر محاربه فرمانفرمای هندوستان با والی ایران باین عنوان و عاقبت بمصالحه انجامیدن

بتاریخ چهاردهم شهر ذیقعده سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و یک نصف شب نواب برهان الملک^(۴) وارد رزدگاه شده، در حوالی لشکر پادشاه جمجاه فروکش نموده، علی الصبح باستان بوسی حضرت جهانبانی شرف اندوز گردید - هنوز درحضور لامع النور مشغول مصلحت بود که جاسوسان خبر آوردند که افواج قزلباش بسمت خیمه برهان الملک ریزش نموده، چند کس را اسیر و دستگیر کرده، همراه خود بردند -

۱۶ ب

1. On this occasion, Zakaria Khan handed over to Nadir Shah a sum of twenty Lakhs of rupees in gold, several elephants and other costly presents. He was received by Nadir Shah with every mark of distinction and courtesy and was presented with a gold embroidered saddle and costly trappings, and jewelled sword and dagger, and retained in the governorship of Lahore T. N. p. 344.
2. But Tilok Das, on the contrary, states that Lahore was plundered after Nadir's entry into it, and that the Persian King, though appealed to, did nothing to restrain his soldiers. At Lahore the invaders first saw the wealth of a large Indian city. Sir Jadunath Sarkar, *The Later Mughals*, ii, p. 332.
3. Nadir Shah left Lahore for Shahjahanabad on Friday the 26th Shawwal, 1151 A. H. (Feb. 6, 1739 A. D.) T. N. p. 346.
4. Nawab Sa'adat Khan Burhan ul-Mulk was the Subedar of Oudh, see a detailed account on him in *Khizana-i-Amirah*, pp. 74-76.

مشار^(۱) الیه بمجرد استماع این حرف شمشیری که در حضور اقدس گذاشته بودند، برداشته، بعزم رزم رخصت طلبیده - هرچند حضرت ظل سبحانی و امراء ممانعت فرمودند که درچنین امور تعجیل مذموم و ممنوع است و تامل و تدبیر از جمله واجبات است، مشار^(۲) الیه قبول نکرده، باراده مقابله بیرون آمد^(۳) - با وصف اینکه از مدت دو ماه^(۴) زخمی پیاپی ایشان بهم رسیده که آخرش منجر بشقاقلوس شده بود - چنانچه برکرسی نشانیده چهارکس از جا حرکت میدادند و بهمین وضع بخدمت پادشاه نیز آورده بودند - مختصر اینکه بهر صورت که بود مرخص شده، برقیل سوار گردیده، با یک هزار سوار و قدری پیاده متوجه فوج قزلباش گشت و تقیان را به لشکر خود فرستاد که سائر سپاه را آماده ساخته از دنبال او بیاورند -

احوال سپاه ایشان اینکه از صوبه اوده تا کرنال^(۵) که یک ماه راه است کوچ در کوچ آمده بودند - چون سپاه هندوستان از مدتی عادی با یلغار نیستند و معلما رعایت اسب را زیاده از جان خود ملحوظ دارند، زیرا که فی الحقیقه باعث نوکری اسب است - اگر اسب سقط شود، نوکری آن شخص بهم موقوف خواهد شد - بهر حال نوکران ایشان بیشتری در راه مانده بودند و جمعی که در رکاب رسیده، از حال رفته و درگوشه ای آسودند - هرچند تقیان فریاد زدند که نواب بچنگ رفته، شما هم سوار شوید - چون نواب بملازمت پادشاه رفته بود، هیچ کس قبول نمی کرد - از آنجا که تقیان بهم بصورت سپاه بی حال شده بودند، دو سه فریادی زده در پهلوی ایشان نشستند دم را غنیمت می شمرند - باوصف این حال بقدر چهار هزار سوار و یک هزار پیاده بنواب ملحق شدند^(۶) -

۱۷ الف

1. Sir Jadunath Sarkar, *The Later Mughals*, ii, pp. 343, on the authority of Harcharan says that the Emperor distrusted Sa'adat Khan for being a native of Persia and made him swear fidelity on the Qur'an in his presence.
2. P. U. H., fol. 19, and P. U. A., p. 26 read سه ماه
3. Karnal is not very far from the field of Panipat.
4. See detail also in the '*The First two Nawabs of Oudh*', pp. 64-65.

درین بین قراولان والی ایران رو بنواب آورده، بجنگ گریز که شیوه این فرقه است، ایشان را بمیدان کشیده از معسکر خود بقدر یک گروه جدا ساختند. از مشاهده پیریا شدن قراولان قزلباش برکاره های پادشاه هندوستان بتعجیل رفته، معروض داشتند که افواج ایران تاب مقاومت نیاورده منهزم شدند و حال آنکه نواب مذکور از حضرت ظل سبحانی کمک می طلبیدند و در سوار شدن پادشاه و امراء مبالغه می نمودند، زیرا که میدانستند که این جماعه قراول است و لشکر بزرگ متعاقب خواهد آمد. جناب پادشاه فرستاده های برهان الملک را بنزد امراء فرستاد و امر برفتن فرمود. امرای کلان عظیم الشان که عبارت از نواب آصف جاه وکیل مطلق و نواب خان دوران سپه سالار و نواب قمرالدین خان وزیر اعظم باشد، معروض داشتند که امروز آتش پیکار افروختن غلط محض بود و الحال که اتفاق همچو شده هر کسی می باید که سمت مفوضه خود را محافظت نماید، زیرا که افواج قزلباش در هنگام و غا انواع مکر و دغا بکار می برند.

۱۷ ب

خلاصه کلام آنکه جمیع امرای خورد و بزرگ در کمال ناخوشی بدفع پدیدگر راضی و خشنود بودند. هرچند در میان امراء اقتدار نواب خان دوران در همه امور بیشتر و جناب پادشاه بر فدویت او کمال اعتقاد داشتند، لیکن چون آصف جاه بهادر از همه کبیرو دیر و مهارتش در امور رزم و حزم بسیار بود، بنابراین درین حیص و یحص اختیار حرکت و سکون بصوابدید ایشان مفوض گشته. فاما بنا بر اینکه پادشاه را باطناً سوءظنی بآصف جاه بود و خبر با نسبت به مشارالیه بهادر در خاطر داشتند، لهذا معزالیه افواج خود را که قریب بلکه زیاده بر پنجاه هزار سوار بود، در صوبجات دکن گذاشته، با سه هزار سوار بحضور انور آمده بودند. بالفعل که بخت چنین واقعه رویداده، فرصت آن نشد که افواج دکن را طلب فرمایند، اما کل سپاه پادشاه و امراء که قریب بهشتاد هزار میرسید، مطیع فرمان ایشان بودند.

۱۸ الف

خلاصه کلام اینکه چون نواب برهان الملک مکرر طلب امداد و کمک و اعانت می نمودند، آصف جاه بهادر بجناب پادشاه معروض داشتند که هرگاه کمک بر ضرور است، نواب خان دوران که میمنه باو تعلق دارد و جنگ نیز در جانب شمال واقع است، مناسب این است که ایشان امداد نمایند. حضرت ظل سبحانی نواب خان دوران را ازین معنی اطلاع بخشیدند. مشارالیه امتثالاً لامر بتعجیل تمام بدون آنکه انتظار انتظام و تمهید افواج و توپخانه بکشد، با قلیلی از بهادران یک تاز و یک تازان جانباز متوجه معرکه و غا گردید. چون نواب معز الیه در حق سپاه کمال شفقت مبذول میداشت، هرکس که براین معنی اطلاع یافت، طوعاً و رغبتاً متعاقب ایشان روانه گردیده، معرکه آرای بازار جانبازی شد. بهر حال با جمعیت پشت نه هزار سوار که از پی هم بایشان می پیوستند، رو بجنگ گاه آورد. شهریار ایران دیار طهماسب خان جلائرو میسر را بفتح علی خان و لطف علی خان افشار سپرده و قلب را بوجود نصرالله میرزا تقویت بخشید و جمعی از امرای جنگ دیده ملازم رکاب ایشان فرموده، خود با چهار هزار سوار جزائرچی^(۱) چرخچی بمقابل نواب برهان (الملک) و خان دوران قدم بمیدان نهاده، تمام جزائرچی پا را پیاده نموده بود که اراده گریختن نکنند. چون مقدر چنین بود که متوطنان این معموره را بواسطه غرور^(۲) و کثرت خود پسندی آسیبی برسد که تنبیه الغافلین باشد، حکیم علی الاطلاق جل شانہ امرای دیگر را باین^(۳) آورد که محاربه والی ایران دیار که با بیست و هفت هزار سوار قزلباش جنگ دیده^(۴) بمیدان آمده، برین دو امیر، که لشکر ایشان بآن صورت که بقلم آمده و نام توپخانه و جزائر همراه نداشتند، گذاشته، در امداد و اعانت

۱۸ ب

1. Infantry armed with the heavy musket known as the Jazayir.
2. P. U. H., fol. 21 b وفور غرور.
3. P. U. H., fol. 21 b, and P. U. A., p. 30 read باین وادی آورد.
4. P. U. H., fol. 21 b, and P. U. A., p. 30 جنگ آزموده.

اغماض فرمودند، بخیال اینکه بعد از کشته شدن آنها رو بمعرکه آورده جواب حریف خواهم داد. الحاصل امرای هندوستان با وصف قلت فوج و عدم توپخانه و سوء تدبیر ترتیب توپخانه در ثبات قدمی و جانبازی قصور نکردند، لیکن ظاهر است که تیر کمان جواب تیر جزائر نمی تواند داد، والی ایران میمنه و میسره و قلب را بمفاصله یک گروه از هم جدا گذاشته بود، چنانچه مبارزان هر سه فوج آواز توپ و تفنگ را می شنیدند و از اصل کارزار بواسطه بعد مسافت حسب الواقع خبر نداشتند. باین منوال آتش قتال سپاه امرای هندوستان بی ترتیب شده، از حال یکدیگر مطلع نمی شدند چنانچه نواب برهان الملک یکطرف کارنامه رستم را منسوخ می ساخت و نواب خان دوران بسمت دیگر در ثبات قدمی داد مردانگی و مردی می داد:-

از باد جمله آتش حرب اشتعال یافت
ترک اجل بغارت جانها مجال یافت
از بسکه کشته گشت خلایق دران مصاف
مرگ از برای مرده زخویش انفعال داشت

بعد از کارزار بسیار شهداد افغان خویشگی قصوری و علی حامدخان کوکه که چرخچی و میر شمشیر نواب خان دوران بودند، بضرب گوله های جزائر داعی حق را لیک اجابت گفته و خان دوران با کل رؤسای سپاه خود قدم ثبات افشوده و سپاهش بقدر دو هزار سوار از اسپان پیاده شده و دامن بکمرها زده، بنحوی مشغول تیر اندازی و مصروف جانبازی شدند که از مشاهده آن زبره رستم و افراسیاب آب می شد و هیچ وجه در دلاوری و حلال نمکی قصور نکردند و نواب مظفر خان برادر کوچک نواب خان دوران که بسمت دیگر رزم جو بود، بگولای جزائر بعالم عقبی شتافت و کل سرداران فیل نشین به همراهی نواب خان دوران قریب بیست و پنج کس نامی پر کداسی بعد از تلاش های رستانه بزخم جزائر با نقد هستی در باختند و خود نواب مذکور

تیز زخم جزائر فیلبانش از معرکه بر آورد و افواج نواب برهان الملک با وصف اینکه از صوبه اوده با یلغار آمده بودند، در محاربه پایداری معقول نمودند. آخرش بسیاری بتیر جزائر روانه عدم شدند و بعضی عطف عنان نموده، بهر طرفی متفرق گشته و خودش بعد از کوشش بی شمار، دو زخم جزائر برداشته، با چند کس از رفقای خود زنده اسیر و دستگیر قزلباش گردید. و باعث دستگیر شدن نواب برهان الملک اینکه، فیل سواری نواب شیر جنگ که برادر زاده نواب برهان الملک می شد، مست بود، بگتته بر فیل سواری برهان الملک دویده، نهیب کنان تا به لشکر قزلباش رسانیده. هر چند فیل مذکور را به شمشیر و کجک مجروح می ساختند، از مستی باز نیامده (۱). مثل مشهور است که بخت چون برگشت، فالوده دندان می شکند، آن خود فیل مست بود:-

بخت اگر یاری کند دندان ز سندان بگزد
بخت اگر سستی کند فالوده دندان بشکند

بهر حال نواب خان دوران مجروح، رو بسوی لشکر پادشاه آورد و بزمیت بر سپاه امرای هندوستان راه یافته، هر کس توانست خود را به معسکر رسانید، و از سپاه هند بسبب عدم توپخانه و ثبات قدمی بسیار بگولای جزائر بعالم جاودانی شتافتند و از افواج نادر شاه که بجزائر و جنگ گریز مقابله می نمودند، کمتر مجروح و مقتول شدند، لیکن نظر بر جانبازی سپاه هند طرفه تشویشی بحال قزلباش راه یافته بود که اکثری از جنگ گاه روتافته تا به انباله که دو سه روزه راه بود و بنگاه و اردوی او در آنجا وقفه داشت، عنان فرار در نکشیدند، بهمین سبب روز دیگر که پادشاه هندوستان با امرای عظیم الشان که عبارت از نواب آصف جاه و نواب قمرالدین خان و غیرها باشد، بعزم رزم سوار شدند و تا شام در انتظار حریف در میدان استاندند (۲)، نادر شاه از جای خود

۱. متنبه نشد P. U. H., fol. 23 and P. U. A., p. 32 read

۲. استاده بودند P. U. H., fol. 23 b, P. U. A., p. 33

حرکت نکرده، سلسله جنبان مصالحه گردید، اغلب که اگر امرای هند با توپخانه بمیدان تشریف می بردند، لشکر قزلباش تاب مقاومت نمی آوردند، قصه مختصر، آخر روز بهان جنگ نواب آصف جابهادر و نواب قمرالدین خان بهادر پادشاه را سوار کرده، تا لشکر غارت شده برهان الملک آورده بودند، بهان مثل است که ع می آتی آن زمان که نیائی بکار من

لیکن نادر شاه از استماع سوار شدن ظل سبحانی و امرای تورانی عطف عنان نموده، بمعسکر خود معاودت فرموده بود.

حاصل اینکه نواب آصف جابهادر که برماهیت محاربه کماحقه مطاع شده، از راه کمال دانائی و پخته کاری بخدمت پادشاه معروض داشت که درین هنگام شب اگر مقدمه بزیمت امراء برملا شود، تمام لشکر مشوش و بسیاری متفرق خواهند شد، پس صلاح کار درین است که شهرت باید داد که افواج قزلباش منهزم شده و برهان الملک بتعاقب آنها رفته است، مبارکباد داده امر بنواختن شادیانه (۱) فرمود که انتظام لشکر برهم نخورد - چنانچه برطبق رای آن مدبر بیهوش (۲) بعمل آمده دریک آن خبر (۳) جعلی در لشکر منتشر شده - بعد از آن حضرت ظل سبحانی نیز مراجعت فرموده، داخل بارگاه شدند و خان دوران که زخم های کاری برداشته بلشکر خود آمده بودند، روز سوم جهان فانی را پدرود فرمودند (۴).

۲۱ الف برهان الملک که بچنگ قزلباش افتاده بود، والی ایران ایشان را حواله مصطفی خان شاملو فرموده، که محافظت نماید.

علی الصباح پادشاه هندوستان مع تمام سپاه به عزم رزم سوار شده خیمه ها فرود آوردند و تا هنگام شام که در آنجا استاده بودند،

1. B. M., fol. 20, P. U. H., fol. 24 . تقارن شادیانه .
2. B. M., fol. 20, P. U. H., fol. 24; P. U. A., p. 34 . ذی هوش .
3. B. M., fol. 20, b, P. U. H., fol. 24; P. U. A., p. 34 . خبر فتح جعلی .
4. Mirza Muhammad Mahdi (T. N. p. 352) says that he died the day after the battle.

اثری از افواج نادر شاه ظاهر نشد، زیرا که از مشاهده جانبازی و ثابت قدمی های سپاه هند که جواب تیر جزائر به تیر کمان می دادند، اندیشه ناک شده بودند که با وصف عدم توپخانه این همه استادگی نموده اند، الحال که پادشاه خود با توپخانه مستعد و غا شده، چه نحو خواهد گزشت - لهذا بمعرفت نواب برهان الملک پیغام صلح فرستاده، سلسله جنبان آشتی کردند و بعد از آن که گفت و گوی و رد و بدل بسیار عهد و میثاق بمیان آمد، قرار برین یافت که فرمانروای هندوستان آمده، با والی ایران ملاقات نماید و در دادن نقد و جنس مضائقه تفرداید و ازین سو نیز عهد است که بجان و ناموس و ملک ایشان اذیت نرسد.

خلاصه اختلاف روایات آنکه، باین منوال موثیق و عهود مستحکم فرموده - نواب آصف جابهادر بخدمت نادر شاه رفته، بالمشافه شروط مرقوم را مؤکد فرموده، برقتن پادشاه راضی شدند. ۲۱ ب غرضیکه روز دیگر جناب محمد شاه بخیمه نادر شاه رفته، ملاقات نمودند - مشار، الیه آنچه لازمه تکریم و تعظیم بود، بعمل آورده تا بیرون خیمه استقبال نمود (۱) و هر دو کس بر یک مسند نشستند - قهوه چی فتجان قهوه را اول به نادر شاه داد - او بدست خود گرفته، به محمد شاه تواضع نموده گفت که الحال که اینجا تشریف آورده، برادرید (۲) - سلطنت هندوستان بشما مبارک و در دادن نقد و جنس مضائقه نخواهند فرمود - چون نصرالله میرزا پسر نادر شاه استاده بود، روز افزون خان ناظر به محمد شاه اشاره کرد که او را اجازت نشستن بدینند یا از پدرش بدینند - پادشاه اشاره وی را دریافته، توافل فرمودند - بعد از برگشتن از آنجا روز افزون خان معروض داشت که باوجود

1. See detail in T. N. p. 354.

2. And then, in order to assure Muhammad Shah that his food was not poisoned, he exchanged his own dishes with those of the Emperor just as they were about to begin eating. (The Later Mughals V. ii, p. 355.)

دریافت اشاره غلام باعث اغماض چه بود؟ محمد شاه در جواب فرمود که این ها مردم ایرانند و پسرش امرد، مناسب نبود که من با او ملتفت و متوجه شوم و بعد از دو ساعت مراجعت فرموده، تسلی بخش مشوشان لشکر خویش شدند.

هر چند اراده نادر شاه این بود که تا هنگام شام در آنجا باشند، لیکن خسرو هند راضی نه شد. باری یک دو روز دیگر باعلام و پیغام گذشت.

عاقبت الامر، چنین مقرر شد که پادشاه هندوستان سپاه خود را مرخص فرماید که هندوستان یا هر جا خواهد، برود و خود با دو هزار کس در حوالی اردوی والی ایران فروکش نمایند و بعد سه روز باتفاق یک دیگر بشاهجهان آباد تشریف ببرند. بعد از آنکه دو ماه مهمان^(۱) هند باشند، والی ایران بمقر سلطنت خویش معاودت نموده، پادشاه هندوستان را کماکان بجانب محمد شاه مسلم و مفوض دارد.

حاصل اینکه بعد از تردد بسیار باین معنی تن داده، راضی شدند و بعمل آوردند. مصراع:

مرغ زیرک که^(۲) بدام افتد تحمل بایش -

فصل در ذکر داخل شدن بر دو پادشاه در دارالخلافت شاهجهان آباد و باعث (قتل) عام و خرابی اعزّه کرام

بندگان نادر شاه، نواب برهان الملک را وکیل مطلق دولتین فرموده، مقرر شد که باتفاق طهاسپ خان جلائر با چهار هزار سوار پیشتر بدارالخلافت، رفته به تنظیم و تنسیق پردازند و در قلعه پادشاهی

1. B. M., fol. 22, P. U. H., fol. 25 b, and P. U. A., p. 36 . مهمان قهرمان هند .
2. B. M., fol. 22, P. U. H., fol. 25 b, and P. P. L. fol. 11 b. چون .

مساکن و اماکن مقرر آماده سازند و نگزارند که حیف و میلی بکار خانه جات پادشاهی و ساکنان شهر راه یابد و خلائق را به انواع مهربانی و استماله اطمینان بخشند. چنانچه بر دو امیر بشهر آمده، بامور مرجوعه حسب الواقع پرداخته، مردم را مطمئن ساختند.

۲۲ ب

هر حال روز جمعه هشتم ذیحجه سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و یک هجری بدارالخلافت تشریف آوردند و نواب برهان الملک تا غروب نیر اعظم در قلعه حاضر بود، لیکن از شدت وجع پا و صدمات کذا حالی نداشت و از غیرت خود داری می نمود و روز دیگر قریب بصبح داعی حق را لیک گفته، از کشمکش تعلقات دنیوی نجات یافت^(۱):

کار دنیا کسی تمام نکرد برچه گیرید مختصر گیرید

شب سوم، جمعه از اجلاف و اویش شهر آوازه درانداختند که خسرو هندوستان کار نادر شاه را بخدعه تمام کرد و سرش از تن جدا نمود و باین بهانه هجوم عام شده و بر سپاه قزلباش ریختند و هرکرا توانستند، بقتل آوردند و از استماع خبر کشته شدن والی خود بمرتبه دست و پا گم کردند، که ادنی رزائی هندوستان چندین قزلباش مسلح را از جان و جامه برهنه می ساخت. البته قریب سه هزار کس از مردم ایران طعم تیغ آبدار آن شوره بختان واقع طلب شده باشند. اواسط شب اهل کار^(۲) نادر شاه ترسان و لرزان این قضیه را بخدمت نادر شاه معروض داشتند. مقبول طبع سلطان نشده، بغصه جواب داد که مردم اردو بازاری ما از شرارت نفس خود این قسم تهمت جرائم بهندیان می کنند تا جمعی را بکشتن داده،

۲۳ الف

1. Some differences of opinion exist as to whether he died from his wounds or committed suicide. On the whole, says Lockhart (*Nadir Shah*, p. 145), it seems more probable that he died from the effects of poison which he is said to have taken in a fit of depression or chagrin, after Nadir had spoken roughly to him.
2. P. U. H., fol. 26 b, P. U. A., p. 37 . اهلکاران .

اموال ایشان را غارت نایند - بعد از آنکه بی در پی این خبر وحشت اثر مشوش و مؤلم خاطرش شد ، شخصی را از یساولان معتد - بواسطه تفتیش و تجسس و تحقیق آن مرخص فرمود - آن بیچاره بمجرد خروج از دروازه قلعه از دست مفسدان فتنه جو داخل شهرستان عدم گردید و یساول^(۱) دیگر نیز بهمین وضع رخت پستی برپست و علی هذالقیاس

ع آنرا که خبر شد خبرش باز نیامد^(۲)

بعد از آنکه از قرائن صدق این مقدمه پر یقین دانست ، حکم کرد که هزار کس جزائرچی بیرون رفته ، این جاعه فتنه جو را پراکنده و منتشر نایند -

چنانچه بموجب فرموده بعمل آوردند ، لیکن کاینمغی اطفای نائره فساد نشد و ثلث آخر شب فی الجمله تسکین یافته بود - اول صبح باز بهان آتش در کاسه شد - ناچار دو سه ساعت از روز برآمده ، نادر شاه خود سوار شده ، از قلعه پادشاهی بیرون خرامیده ، در مدرسه نواب روشن الدوله مرحوم که متصل چبوتره کوتوالی ست ، اقامت گزیده^(۳) - جزائرچیان را با سه هزار کس دیگر امر کرد که با توپچی شاهی یار علی سلطان و میر آتش هندوستان سعدالدین خان رفته ، هر کرا در لباس هندی بیابند ، جامه حیات مستعار را از بدن او کشیده در تاخت و تاراج و قتل و غارت شهر آنچه لازمه بی رحمی و سخت دلی ست ، مافوق آن بعمل آرند :

فتادند در شهر خیل مغل برافتاد بنیاد هندی بکل بقتل و بغارت کشادند دست سرا^(۴) و سران جمله کردند پست

1. A servant of parade carrying a silver and gold staff
2. The first hemistich of the verse in the *Gulistan-i-Sa'di*, p. 73, is : این مدعیان در طلبش بیخبرانند
3. It is said that when he was approaching this mosque, some one fired a shot at him from a balcony or window. The bullet missed Nadir, but killed an officer beside him. (Lockhart, *Nadir Shah*, p. 148).
4. P. U. H., fol. 27 . سرای سران

سابقه قتل عام :

چنانچه تا چهار ساعت از روز مانده ، آتش قتل و غارت زبانه می زد و جاعه اوباش هندی که مصدر این فتنه و غوغا شده بودند ، غائب شدند و شرفای بیچاره خانه دار عیال بار که شرم ناموس دامنگیر شان گردیده بود ، طعمه تیغ یدریغ قزلباش شدند ، چنانچه از فولاد خان کوتوال شهر بتحقیق پیوست که بیست^(۱) هزار کس بقتل آمده باشد و اقسام امتعه و اقدشه و انواع جواهر و نقود بیحصر و حساب بدست سپاه ایران افتاد - هرچند این حادثه در چند محله که متصل قلعه پادشاهی بود ، واقع شده ، لیکن چون ساکنان محلات دور دست وسط شهر را مأمن پنداشته ، نقد و جنس خود بانجا فرستاده بودند که از غارت و تاراج محفوظ ماند ، بحسب نصیب اتفاق هرج و مرج در همین اماکن که خلق^(۲) آن را محل امن انگاشته بودند ، افتاد و اول محله که بغیر جنگ پیچک اعداء گرفتار شده ، مساکن و دکاکین جواهر فروشان و صرافان بود - ازین رهگذر اموال خارج از قیاس بدست قزلباشان آمد که در داشتن و برداشتن آن متحیر و مراسیه شدند :

بغارت بردند چیزی که بود برآورد از خشک و تر جمله دود و از بسکه خانه ها را آتش کشیدند ، هزارها از زنده و مرده ، هندو^(۳) و مسلمان ، درهم سوخته شدند - معاذالله ! اگر احیاناً

1. There is much divergence between the authorities regarding the total number of victims. For example, according to Mirza Muhammad Mahdi (T. N. p. 359), 30,000 people were put to the sword. See also *Rauzat-al-Safa*, viii, p. 551. But according to Mir Muhammad b. Mir Abdul Jalil Bilgrami (*Tabsirat-al-Nazirin*), as quoted by *Manshur-al-Wasiyat*, p. 147, nearly eighty thousand people were put to death.
2. B. M. fol. 23 b and P. U. H., fol. 27 b read خلائق .
3. B. M. fol. 24, P. U. H., fol. 28 and P. U. A., p. 39 . کافر .

تا شام بهمان نحو میگذشت، یک کس از برای نمونه از مردم آنجا باقی نمی ماند - اگرچه غرض والی ایران اصلاً نبود که چنین قتلی بعمل آید، لیکن چون این جامعه بادی فساد شدند، بغیر تنبیه اطفای نائرة فتنه صورت امکان نداشت، و در چنین حالات تفریق درمیان مفسد و بی گناه متعذر، چه که ممتنع است:

چو^{۱)} از قومی یکی بیداشی کرد
نه که را منزلت ماند نه مه را

اگر متفنیان شهر مرتکب این حرکت لغو نمی شدند، تاخت و تاراج بعمل نمی آمد و این همه رعب نادر شاه بر مردم هند غالب نمی شد، چنانچه پیش ازین قتل عام اهل شهر خصوصاً مردم بازار لشکریان قزلباش را که اکثری صحرائی و دهقانی بودند، تمسخر^(۲) و استهزا می نمودند و نیز این قدر نقود و اجناس و جواهر آلات بدست آنها نمی افتاد، زیرا که در متخیله ایشان نبود که این قدر نقد و جنس در عالم می باشد. بعد از آنکه از خانه های مردم لکه ها برآمد، چشم حرص شان تیز شده، بهان منوال از دیگران هم مطالبه نمودند و باعث خرابی اهل شهر گردید و محله های که باین بلا مبتلا شدند، محدود اند باین^(۳) حدود: غرباً از دروازه قلعه پادشاهی تا عیدگاه کهنه و بسوی شمال تا هندوی^(۴) چوب و بجانب جنوب تا بیرون دہلی دروازه و از پہاڑ گنج که اصل فساد از آنجا برپا شده بود، مردم بسیاری که گمان فتنه انگیزی نسبت به آنها داشتند، آورده^(۵) در کنار دریای جون^(۶) گردن زدند و چون اکثری اعزّه

1. *Gulistan-i-Sa'di*, p. 111.

2. B. M. fol. 24, P. U. H., fol. 28 b and P. U. A., p. 40 ریشخند و تمسخر

3. P. U. H., fol. 28 b, P. U. A., p. 40 بدین .

4. Ibid. منڈوی .

5. P. U. H., fol. 28 b and P. U. A., p. 40 read گرفته آورده .

6. P. U. A., p. 40 جمن .

روشناس نستعلیق^(۱) نادرشاهی را برای محافظت خانه های خود طلبیده بودند، بآن وسیله بعضی غربا که همسایه ایشان بودند، از آفت قتل و غارت محفوظ ماندند - مختصر اینکه یک و نیم پیر از روز باقی مانده، برطبق استدعای مجدد شاه از خون بی گناہان در گذشته، حکم کرد که امان بدهند^(۲) - سپاه قزلباش نظر بر کمال ضبط و انسق و خوف والی خود بمحض استماع ندای امان دست از قتل و غارت و تاراج کشیده و این امر از عجائب و غرائب عالم است که سپاه خوفخوار جباری که بر مردم مال دار عیال بار مسلط شده باشند، بیک ندای استماع ممتنع گردند و دست از قتل و غارت بازکشند -

فصل در ذکر اموری که بعد از قتل عام بظهور پیوست

بندگان نادرشاه بعد از رفع پنگامه قتل عام، سید نیاز خان داماد نواب قمرالدین خان و شاه سوار خان داماد قراخان سردار مغلیه تورانی و رای مان خدمتیه پادشاهی و راؤ ٹھیکه سنگه هزاری توپخانه پادشاهی، که در وقت قتل و غارت بواسطه حفظ ناموس عیال و اطفال استادگی نموده، بسیاری از سپاه قزلباش را که برخانه های آنها یورش آورده بودند، بطریق امتناع و مدافعه بگولی پای جزائر روانه کوهستان فنا ساخته بودند، بحضور طلبداشته و شال به گلو انداخته، هر کدام را بیک فشار و دو فشار، جبار مردم آزار از قید ننگ و ناموس ربائی داده، بعالم عقبی فرستاد - و بعد از چند روز بر طبق خواہش نادر شاه صبیہ سلطان یزدان بخش ولد سلطان داور بخش ابن سلطان مراد بخش ابن شاهجهان پادشاه رعیت پرور که

۲۵ ب

1. i.e., mounted military police.

2. T. N. p. 359. See detail also in Malcolm's *History of Persia*, ii, pp. 83-84, and Prof. E. G. Browne's *Literary History of Persia*, iv, p. 136.

نجیب الطرفین بود، بنصرالله میرزا منسوب کردند^(۱)، زیرا که بندگان محمد شاه در آن وقت دختر صلبی نداشته و قبل از کشته شدن نادر شاه از بطن آن عالی گوهر والانژاد پسری متولد شده بود و مسمی به جد مادرش یعنی تیمور میرزا گردیده و پس از ضبط و نسق شهر بنواب عظیم الله خان بهادر نرینه نواب قمرالدین خان و سر بلند خان حکم کرد که از مردم متمول و مالدار شهر که از آفت تاخت و تاراج سالم مانده اند، نصف مال گرفته، داخل سرکار نمایند و نصف را بصاحبش واگذارند. چون احقاق امور مبطون و رموز مکنون سوای عالم الغیب و الخفیات جل شانہ بر دیگری دشوار است، ازین رهگذر در اخذ و جر و تحصیل زر اقراط و تفریط بعمل آمد و از مردم اعزه و اشراف بانواع زجر و تویخ و تنبیه و اقسام زد و کوفت نسقچیان بی رحم، بوجهی که حکام و متصدیان این امر حواله نموده بودند، بوصول آوردند و دیگر نواب آغر خان بهادر که روز قتل عام برای محافظت خانه و ناموس از حویلی خود که عقب کژره لوی بیرون لاهوری دروازه شهر پناه داشت، برآمده با مغلان اعز و غلامان ترک خود کمر بمداغت تاراجیان بسته و چون تمام مردمش تیر اندازان سنگ شکاف قادر انداز بودند و خودش نیز سردار بهادر موروئی نامی بود، حتی المقدور بلکه زیاده برمدقدور بمداغت و ممانعت کوشیده، با آنکه تیرهای ایشان تمام شد و جمعی کثیری از قزلباشان را نیز دوز نموده، بعالم عدم فرستادند و مردمش هم بسیاری کشته شدند. خان مذکور اهلای خود را چادری بر سر پوشانده و بهراه خود بر اسب نشانده، جمعی که بتعاقبش تاخته بودند، بزخم تیر از شر آنها سالم بیرون جسته، صحیح و سلامت، خود را بمغل پوره رسانید و بعد از رفع هنگام قتل عام بحضور طلب شده، بدلیری تمام با نادر شاه بترکی جواب و سوال مردانه

۲۶ الف

1. This marriage took place on the 26th Dhu'l-Hijja, 1151 A. H. (6th April, 1739 A.D.). *The Encyclopaedia of Islam*, v. III, Part II, p. 811, see also *The Later Mughals*, ii, pp. 370-71.

نموده، نادر شاه خیلی محظوظ شده فرمود که روی تو سفید، کار ترکانه نموده و با انعام خلعت و شمشیر و کارد غجری و اسب عراق ممتاز فرموده، رخصت کرد. و دیگر نواب شیر جنگ را برای آوردن خزانۀ نواب برهان الملک بصوبۀ اوده در پیش نواب ابوالمنصور خان روانه نمود. چنانچه مومی الیه مبلغ یک کرور و هشتاد لک روپیه از آنجا آورده و بیست لک روپیه که در شاهجهان آباد داشتند، ضمیمه آن نموده، حواله خزانۀ دار والی ایران کرده، مشمول اشفاق گردید.

۲۶ ب

بعد از انقراض از ضبط نمودن کنوز و کارخانجات پادشاهی و امرای دیگر که در محاربه بقتل آمده بودند و تحصیل زر مصادره شهر و امرای دیگر و باز خواست سپاه و لشکریان خود که اموال بی غایت به یغما برده بودند، بمستوفی الممالک حکم کرد که (چون) سواجب شش ماهه از مردم عسکر طلب است، می باید که این ششماه سابق را مع ششماه پیشگی و ششماه انعام تنخواه نمایند که جمله پزده ماهه باشد و آنچه نقد و جنس و جواهر آلات و نقره^(۱) و تخت طاؤسی^(۲) پادشاه و تخت با و صندلی های مرصع پادشاهان دیگر و اسبان و اقیال و غیره بهمره برد، حسابش خدای تعالی جل شانہ بهتر می داند، اغلب که زیاده بر هشتاد^(۳) کرور خواهد بود. چنانچه تا مدت سه سال

1. طلا و نقره P. U. H., fol. 30 b, P. U. A., p. 43.
2. The Peacock Throne consisted of a gold-plated frame capable of being taken to pieces, richly jewelled panels filling into its eight sides and detachable pillars steps and roof. It used to be put together and placed in the darbar hall only at the anniversary of the royal coronation, but at other times it was stowed away in loose parts. When these parts were looted they were naturally dispersed to different quarters. The genuine Peacock Throne of Shah Jahan no longer exists anywhere in the world; but a modern and cheap imitation of it, made by the later kings of Persia, is still preserved at Tehran. (*The Later Mughals*, ii, p. 377).
3. Mirza Muhammad Mahdi (*T. N.* p. 361), values the gifts, including the peacock throne, which Nadir took from the Emperor and nobles at fifteen crores, together with jewels and treasures "beyond calculation".

حساب جواهر با وصف نویسنده بای جواهر خانه^۱ محمد شاه و محاسبان ارشد بلاد ایران بخوبی منقح نشد، لیکن دست اندازی بجواهر و خزائن که در اندرون محل پادشاه بود، نکرد - باوجودیکه مردم از کثرت آن بمبالغه ظاهر ساخته بودند، مطلقاً کوشش نفرموده، متعرض آن نشد^(۱).

دیگر از جملة اموری که در ایام توقف شاهجهان آباد ایجاد نموده، اینست که معتبرالملک مامور شد که من بعد سکه نقود ایران را که عبارت از عباسی و مهدی و شاهی و هزار دیناری و اشرفی قزلباشی باشد، موقوف نموده، از نقره بشکل و وزن روپیه و از طلا بدستور مهر بندی مرتب ساخته مسمی بنادری و باین شعر مسکوک سازند:

بست سلطان بر سلاطین جهان شاه شاهان نادر صاحبقران

و بمهدی خان منشی الممالک حکم شد که صغیر و کبیر حضور^(۲) و دور را آگه سازد که بعدالایوم نام بهایون شاهنشاه گفته و نوشته باشند و نقش نگین مهر آن بی مهر کثیرالقهر که بر جمیع کاغذ بای جمعی و خرچی و نامه بای سلاطین و فرامین خوانین زینت افزا می شد، این شعر کنده بود:

نگین دولت و دین رفته بود، چون از جا

بنام نادر ایران قرار داد خدا

و مقدس سلک باین منوال انفصال یافت که هر چه آن طرف دریای اٹک واقع است که عبارت از بلده پشاور و دارالملک کابل

1. This statement cannot be accepted, though it is a fact that no torture was applied to the Begums in the palace or their servants for their jewels.

2. P. U. A., p. 43 reads نزدیک.

و غزنین و ڈیره جات^(۱) و بنگشات و خداباد و ٹهته و بکر^(۲) و غیره باشد، مع محصول چهار محال پنجاب که از قدیم برای مصارف دارالملک کابل مقرر بود، در تصرف نادر شاه و مابقی بدستور جناب محمد شاه مبارک و بعد از تنقیح مقدمات مالی و ملکی اکثر اوقات ارباب طرب بندی را طلب داشته بساط نشاط و انبساط گسترده، مسرت افزای خاطر بهجت ذخائر خویش می گشت.

انعقاد محفل نشاط و مجرای نور بانی طوائف:

چنانچه نور بانی که سر طائفه بر طائفه و در حاضر جوابی و لطیفه گوئی و غمزه سنجی و عشوه پیرائی و خوش صحبتی یگانه جهان و شهره زمان بود، بعد ملازمت، این اشعار در حضورش خوانده، مورد مراحم و عواطف خسروانه مخصوص گشت:

دلربایانه دگر بر سر ناز آمده ای

از دل ما چه بجا مانده که باز آمده ای

می یده می بستان دست بزن پای بکوب

بخرابات^(۳) نه از بهر ناز آمده ای

نادرشاه از استماع این اشعار نهایت محظوظ و مشغوف شده، حکم کرد که مبلغ سه^(۴) هزار روپیه انعام داده، وی را همراه ببرند - بانی جیو بیچاره را بمجرد اصغای کلمه همراه بردن، خوردن و خوابیدن دشوار شده و مردن گوارا گردیده، شکمش جاری شد و نزدیک بود که جان شیرین از کس نازایش بدر رود و آخر کار

1. The Derajat (plural of Dera) tract takes its name from three Deras, Dera Isma'il Khan and Dera Fateh Khan in the upper region and Dera Ghazi Khan in the lower region.

2. Bhakkar is an island-stronghold planted in mid-stream between Rohri and Sakhar (Sukkur) on the Indus.

3. در خوابات P. U. H., fol. 31 b, P. U. A., p. 44.

4. چهار B. M. fol. 26 b, P. U. H. fol. 31 b; P. U. A., p. 44.

به تلبیس تارخ از چنگ آن پلنگ نجات یافت و وبال از برای اسرا زاده های صاحب مال باقی ماند -

نقل :

نقل است ، عزیزی از نور بائی سوال کرد که اگر احیاناً نادر شاه با تو جاعی می کرد ، احوال تو چگونه می شد - بائی جیو جواب داد که خیال می کردم که فرج من هم در قتل عام آمده است - چون ازین گونه نقلها باب و مقبول اولوالالباب نیست ، ازین رهگذر دست از باب شاداب با آب (باب ۹) و تابش که قبله ته دلی شیخ و شاب است ، باز کشیده بیاب ، دوم کتاب پرداخت و باین چند کلمه دل خود را خالی نمود که بمقدور کمر خالی نبود :

نیست از کردار ما بی حاصلان را بهره
چون قلم از ما همین گفتار می ماند بجا

این سخن را نیست آخر ای عمو
قصه آن شاه جنگی باز گو^(۱)

1. *Masnawi-i-Maulana Jalal-ud-Din Rumi* (ed. Mir Khani), p. 57.

باب دوم

در بیان معاودت نادرالسلطان بسوی ایران
و رفتن بتوران و خوارزم درین میان

و این باب نیز مشتمل است بر فصول :

فصل در ذکر حرکت نمودن نادرالسلطان از شاهجهان آباد
و متوجه شدن بسمت کابل و سنده و خلاصی اسیران پند -

بتاریخ بستم شهر صفر سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و دو^(۱) که قریب بیست و یک سال از سلطنت محمد شاه گذشته بود ، بعد از تفویض مملکت بندوستان بایشان از قلعه کوچ نموده ، در باغ شالامار نزول فرمود و بفولاد خان کوتوال دارالخلافه شاهجهان آباد تقید بلیغ نمود که اگر احدی از مردم لشکر ما خواسته باشد که در شاهجهان آباد بماند ، گوش و بینی او را بریده ، روانه اردو نماید - برچند حاجی فولاد خان کوتوال تقید^(۲) بسیاری نموده ، با وصف آن نظر بر تعب و تصدیعات شب و روز پنهان شده ، جمعی کثیری ماندند^(۳) - چون در هنگام آمدن افواج عاشق تاراج قزلباش دیهات و قریه جات شاہراہ لاہور بپاء و منشور شده بود ، بنا بران بسمت سیالکوٹ ، ملتان ، کہ معمور و آفت نارسیده بود ، مہضت فرمود - فاما بعلت اینکه آفتاب از برج حمل بہ برج جوزا تحویل نموده و ہوا در غایت گرمی و این مردم برگز چنین ہوا ی گرم خوگر نشدہ و علاوہ آن لباس ولایت سرد سیر وبال دیگر ، ازین

۲۸ ب

1. i.e., 16th May, 1739.

2. P. U. H., fol. 32 b and P. U. A., p. 45 read قدغن .

3. P. U. H., fol. 32 b : باوصف آن نظر بر تعب و تصدیعہ شب و روز اکثر پنهان شدہ ماندند -

رهگذر بسیاری از انسان و حیوان اردوی معلی سلطان جان عزیز را بکردار جاب می سپردند، تا روزیکه آب دریای چناب بسبب کمال خنکی و گوارائی زندگی بخش جمیع متفسان لشکر ایران گردید و آب دریای مذکور بواسطه قرب جوار کوپستان بمرتبه ای سرد بود که با وصف آن همه گرمی هوا و عادی بودن اهل ایران بآبهای خنک هیچ کس را مقدور نبود که در میان آب بشرط آنکه خصیه بایش در آب باشد، یازده بار سوره اخلاص تواند خواند. بهر حال بعد اتمام جسر، ساکنان آن نواحی که از خوف اذیت اهل عسکر بسمت کوپستان متفرق شده بودند، وسط شب درختهای عظیم را بریده بدریا انداختند، چون آب به تندی تمام جریان داشت و صدمات درختها معین آنشده، زنجیر جسر دو دفعه از هم گسیخته، جمعی کثیر شربت فنا نوش جان کردند. هر چند لشکر سراسر قهر از بهر تنبیه و تادیب آن کینه‌وران کم خرج بالانشین تعیین فرمودند، فائده مترتب نشده. آخر الامر لا علاج شده، حکم فرمود که بستن جسر موقوف و بر کشتیها نشسته بمروور عبور نمایند و باین تقریب در کنار آن آب حیات مدق کشیده، باعث احیای آن جباران در جبر مجبور گردیده و معنی مفصل این فقره بمجمل بی معنی اینست که احدی از اعلی و ادنی رغبتاً بملازمت سلطان راضی نبود و کس را مقدور نه که ترک نوکری بکند و اگر احیاناً بیچاره از وفور مشقت فراری می شد، وابسته‌های او را انواع مصادره و اقسام اذیت می رسید و اگر متاثر نبود، خویش و اقربای او را مواخذه می نمودند. جهات عالمی در کمال ناخوشی بغیر از غل و زنجیر در دشت و بیابان مقید و محبوس بودند، بنا برین ایشان را ظالم مضموم و جابر در جبر مجبور بقلم آورد. قصه کوتاه ابوالحسن بیگ ریگا باشی^(۱) مامور شد که از توابع خود اشخاص معتبر در کنار معبر نشانده، خواص و عوام لشکر

1. Gladwin (p. 4) reads بیکه باشی. An officer of high rank, but whose particular duty we have not been able to learn.

را بواقعی نجس نمایند و در پیش برکه جواهر گران بها باشد، ازو گرفته، بجواهر خانه سرکار برسانند، چنانچه بعضی مردم بمجرد استماع حکم خود بخود بحضور آورده بانعام و خلعت سرفراز شدند و برخی را متفحصین از میان جهاز اشتر و پالان استر و غیره برآورده و جمعی در زمین دفن کرده بودند، باید اینکه بعد از انقضای ایام نجس معاودت نموده خوابیم برد. چون بسبب قدغن بلیغ سلطان برگشتن ممکن نه شد، مفت خاک گردید و فرقه ای از کمال غصه همه را بدریا انداختند. (۱)

ع آتش ببرد بر آنچه از یاد آید

و نیز بریگا باشی مذکور حکم شد که اسرای هندوستان را از مردم اردو مستخلص ساخته حواله زکریا خان نماید، که هر کدام را بمکان مطلوبش رساند و بعد از عبور دریا بارکان دولت حکم کرد که خاطر بهایونی ما متعلق بسیر کشمیر است، از مردم صاحب وقوف استفسار راه و آب و آذوقه نموده، منازل مصمم سازند. چنانچه بعد از تحقیق و تفتیش معروض داشتند که کشمیر فی الحقیقت جای سیر و تماشاست و کمی آب و علف چندان نیست ولیکن راه نهایت قلب و قلت آذوقه بسیار است. بندگان شاه بمحض استماع کمی آذوقه رفتن کشمیر موقوف نموده و نواب زکریا خان را بلاپور مرخص کرده، بکروچهای متواتر در کمال بارش (و) باران ورود رود خانه جهلم گردید.

1. See also Hanway, ii, p. 392. Sir John Malcolm, after recording the particulars of this occurrence, says, "I have heard many Persian noble men, when speaking on this subject, refer the conduct of Nadir more to policy than avarice. He feared, they affirmed, his soldiers would be spoiled by wealth." (*The History of Persia*, ii, p. 86). He was, however, in general, kind and liberal to his troops: he had given to each man a gratuity of three months' pay at the fall of Candahar; he gave them as much more after the victory of Karnal; and they received a still greater bounty before he marched from Delhi. (Ibid. p. 86).

غرقابی شتر با ظروف طلا در آب جهلم :

به حسب اتفاق ، شتری که تمام بارش ظروف طلا بود ، در وسط جسر دریای مذکور در آب غرق شد - بر چند تجسس نمودند ، فائده نه بخشید -

ع مال این بیحاصلان اکثر بدریامی رود

۳ الف

و قتیکه مردم توپخانه پادشاه فرشته صفت که همراه آمده بودند ، رخصت مراجعت یافتند ، نادر شاه طلای آب برده را در وجه انعام آنها مقرر فرمود - آن بیچاره با در هنگام ورود آن مکان به جستجوی تنخواه عالم آب سعی بسیار کردند ، بغیر تضييع وقت چیزی حاصل نشد - می گفتند که یک آفتابه و لگن مسی ای برآورده بودند - سلطان دشمن جان انسان و حیوان با وصف شدت بارش و باران بتعجیل از حدود راولپنڈی و حسن ابدال گذشته ، کنار رودخانه که از پائین مساکن افغانه یوسف زائی و غیره جاریست ، مضرب خیام خاص و عام مقرر ساخت (۱) و افواج (را) برای تنبیه و تسخیر افغانان کوهستان که از قدیم الایام سر اطاعت و انقیاد بکسی فروود نمی آوردند ، تعیین فرمود و چون از آنجا تا مساکن و ماوای آنها رودخانه های عمیق مانع عبور بود و افغانه در کمال غرور کشتی با را قاطبته سوخته و غرق ساخت و خود با مستعد محاربه نشستند - حکم شاه شایان صادر شد که مردم لشکر بر فیل با سوار شده ، اسب پا را بشنا از آب بگذرانند - چنانچه بر طبق امر بعمل آورده از کلزار بسیار زد و خورد بیشمار آن (گروه) تیره خیره را مغلوب ساختند (۲) آخر الامر قرار برین رفت که سی هزار مرد لایق خدمت و دیگر تخایف آن حدود که مقدور ساکنان آن مکان یعنی مساکن آن ویران باشد ، بخدمت شاه بفرستند -

۳ ب

1. See also T. N. p. 364.

2. Ibid. p. 366.

فاما به این قدر قلیل مصالح نمودن بنا بر ضرور شد که زیرا که اگر یک ماه دیگر در آنجا می کشید ، راه کوهستان کابل بسبب برف مسدود می شد - درین صورت می بایست که مدتی مدید در آنجا نه نشینند و نشستن آنجا نظر بر بعضی امور ایران مناسب نبود -

فصل در بیان سوانخی که در ایام انزاع یعنی روز های توقف و اقامت در آن کوهستان بوقوع آمد

اول آنکه بجگم و عمال تمام ممالک ایران فرامین نوشته شد که خراج سه ساله برعایا معاف نموده شد ، (۱) می باید که یک دینار از بابت وجوه مذکور از آنها نگیرند - دوم آنکه حاجی خان کرد منک باشی را ایلچی مقرر کرده مع پانزده (۲) زنجیر فیل و قدری جواهر و شالهای بی نظیر کشمیر جنت نظیر و دیگر تحائف هندوستان در پیش قیصر یعنی خوندگار روم روانه نمود و هزار سوار کرد که تابع وی بودند ، امر شد که یراق نقره و اسب های خوب و رخوت درست مکلف راست کرده ، جمعی همراه حاجی خان کرد بروند - اکنون آمدیم بر تحریر ششم از مضامین (۳) که برای خداوندگار روم که اهل روم خوندگار گویند ، نوشته بودند -

۳ الف

اولاً آنکه زبیده خاتون زوجه پارون رشید عباسی که سابق برین رابی که از سرحد کوفه تا مکه معظمه معمور ساخته بود ، الحال اعراب مستحق العذاب ، چاه و دیوار راه را خراب و ویران ساخته ، از تاخت و تاراج حجاج آنچه لازمه صفت الاعراب اشد کفرآ و لافاقا (۴)

بود - مافوقی آن بعمل می آرند ، بحاکم آن نواحی امداد و قدغن فرمایند که جاده مسدود را معمور و آباد ساخته ،

1. See also T. N. p. 361.

2. T. N. (p. 365) speaks of fourteen.

3. P. U. H., fol. 36 مضامین نامه

4. Qur'ān ix, 96.

فریق قطاع الطريق را غریق بحر فنا نموده، معاندان^(۱) آن طاغیان را منکوب و مخدول سازد که تا قوافل حجاج ایران و توران از بهان راه پا که اقرب طریق ایشان است، با میر حاجی که ازینجا مقرر خواهد شد، بلا تشویش، برای حصول شرف حج بیت الحرام می رفته باشند و اگر احياناً به سبب کثرت اشغال خیر مال جنگ جانب فرنگ تنبیه نمودن اعراب واجب العتاب بر امرای دولت آن والا جناب دشوار باشد، از آنجا که فیما بین جدائی نیست، قلمی فرمایند که افواج قزلباش رفته شر اشرار غدار، مردم آزار را از راه اختیار ابرار مندفع سازند که باعث رضای خالق و رفاه خلایق خواهد بود:

پای میشی شکست در بغداد مر عمر را جواب باید داد

و در مکه معظمه پیش نازان بر چهار مذهب فاتحه خیر بنام نامی آن سلطان سلیمان جاه ملائک سپاه می خوانند، من بعد مقرر شود که در مصلاهی شافعی که بسمت ایران زمین واقع است، نام این دوستدار می گرفته باشند

ع نگین داری ازین فیروزه بهر نام میخوانم

و ورای این امور مسطور مطالب دیگر هم بقلم آمده بود، لیکن کیفیت آن کما هو حق برین بنده بیوده گو معلوم نشد، بنا بران دست از تحریر آن باز کشید. ظاهراً این هم نوشته بودند که صفی میرزا از اولاد سلاطین صفویه در پیش آن پادشاه فلک جاه می باشد، لازمه اتحاد آن است که اگر طریق رفع مناقشه مسلوک می دارند، موسی الیه را روانه این جانب نمایند و الا جنگ را آماده باشند که خبر کردن شرط مردان است.

واقعاً سیوم این که داروغه فیل خانه مامور شد که اقیال جبال تمثال را قبل از حرکت نمودن ما ازینجا از سمت کابل و غزنین و قندهار و هرات باطراف ری که آذوقه فراوان دارد، برساند.

1. P. U. H., fol. 36 b معاونان.

چنانچه از جمله آنکه قریب به پانصد فیل بودند، هفتاد و پنج زنجیر سقط شده، مابقی مانند بلای ناگهانی بآن منازل نازل شدند. چون اکثری اقیال معتاد و عادی بخوردن شکر و ادویه هندی بودند، لهذا در انجام سورات این فیل مجموعه آفات بمردم بلاد سر راه اذیت رسیده و علاوه آن، هرگاه فیل بیجهنم واصل می شد، فیلبان باشی که رئیس اصحاب الفیل الم یجعل کیدهم فی تضلیل بود، از ترس جان خود، عذر عدم وصول ادویه و غیره بحضور معروض داشته و تقیم و بال از برای ساکنان آن مکان میکاشت.

داخل شدن افغان یوسف زئی در خیمه نادرشاه و بردن اسلحه از آنجا:

چهارم آنکه چون سرافرده شاهی بکنار دریا برپا نموده بودند، شبی از شبها، سه نفر افغان یوسف زئی از آنسوی آب غوص کرده و شنا نموده خود را در زیر سرافرده خاص رسانیده، متوجه خوابگاه شدند. درین اثناء شاه پخته کار از تق تق پای اجنبی بیدار شده، تبدیل مکان فرمود، از ترس اینکه مبادا جمعی کثیر باشند، دم نزد دلاوران جانبازان ستان در خواب گاه درآمده، بغیر از وجود شاه پرچه از قسم مرصع آلات یافته همراه برداشته، از بهان راه بدر زدند. درین بین چاوشان بیدار شده، تعاقب نمودند. چون عیاران پرفتن مانند نهنگ در زیر آب رفته بودند، تفحص و تجسس فائده نکرد.

ع رسیده بود بلای ولی بخیر گذشت^(۱)

علی الصباح کشتی حیات کشیکچیان^(۲) و مستحفظان سمت دریا را بواسطه عدم شناوری بحر هوشیاری بگرداب فنا غرق کرده و مجارسان اطراف و جوانب تنبیه واهی فرمود.

1. The first hemistich of the verse of Asafi Harani is :
See *Atash-Kada-I-Azar*, part II, p. 751.

2. کشیکچیان P. U. H., fol. 38 and P. U. A., p. 52 read
نریخت درد می و محتسب زدیگر گذشت

چون ایام بارش برف و السداد راه کوپستان کابل نزدیک بود ، بنا بران برین امور جزوی نه پرداخته از مابین ملک یوسف زئی عبور دریای اٹک فرموده ، در آنجا دریای اٹک پنج شعبه است ، چنانچه در سه شعبه پل بسته شد و ما بقای پایاب بودند و همین پنج شعبه در معبر شاهراه پشاور مجتمع شده ، میگذرد و نامش دریای اٹک است و در کتب سلف نیلاب می نویسند (۱) -

پنجم اینکه به نسقچی باشی حکم کرد که بر سر جسر توابع خود گذاشته (۲) ما بقای اسرای هندوستان را از مردم عسکر مستخلص ساخته ، حواله حاجی عسکری وکیل زکریا خان بهادر صوبه دار لاهور نماید که هر کدام را بوطنش برساند - چنانچه نسقچی باشی برطبق فرموده بعمل آورده ، حواله وکیل مذکور نمود - ششم آنکه خلعت نظامت (۳) بلده پشاور بنواب ناصر خان حاکم قدیم آنجا مرحمت فرمود (۴) و کوچ در کوچ بتعجیل از جلال آباد گذشته بتاریخ غره شهر رمضان المبارک سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و دو داخل کابل گردید - اگرچه معموره و وسط بلده بسبب ظلم حکام رونقی نداشت ، لیکن بیرونجات شهر خالی از کیفیت نیست و خوبی آب و هوای آن نواحی از امرجه قویه صحیحه مردمش ظاهر و هویداست - باری این حقیر هم از زیارت قبر جد خود خواجه محمد بولاق علیه الرحمة مبرور و از تفنن اماکن و باغات فرحت آیات مسرور گردید -

۲۲ الف

فصل در ذکر توجه شاهنشاه بجانب سنده و خرابی آن ولایت و دستگیر شدن حاکم آنجا و غیره و تولد آنجا

چون سابق برین بخدا یار خان (عباسی) لئی (۱) حاکم سنده (۲) نوشته بود که قبل از رسیدن موکب بهایونی در کابل آمده حاضر شود ، خان مذکور بر نوشته مسطور اعتنا نکرده و برخلاف آن بعمل آورده ، لهذا آتش غضب شاه اشتعال پذیرفته ، بتاریخ هشتم شهر مذکور از دارالملک کابل حرکت نموده ، از راه بنگشات بطرف سنده نهضت فرمود - باوصف اینکه عین موسم برف بود ، بقوت طالع صاحب لشکر اثری از بارش ظاهر نشد - لیکن از شدت برودت هوا ، مردم نهایت متاذی شدند - علاوه آن ، درمیان دره بنگشات رودخانه بی حیثیتی (کذا) دوچار شد که ربع مال آفت زده هندوستان را مع قاطرهای ایران از خواص و عوام بهاء منشوراً ساخت - چون آب رودخانه مذکور دران جهنم دره مثل مارگزیده پیچ و تاب می خورد ، این ره گذر بیست و دو دفعه طغیان آب و قلت آذوقه و ضعف حیوانات بکمی جو و گاه بسیاری از اموال و انسان اردوی سلطان بمعرض تلف آمدند -

۳۳ ب

همگین آبی که مرغابی درو ارمین نبود

کمترین موج آسیاسنگ از کنارش می ربود (۳)

باز هم حق تعالی رحم کرد که با وصف ابر بارش نشد و الا یک

متنفس زنده در نمی رفت - باری با هزاران تعب صعب و خواری بسیاری

1. On him see T. N. pp. 367—71.

2. Here follows in the *Ma'asir-ul-Umara*, a description of Sindh taken from the Third Book of the *A'in*, concluding with the following remarks: "At present (when the author of the *Ma'asir* wrote), the whole of Sindh is under Khuda Yar Khan Lati. From a long time he had farmed the Suba of Thathah, and the Sarkars of Siwastan and Bhakkar. Subsequently when the districts on the other side of the Indus were ceded to Nadir Shah, Khuda Yar Khan administered them for Nadir Shah." The *A'in-i-Akbari* (Trs. Blochmann), Vol. I. p. 391.

3. *Gulistan-i-Sa'di*, p. 147.

1. See *Tarikh-i-Firishta*, Vol. I, p. 228.

2. P. U. H., fol. 38 b, P. U. A., p. 52 گماشته .

3. See also T. N. p. 367.

طی مراحل هلاکت حاصل نموده، بتاریخ غره شوال سنه مذکور از کوچه بند کدائی نجات یافته، داخل سر زمین گرم سیر شده، شکر ایزدی بجا آورده شد^(۱) و بمجرد بیرون آمدن از آن جهنم دره بلکه دوزخ آبی که بدیو دره مشهور و معروف است، بمقاصد نیم کروه تبدیل هوا محسوس و مزرعه های جو و گندم سرسبز و خرم مشهور گردید. حقا که سرور و انبساط این روز دل افروز ذوالعیدین، یکی بواسطه اتمام ایام صیام سعادت انجام و ثانی باعتبار اجازت^(۲) حیات و نجات از آن آفت مصدر ممت زیاده ازان بود که کسی بقید تحریر آرد.

ه چه وقتی خرم و خوش روزگاری
مر آنکس را که جست از همچو غاری

روز دوم، بسبب بارش باران، سیل اطراف کوهستان مد طغیان رودخانه جان ستان گردیده، بسیاری از مردم پس مانده از لباس عاریت^(۳) بی اعتبار عریان و عاری شدند.

ه کسی را مدد کرد بخت سعید
کز آن دره بگذشت تا روز عید

چون زمینداران آن حدود متحصن شده عوض سورات گوله های توپ و تفنگ میدادند، لهذا چند روز در آنجا اقامت ورزیده، بمحاربه پرداخته. آخرش همه را مستاصل و مسخر ساخته، بتوپچی باشی حکم کرد که قتل عام این مردم موقوف کردیم، می باید که در عوض شکرانه این نعمت توپخانه را بنحوی که دانند تا خدا آباد برسانند. چنانچه سکن آن نواحی با جمیع گاؤ و خر از عهده کشیدن توپخانه برنیامدند. آخرش بهیچیک جا شده و بدوش کشیده تا حدود موعود رسانیدند و جمع کثیری ازان مساکین بیچاره در کشیدن توپ و قنباره بعلت قلت آذوقه و کثرت مشقت و شدت شلاق محصلان بی مروت

۱. بتقدیم رسانید B. M. fol. 32, P. U. H., fol. 39 b

۲. P. U. H., fol. 39 b reads اعاده

۳. M. B. fol. 32 b حیات

معدن اذیت، هلاک شده و مابقی مراجعت یافته باوطان خود معاودت نمودند و زن و بچه و ضیاع و عقار خود را از آفت قتل و غارت محفوظ داشتند و در ابتدای سرحد غریب^(۱) جنگل طولانی مشایده شد که جنگل طبرستان یعنی مازندران در پیش او به بی برگی و کم ظرفی خود معترف بود، چنانچه مردم اردو راه غلط نموده حیران و سرگردان شده و شاه و سپاه از حال هم دیگر بی خبر و بحال خود ششدر و مضطر گشتند.

۳۳ ب

ه چنان تنگ و درهم^(۱) یکی پیشه بود
که رفتن دران کار اندیشه بود

ناگاه از دود آه سکنه آنجا آتش در نیستان افتاده، بسیاری از شترهای اهل عسکر و سر لشکر که از اموال هندوستان سنگین بار بودند، بگير آتش آمده، مع شتر و شتریان ایران مفقودالخبر و با خاک و خاکستر برابر شدند.

ع پاره ای را سوخت آتش، پاره ای را آب برد

و علاوه این مصائب، مصیبت دیگر اینکه عمال خدایارخان حسب الحکم حاکم تمام غلات شهر و دیهات متعلقه خود را سوخته^(۲) و آتش کشیده و مردم را به اطراف و جوانب متفرق و منتشر ساخته، لهذا سلطان و لشکریان ایشان بواسطه قلت آذوقه نهایت عسرت کشیدند. آخرش از دیهات دور دست و بعیدالمسافت غله که در زمین دفن کرده بودند، جامع کرد و قراول باستشام و بوئیدن زمین پیدا کرده و برآورده و بر طبق قسمت نامه اهل دفتر بتمام لشکر تقسیم نمودند و از برای علوفه حیوانات خیل جو و گندم کافی بود، زیرا که دشت و بیابان عین و یسار خالی از کشت و کار نبود. بهر صورت بعد از قطع مراحل کدورت حاصل، بمنزل لاژکانه نزول نموده و بهان مکان را محل اقامت و گذاشتن بنگاه مقرر نموده

۳۵ الف

۱. P. U. H., fol. 40 b reads تنگ درهم

۲. P. U. H., fol. 41 سوخته و نقل و دفن آن نیافتند، سوخته

۳۴ الف

و در مابین این منازل که غلات (را) سوخته و پنهان کرده بودند ، یک کس از سگان آنها بنظر نیامد ، مگر در یکی از دیهات سر راه برهن چاق ، قوی هیکل را دیدم ، زناری بگردن انداخته ، بنام رام و مهادیو گدائی می کند ، پرچند او را منع نمودم^(۱) که از سر راه برود ، در کنجی پنهان (شود)^(۲) ، که وقت رسیدن اشرار لشکر رسیده است ، آن اجل گرفته ، قبول نکرد - شروع در معارضه و مکابره نمود که مگر شما را حسد می آید که بغیر از شرکت اخوان و رفیقان مبلغی کثیری پیدا کنم - درین اثنا جمعی از گروه بختیاری آمده ، برای آزمائش شمشیر دست و پای برهن کودن را محکم بر بسته ، پارچه پارچه کردند .

فصل در ذکر تعاقب سلطان بطریق ایلغار بتعاقب خدایار خان لئی و جشن نوروز بزور زر هندوستان و تفصیل انعام آن

بندگان خدایار خان (عباسی) لئی ، عیال و اطفال و اموال و ائقال خود را از آب دریای ائک که در آنجا دریای سنده گویند ، گذرانیده به امر کوٹ که قلعه ایست در میان بیابان ریگستان که در اطراف و جوانب نه آب دارد و نه آبادانی ، رسانیده^(۳) و بسیاری از اموال و نفوذ بر کشتی با بار نموده بودند که برگه خواسته باشند ، سوار کشتیهای مذکور شده ، داخل دریای شور شوند .

لشکر کش ایران یعنی نادرالسلطان با قلیلی از مردان و بهادران بایلغار متوجه امر کوٹ گردید - به حسب تقدیر روزی که خدایار خان مصمم داشت که بوقت نصف النهار بمعه بار و دینار از امر کوٹ حرکت نموده سوار کشتی شود و تا هنگام مراجعت نادرالسلطان بسمت ایران در جزائر آن ضلع اقامت گزیند ، ناگاه قبل از طلوع آفتاب افواج قزلباش دور قلعه را مانند بلای ناگهان محاصره نمودند -

۱. B. M. fol. 33 b, P. U. H., fol. 41 b; P. U. A., p. 56 . کردم .

۲. B. M. fol. 33 b.

۳. See *Manshur al-Wasiyat*, p. 150.

نواب خدایار خان بموجب صلاح و صوابدید رفقا و اهل کار ، اطاعت و انقیاد بشرط امان جان و عدم مزاحمت بناموس و نسوان پیغام بخدست سلطان ارسال داشت - نادر شاه نظر بر عدم آب و علوفه دواب قبول نموده و بحضور طلب داشته ، حواله مستحقان نمود و تاکید کرد که بهیچ وجه اذیت و آسیب بمال و جان و زنان او نرسد ، لیکن تمام نقد و جنس که در قلعه امر کوٹ و بر کشتیها بود ، بضبط و تصرف خود در آورده ، بسوی بنگاه معاودت نمود^(۱) - خدایار خان مردی بود ، سیاه قام و مبروص و سکان سنده ، که بیشتر بلوچ اند ، نظر بر صلاح و تقوی او ویرا پیر و مرشد خود می دانستند و از قدیم الایام زمینداری آن نواحی و درین ولا نیز از جانب قهرمان هندوستان بمعه حکومت سنده باو مفوض بود - چون محرر این افسانه لایفیع در وقت محاسبه اموال و اجناس خان معزالیه^(۲) از جانب نواب ناظر نیابتاً حاضر بود و اکثری اشیای سلاطین صفویه که ارباب قلم کهنه ایران می شناختند ، در اثاث البیت او مشاهده نموده شد - بعد از استفسار بتحقیق پیوست که افغانه قندهار در وقتیکه متصرف خانان والی ایران شده بودند ، این تحایف کمیاب را باطراف و جوانب فرستاده می فروختند و دیگر از جمله وقائعی که درین منزل لاژخانه بعمل آمد ، اینست که بندگان نادر شاه بنا بر وفور سرور ، طرح جشن نوروز انداخته ،

انعام عام نادر شاه بسپاه و ملازمان رکاب :

صغیر و کبیر لشکر را بعطای نعل بها سرفراز فرموده ، این قرار داد که ادنی را بانعام دو اشرفی هندی که بیست و چهار روپیه می ارزید یعنی اشرفی بدوازده روپیه و اعلی را بیانصد اشرفی مذکور و مردم متوسط بده و بیست و صد و دو صد و سیصد و اشخاصی که بیانصد مهر امتیاز یافتند ، مثل نواب معتمدالملوک که

۱. See also *T. N.* pp. 370-371.

۲. P. U. H., fol. 42 b and P. U. A., p. 57 read معزالیه .

سید علوی خان حکیم باشی و ابوالحسن خان معیرالملک^(۱) و لطف الله علی خان خالوی نصرالله میرزا و طهماسب خان جلایر و غیره و مردم متوسط عبارت از میرزا محمد و غیره - و درین همین منزل سید محمد خان ایچی اعلی حضرت محمد شاه پادشاه هندوستان (رسیده) تحف و هدایای مرسوله ایشان بنظر گزرانیده - بتاریخ نهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و سه، بعد از ضبط و نسق ملک و تعیین متصدیان و محاسبان ایران و مخاطب ساختن خدایار خان بخطاب ناصواب شاه قلی خان^(۲) و همراه گرفتن دو پسرش بطریق یرغمال و رخصت فرمودن زکریا خان بهادر، که باز حسب الطلب آمده بود و نوشتن جواب نامه محمد شاه^(۳) پادشاه هندوستان، از منزل لاژخانه حرکت نموده، از راه پشنگ متوجه قندهار گردید و مابین سرحد سنده و قندهار بیابان بی آبی ست مسخمی بدشت بیدولت و زمینش بمرتبه سخت است که کندن چاه در وسط راه متعذر است، بلکه ممتنع و علاوه آن بعیدالمنبع و بسبب اختلاف آب و هوا غریب تفاوتی در زراعت گندم مشاهده نموده شد که بتاریخ غره شوال در سرحد بنگشات خیل گندم بقدر نیم ذرع بلند شده بود و در اوائل ربیع الثانی که داخل بهرات شدیم، زراعت گندم بهمان بقدر نیم ذرع دیده شد - قصه کوتاه بتاریخ سیوم^(۴) شهر صفر سنه مذکور وارد دارالقرار قندهار گردید.

خصوصیات سر زمین قندهار و قلعه آن :

الحق عجب حصن حصینی داشته است که در هنگام تسخیر آن حسب الامر سلطان سهار و ویران مطلق ساخته اند

1. P. U. H., fol. 43 reads معیرالملک and P. U. A., p. 58 معزالملک.
2. See also T. N. p. 372.
3. Muhammad Shah is said to have become alarmed on receiving news of Nadir Shah's campaign in Sind and of his summons to Zakariya Khan, fearing lest a second invasion of India might be impending. Lockhart, *Nadir Shah*, p. 161.
4. Mirza Muhammad Mahdi gives this date as the 7th Safar (4th May), see T. N. p. 375.

و در جنب آن حصار گلین^(۱) بنا نهاده موسوم "بنادر آباد" یعنی عوض مصحف بربط -

ع سگ نشیند بجای کیمیائی

باری از آنجا کوچیده و از آب ارغنداب پایاب گذشته و از دریای کرشک بکشتی و پایاب^(۲) بهر دو شکل عبور نموده شد و درینجا قلیلی از اموال هندوستان بافت آب بمعرض تلف در آمد و بعد از کوچهای متواتر وارد بلده فراه شده، بعامل و حکام آنجا بجهت^(۳) ظلمی که برعایا نموده بودند، تنبیه بواقع فرمود -

معموره فراه خراب و بیرونهایش روح افزا (دارد)

وصول بدارالسلطنت بهرات و بیان خصوصیات آن :

و بتاریخ پنجم ربیع الاول بدارالسلطنت بهرات نازل شدند و در پائین گازرگاه^(۴) مضرب خیام مقرر فرموده و از قندهار تا بهرات، دیهات و قصبجات بیشتر ویران مطلق و بعضی شبیه بیلاد دیده شد و آنها بمفاصله پنج، شش، هفت فرسخ و انصاف اینست که بهرات فی الحقیقت شهر پاکیزه بود که درین ایام بسبب افراط ظلم حکام بدفرجام بمرتبه ای ویران شده که در صحن خانه ها زراعت می کنند و سائر امور نیز بدستور - با وصف آن در خوش میوه گی (میوه گی) ضرب المثل است و خریزه کاریز بهرات در خوشبوئی و شیرینی و آبداری و پرگوشتی بی نظیر و خریزه خوب بهمان است که موصوف باین اوصاف باشد - و امراء و اغنیای سلف، مساجد و مقابر صلیحا را نهایت عالی و مزین و مقطع و مرتفع ساخته اند - فاما اکثری ازین اماکن متبرکه بواسطه عدم مرمت دیوارها و بامها و پریشانی مجاوران و خدام

1. P. U. H., fol. 43 b and P. U. A., p. 59 read گلی.
2. P. U. H., fol. 44, P. U. A., p. 59 پایاب.
3. Ibid. بواسطه.
4. A place in Herat, containing the remains of Khwaja 'Abdullah Ansari.

رو بویرفانی نهاد و انهدام پذیرفته - و در موسم تابستان طغیان باد شدت هوا بشدت می باشد، چنانچه حکمای آنجا آسیای باد ساخته اند که آردش نسبت بآرد بای آسیای آبی بهتر می باشد و بیشتر بعمل می آید و شکل آسیای بادی از قبیل عارت بلندست که بالای آن بادگیرهای وسیع قرار داده اند و از عقلای آنجا چنین معلوم شد که کثرت باد کمال حکمت است، زیرا که بسبب عفونت هوا قلت باد باعث پشه و مگس، بلکه وبا و طاعون خواهد شد -

۳۸ الف

فعل الحکیم لا یخلو عن الحکمة

بندگان سلطان بواسطه تهیه تدارک تسخیر توران یک و نیم ماه در آن مکان بهشت نشان اقامت گزیده، باصاغر و اکابر عساکر جابر قدغن نموده که اسباب زیادتی را درین جا گذاشته ده کس، زیاده از یک خیمه بر ندارد (۱) و خود نیز خزانه و جواهرخانه و تخت طاوسی را و غیره کارخانجات را مقرر فرمود که چندگاه در هرات باشد، بعد ازان روانه مشهد مقدس شوند و نصرالله میرزای شاهزاده و نواب سید علوی خان حکیم باشی و معیرالملوک مامور شدند که همراه کارخانه جات باشند -

فصل در ذکر اوصاف خیمه مرصع که

بفرمائش شاهنشاهی ساخته شد و طریق ساختن آن

در ایامی نادرالسلطان و لشکر سراسر قهرایشان اذیت بخش سگان دهلی بودند، نظر بر وفور جواهر نموده، بمعیر باشی (۲) ارشاد شد که اشیای دنیا را معطل گذاشتن مقتضای رای صائب نیست - می باید که یراق و زین اسپان خاصه و بندهای شمشیرها و ترکش و سیر و نقلدان و گرز و صندلیها کوچک و بزرگ و یک

1. P. U. H., fol. 45 reads همراه بر ندارد.
2. F. Gladwin (The Memoirs of Khojeh Abdul Kurreem, p. 26) reads His office resembles that of our Quarter Master General. Ibid., p. 26.

منزل خیمه طولانی بانواع جواهر آبدار مرصع و تیار نمایند که در روزگار یادگار باشد - چنانچه موسی الیه استادان این فن را از مردم دهلی و غیره طوعاً و کرهاً ملازم ساخته و از اهل ایران چندی (۱) که درین فن ماهر بودند، رفیق آنها نموده، شب و روز بجد و جهد تمام مشغول انصرام و اتمام آن گردید و در مدت یکسال و دو ماه که از دهلی تا ورود هرات کشیده، جمیع فرمایشات را بر طبق حکم سرانجام داده بنظر سلطان گذرانیده - بعد از ملاحظه امر شد که سائر اشیا را که عبارت از ترکش و بند شمشیر و زین و یراق و غیره باشد، در کارخانجات سپرده و صندلی با را در صحن دیوان برپا نمایند و تخت طاوسی بابت شاهجهان پادشاه و تخت نادری و تخت بای مرصع سلاطین دیگر و صندلی های حال در پهلوی خیمه مرصع بترتیب چیده، در شهر و لشکر منادی نمایند و جار زنند که هر کس که خواسته باشد، بی مضایقه در دیوان آمده، تماشای قدرت ذوالجلال نماید -

خصوصیات طور و ترکیب خیمه مذکور و صفت نقل و تحویل آن
با غیر و ضروریات و لوازم :

چنانچه رعایا و لشکریان و مسافران اطراف و جوانب اجتماع چنین غرائب را که فلک کهنه سال بخواب ندیده، در بیداری مشاهده نمودند - چون طور و طرح خیمه مرصع، پسند سلطان نیفتاد، بمعیر باشی مامور شد که خیمه مذکور را از هم شکافته و وا کرده از سر نو تیار نماید و اندرون خیمه از اطلس بنفش و بیرون ماهوت سرخ که بنات سلطانی باشد، بسازد، زیرا که اکثر جواهر و مروارید بر اطلس زرد که سابق درست کرده بودند، بوجه احسن جلوه گر نمی شد - می باید که هرچه از گل و بوته و صور و حوش و طیور در عالم متعارف است، از مروارید و یاقوت زرد و یاقوت سرخ و لعل و زمرد و نیلم و الاس و عین الهی و فیروزه و زبرجد

۳۸ ب

۳۹ الف

۱. P. U. H., fol. 45 breads کسی .

و غیره بزینت و آئین شایسته، تا معاودت ما از سمت توران بانصرام رساند. و ستون های خیمه نیز مرصع باشد. و میخ با از طلای خالص ریخته، بسویان مصفا نمایند. و شکل خیمه بوضع خیام شروان که سقف جدا باشد و تجیر جدا، که در هندوستان آن را "راوئی" گویند و "تجیر" عبارت از قنات است، هر چند لفظ ترکی ست، اما در فارسی مستعمل و در دفاتر سلاطین ایران نوشته می شود و "قنق" در عربی بمعنی پرده است. مختصر اینکه، بعد از برگشتن سلطان از توران و رسیدن بمشهد مقدس، معیر باشی معروضداشت که خیمه بر طبق ارشاد، صورت انصرام یافته. حکم شد که در صحن دولت خانه استاده نمایند. الحق، سحر سامری در پیش آن طاؤس مست بهشتی، از گوساله کم تر بود و کلام را یارای آن نه که یکی از هزار وصف آن تواند بقید عبارت آورد (۱).

سه ز تعریف آن خیمه بی مثال زبان زبان آوران گشته لال

۴۹ ب

آمدیم بر توضیح و تفصیل چگونگی و کیفیت اینکه:

جواهر آبدار از آنچه وضع بر اطلس مستحکم نموده اند، مثال آن شبیه است بسیمس پهلوی یعنی گل سرکه زندهای هندوستان بر سر می بندند. خلاصه اینکه هر گلی با تصویری که می خواستند، مرتب ساختند. (۲) اول موافق آن خانه از طلا درست نموده، بعد از آن انواع جواهر را بر طبق ترتیب تصویر در میان آن خانه نصب کرده از جانب پشت خانه مذکور قلابه های قوی ساخته بودند که بوسیله آن قلابه ها خانه مرصع را بخیاط های ابریشمی بر اطلس میدوختند و بهمین نبط اقسام اشجار و انواع از بار و ریاحین و تصویرات اقیال و کرگدن و سایر حیوانات پرنده و چرنده و درنده بقرینه محل و مکانش مرتب ساخته بودند. غرض که -

ع وصفش ننگجد در بیان شرحش نیاید در قلم

1. See a detailed account of this tent also in T. N. p. 377.

2. P. U. H. fol. 47, P. U. A., p. 62 سازند.

و بروی پرده شللی که مابین اصل خیمه و طباق حجاب می باشد و مسند صاحب خیمه متصل آن قرش می نمایند، تصویر دو فرشته بنحوی کشیده بودند، که اگر ملائکه احسن الوجوه آسمان بفتح می دیدند، بر تصویر هم جنس خود شیفته و شیدا می شدند و بواسطه سبکی و محافظت جواهر سقف خیمه را پنج پارچه نمودند، قسمی که در هندوستان کنند را چندین پارچه می سازند که تا حمل و نقل آن دشوار نه شود. با وصف آن بمرتبه ای سنگین شده بود که اقیال توانا بتعب تمام بمنزل می بردند و عنوان حمل و نقل باین شکل مقرر شده بود که لحاف پر پنبه در میان هر پارچه پهن کرده، با احتیاط تمام پیچیده، در میان صندوق طولانی که به شکل تابوت ساخته بودند، گذاشته، دو صندوق را بر یک فیل ازو پر بار می کردند. پس درین صورت، سقف مع قنات (و؟) طباق بر سه فیل بار می شد و قناتهای چپ و راست و ستون مرصع و میخ های طلا و مسند بر پنج زنجیر فیل دیگر، زیرا که میخ های طلا نهایت سنگین شده بودند و در ایام شادی و جشن نوروز و غیره بدستور هرات مع تخت های مرصع در دیوان برپا نموده و صندوق های که تازه تیار کرده بودند، در اطراف و جوانب به نحوی می چیدند که چشم ناظر از مشاهده آن خیره می شد و بعد از کشته شدن طامع و جامع آن، برادر زاده اش عادل شاه و نبیره اش شاه رخ میرزا بعزت قنات مداخل و کثرت مخارج این تحایف بی نظیر، کم یاب، بلکه نایاب را از هم پاشیده و برهم زده متفرق ساختند.

سه چه بزم با که درین خاک تیره برهم خورد

هنوز ریگ روان شیشه ریزه حلبی ست

فصل در بیان حرکت سلطان از دارالسلطنة برات بجانب توران و عنوان تسخیر آن

۳۰ ب

نصرت الله میرزا پسر دوم را نائب السلطنة ایران نموده و رضا قلی میرزا پسر بزرگ را همراه گرفته، کوچ در کوچ وارد قصبه ماروچاق گردید^(۱). هر چند این معموره فی الجمله آبادی داشت، لیکن آبش نهایت زیون و مضر - و ایل شاهی سیون^(۲) حسب الامر سلطان دران نواحی سکونت داشتند - و ایلات در اطراف و جوانب مملکت ایران بسیار و بیشمار است و سپاه نادر شاه بیشتر از مردم ایلات بود، مثل اکراد که (جمع) فرقه پای کرد باشد و افشار و جلایر و قراچلو و قراداغلی^(۳) و شاملو و چمش گزگ و بختیاری و نخعی و لولوی و غیر آن و اکثر اینها در بر و بیابانها می باشند و معیشت شان منحصر است بر بز و گوسفند و اسب و گاو و اشتهر و استر و خر و بدستور اقوام اعراب بادیه مسکن - مساکن این ایل ها سیاه خیمه ها ست و معمول این مردم این است که هر جا چراگاه خوش آب و علف می یابند، رحل اقامت انداخته، بعد از چرانیدن، از آنجا حرکت نموده، بمکان دیگر که موصوف باوصاف مسطور باشد، خیمه زده مشغول پرورش مالهای خود می شوند، و در میان آنها مال عبارت از اسب و شتر و استر و بز و گوسفند است، بلکه این لفظ در تمام ایران مستعمل است - و بعضی با که ازین اقوام مرقومه پیشه کشت و کار در پیش گرفته اند و زراعت می کنند، در دیهات و قصبه جات سکونت دارند - و در حدود توران نیز بهمین عنوان و در ممالک هندوستان ظاهراً بجای سیاه خیمه چپر (چهپ) است و از حدود ماروچاق تا قصبه اندخود^(۴) که از توابع

۳۱ الف

ام البلاد بلخ است، معموره کم بنظر آمد، بسبب قلت آمدورفت قوافل و عساکر در هر بیشه و گریوه حیوانات چرنده و درنده گله گله دیده شد، و مردم اردو آنقدر صید کردند که بازار گو سفند فروشان کامد گشت - و لیکن سباع درنده مثل خرس و شیر و پلنگ و خنزیر که ارباب حرب جنگل اند، عوض خون رفقای خود و رعایای خود که آهو و گوزن و غیره باشند، بسیاری از لشکریان یکباره تیرانداز که به چپ و راست برای شکار می رفتند، مجروح و برخی را مفقود و معدوم ساختند -

زخمی شدن سردار جلایر از گراز و کشته شدن غلامش بزخم بهان گراز تیر خورده :

چنانچه طمهاسپ خان جلایر که سپه سالار^(۱) بود، با تنی چند از خواصان مخلا بالطبع در بیابانی بی سپر بودند، اتفاقاً گرازی که خنزیر عبارت ازوست، از میان نیستان پرآمده، ران بندگان خان را حسب الواقع از بیم دریده، بر زمین انداخت، نزدیک بود که ترکی تمام شود و حساب لا کلام گردد، درین بین غلامان^(۲) خان پیش دستی نموده، خنزیر بی پیر را به تیر و شمشیر مجروح ساخت - گراز بمحض تیر خوردن و زخمی شدن دست از سردار گرفتار ادبار برداشته، غلام مذکور را از قید زندگی و بندگی ربائی داد - مره بعد آخری^(۳) خدمتگذاری خان را متوجه شده - درین اثنا غلامان دیگر رسیده، خنزیر جانگیر را بزخم گولی تفنگ کشته، نواب خان^(۴) را نجات دادند -

چون طمهاسپ خان بسیار چاق و سیاه جرده و کوتاه قد و گردن غفصی داشت - جناب شاهنشاهی بعد از استماع این قضیه^(۵)

۱. سپه سالار عظیم الشان P. U. H., fol. 49, P. U. A., p. 64
۲. غلام خان Gladwin, p. 31
۳. ثانیاً P. U. A., p. 65 reads
۴. طمهاسپ خان Gladwin, p. 31
۵. قصه P. U. H., fol. 49 b, P. U. A., p. 65

1. See also *Rauzat us-Safa*, viii, p. 553.
2. P. U. H., fol. 48 reads شاهسون, F. Gladwin (*The Memoirs of Khojah Abdul Kurreem*, p. 29) and B. M. fol. 39 ایل شاهسون.
3. Gladwin (p. 29) فردادعلی and B. M. fol. 39 فردادعلی.
4. P. U. H., fol. 48 b reads انده قوه and Gladwin, p. 30 اندقو.

متبسم شده فرمودند که برادر کوچک نسبت به برادر بزرگ شوخی بلکه بی ادبی کرده است و این مصرع مشهور نیز بزبان جاری ساختند :

ع خویش است که در پی شکست خویش است

فیما بین سرحد هرات و بلخ بیابان ریگستانی ست که عرض آن سه منزل و طول آن خدا بهتر می داند و این بادیه همین خرابی و بی آبی تا اقصای خوارزم و قراقلایق (۱) که ابتدای دشت قبیچاق باشد ، کشیده است و در میان سرحد بخارا و مرو شاهجان (۲) نیز همین بیابان علامت انفصال حدین است که بعد از ورود ذکر آن جا مفصل بقلام خواهد آمد - و رستم بن زال از ایران حرکت نموده همین دو راه متوجه سمت توران می شد -

بندگان نادرشاه ازین حدود ماروچاق و اندخود (۳) و بلخ داخل ملک توران شده ، از مرو شاهجان بسوی ایران معاودت نمودند - خلاصه اینکه در هر دو راه این بادیه معدوم المأطی باید کرد ، ازین جهت بسیاری از انسان و حیوان اردوی معلی بسبب بعد مسافت منازل هلاکت حاصل و عدم آب شیرین جان نازنین را بگردگار جان آفرین سپردند - و از هرات تا بلخ که راه می رفتیم ، اکثر مشرق رویه (۴) بود - چون از مدق ، بلخ و توابع آن در تصرف سلطان بود ، بغیر از مخاصمت داخل بلخ شده و بعد از ورود در بیرون شهر مضرب خیام عساکر خون آشام گردید -

ورود نادر شاه به بلخ و مرخص نمودن یار محمد خان والی بلخ را بزیارت کعبه الله :

یارمحمد خان والی آن حوالی را سرانجام سفر داده ، روانه مکه معظمه نمود - چنانچه بنده عبدالکریم محرر این اوراق بی سیاق

1. P. U. H., fol., 49 b; P. U. A., p. 65 قراقلایق .

2. i.e., مرو شاهجهان .

3. Gladwin, p. 32 اندخو .

4. B. M. fol. 40 b, P. U. H., fol. 50 P. U. A., p. 66 رو بمشرق .

در وقتی که از خدمت نادر شاه رخصت گرفته ، متوجه سمت حجاز گردید ، در دمشق از ملاقات آن بزرگمنش که از مدق منتظر قافله حجاج نشسته بود ، بهره ور گشته ، بعد از آن در راه مکه معظمه هم اکثر اوقات از دیدار ستوده کردار آن سنجیده اطوار ، شرف اندوز می شد - پس از راه بندر سورت در پیش نواب نظام الملک آصف جاه بصویجات (۱) دکن تشریف بردند ، مشاراً الیه آنچه لازمه اطاعت و خدمتگذاری بود ، مافوق آن بعمل آورده ، مبلغ یک هزار رویه در ماه تواضع می نمود - بعد از فوت نواب معز الیه پسران ایشان نیز بدستور پدر بزرگوار در استرهای آن عالی نژاد می کوشیدند -

اکنون باز آمدیم بر سر بلخ و ذکر بلخ - هر چند درین ایام بسبب انقلاب و تعدی حکام بدفرجام نهایت بی رونق و سکانش بی مال و سقیم الاحوال بودند ، لیکن فی الحقیقت شهر خوبی بوده است و باغات و بیرونجاتش خالی از کیفیتی نیست -

فصل در ذکر حرکت نمودن سلطان از بلخ

و متوجه شدن بسمت بخارا

در ایامی که افواج ایران مشغول بتاخت و تاراج و تخریب دار الخلافه شاهجهان آباد بودند ، نادرشاه تدبیر تسخیر توران بخاطر آورده ، حکم کرد که یک هزار نفر نجار و درودگر از مردم شاهجهان آباد و لاهور و پشاور و کابل و قندهار را روانه بلخ نمایند که تا وقت رسیدن لشکر ظفر اثر یک هزار منزل کشتی لائق جسر و حمل غلات تیار کرده بگذارند - چنانچه مطابق فرموده بعمل آوردند - مدعا از کشتی با دو چیز است ، یکی آنکه چون والی بخارا کشتی های جیحون را که فیما بین بلخ و بخارا واقع است ، بحرق و غرق مفقود و نابود نموده بود و تصرف ملک ماوراءالنهر

1. حاکم صوبجات B. M. fol. 40 b, P. U. H., fol. 50 b; P. U. A., p. 66 .

بغیر از جسر صورت نمی‌گرفت - دوم اینکه، از "چهار جو" تا حدود خوارزم دوازده منزل است و بغیر از جنگل و نیستان، نام معموره و آبادی نیست، لهذا چنین مقرر کردند که غلات بر کشتیها بار نموده، همه جا برابر لشکر می‌آورده باشند - نظر بر این (امور) مسطور قبل از متوجه شدن به سمت هندوستان، حاکم بلخ را قدغن فرموده بودند که هرچه از اقسام غله (حصه) سرکار بیاید، همه را جمع نموده بمحافظت نگه دارد که در وقت رفتن خوارزم به کار سורسات خواهد آمد -

۳۳ الف

ع آری نشان دولت عزم است و پیش بینی

سبحان الله! چه عزم و حزم و دوراندیشی است که هنوز از محاربه هندوستان فارغ نشده، تدبیر توران می‌نمود -

قصه کوتاه بعد از حصول انقراض از بندوبست بلخ و بار نمودن آذوقه بر کشتیهای مذکور متوجه سمت بخارا شدند و بناء بر احتیاط، علی قلی خان را باتفاق طهماسب خان جلایر بآنطرف جیحون فرستاده که همه جا در کنار دریا بوده، لیل و نهار از ترکتازی تراکم خنجر گذار خبردار باشند و خود ازین کنار که جانب غربی دریا بود در محافظت کشتیها که مایه حیات صغیر و کبیر بودند، سعی موفوره زیاد از مقدور بظهور می‌آورد و بهمین منوال طی منازل نموده به "چهار جو" که مکان بستن پل و جسر مصمم شده بود، مانند آفت بی علاج نازل گردید -

روز دیگر حکیم اتالیق و وزیر و مشیر خان صاحب الاحسان ابوالفیض خان (۱) والی توران (آمده) (۲) بملازمت سلطان بهره‌یاب گشته و پیغام بادشاه خود بنحوی که باید، ابلاغ نموده که

۳۳ ب

1. Abu'l-Faid Khan, the weak King of Bokhara, was a mere puppet in his [Hakim, Ataliq's] capable hands. See Vambery's *History of Bokhara*, p. 338.
2. B. M. fol. 41 b.

استاده‌های حاشیه مجلس استماع نکردند و نادر شاه بیانگ بلند در جواب فرمود که بغیر از ملاقات ایشان، معاودت رایات جاه و جلال ما ممکن نیست و مشاراً الیه را بانعام یک هزار اشرفی هندی و بیست و پنج تهان دارای زربفت یزدی و خلعت فاخره و اسب عراقی با یراق طلا مرحمت و مرخص فرمود (۱) -

والی توران بملاقات سلطان راضی نشده، مستعد محاربه گردید - درین بین عساکر قزلباش از دریای جیحون عبور نموده، داخل سرحد ماوراءالنهر شدند و طهماسب خان جلایر مامور شد که بحوالی بخارا رفته به جنگ گریز و قزاق بیشتر از لازمه قراولی و کمتر از وظیفه هراولی (دستبرد نموده) (۲) سگان آن حوالی را مشوش سازد و اعزه و اکابر بخارا نظر بر استیلاي اینها و ضعف قلت خود و کثرت دشمنان و تسلط یافتن بر ممالک هندوستان، صلاح و فلاح خود در صلح دیده، بندگان ابوالفیض خان را بانواع وعظ و نصیحت بفرود تنی راضی نموده، پیغام اطاعت و انقیاد معه تحایف آن ولایت مصحوب عبدالرحیم پسر حکیم اتالیق مذکور ارسال داشتند -

این عبدالرحیم بهان اتالیق زاده است که بعد از کشته شدن نادر شاه و پس از کشتن ابوالفیض خان خود پادشاه شده و عدل و ملک داری خوب نموده، لیکن بزودی خودش هم وفات یافت - اگر فرصتی می‌یافت، مصدر کارهای عمده می‌شد - بهر صورت بعد از جواب و سوال، مقاتله بصلح و ملاقات مبدل گردید و مشاراً الیه را بدستور پدرش بانعام خلعت و غیره سرفراز فرموده - روز سیوم بیرونجات قبه الاسلام بخارا خیمه نادرشاه برپا گردید و دخول شهر را نظر بر فساد شایع جهان آباد مناسب ندیده، نسقچی باشی مامور شد که توابع خود را برای محافظت شهر تعیین نماید، نشود که احدی از لشکریان داخل شهر شده، مصلح غربا و مساکین

۳۳ الف

1. See also T. N. p. 381.
2. P. U. H., fol. 52 b.

گردد - چنانچه متوطنان بخارا بدستور ساکنان دارالسلطنت لاهور از دست اندازی و شلتاق لشکریان غارت معاش قزلباش مصون و محفوظ ماندند ، بلکه باعتبار بیع و شراکه از پراس و دبشت^(۱) نسقچیان حسب الخواش اهل شهر بعمل می آمد ، منتفع شدند -

ع عدو شود سبب رزق^(۲) اگر خدا خواهد

لیکن مردم بیرونجات و دہات فی الجملہ پائمال شدند و از اہل شہر فقط سورات و جیرہ و قلیلی از ضروریات گرفتند و زر و مالی کہ در آن وقت بنظر سلطان در آید ، پیش آن بیچارگان قلیل البضاعت ، معلوم ، زیرا کہ بکثرت نقد و جنس ہندوستان فرعون زمان و قارون دوران شدہ بود -

فصل در ذکر ملاقات ابوالفیض خان والی توران با نادرالسلطان شہریار ایران باین عنوان کہ بی کم و کاست مرقوم می شود -

بندگان ابوالفیض خان والی توران با تنی چند از ملازمان و مقربان از شہر سوار شدہ ، متوجہ اردوی قزلباش گردیدند - نادر شاہ ، محفل عیش و نشاط بکام دل آراستہ ، در اظہار جاہ و جلال بصغیر و کبیر تاکید فرمود - رضا قلی میرزا و علی قلی خان را خلاف معمول اذن نشستن داد ، بواسطہ اینکہ در حین داخل شدن والی توران باندرون خیمہ لوازم تعظیم بجا آرند و سرداران عظیم الشان مثل مصطفی خان بکزادہ و طہماسپ خان جلایر و محمد حسین خان قاجار و محمد تقی خان شیرازی و لطف علی خان افشار و امام ویردی خان^(۳) وغیرہ امر شد کہ لباس فاخرہ پوشیدہ ، بدستور قدیم ایستادہ شوند - حاصل اینکہ جناب والی توران ،

1. P. U. H., fol. 53 reads ہیبت .
2. P. U. H., fol. 53, P. U. A., p. 69 خیر .
3. He was originally known as Imam Verdi Beg Qiriqlu.

حیران و پریشان از کردہ پشیمان و از ناکردہ در ارمان ، در مکانی کہ امرای دیگر از اسپان پیادہ می شدند ، از اسپ فرود آمدہ ، باتفاق طہماسپ^(۱) خان جلایر ، متوجہ خیمہ سلطان گردید و رضا قلی میرزا پسر بزرگ سلطان و علی قلی خان برادرزادہ^(۲) کہ اجازت نشستن یافتہ بودند ، لوازم تعظیم بجا آوردہ بودند و نادر شاہ فقط بجواب سلام اکتفا کردہ ، از جای خود حرکت نکرد - (اما بدکرد^(۳)) ظاہرا اعزاز و اکرامی کہ نسبت بجناب پادشاہ ہندوستان بعمل آوردہ ، خالی از دو شق نخواہد بود - یا اینکہ سطوت و عظمت سلطنت و کثرت جاہ و ثروت و رعب آن پادشاہ رعیت صفت بر او غالب شدہ کہ آن قسم مرتکب فروتنی و انکسار با آن جناب شد یا بسبب قلت بضاعت خود کہ ہنوز مادہ تجبر و تکبرش چندان قوت نیافتہ بود ، کہ در تواضع و تعظیم چنین پادشاہی عالی جاہ اغراض نماید ، شاید کہ این ہر دو جہت مرقوم وی را برین حرکت معقول آوردہ باشد -

بہر حال بعد از دو ساعت والی توران مرخص شدہ ، بخیمہ ای کہ درکنار لشکر نادر شاہ برپا نمودہ بودند ، نزول اجلال فرمود و میرزا محمد ابراہیم اصفہانی وزیر و مشرف کارخانجات و بیوتات ، بمہانداری آن پادشاہ جم جاہ والا گوہر مقرر شد -

روز سیوم بر طبق خواہش نادر شاہ ، دختر ابوالفیض خان بازدواج علی قلی خان برادر زادہ و عمہ دختر یعنی خواہر والی توران بعقد نادر دوران مصمم گردید^(۴) -
وتعز من تشاء و تذلل من تشاء^(۵) -

1. طہماسپ خان Gladwin, p. 38 .
2. P. U. H., fol. 53 b, P. U. A., p. 70 . برادر زادہ اش .
3. P. U. H., fol. 53 b.
4. See also T. N. p. 383. On this occasion, the foolish behaviour of Riza Quli Mirza arouses Nadir's suspicions. Lockhart has given a detailed account of these marriages in his *Nadir Shah*, p. 189.
5. The Holy Qur'an, iii, 26.

و بعد از انقراض از انفصال این امور مذکور بیست جلد کتاب خوشخط و دو صد راس اسب تورکی و سه (۱) صد نفر شتر بمعه جیقه مرصع که بسر می زدند ، مصحوب حکیم اتالیق بخدست نادر شاه فرستاده ، اظهار انکسار نمود - ازان جمله جیقه را واپس دادند که سلطنت ماوراءالنهر بشما مبارک است و حیوانات را بکارخانجات سپرد و کتابها بمهدی خان منشی الممالک و میرزا زکی و ملا فردوسی و غیره انعام فرمود -

ظاهرا بخشش کتب برای رفع طعنه "یحمل اسفارا" (۲) ، خواهد و انتفاع سلطان از تسخیر توران همین بود و پس - خلاصه ، مدعای او از گرفتن توران فقط اظهار تسلط و غلبه بود ، نه تحصیل زر و مال و آنچه که خلعت و انعام بخورد و بزرگ و شاه و سپاه آن نواحی داد ، زیاده برسی لک روپیه خواهد بود و اگر اخراجات سلطان و لشکریان ایران (حساب کنیم) (۳) مبلغی خطیر خواهد شد -

۴۵ ب

ذکر خصوصیات بلده فاخره بخارا :

المرام قبه الاسلام بخارا نسبت بسائر بلاد توران بجهت اقامت والی در پاکیزگی عمارت و معموری و وسعت و وفور میوه چند ممتاز است و این عاصی پر معاصی بسبب شرکت خدمات میرزا محمد ابراهیم صاحب کارخانجات بیوتات که بمهانداری والی توران مقرر شده بود ، بعنوان شائسته از تفنن و تماشای اماکن قریب و بعید و زیارت مزارات و مقابر بزرگان (۴) که در آن سرزمین آسوده اند و در

1. P. U. H., fol. 54 b, B. M. fol. 43 b ; P. U. A., p. 71 سی .
2. A reference to a verse of the Holy Qur'an (62, 5), the translation of which is : "Those who possess learning, and do not practise what it teaches, resemble asses loaded with books."
3. B. M., fol. 44, P. U. H., fol. 54 b and P. U. A., p. 72.
4. P. U. H., fol. 55, P. U. A., p. 72 . بزرگانی .

کتاب رشحات (۱) بتفصیل مرقوم است ، سرور و سعادت اندوز گردیده ، همیشه در هر ملک بواسطه سر رشته داری کارخانجات مالی از جمیع اثمار و اطعمه قسم اول که حکام و عمال بخدست نادر شاه می فرستادند ، بهره اندوز می شد - فرد

ه نصیب خود چگویم چون گرفتم
ز خواہش های خود افزون گرفتم

هرچند سکن بلاد توران ، نسبت بمردم روم و هندوستان ، قلیل البضاعت اند و اکثر اغذیه شاه و سپاه بی تکلف و کم لذت است ، لیکن جناب واهب متعال جل شانہ عوض زر و مال ، ایشان را وفور میوه های لطیف و شیرین و امزجه قوی صحیح و قلت امراض (مزمه) (۲) مرحمت فرموده ، که بهترین نعمت با ست

۴۶ الف

ع که گنج بی قیاس است تندرستی

لیکن از مشاهدہ احوال کثیرالاختلاف ، قلیل المال ، ساکنان توران و عربستان تعجب زیادی دامنگیر (ضمیمه) (۳) سقاہت تحمیر این بیمده گو شده که آیا باعث چیست که در ممالک توران و سرزمین عربستان دولت دنیوی قرار نمی گیرد و در مملکت هندوستان برخلاف آن ؟ و حالانکه امیر تیمور صاحب قران خزائن و دفائن ایران و روم و هندوستان به توران برده اند و در اندک مدت پناه و منشور (گردد) (۴) و در عهد خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیہم اجمعین ، خراج و غنائم روم و یمن و ایران و حبش و مصر

1. The Rashahat-i-'Aynu'l-Hayat was composed by [Fakhr-ud-Din] Ali b. Husain-i-Kashifi in A. H. 909/A.D. 1503-4. See *A Lit. Hist. of Persia*, by Browne, Vol. iii, p. 441. Gladwin, p. 41, on the authority of the British Museum MS. has erroneously attributed this work to Maulana Jami.
2. P. U. H., fol. 55 b, P. U. A., p. 72.
3. P. U. H., fol. 55 b.
4. Ibid., fol. 55 b.

و مغرب زمین و سنده و برخی (از) توران و غیره بجزای می رفت و در آنجا هم قرار پذیر نشد - ظاهراً باعث بر عدم ثبات آن کثرت جود و ازدیاد سخاوت متوطنان آن سرزمین خواهد بود یا اینکه سلیقه نگهبانان آن ندارند و ممالک هندوستان با وصف اینکه بارها سلاطین ترک و تاجیک غارت نموده اند و هیچ یک از سلاطین هند از توران و ایران چیزی نیاورده، و معادن طلا و نقره هم افراط ندارد و در وفوری زر و بسیاری مال و جواهر ممتاز است، اغلب این است که سبب ازدیاد نفوذ سرخ و سفید، آمدنی جهازات فرنگ (و غیره^(۱)) خواهد بود، که اکثر زر نقد می آرند و (انواع^(۲)) اجناس از هند می برند - یا اینکه برکت داد الهی ست - بیت

ب ۴۶

ه این^(۳) سخن پایان ندارد ای پسر
از حکایت های سلطان ده خبر

فصل در بیان اموری که در ایام اقامت آنجا بظهور پیوسته

این است که اول اینکه لطف علی خان افشار خسر پور شاه مامور شد که با هفت هزار سوار جرار جبار بسمرقند رفته بیست^(۴) هزار اوزبک آن نواحی را طوعاً و کرهاً ملازم نموده، بحضور آمده^(۵) - دیگر اینکه مسموع شد که سنگ قبر امیر تیمور صاحب قران از تحفه های روزگار است و بعضی می گویند که از نوادر معدنی ست - می باید که سنگ مذکور را مع دروازه های مدرسه آنجا که هفت جوشی ست بمشهد برساند - خان مذکور بسمرقند رفته، (افواج اوزبک را از اطراف و جوانب طلب داشت^(۶)) و ملازم ساخته و آن تخت سنگ سبز رنگ

1. P. U. H. fol. 56.
2. B. M. fol. 45.
3. *Masnawi-i-Maulana Rum*, p. 30. In the *Masnawi* however, the second hemistich is : قصه خرگوش گو و شیر نر .
4. P. U. H., fol. 56 reads هشت and P. U. A., p. 73 .
5. B. M. fol. 45, P. U. H., fol. 56 ; P. U. A., p. 73 .
6. B. M. fol. 45, P. U. H., fol. 56 ; P. U. A., p. 73 .

را از بالای قبر صاحب قران برداشته مع دروازه های مدرسه بر عراده توپ کشی که در هند چهلگزه گویند، بار نموده بمشهد آورد^(۱) و لیکن در اثنا ی کردن از ضرب تیشه ستم پیشه آن گورکنان سخت جان چهار پاچه^(۲) شد - چون آورده و دارنده آن لوح مکسور باین حقیر ربط یگانگی داشت، ریزه ای از آن سنگ گرفته برای نمودن یاران هندوستان آورد -

سبحان الله ! فلک دوار بحکم قادر قهار چه نیرنگیها از برای عبرت اولوالابصار از پرده غیب بمنصه ظهور جلوه می دهد - وقتی بود که امیر تیمور در کمال استقلال بر مسند جاه و جلال معزز نشسته، برای سلطان روم تهدید و تحذیر می نوشت :

ه بتاراج ترکان دهم روم را بتوران برم خاک آن^(۳) بوم را
چنانچه بعد از تسخیر روم خاک قسطنطنیه استنبول که پای تخت روم است، بر چهل اشتر بار نموده، بسمرقند آورده بود، چون آخرکار ناچار بحکم قادر مختار دست از مال و ملک و درم و دینار برداشته^(۴) اکتفا به تخت سنگی نموده بوده، آن را هم باین وضع بهاء منشور ساخت ه

چشم^(۵) عبرت بین چرا در قصر شاپان ننگر
تاچسان از حادثات دور گردون شد خراب
پرده داری می کند بر طاق کسری عنکبوت
چغد نوبت می زند بر قلعه افراسیاب

1. According to Lockhart (*Nadir Shah*, p. 198), Nadir had evidently intended to place them in his Mashhad mausoleum.
2. B. M. fol., 45 b, P. U. H., fol. 56 b . پارچه .
3. B. M., fol. 45 b, P. U. H., fol. 57 ; P. U. A., p. 74 . این .
4. P. U. H., fol. 57 reads پاک شسته .
5. Cf. Anwari, with slight variation : چشم عبرت بین و حال شاهان را نگر تاچسان از گردش گردون گردان شد خراب پرده داری میکند بر قصر قیصر عنکبوت بوم نوبت می زند بر گنبد افرا سیاب
See *The Life and Works of Hakim Auhad-ud-Din Anwari*, written by the Editor, pp. 162-63.

دیگر اینکه خلعت حکومت کابل و پشاور و غزنین و سنده و غیره که از مالک هندوستان در تصرف خود آورده، بطمهاسپ خان جلائر مرحمت نمود و هنگام رخصت قدغن نمود که اول بدخشان را مفتوح و مسخر ساخته، بعد از آن روانه کابل شود و چون نادر شاه میدانست که خان مذکور در خونریزی و سفاکی و قتل، پیش قدم من است، نظر بر آن تاکید کرد که مردم هندوستان نهایت ضعیف القلب اند و تاب شنیدن فحش و دشنام ندارند تا بزد و کوفت چه رسد، (می باید که^(۱)) با آنها برفق و مدارا سلوک نمائی، لیکن خان مومی الیه در تخریب و تسخیر بدخشان بر طبق فرموده (سلطان^(۲)) بعمل آورده و در خوش سلوکی و رعایت و مهربانی اهل هند، که این صفت محمود در وجودش موجود نبود، اغماض نموده، بکمال ظلم و تعدی مردم را متاذی و مغموم ساخت و باختراع انواع ظلم و شلتاق پرداخت و نادر شاه باعتبار صورت نیز از وی بهتر بود، زیرا که طمهاسپ خان چاق، کوتاه قد، پی حیثیت، سیاه و کریمه منظر بود و بدنش چین وار، چنانچه اوستادی گفته است

تنی پر ز چین چون تن کرگدن سر و گردنی باب گردن زدن

و نادر شاه مردی بود، بلند بالا و خوش شکل و سرخ و سفید. مدعا ازین تقریر آن است که شر محض وجود ندارد و مولوی درین باب فرماید -

فرد به پس بد مطلق نباشد در جهان
بد به نسبت باشد این را هم بدان^(۳)

و دیگر از جمله اموری که در آنجا بوقوع آمد، اینست که بمحمد حسین (خان^(۴)) قاچار حکم شد که در خدمت والی توران

1. B. M. fol. 46, P. U. H., fol. 57 b; P. U. A., p. 75.
2. P. U. H., fol. 57 b.
3. Masnawi-I-Ma'nawi, p. 281.
4. B. M. fol. 46 b, P. U. H., fol. 58; P. U. A., p. 75.

پیغام رساند که جمع کثیری از مردم خراسان درین ولایت اسیر اند، لازمه اتحاد این ست که از اطراف و جوانب طلبداشته و مجتمع نموده، روانه ایران فرمایند - بویچند نواب ابوالفیض خان مطابق گفته نادر شاه در اجتماع و استخلاص اسرای مذکور سعی موفور بظهور آورد، لیکن بسیاری از ایشان ببناء بر استماع (اخبار^(۱)) خرابی و تعدی ایران دیار و انسی که با مردم آن دیار گرفته بودند، طوعاً و رغبتاً منکر شدند - الانسان عیید الاحسان

ه الف ییگانگان برد از دلم یاد وطن
غر بتم می گشت اگر یک آشنا می داشتم

و برخی از اسرای مرقوم بواسطه عدم اولاد و ایدای مالک بقر شده، رو به وطن آوردند و بعد از ورود در آن حدود نادم و پشیمان گشتند -

دیگر آنکه از روی نوشته، نصرالله میرزا نائب السلطنت ایران بعرض رسید که در هنگام شب، (صندوق^(۲)) اشیای سید علوی خان حکیم باشی بدزدی رفته و بغیر از تنبیه و تشدد بعضی اشخاص که ظن قوی نسبت بآنها متحتم است، پیدا شدن اشیای مذکور متعذر، بلکه ممتنع است و درین باره امتناع حکیم باشی از حد زیاده که بسا بی گناهی بواسطه تهمت ناکرده متاذی شود و در معرض هلاک افتد - سلطان متبسم شده بمنشی باشی فرمود که برای نصرالله میرزا بنویس که بهر صورت استرضای و دلجوئی حکیم باشی اهم المهمات پنداشته و ترک تادیب و تهدید و تعذیب مردم نموده، آنچه مال ایشان رفته باشد، از سرکار بدهند -

1. B. M., fol. 46 b, P. U. H., fol. 58; P. U. A., p. 75.
2. B. M., fol. 46 b, P. U. H., fol. 58 b; P. U. A., p. 76.

فصل در ذکر حرکت نمودن نادر شاه از بخارا
و متوجه شدن بسمت چهارجو و محاربه کردن
با افواج اوزبکیه، ترکمانهای خوارزم و فتح یافتن بر
ایشان بعد از شکست قشون قزلباشیه و بعضی
سواخ دیگر

۳۸ ب

جاسوسان نادر شاه خبر آوردند که فوج عظیمی از ترکمنهای خوارزم
به اراده محاربه متوجه این سمت شده اند، درین اندیشه
بودند که قراولان نیز معروضداشتند که مردم لشکر بواسطه تاراج
و آوردن پیغم و علف و کاه و غیره (بدیهات^(۱)) بعیدالمسافت
رفته بودند، بگير جاعه تراکمه ترکمن و تکه و يموت آمده و اسیر
شده اند، از آن جمله چند کسی که گریخته آمده بودند، کیفیت افواج
نادر شاه مشوش ساختند - عجلتاً مژده بحالی سلطنت ماوراءالنهر
مع خلعت فاخره و تاج مرصع گران بها و اسپزین طلا با یراق
مرصع بجواهر اعلی و سه زنجیر فیل بجانب ابوالفیض خان تواضع
نموده، با یلغار متوجه "چهار جو" گردید - از ترس اینکه، مبادا
لشکر اتراک کشتیهای جسر و غلات را بتصرف خود آورند که
در آن صورت تسخیر ملک ماوراءالنهر^(۲) دشوار خواهد شد -
باری زار محنت و مشقت وارد "چهار جو" شده، سجدات شکر
بجا آورد و روز دیگر افواج اوزبکیه (و) ترکمن با باراده حرق
و غرق کشتیها از راه دیگر می آمدند و خبر ورود نادر شاه معلوم
نموده، دست حسرت بدندان حیرت گزیدند! از آنجا که در امور دنیا
تأسف سودی ندارد، دست از کشتیها پاک شسته، مستعد مقابله
شدند - ازین جانب نادر شاه نیز سوار شده، معرکه آرای
قتال گردید - حق اینست که دلاوران جانبین در مردی و مردانگی

1. B. M., fol. 47, P. U. H., fol. 59; P. U. A., p. 76.

2. P. U. H., fol. 59 خوارزم.

قصوری^(۱) نکردند و آنچه لازمه کارزار بود، بعمل آوردند -

۳۹ الف

چهار خوخوار جمعی که پنداشتی خون
بر ایشان حلال است چون شیر مادر

اتفاقاً در عین محاربه سمت (دریای^(۲)) جیحون بالکل بدست ترکمنها
افتاد و افواج قزلباش بواسطه قلت آب بی حال شدند،
نزدیک بود که از هم پاشیده شود - سلطان ایران بر آن حال سراپا و بال
مطلع شده، هر دو سقاباشی را که در رسانیدن آب تهاون
ورزیده بودند، گوش بریده^(۳) و بذات خویش پیش صف رفته
و سرداران و سپاه را طعن و تشنیع بسیاری نموده، مباشر مقاتله گردید
و مردم لشکر از مشاهده این معامله تشنگی فراموش نموده، دفعتاً یورش
آوردند - افواج تراکمه چون توپ و توپخانه نداشتند، تاب مقاومت
نیاورده فرار برقرار اختیار نمودند، رو بخوارزم نهادند و سلطان نظر
بر خستگی فوج خود نموده تعاقب را مناسب ندیده، بخیمه گاه معاودت
نمود و روز سیوم، رضا قلی میرزا پسر بزرگ را با بعضی اشیای غیر ضروری
و اشخاص مجروح مرخص نموده که بمشهد برود و برای
حاکم بلده مرو شاهجان (شاهجهان) بتاکید فرمان نوشت که
چون اراده نواب بهایون ما بعد از تسخیر قلعه جات خوارزم این است
که از راه مرو و کلات بمشهد مشرف خواهیم شد و از کنار دریای
جیحون تا حدود مرو بیابان ریگستان بی آبی بوده است و مردم اردو
بسبب ریگستان و کمی آب زیاده بر یازده فرسخ مقدور رفتن ندارند،
لهذا از "چهار جو" تا مرو چهار منزل مصمم شده - پس از
برای منزل اول هر کسی بقدر مقدور آب از دریای جیحون همراه خود
خواهد برداشت و در منزل دوم بر که عظیمی ست که در آنجا

۳۹ ب

1. P. U. H., fol. 59 b reads قصور.

2. Ibid., p. 59 b.

3. Lockhart (*Nadir Shah*, p. 190) wrongly quotes here *Bayan-i-Waqi'* that Nadir Shah had the noses of the two chief water-carriers cut off, because they had not carried out their duties properly.

آب انبار^(۱) گویند و آب باران از اطراف بیابان در میان آن حوض کلان مجتمع می گردد و لیکن آب حوض مذکور بتمام لشکر کفایت نخواهد کرد، میباید که آن عالی جاه مردم کاردان تعیین کند که در حوالی حوض مذکور قریب سی چاه بکنند، بعنوانیکه در زمین ریگستان اینست که در وقت کندن چاه تعبیه^(۲) می نمایند و تفصیل تعبیه چاه ریگستان اینست که بمقدار دهن آن چاه از چوب و علف خشک و کاه بدستور دیوار چاه مرتب می سازند که تا بمحافظت او از اندرون دیوار پای چاه که ریگ نشست است (از انهدام^(۳)) محفوظ ماند و بوقت کشیدن آب ریگ از اطراف و جوانب میان چاه نرود^(۴)، چنانچه معمول (جمع^(۵)) ریگستان پای اطراف و اکناف عالم است و در منزل سیوم انساب اینست که بقدر پشتاد چاه مستحکم بهمین وضع آماده سازند و در منزل چهارم که اطول منازلست، چنین مقرر نموده شد که آن عالی جاه مردم را از اطراف طلبداشته، شعبه ای از نهر مرو تا بس فرسخ کنده، پیشوا بیارند و در آخر آن حوض بزرگی که فی الجمله عمیق هم باشد^(۶)، بکنند که آب شعبه مذکور در میان آن حوض جمع شود که بهان مکان مضرب خیام خواهد شد، که درین صورت منزل چهارم هم زیاده بر یازده فرسخ نباشد.

۵۰ الف

و روز دیگر باز بمهدی خان منشی باشی حکم شد که از برلی حاکم مرو فرمانی دیگر بنویسند که بر قدر راوید شتری و قاطری یعنی پخال (پکھال) در شهر و ده بهم رسد، از مردم عاریت گرفته و از مال سرکار نیز بر قدر که توانند تیار بکنانند، از آب بهان حوض بزرگ که در نهایت نهر جدید درست خواهند کرد، پر آب نموده پنج

1. Gladwin, p. 52 reads آب ایثار.
2. Ibid., بغلیه.
3. B. M. fol. 48 b, P. U. H., fol. 60.
4. P. U. H., fol. 60 and P. U. A., p. 78 read نریزد.
5. P. U. H., fol. 60.
6. P. U. H., fol. 60 b, P. U. A., p. 79 عمیق هم داشته باشد.

فرسخ کنده پیشوا بفرستند که در وسط راه تشنگان لشکر سیراب شوند. چنانچه حاکم مذکور جمیع فرمایشات، حسب الامر بعمل آورده، مورد تحسین و آفرین شد.

شرح احوال ملک اطراف چهارجو و جیحون و سیحون و غیره
سر زمین توران:

اکنون آمدم بر تحریر اطراف "چهار جو" که در آنجا چند روز اقامت نموده بودند. غربی (آن بیابان^(۱)) ریگستان مسطور و جنوبی حدود ام البلاد بلخ بمسافت دوازده منزل و شالی سرحد خوارزم بمفاصله هشت منزل قافله اوزبک و شرقی آن دریای جیحون و آن طرف دریا قبه الاسلام بخارا و دریای جیحون از جانب جنوب به (سمت^(۲)) شال جاری ست و آبش در محاذی "چهار جو" از آنچه در نواح بلخ بود، کم تر دیده شد و در حدود خوارزم آبش از نصف هم کم می شود و در ایام زمستان پایاب^(۳) می گردد و باعث تقلیل و کمی آب اینست که در وسط راه نهر پای عظیم کنده، آب دریا را باطراف و جوانب برده اند و بهمین منوال در حدود دشت قیچاق و قراقلاق^(۴)، آب دریای مذکور تمام بخرج زراعت می آید و اگر در بعضی اوقات آب دریا زیاده می شود، پیشتر گذشته، در میان ریگ جذب می گردد. و بعضی مورخین سلف نوشته اند که در بحیره خوارزم داخل می شود و بحیره را بهندی جهیل گویند و آب دریای سیحون که در حوالی شرقی ملک ماوراءالنهر است، از شالی خجند و بناکت که بتاشکند موسوم گردیده، جریان می یابد، از آنجا بجانب ترکستان رفته، بدستور جیحون در میان ریگ منجذب میگردد. و درین ولا دریای سیحون را دریای خجند می گویند.

1. P. U. H., fol. 61, P. U. A., p. 79.
2. Ibid.
3. P. U. H., fol. 61 b, P. U. A., p. 80 پای آب.
4. B. M. fol. 49 قره قلیاق and Gladwin (p. 54) قره قلیاق.

و رود شاش نیز می گفته اند، زیرا که نام تاشکند در زمان سابق شاش^(۱) بوده است.

غرض که درین ایام بسبب اینکه نهرهای عظیم ازین هر دو دریا بریده به اطراف برده اند تا بحیره خوارزم نمی رسد تا بدریای مازندران چه رسد، زیرا که بعضی نوشته اند که از بحیره خوارزم گذشته داخل (دریای^(۲)) مازندران می شود. بنده که از رؤسای ساکنان آنست، استفسار نمود، چنین ظاهر کردند که باقی العام عند الله.

و مدعا از ارقام این کلمات اینست که انهار کبار و رود خانه های اعظم سنده و هندوستان و فرات و دجله دیدیم که بدریای شور ملحق می شوند و آب جیحون و سیحون برخلاف دریا های دیگر همه بخرج زراعت و کشتکار می آید.

۵۱ الف

ملک ماوراءالنهر:

و شرقی جیحون ملک ماوراءالنهر است که عبارت از بخارا و سمرقند و تاشکند و حصار شادمان و کش که شهر سبز است و فخشب که اکنون قرشی گویند و آب جیحون که بدستور فرات و گنگا باضم و گواراست و غربی دریای مذکور سرحد خراسان، زیرا که بلخ هم داخل خراسان است.

تدبیر نگه داشتن غله بر کشتی ها:

و دیگر از جمله وقایع اینست که ابوالحسن بیگ داروغه کشتی های غله معروض داشت که غله سرکار بغیر از جوال بسبب رطوبات^(۳) کشتی ضائع می شود و این همه جوال که تمام غله را کفایت کند، بهم نمی رسد، درین باب هر چه حکم! سلطان بعد

1. چاچ نیز می گفتند - چنانچه کبان چاچی و قسایید بدر چاچ معروف است (مصنف) -
2. B. M. fol. 49 b.
3. B. M. fol. 50, P. U. H., fol. 62 b, P. U. A., p. 81 رطوبت.

از تامل فراوان از خانسایان پرسید که پیراهن و زیرجامه ها که از مال سرکار برای فروختن از ایران فرستاده اند، چه قدر باقی ست؟ مشار^۱، الیه جواب داد که پانزده هزار پیراهن و دوازده هزار زیر جامه که عبارت از ازار باشد، موجود است. حکم کرد که حواله داروغه کشتی ها نمایند که غلات را درمیان آنها نهاده^(۱)، بالای چوبهای که در کشتی برای محافظت غله تعبیه کرده اند، بگذارند که از رطوبت کشتی ضائع نشود.

اتفاقات حسنه:

اکنون آمدیم بر تحریر حسن اتفاقات حسنه. بعد از تسخیر خوارزم از مردم آنجا معلوم شد که فوج اوزبک خواسته بود که در بین راه بر کشتی های غله ریزش نموده، آتش بکشد، چون رسیدن جاسوسان تراکم در روز روشن ممکن نبود، ناچار در شب تار داخل فوج ایران شده، مشغول تفحص و تجسس سپاه گردید. بسبب (استیلا^(۲)) رعب و دهشت، پیراهن و پانجامه پر از غله را که درمیان کشتی ها گذاشته بودند، قیاس مردم نموده، در تمام کشتی ها که هزار منزل بود، پنداشت که مردم استاده و خوابیده اند، و سوای آنها شش هزار سوار دیگر در کنار دریا خیمه زده اند. حواس جاسوسان پراکنده شد که فوج ترکمن از عهده این همه مردم که در کشتی ها خوابیده اند، چگونه خواهند برآمد، لهذا بتعجیل خبر کثرت قزلباش بخوارزمیان رسانیده، از اراده که نموده بودند، مانع آمد. والا اقواج اوزبک البته کشتی ها را می سوختند و در آن صورت، لشکر قزلباش هلاک می شد.

خلاصه قصه پس اینکه سلطان بعد از مرخص نمودن رها قلی میرزا، مشغول تدبیر رفتن خوارزم گردید. چون از "چهارجو" تا حدود خوارزم،

۵۱ ب

1. پر بار کرده P. U. A., p. 82 and پر کرده P. U. H., fol. 62 b.
2. B. M. fol. 50 b, P. U. H., fol. 63.
3. B. M. fol. 50 b, P. U. H., fol. 63 کلام.

بیشتر جنگل و بیستان و بیابان ویرانست، لهذا اندیشناک شده که اگر احیاناً لشکر بدستور مقرر راه برود و بیم آنست که فوج اوزبک که واقف نشیب و فراز این حدود اند، در جای کمین کرده، دست برد نمایند. درین صورت مصاحبت اینست که (به تیپ (۱)) برویم.

۵۲ الف

طور تیپ بسته رفتن فوج که از قزاقی و ترکتازی دست برد حریف محفوظ باشند:

اکنون آمدیم بر ارقام تفصیل طور رفتار تیپ و آن این است که مردم سپاه را چهار حصه نموده، چهار سمت تعیین فرمود که هر کدام از جانب مقوضه خود خبردار باشند و گروه متعین یمن و یسار باین وضع راه می روند که اسبها را (یکی (۲)) بعد از دیگری گذاشته باشد تا مثل دیوار باشد و فرقه پیش و پس (۳) سر اسبها را برابر داشته قدم بر قدم بروند و اگر احیاناً اسب کسی از مکان مقرر پیشتر می رفت یا عقب می ماند، نسقچی با سر سوار را به تبر زین می کوفتند و در میان این چهار دیوار، سواران جرار تمام بهیر و بنگاه را مع اسباب و کارخانجات شاه و سپاه بهیئت مجموعی راه می رفت و بتمام لشکر قدغن نمود که اگر احیاناً جامعه اوزبک بنظر آیند، می باید که اینها از سلسله خود بیرون نیایند و بگولی جزائر مدافعه بکنند، تا وقتی که فوج طرح یا بن بذات خود برسم. چنانچه بارها درین راه سیاهی آن فوج با نمودار شده بودند. نظر بر عدم انتشار و استقامت این سواران که همچو دیوار دیو کردار بود، مایوس گشته، معاودت نمودند.

و بتوچی باشی حکم شد که با جمعیت شش هزار سوار از کنار دریا همراه کشتی های غله معه توپخانه برابر می رفتند باشند و جمعی

۵۲ ب

1. B. M. fol. 50 b, P. U. H., fol. 63 b.
2. P. U. H., fol. 63 b, P. U. A. p. 83.
3. B. M. fol. 51, P. U. H., fol. 63 b; P. U. A. p. 83 . پس و پیش

را فوج طرح (۱) قرار داد (۲) که در عرض راه از هر جانب خبردار باشند و در هر طرف که جنگ واقع شود، امداد نمایند.

فصل در نهضت فرمودن نادر شاه بسمت خوارزم بعزم رزم

در اواسط شهر شعبان که آفتاب در برج عقرب بود، از منزل "چهارجو" حرکت نموده، بوضعی که بالا مرقوم شد، متوجه خوارزم گردید و بنا بر حزم و احتیاط قدغن فرمود که احدی قبل از طلوع آفتاب از جای خود حرکت نکند و چون به تیپ رفتن بغیر از آپسته دشوار و ممکن نیست، لهذا در سه چار روز، بهیچ فرسخ راه طی می گردید و بسبب نشست بودن خاک آن سرزمین و درهم رفتن افواج بنحوی گرد و غبار چشم مردم می گرفت که رفیق و همسایه را با آواز می شناختند. و خاک نشست، خاکی را گویند که مثل غبار باشد و باندک نسیمی پیشتر (۳) گردد و اکثر مردم را بوفور گرد و غبار وجع چشم بهم رسید، بلکه از کار رفت و بعد از قطع مراحل غیر معمور، وارد موضع فتنه (۴) که اول آبادی خوارزم است.

سه چو شد فتنه منزلکه شهریار سرا پرده زد بر لب جویبار ۵۳ الف

سکان دیهات، غلات را بقاعه آورده و کاه را آتش کشیده بودند که موجب ایذای لشکر قزلباش خواهد شد. اهل ایران که دلیری از قدیم داشتند، خان و مان آنها را با خاک سپاه برابر میکردند و میگفتند که "هر چه عوض دارد (۵)، گله ندارد".

1. This seems to resemble our piquet. (Gladwin, p. 58).
2. P. U. H., fol. 64 reads مصمم نمود
3. B. M., fol. 51 b. منتشر
4. Lockhart (Nadir Shah, p. 191), mentions this place as Fitnak.
5. P. U. H., fol. 64 b reads باشد.

و بعد از حرکت از دره فتنه، روز چهارم، بیرونجات قلعه هزار اسپ^(۱)، مضرب خیام گردید. بمجرد نزول، توپچی باشی مامور شد که بدور قلعه توپخانه را چیده، محاصره نماید، چنانچه سپاه ایران قلعه را چون حوادث روزگار از اطراف و جوانب فرو گرفتند و تا دو روز جنگ توپخانه بشدت ماند. چون مردم آنجا قبل از نزول لشکر قزلباش نیستانی که بچهار سمت قلعه محیط است بنحوی پر آب کرده بودند که از هیچ طرف گذرگاه سوار و پیاده ممکن نبود، ازین رهگذر افواج قزلباش را ممکن نشد که یورش نمایند و گوله بای توپ هم بسبب بعد مسافت کاری نمی کرد. درین بین جاسوسان نادر شاه خبر آوردند که یولبارس^(۲) خان والی خوارزم و محمد علی عشاق که سپه سالار است، مع غیال و اطفال و اموال و اثقال در قلعه خوق تشریف دارند. چون این قلعه سر راه بود و مستحکم هم هست^(۳)، لهذا مردم سپاه را بجهت^(۴) محاربه در این جا گذاشته و خود منتظر نشسته اند که اگر احیاناً عساکر ایران متصرف قلعه هزار اسپ شوند، ایشان از قلعه خوق گریخته، به سمت قراقلماق و دشت قبچاق بروند^(۵) و اصحاب قجمل و صاحبان جاه و حشم را رفتن آن طرف در موسم سرما ممتنع و در بهار دشوار است. نادر شاه ارباب رای و اشخاص جنگ دیده را طلبداشته، رونق افزای بزم مشاورت گردید. هر یک از مدبران دور اندیش بمقتضای شعور و همت خویش چاره کار معروض داشته. سلطان از اندیشه هر کدام چیزی اخذ کرده و با دل

1. This strong fortress of Hazarasp (a name which, being interpreted, means "a thousand horses") was situated 13 miles to the north-west of Fitnak. Lockhart's *Nadir Shah*, p. 191.
2. B. M. fol. 52, P. U. H., fol. 65 and P. U. A. p. 85 read ایلبارس خان, which is the correct form.
3. P. U. H., fol. 65, P. U. A., p. 85 بود.
4. B. M., fol. 52, P. U. H., fol. 65; P. U. A., p. 85 بواسطه.
5. P. U. H., fol. 65, P. U. A., p. 86 فرارنمایند.

از خدا غافل تدبیری^(۱) اندیشیده، پنج هزار سوار جرار از تمام لشکر منتخب و ممتاز نموده، بایلغار روانه قلعه خوق فرمود.

ه گروهبی دلاور چو شیر ژیان
همه دل پر از کین تورانیان

و ابوالحسن بیگ داروغه بازار مامور شد که در میان الواط^(۲) و اجلاف شهرت دهد که علی الصباح بندگان شاه نظر بر زمستان این نواحی (فرموده^(۳)) متوجه خراسان خواهند شد و روز دیگر بعد از کوچ نادر شاه، سپاه قلعه هزار اسپ بیرون آمده، بجایه چند اول فحش می دادند که تسخیر خوارزم بدستور بندوستان آسان نیست. ۵۳ الف

ع عمری باید که یار آید بکنار

بیچاره های ساده دل و از ترکناز^(۴) فلک کینه جو (غافل)^(۵) بتکرار این گفتار معمول اشرار دلها خالی کرده، بقلعه مراجعت فرمودند.

اکنون آمدم (بر) سرگذشت آن پنج هزار کس از سر گذشته. والی خوارزم از ایلغار افواج جرار ایران دیار اطلاع یافته، نظر بر عدم فرصت گریختن را مناسب ندیده، مستعد محاربه شد و خلق بسیار از جانبین طعمه تیغ بیدریغ هم دیگر شده و افواج اتراک بیباک بسفای آثار غلبه ظاهر ساخته، نزدیک بود که اهل ایران منهزم گردند، درین اثنا نادر شاه برین حال مشر ملال اطلاع یافته، بتعجیل تمام باهفت هزار سوار دیگر ایلغار فرمود. بعد از ورود سلطان، سپاه خوارزم

1. P. U. H., fol. 65 b reads چیزی.
2. P. U. H., fol. 65 b, P. U. A. p. 86 لوطی.
3. Ibid.
4. ترکنازی P. U. H., fol. 66, P. U. A., p. 86.
5. B. M., fol. 52 b, P. U. H., fol. 66; P. U. A., p. 86.

تاب مقاومت نیاورده، فرار برقرار اختیار کردند و ایلبارس خان بیاس ناموس و حفظ مال و عیال و اطفال متوجه قلعه گردید و محمد علی بیگ عشاق بناء بر خطاب خود دست از زن و بچه برداشته، بجانب قراقلماق گریخته بدر رفت - هرچند افواج قزلباش تعاقب نموده بودند، فائده بران مرتب نشد و بعد از اجتماع عساکر متفرقه توجیحی باشی مامور شد که قلعه خيوق را محاصره نماید، چنانچه تا پنج روز از جانبین بچنگ توپ و قناره رونق افزای بازار ملک الموت بودند - فرد

۵۴ ب

به چو کردند گرم آتش رزم را

نگذدند با روی خوارزم را

آخر الامر ایلبارس خان نظر بر انهدام بروج قلعه و عاجزی عیال و اطفال خود و خلائق فراری و قلت افواج صاحب سیف نموده، قلعه را حواله قزلباش فرمود و حسب الحکم معه توابع مخصوص حواله خراسان محبس گردید (۱) -

خلاص نمودن اسیران خراسان از قید خوارزمیان و خرج راه داده بخراسان فرستادن :

بواسطه اینکه برین ترکمن آنجا باستصواب و ایامی والی خود حدود خراسان را تاخت نموده، زن و بچه ایشان را باسیری می بردند - چنانچه در هر خانه ده دوازده کس از مردم خراسان اسیر بودند (۲) و کار زراعت و کندن نه‌رهای عمیق که از دریای جیحون بریده، باطراف و جوانب خوارزم برده اند، بعهده همین اسیران ایران گذاشته بودند که شب و روز بکندن و کاشتن مشغول باشند و

1. For further particulars of this battle see Ghulam Husain Muqtadar's *Nabard-hai Buzurg-i-Nadir Shah*, pp. 97-98.
2. Ibid. pp. 98-99.

بسبب تاثیر آب و هوای آن سرزمین شکل و شباهت اسرای مذکور بعینه در صورت تراکم توران شده بود و بعضی بسن پنجاه و شصت ساله بودند و می گفتند که ما پارا طفل آورده اند و روز دیگر به ایلبارس خان تقدیم نمود که اسرای ایران را از اطراف و اکناف خوارزم طلبداشته، مجتمع سازد - چنانچه در عرض راه دوازده روز هفت هزار کس از زن و مرد پیدا شده بود و تعداد اشخاص باین تقریب معلوم کاتب حروف شده که نادر شاه سر پر نفی پنج هزار دینار ایران که ده روپیه هندی باشد، از وجوه تصدق داده بود و بنده در حین تقسیم زر از جانب ناظر بعنوان امینی حاضر بود و بعد از تقسیم حکم کرد که همه را روانه خراسان نمایند و در هر منزل آذوقه از مال سرکار میداده باشند، لیکن بدستور اسرای که در ماوراءالنهر بودند، بسبب الفت با اشخاص آنجا و استماع اخبار ادبار ایران دیار جنعی از راه برگشته آمدند و برخی بعزت شدت سرما و عدم سرانجام، در عرض راه داعی حق را لبیک اجابت گفتند و مابقی که بخراسان رسیدند، از آمدن پشیمان شدند - دیگر از جمله وقایع اینست که رضاقلی (۱) چارچی باشی (۲) مامور شد که هفت هزار کس را از زن و مرد خوارزم اسیر نموده، از راه دشت که اقرب طرق است، بمولودگاه (۳) برساند که دران شهر تازه بنیاد متوطن شوند، تا قدر عاقبت آزادی و دشواری اسیری معلوم نمایند (۴) -

مقرر کردن مولود گاه نادر شاهی بخيوق آباد :

1. B. M., fol. 54, P. U. H., fol. 67 b read قیاقلی بیگ and Gladwin (p. 64) قباقلی.
2. i.e., The Chief Herald.
3. Nadir Shah had, in fact, ordered his Indian builders and craftsmen to erect Khivaqabad on the model of Delhi, but on a much smaller scale. This city (see below, p. 96) was to be only a quarter the size of Delhi.
4. See al ʿ Hanway, IV, p. 207.

و به محمد تقی خان مستوفی الممالک حکم شد که من بعد مولودگاه را خبوق آباد می نوشته باشند، زیرا که در میان این اسراء بیشتر مردم خبوق بودند و چگونگی حال مولودگاه بعد ازین بقید قلم خواهد آمد.

۵۵ ب

خلاصه اینکه نادر شاه بعد از تسخیر خوارزم با وصف وفور مشقت و عدم منفعت از حد زیاده سرور و مبتهج گشته که بقلم نمی توان آورد، چنانچه هر روز باهل نشاط و ارباب طرب پندی و ایرانی و تورانی و روسی و گرجی و ارمنی که در رکاب حاضر بودند، بساط نشاط و انبساط گسترده، طرب انگیز و مسرت افزای خواص و عوام می شد و بندگان ایلبارس خان باعیال و اطفال در محبس نشسته، بآتش حسرت می سوختند و تعز من تشاء و تذلل من تشاء^(۱)

ع کس را نرسد چون و چرا در قضای او
درین ایام اعظم معموره خوارزم، اورگنج و خبوق و هزار اسپ بوده.

مقتول شدن سی و پنج نفر منکب‌بازی و یوز باشی و غیره و سبب قتل آنها:

و واقعه دیگر آنکه، چون نادر شاه با وصف کمال جهل و جباری، این عطیات غیبی را محض از فضل و کرم واهب متعال جل شانہ تصور نموده، سجدات شکر می کرد، بکام دل بهره مند گردید و بعضی سرداران لشکر ایران این فتوحات را نتیجه شجاعت و مردانگی خود انگاشته، کلمات غرور و تکبر باین^(۲) ذکر مذکور

1. Qur'an, III, 26.
2. B. M., fol. 54 b reads مابین.

میکردند. لاجرم کسه ای بر سر آنها شکسته. قریب سی و پنج نفر از منکب‌بازیان و یوز‌بازیان و ده‌باشیان را به تیغ بیدریغ روانه شهرستان عدم گردانید. ولئن شکرتم لا زیدنکم ولئن کفرتم ان عذابی لشدید^(۱)

۵۶ الف تفصیل این مجمل آنست که بعد از تسخیر قلعه خوارزم و خبوق بتقید^(۲) تمام فرمود که جار زدند یعنی منادی نمودند که احدی از مردم لشکر متعرض سگان خبوق نه شوند. سپاه ایران باوجود امتناع سلطان بطمع اینکه بدستور شاه جهان آباد، مملو از زرو جواهر خواهد بود، شروع بتاراج نمودند. بعد از تحسس بسیار، بغیر از جو و گندم و پوستین‌های کهنه پر از کیک و شپش بدست آن نابکاران نیامد. ازین حرکت بی برکت پشیمان شدند. درین اثناء نادر شاه بر افعال ذمیمه آن مجبولان اجل گرفته، اطلاع یافته، حکم کرد که فرقه غلامان صدق بند و تفنگچی رفته، آنجماعه بهره را بحضور بیاورند. هرکس از منکب‌بازی و یوز‌بازی و ده‌باشی را می آوردند و بتیغ بیدریغ بار سر و سرداری از گردنش بزمین می انداخت و سائرالناس را گوش و بینی بریده مرخص فرمود و بعد از غروب آفتاب دست از قتل خواص و مثله عوام باز کشیده، حکم کرد که اجساد سروران^(۳) بی سر تا دو روز در بیرون کشیکخانه که گذرگاه صغیر و کبیر است، مع یراق و لباس بگذارند که باعث تنبیه و تادیب دیگران گردد^(۴). چنانچه از مشاهده آن حال سراسر جلال، بینندگان بیحال می شدند و مجال نداشتند که درین باب کسی دم تواند زد و بنده عاصی پر معاصی.

1. Qur'an, XIV, 7.
2. P. U. H., fol. 63 b, P. U. A., p. 89 . بقدرغن .
3. P. U. H., fol. 69, P. U. A., p. 90 . سرداران .
4. Sir John Malcolm Says, "A Persian MS. in my possession relates an extraordinary and amusing anecdote of Nadir....., which shows how completely he understood the feelings of the most ignorant and the wickedest of his subjects. A native merchant,

(Contd. on Page 92)

محرر این اوراق بی اغراق در آن وقت حاضر بود و تماشای قدرت ایزدی
بی نمود که باوصف اینکه یک متنفس از قاتلان (و مقتولان^(۱)) با او
خوش نبود، فاما احدی را یارای آن نمی شد که در آن حیص و بیص
بخيال فاسد درو نگاه کند. برادر، برادر را و پدر، پسر را و پسر، پدر را
گردن می زد و دم نمی زد. بعد از چندی ملازمان ایلبارس خان را
در خفیه خفه کرده از تشویشات این حیات فانی نجات داده، عیال
و اطفالش را همراه بردند.

۵۶ ب

سه خون آزرده دلان را ز پی ملک مریز

که ترا نیز همی (۲) جرعه بساغر ریزند

خصوصیات ملک خوارزم و توابع آن :

بهر حال تماشای اماکن و باغات آنجا بخوبی نموده شد. هر چند
معموره پای خوارزم در پاکیزگی و وسعت عمارت تکلفی ندارد.

(Contd. from Page 91)

travelling from Kabul, had been robbed in a plain near Nishapore, and carried his complaint to the sovereign. "Was there on one near but the robbers?" said Nadir. "None", was the reply. "Were there no trees, or bushes?" "Yes," said the man, "There was one large solitary tree, under whose shade I was reposing when I was attacked." Nadir, on hearing this, affected great fury, and ordered two executioners to proceed instantly, and flog the tree that had been described, every morning, till it either restored the property that had been lost, or revealed the names of the thieves by whom it had been taken. The mandate of a King of Persia is always a law; that of Nadir was considered as irrevocable as fate. The executioners proceeded; and the tree had not suffered flagellation above a week, when all the goods that had been stolen were found one morning carefully deposited at its root. The alarmed robbers, who soon heard of the extravagant cruelty that inflicted such blows upon an inanimate substance, trembled at the very thought of the horrible punishment that awaited them if ever discovered. When the result was reported to Nadir, he smiled, and said, "I knew what the flogging of that tree would produce." (*The History of Persia*, ii. p. 103).

1. B. M., fol. p. 55, P. U. H., fol. 69; P. U. A., p. 90.
2. B. M. fol. 55, P. U. H., fol. 69 همان.

فاما آب و هوايش در نهايت خوبى ست و صحت مزاج ساکنانش
با قوت بدنى شاهد این بیان است (۱)

۵۷ الف

فصل در ذکر معاودت سلطان ایران از توران

بجانب خراسان و مرو شاهجهان

بعد از بندوبست ملک محمد طاهر خان که از اولاد چنگیز خان بود،
مشار^(۲) الیه را والی آن حوالی مقرر نموده، در کمال شدت بارش برف از
خیوق کوچ فرموده، از بهان راهی که رفته بودند، معاودت فرموده،
وارد "چهارجو" که قبل ازین ذکر آنجا بقلم آمده، گردید. در آنجا
خواهر ابوالفیض خان (والی توران^(۳)) را که نادر شاه بعقد آورده،
طلاق داده مع زیور و آلات مرصع بجواهر و انواع اجناس و نقود و یک
زنجیر فیل ماده بخدمت برادرش فرستاد و دختر خان مذکور که در
حباله^(۴) علی قلی خان برادر زاده سلطان بود، شوهرش بنا بر جوانی و
خوب صورتی بایران (همراه^(۵)) برد. یعنی خدا ما صفا و دع ما کدر.
مختصر اینکه بعد از توقف شش روز از "چهارجو" کوچیده از راه بهان
بیابان که ذکر آن مفصل بقلم آمده، متوجه مرو شاهجهان شده،
به مشقت تمام قطع آن مراحل هلاکت حاصل نموده، بیرونجات مرو
خیمه گاه شاه و سپاه گردید و درین بیابان، افغانه^(۶) یوسف زئی که
پیاده و بی سر انجام بودند، بسیاری هلاک شدند و بلده مرو فی الحقیقت
مدینه^(۷) باصفا بوده است و درین ایام بسبب تعدی حکام بدستور هرات
غیر معمور افتاده و در صحن خانهها زراعت می کنند و در
زمان سابق پای تحت سلطان سنجر^(۸) ممدوح حکیم انوری و شیخ نظامی^(۹)

1. A full paragraph has been omitted here because of its obscenity.
2. B. M., fol. 56, P. U. H., fol. 70; P. U. A., p. 92.
3. B. M., fol. 56.
4. See a full account on him in 'The Life and Works of Hakim Anhad-ud-Din Anwari, pp. 18-35.
5. Sultan Sanjar was, no doubt, the patron of Anwari, but he was not the patron of Shaikh Nizami.

و غیره استادان بود - و این بیابان درینجا بهم بدستور بلخ و هرات ،
 مابین مرو و بخارا علامت انفصال حدین است - و بعد از اقامت ده روز
 از آنجا کوچیده ، رو بوطن آورد و در کمال شدت سرما وارد
 قصبه کلات گردید - کدخدایان آنجا هر کدام دو جوژه^(۱) جوراب پشمی
 و یک راس بره ابلق پیشکش آورده ، بعطای خلعت و انعام بهره ور
 می شدند لیکن چون مقرر بود که پیشکش هر صغیر و کبیر از قلیل و کثیر
 در دفاتر مرغوم و محسوب می نمودند ، مرغوب طبع سلطان نشده
 و استناع صریح مناسب ندیده ، آخرش بکنایه منع فرموده ، در اکرام
 و انعام افزوده - روزی از روزها میرزا محمد ابراهیم اصفهانی صاحب
 اختیار کار خانجات و بیوتات معروض داشت که حسب الحکم شاه شاپان
 برای سرکار والا بهم جمیع اشیا از بازار این دیار بقیمت خریده می شود ،
 ولیکن بهای هر چیز را ضاعف معمول می گویند - سلطان متبسم شده
 فرمود که ما بگران فروشی هم وطن های خود خریداریم ، بهر صورت
 رضای آنها اهم الامور نداشته بعمل آرند -

خصائص قلعه کلات :

اکنون آیدیم بر تحریر اوصاف قلعه خدا ساز کلات که فی الحقیقت
 از جمله عجائبات کارخانه امکان است که جناب حضرت قادر مطلق
 جل شانہ بید قدرت کامله خود بغیر از واسطه کارکنان ظاهری
 از جبال فلک تمثال و کوه های آسمان فرسا ترتیب داد ، سبحان
 ذی الملك والقدرة ! -

و کلات قصبه ایست که بر چهار طرفش کوه های عظیم است
 مانند قلعه که از طرف بیرون ، سنگ تراشان چابک دست قدرت قادر
 برحق ، جای پای^(۲) گذاشتن پرند نگر داشته اند تا بمرور و گذر حیوان
 و انسان چه رسد ! و راهی که بجانب مرو واقع است ، دروازه عظیمی

۱. B. M., fol. 56 b, P. U. H., fol. 71 ; P. U. A., p. 92 جفت .
 ۲. P. U. H., fol. 71 b, P. U. A., p. 93 پا .

مرتب ساخته اند و حارسان معتد و دیده بانان معتبر تعیین شده که
 لیل و نهار از دخول و خروج اخبار و اشرار خبردار باشند و دره که
 بیرون دروازه مذکور است ، بدستور تابع از غرائب روزگار است ،
 زیرا که کوه های عظیم بنحوی از هر دو جانب سر بهم آورده (اند)^(۱)
 که از مشاهده آن حواس ناظر منتشر می شود - سواران را می باید که
 با احتیاط تمام یکی بعد از دیگری در میان آن دره راه یروند -

سه نقابیده اند روی از چرخ پور
 ز تنگی رهش پوست کنده ز مور

ونهر آبی که معموری آنجا موقوف بر بهان راه است ، از راهی
 که بسمت مشهد است ، داخل می شود و مخرجش دره مذکور جانب مرو
 است ولیکن آب این نهر بسبب اینکه در بعضی اماکن از بالای معدن گچ
 جاری بود ، باعث ضرر می شد - نادر شاه بجا که آنجا قدغن فرمود
 که اصلاح آب بر ذمه شماست ، چنانچه محمد امین بیگ داروغه بهان
 آب را از دیگر راهی که معدن گچ نبود ، آورده ، مورد عنایات گردید -

و قلات بقاف ، قصبه ایست از توابع قندهار ، مشهور و معروف ،
 سوای کلات - حاصل اینکه خزانه و عامره و جواهر خانه زیادتی را
 دران حصن حصین گذاشته ، از راه مولود گاه روانه مشهد مقدس گردید -

صفت شهر مولود گاه نادر شاهی که ثانی الحال بخیر آباد
 موسوم گردید :

و مولود گاه دهی بوده است مابین کلات و ایبورد که سنان
 نادرالسلطان در آن قریه تولد یافته و حسب الحکم برقطعه زمینی که
 متولد شده ، گنبدی عالی بنا نموده اند و بالای آن سه کوزه از طلا یکی
 بردیگری گذاشته اند ، چنانچه معمول (بهم جا)^(۲) است و بالای کوزه

۱. B. M., fol. 57, P. U. H., fol. 71 b ; P. U. A., p. 94
 ۲. P. U. H., fol. 72 b, P. U. A., p. 94 ; B. M., fol. 57 b.

شمشیری از طلا ساخته، نصب فرمود، یعنی از آنجا شمشیر خروج نموده است و بعد از اتمام کوزه و شمشیر طلا، در باب تحریر تاریخ آن، معیر الممالک متردد شده که آیا تاریخ تولد بنویسم یا تاریخ حال؟ آخر کار درین باب بخدمت مولود مسعود معروض داشتند که سلطان متبسم شده فرمود که ای معیر! در آن هنگام ولادت من این همه طلا در تمام ایبورد و کلات بهم نمی رسید، چه جای که خانه ما - چرا تاریخ حال نمی نویسد که مقرون بصدق و راستی است؟ و در آنجا شهری بنا نموده اند بر نقشه شاه جهان آباد، اما نه بوسعت آن، بلکه همگی همت بر آن مصروف فرمود، بقدر ربع دارالخلافه باشد و جوی آبی از میان بازار جاریست و شهر مذکور را اول مولود گاه نام گذاشته بود^(۱)، لیکن بسبب قحط الرجال بخوبی آباد نمی شد. چون درین ایام مردم خوارزم و خیوق را جبراً و قهرآ کوچانیده آورده بود و آنجا مسکن آنها مقرر فرمود، لهذا بخوق آباد مسمی گردید.

خصوصیات قصبه ایبورد که باورد نیز گویند -

و ایبورد قصبه معموره ایست و آن را باورد نیز گویند. چنانچه آش باوردی^(۲) مشهور است و بعد از اقامت نه روز از مولود گاه کوچ نموده در عین بارش برف نوزدهم شهر ذیقعه سن یک هزار و یک صد و پنجاه و سه وارد مشهد مقدس گردید. و اموری که در اوقات مقامات آنجا بنامه زر پیوست، مجملآ قلمی میگردد:-

ورود نادر شاه بمشهد مقدس و ذکر سوانحی چند که در آنجا روی نمود -

اول اینکه بواسطه وقوع بعضی وقائع که بخوبی محقق نشد، مزاج سلطان را از رضا قلی میرزا، پسر بزرگ خود، کدورت زیادی

1. بودند P. U. H., fol. 72 b, P. U. A., p. 95.
2. A kind of soup thickened with flour, (Gladwin, p. 72).

بهم رسیده، حکم شد که تمام اموال او را ضبط نمایند و در بلده طهران محبوس سازند -

دوم اینکه صفدر محمد خان ایلچی جناب محمد شاه پادشاه هندوستان رسیده، بدایا و ارمغان مرسوله ایشان را مع پیشکشهای (نواب) قمرالدین خان وزیر اعظم هندوستان و سائر امرای آنجا از نظر گذرانیده، بانعام و خلعت سرفراز گردید -

سیوم اینکه حکم سلطان صادر شد که سنگ قبر امیر تیمور صاحبقران و دروازه های هفت جوشی مدرسه ایشان که از سمرقند آورده بودند و قبل ازین ذکر این مقدمه بقلم آمده است، می باید که باز بهمان وضع بسمرقند برسانند و بجای خود نصب و مستحکم نمایند^(۱) و درین آوردن و باز برگشته فرستادن مبلغ بسیاری بخرج رفت -

صفت شهر مقدس و خصائص روضه منوره متبر که حضرت امام بهام اعنی جناب امام علی موسی رضا رضی الله تعالی عنه، و عن آبائیه الکرام:

و شهر پناه مشهد خالی از غرابی نیست، زیرا که دیوار بایش را برخلاف سائر قلاع^(۲) (دیگر^(۳)) مار پیچ و مثلث ساخته اند، بواسطه اینکه اگر دشمن متوجه یک برج شود، حارسان بروج یمن و یسار امداد و اعانت برج محصور مذکور خواهند کرد. فی الواقع طرفه تدبیری بکار برده اند -

و مرقد منور و روضه مقدس حضرت امام الجن و الانس امام علی موسی رضا^(۴) رضی الله تعالی عنه، در وسط شهر است و گنبد مبارک

1. Perhaps it was the respect and regard for his great predecessor and prototype which caused him to order Timur's Tombstone and the gates of the Madrasa to be taken back to Samarqand and replaced.
2. P. U. H., fol. 73 b, P. U. A., p. 96.
3. He is the eighth of the twelve Imams.

نهایت عالی و ارفع و اژین و مزین و عمارات مسجد و سائر اماکن و کارخانجات در کمال وسعت و تکلف ساخته اند و بازار کلان در محاذی روضه منوره بوده، داخل صحن نموده اند و بهر دو جانب دروازه‌های عظیم مرتب کرده و بازار سمت غربی را که دولت خانه پادشاهی بآن سمت است، "خیابان بالا" گویند و راسته بازار که جانب مشرق است، "خیابان پائین" نامند. و باین جهت نهر آبی که از میان خیابان یعنی بازار کلان جاریست، در وسط صحن روضه مقدسه می‌گذرد و بالای مرقد منور آن سرور عالی قدر دین پرور سه ضریح گذاشته اند. ازان جمله ضریح کلان از فولاد جوهردار است. می‌گویند مبلغ خطیری صرف آن شده و اگر احیاناً از تفرقه خالص می‌ساختند، زر کم تر بخرج می‌آمد.

و ضریح دوم که اندرون ضریح فولاد ایست، از طلای بی‌غش است و ضریح سیومین که قبر مبارک، در آن واقع است، از صندل ساخته اند. و این سخن که در اکثر بلاد مشهور است که گنبد آنحضرت^۲ را خشت های طلا بکار برده اند، اصلی ندارد، مگر خشت های طلا عبارت از تنگه های مس مطّلی ملّع باشد که بر دور گنبد مقدس چسبانیده اند، بدستوری که در شاهجهان آباد مساجد ظفر خان طره باز روشن الدوله است و نادرشاه بعضی اماکن قدیم را مرمت و پرداخت نموده و برخی را تازه بنیاد نهاد.

در خواب دیدن محرّ اوراق جناب حضرت امام را رضی الله عنه، و بشارت کامیابی مطالب یافتن

ع زهی قرابت خوابی که به زبیداری است

قبل از ورود مشهد مقدس، شبی، جناب اقدس حضرت امام را رضی الله عنه، در خواب دیدم که در مکانی که بیرون دروازه گنبد منور است، نشسته اند، ردای سیاه پوشیده و

۹۰ الف

مردم بسیاری در اطراف و جوانب، بعضی نشسته و برخی استاده اند و این گنه گار که از دور آداب کورنش بجا آورده، در حضور پرنور طلبیده، حکم به نشستن فرمودند. بعد ازان خوان طعابی که در میان آن انواع اطعمه نیم خورده بود، طلبداشته و بزبان فارسی فرمودند، طعام بخور و غم نخور که عنقریب به مطلب خواهی رسید. و دران روزها اهم الامور و اشرف مقاصد من این بود که بزیارت انبیای عظام علیهم السلام و ائمه و اولیای کرام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین و حج بیت الله الحرام مشرف و زیارت و طواف جناب سید الانام، حبیب رب العالمین، شفیع المذنبین، سلطان المرسلین، خاتم النبیین، صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه اجمعین الی یوم الدین، سعادت اندوز دارین شوم و این مطلب بهیچ وجه صورت نمی‌بست و سخت بعید می‌نمود و باخود می‌گفتم:

ه اگرچه دولت وصلش بچون منی نرسد
باین خیال بمیرم که خوش تمنائی ست

و صبح که از متوطنان مشهد مقدس، بتقریب دیگر، وضع و صورت روضه و مسجد و غیره که شب دیده بودم، استفسار نمودم، گفتند، بلی، بهمین شکل است، از تصدیق ایشان عجب وجد و رقی بر من غالب شد که شمه ای ازان بتقریر و تحریر نمی‌توانم آورد. و طرفه سرور و انبساطی در خود یافتم که هرگز در عمر خود نیافته بودم. بی اختیار از میرزا محمد نعیم مشهدی که ریش سفید من بود، رخصت گرفته، همراه فراش باشی سه روز پیش از لشکر مشهد مقدس آمده، اماکن مذکور را بهمین دستور مشاهده نمودم، حالت وجد و سرور من، از آنچه بود، صد^(۱) چند شده، چنانچه مدت چهل (و دو)^(۲) روز اقامت آنجا بیهانه دیگر از دفتر خانه گریخته و در روضه منوره رفته، تلاوت قرآن مجید به شوق و ذوق می‌کردم

ده ۱. P. U. H., fol. 75 b, P. U. A., p. 99

۲. B. M., fol. 59 b, P. U. H., fol. 75 b.



که برگزیده کرده بودم - خدای تعالی آن حالت سرور و انبساط
همیشه نصیب این گنه گار و مجبان دوستدار کناد بحق النبی و
آله الامجاد -

هـ اگر پادشاه بر در پیر زن بیاید، تو ای خواجه سبقت مکن
قبل ازین، در (باب^(۱)) حالت وجد و اضطراب بعضی درویشان
که در هنگام سرور بایشان رو می دهد، متردد بلکه منکر بودم
و بعد از وقوع این واقعه از انکار احوال توبه نمودم -

الف

ربنا تقبل منی انک انت السميع العليم^(۲)

اگرچه نوشتن و بخود نسبت نمودن این معافی ازین بی معنی
بی معنی است، لیکن بتوقع این دو کلمه که متضمن دعاست، بقلم آوردم
که شاید بمطالعۀ صاحب دلی در آید و برکت زبان او بجز اجابت
مقرون گردد و هر چند می دانم که ارباب باطن و اهل حق را
خواندن این مزخرفات چکار؟ فاما آرزو را عیبی نمی باشد -

هـ آنانکه خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشه چشمی بپاک کنند^(۳)

هـ ای سوخته ضبط این نفس کن
بس کن ز حدیث عشق بس کن

حکایت مقبرۀ نادرشاه در مشهد مقدس برای خود ساخته
و ظریفی بیتی بر آن نوشته بود:

مختصر اینکه نادرشاه مقبره که برای خود ساخته بود،
سمت خیابان بالاست و بعد از اتمام عمارات آن ظریفی بر دیوار مقبره

1. B. M., fol. 60, P. U. H., fol. 75 b; P. U. A., p. 99.

2. Qur'an, ii, 127.

3. Diwan-i-Hafiz (ed. Muhammad Khan Qazvini), p. 132.

این شعر نوشته بود - بیت :-

در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو
عالم پر است از تو و خالیست جای تو^(۱)

هر چند مردم بمجرد خواندن خنده پا کرده بودند، لیکن بعد از
دریافت قباحت اینکه مبادا بگوش شاه رسد و باعث قتل جمعی کثیری
گردد، بتعجیل حک نمودند -

دیگر اینکه شهر طوس که بمفاصله چهار فرسخ از مشهد مقدس
است، خراب و ویران مطلق است، ظاهرا باعث ویرانی طوس، معموری
و بنای مشهد مقدس خواهد بود و آب نهری که از میان خیابان
(و روضه مقدسه^(۲)) می گذرد، بیرون شهر صاف و در کمال عذوبت
است و بعد از دخول شهر گل آلوده میگردد و درین باره
متوطنان سائر بلاد را با مردم آنجا مطائبه و مباحثه در میان است، چنانچه
شاعری در مقام مدح گفته:

هـ چون نگردد تیره در صحن حرمش آب جوی
نامه اعمال مردم شسته میگردد درو

و دیگران در مقام مطائبه و قالب تمسخر با متوطنان مشهدی الاصل
که مشهور به یوقائی و بدطینتی و دروغ و دغا اند، هم چیزها
گفته اند و فیما بین مردم خراسان و عراق و فارس و غیرهم مطائبه
بسیار است و در باره همدیگر اشعار و ابیات بی شمار متضمن بهجو
(گفته اند^(۳)) و این حقیر ذکر آن مناسب ندیده و دست از ارقام آن
باز کشیده -

1. Diwan-i-Sa'ib, p. 643.

2. B. M., fol. 60 b, P. U. H., fol. 76 b; P. U. A., p. 100.

3. B. M., fol. 60 b, P. U. H., fol. 76 b.

بیان حدود اربعه^۱ ممالک ایران :

و شرق ایران سنده و کابل و ماوراءالنهر و خوارزم است و
غربی ولایت^(۱) روم و تکفور و شام و شمالی ولایات ارس و چرکس و
دشت قبیاق است و جنوبی بیابان نجد و غیره، عربستان و در سلطنت ایران،
ملک هاست مثل خراسان و عراق عجم و فارس و آذربائیجان
و مازندران و هر ملکی مشتمل است بر چندین شهر و قصبه چنانچه در
سلطنت هندوستان است، پورب و دکن و پنجاب و بنگاله و راجپوتانه
و غیره و معموره های خراسان، عبارت از دارالسلطنت هرات و مشهد
و مرو و شاهجهان و مرو رود و سبزوار و نیشاپور و استرآباد و قوچون
و اییورد و تون و طبس و جام و لنکر^(۲) و شهرهای
عراق عجم، دارالسلطنت اصفهان و کرمان و کاشان و قم و همدان
و کرمان شاهان و قزوین و طهران و رامین و یزد و معموره های فارس،
سواد اعظمش (دارالعلم^(۳)) شیراز و سوای آن مثل کوه کیلویه
و جهرم^(۴) و بندر عباسی -

و بلاد آذربائیجان، تبریز و گنجه و قراباغ و شیروان و شامخی
و نخجوان و ایروان و اردبیل -

و در مازندران، مثل ساری و آمل و اشرف و بال فروش -

و معموره های گیلان، که جیلان عبارت از اوست، رشت و
لاهیجان و غیره -

1. P. U. H., fol. 76 b ولایات
2. B. M., fol. 61 لنکر
3. B. M., fol. 61, P. U. H. fol. 77.
4. B. M., fol. 61 جهرام and P. U. H., fol. 77 جورام

فصل در بیان توجه سلطان بسمت مازندران بهشت نشان

و تحریر وقایعی که آنجا رویداده -

بعد از اقامت چهل و دو روز در کمال شدت برودت و بارش برف
از مشهد کوچ نموده، از راه قوچون که از بلاد سرد سیر خراسان
است، متوجه دارالمومنین که استرآباد است، گردید - فرد :

هوا پر ز میخ و زمین پر ز برف
ز لب راه پردی سوی گوش حرف

و درین راه بعثت کثرت بارش باران و گل و لای بنالاق^(۱)
که بهندی دلدل گویند، اکثر مردم نظر بر عدم بارکش دیگر نموده،
شتران را مع اسباب که در خلاب پایند شده بودند، انداخته رفتند -
فرد :

روان گشت لشکر چو کشتی بر آب
فروماند اشتر چو خر در خلاب

علی الخصوص در دره گرایلی^(۱) عشر اشکر مع اثاث و اسباب باب
رفته باشد - مفصل این مجمل آنست که بمجرد دخول در راه مسطور،
از وفور بارش باران آب رودخانه که فیما بین حبلین جاری بود،
بمرتبه ای طغیان نمود که عبور و مرور مستعذر چه که ممتنع گردید و
علاوه آن بلا، خرابی دیگر اینکه بسبب پیچهای رودخانه، بیست و
سه دفعه عبور آن ضرور می شد، بدستور آبی که در کوپستان پنگشات
دوچار شده بود و نظر بر وفور باران و کمی آذوقه و
انسداد شوارع خروج و دخول صغیر و کبیر ازان حیات بدتر از ممات دل گیر
گشتند،

ع نه پای رفتنی و نه امید ماندنی

1. Gladwin, p. 80 کراملی. This is wrong.

بعد از پانزده روز سلطان دشمن جان انسان و حیوان خود به سواری فیل عبور آن آب جان گرفته نموده، مردم را در آن زندان عزرائیل که غوغای رعدش کم از صور اسرافیل نبود، گذاشت و نظر بر آن آفات، رحم بر دلش آمده، حکم کرد که هر کس مقدور حرکت ندارد تا (هنگام^(۱)) کمی آب درین جا اقامت نماید - بیت :

ه دران دره امکان بودن نماند / بجز کشتی امن^(۲) مامن نماند

بعد از عبور اقویای لشکر و قشون با هزاران (خواری^(۳)) نوبت بضعفای بیچاره رسید - حضرت کریم کارساز، غریب نواز چل شانه، از اول شب باران موقوف نموده و آب رودخانه روی کمی آورد - چنانچه بوقت نصف النهار باطمینان تمام عبور نموده سجدهات شکر بجا آوردند - والله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون^(۴) - ع که کار مردم بیست و پا خدا ساز است

صفت استر آباد و جنگل راه مازندران :

بعد از خرابی بسیار ازان جهنم دره با ربائی یافته، وارد استر آباد گردیده و آن شهری ست، نهایت سبز و خرم، لیکن عمارتش^(۵) چندان مگلف و مزین نیست - بعد از شش روز از آنجا کوچ نموده، از راه مازندران بسمت طهران توجه فرمود و از مردم معتبر چنین مسموع شد که راه مازندران در زمان گذشته بسبب کثرت اشجار، وفور بیلاق، بسیار صعب و زبون بود - و مترددین بکمال دشواری آمدورفت می نمودند - چون سلاطین صفویه را خصوصاً شاه عباس همیشه شوق سیر مازندران پیش نهاد خاطر عاطر بود، بنا بر آن درخت های سر راه قلع و قمع نموده، قریب دوازده منزل جاده را بسنگ و گچ مرتب

1. B. M., fol. 62, P. U. H., fol. 78 b ; P. U. A., p. 102.

2. B. M., fol. 62, P. U. H., fol. 78 b عجز

3. P. U. H., fol. 78 b.

4. Qur'an, xii, 21.

5. P. U. H., fol. 78 b, P. U. A., p. 102 عماراتش

فرمودند و در هر منزل عمارتها بنا کرده که محتاج خیمه نشوند، زیرا که بدستور بنگاله در آنجا هم بارش باران بسیار می شود -

وقتی که جهانگیر پادشاه و شاهجهان پادشاه با قلیلی از خواصان و مقربان و معتمدان بسیر کشمیر جنت نظیر تشریف می بردند، ایشان هم با برخی از خواصان و ملازمان بزمی تفرج و تماشای مازندران می فرمودند -

و از جمله معموره های مازندران، اشرف جای ست دلپذیر و از سواد شهر تا کنار دریای خزر مفاصله شش گروه^(۱) است و شبانه آواز تلاطم امواج و غوغای آن بحر موّاج مسموع و گوش زد سگان بلده اشرف می شود - و مردم آن ملک این را دریای قلزم می گویند و این غلط است، زیرا که دریای قلزم در نواحی (روم و^(۲)) طور سینا حضرت موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام بر ساحل دریای قلزم بوده است و قلزم بدریای محیط پیوسته است و این دریای مازندران که در کتب سلف آن را دریای آبسکون^(۳) و دریای خزر می نویسند، بدستور بحار سبعه بمحیط پیوستگی ندارد، بلکه هر چهار طرفش خشکی و آبادیست، چنانچه یک جانب مازندران و طرف دیگر بشته^(۴) خان که بودار یعنی بلغار ازان دیار می آرند و سمت های دیگر مثل حرمان و دیلم و شیروان و دیار خزر است و بکرس و سمور از جهازات همین دیار بایران می آید - طول این دیار دویست و هفتاد و پنج فرسخ (است^(۵)) و عرضش دویست و بیست و پنج فرسخ - و می گویند، جهت رابعش دشت قبچاق است - والعلم عند الله تعالی - ولیکن نسبت بدریای هند

۶۴ الف

1. P. U. H., fol. 79 b, P. U. A., p. 103 فرسخ

2. P. U. H., fol. 79 b, P. U. A., p. 103, P. P. L. fol. 33 b.

3. P. U. H., fol. 80, P. U. A., p. 104, Gladwin, p. 83 : آبگون

4. P. U. H., fol. 80 بیشتر

5. P. U. H., fol. 80, P. U. A., p. 104.

و روم و فارس و چین و غیره بعلت کمتر ظرفی و عدم اتصال بدریای محیط شور و غوغای آن بسیار است - الحق سکوت و خاموشی خاصه و اعلان وسیع المشرب است - بیت

ه گوش غواص شنید از لب خاموش حباب
دم نگهدار کزین به گهری نتوان یافت^(۱)

و خوراک ساکنان این دیار^(۲) برنج است و تخم ماکیان و نان گندم آنجا سکر می آرد، خصوصاً شخصی را که این چیزها نخورده باشد یعنی نان مازندران و بنگ (بهنگ) هندوستان و افیون کازرون - و مردم آنجا چنین اظهار کردند که گندم این سر زمین قاطبه مسکر نیست، بلکه قسمی از گندم است که این خاصیت دارد و مخلوط بگندم دیگر میگردد - و اگر نیک را از بد بخوبی جدا کنند، در آن صورت باعث اختلال حواس نمیگردد و بعضی می گفتند که باد سموم بر مزارع این گندم می وزد، این تاثیر آن است، شاید این حرف اصلی نداشته باشد، زیرا که در حوالی عرب باد سموم باعث پخته شدن خرما می شود، نه موجب سکر و تخدیر، مگر اینکه باد مازندران (این خاصیت داشته باشد و مردم ایران در حق ساکنان مازندران^(۳)) و لرستان غریب نقلها (متضمن سادگی ایشان^(۴)) تراشیده اند، اغلب که این همه طبع آرای ظرفا خواهد بود و فی الحقیقت اصلی نداشته باشد، یا اینکه چون مازندران را بهشت نشان می گویند، همین جهت خواهد بود که اهل الجنة بلد، و طرفه اتفاق ست که در هندوستان کشمیر را جنت نظیر و در ایران مازندران را بهشت نشان می نویسند و اهل بر دو مملکت در حق این بهشتی با بیچاره سرزنش می نمایند -

۶۴ ب

1. *Diwan-i-Ghani Kashmiri*, p. 40.

2. P. U. H., fol. 80 b, P. U. A., p. 104 مازندران

3. B. M., fol. 63 b, P. U. H., fol. 80 b; P. P. L. fol. 34, P. U. A., p. 105.

4. B. M., fol., 63 b, P. U. H., fols. 80-81; P. P. L. fol. 34.

فاداً مضایقه ندارد - بیت :

حبیب الله فی الدنیا غریب^(۱) و فی العقبی الی المولی قریب^(۲)

بعد از دوازده روز از بلدة اشرف کوچ نموده، از بهان راهی که شاه عباس مانند سد دیواری در میان جنگل ساخته بودند، بسمت عراق متوجه طهران گردید -

زخمی شدن نادر شاه بزم گولی بندوق و سالم ماندنش و هم سلامت، بدر جستن آن قادر اندازان شاه انداز :

چون نادرشاه همیشه باتفاق اهل حرم در قرق^(۱) (محل^(۲)) یعنی بندوبست زنانه می رفت و طی منازل می نمود و بغیر از مردم محل و برخی ارباب طرب که از اول تا آخر منزل نغمه سرائی می نمودند، هیچ کس درین راه رفیق شاه نمی بود و غلامان و لشکریان مقرب بفاصله نیم کروه از چهار طرف محیط شده، می رفتند و درین کوچه بند جنگل احاطه^(۳) یمین و یسار ممکن نشده، نظر برین (در اثنای راه^(۴)) دو نفر تنگچی قادر انداز، شیر دل، مثل روباه، در میان جنگل پنهان شده، انتظار قدوم سلطان می کشیدند - بمجرد اینکه تق تق پای اسپان اهل حرم بگوش عیاران جانباز شاه انداز رسید^(۵)، بزبروار از حجاب اشجار برآمده، موازی یک عدد گولی جزائر پیشکش شاه کس کش نمودند، چنانچه از گرفتن پیشکش دست مبارکش مجروح گردید، لیکن کمال عیاری و پخته کاری را کار فرمود که خود را به بمحض خوردن (زخم^(۵)) گولی بردست چپ مرده وار از اسپ بر زمین انداخت

۶۵ الف

1. This signifies prohibition, and is particularly applied to this manner of travelling, when everyone is prohibited from approaching the Seraglio. (Gladwin, p. 86).

2. P. U. H., fol. 81, P. U. A., p. 105.

3. B. M., fol. 64, P. U. H. fol. 81 b; P. U. A. p. 106.

4. P. U., H., fol. 81 b رسیده

5. B. M., fol. 64, P. U. H., fol. 81 b.

واز ضرب دویمی مصون و محفوظ ماند - بمجرد افتادن سلطان دلاوران نادان، بخیال اینکه کار او را تمام کرده اند، ضرب ثانی موقوف داشته، معاودت نمودند، از مشاهده این حال شور و شیون اهل حرم بگوش زن پای ارباب طرب که بمفاصله یک میدان اسپ از عقب می آمدند، رسیده، غوغای زنها دوبالا شد - درین ضمن غلامان پیش خدمت که بعد از مردان اهل طرب مرور (محل^(۱)) ایشان بود، بموجب اظهار خواجه سرایان بحضور آمده در تفتیش و تفحص آن قادر اندازان خاکسار سعی بسیار کردند - بغیر از گولی جزائر بدست نیامد^(۲) -

ع رسیده بود بلائی ولی بخیر گذشت^(۳)

و از بهان روز در قوروغ^(۴) رفتن موقوف نموده - بعد از وقوع این حادثه ترس و هراس بی قیاس بامرای عظام مستولی شد که آیا این کاسه بسر کدام بیچاره خواهد شکست و ظن سلطان در حق که مبدل به یقین خواهد گردید ؟ -

۶۵ ب

روز سیوم حسب الاشارة امراء دونفر افغان را گرفته آوردند که این حرکت بی برکت ازین صادر شده - نادر شاه بعد از ملاحظه آن بی گناهان اجل برگشته را مبلغ ده تومان که دو صد روپیه باشد، انعام داد و بآرنده و گیرنده آنها عتاب فرمود که عبت عبت مردم بی تقصیر را متهم ساختن است، چه فائده است ؟ زیرا که من حریفان خود را بواجبی می شناسم^(۵) و بهمین

1. B. M , 64 b, P. U. H. fol. 82.

2. See detail also in T. N. p. 399.

3. See Supra, p.

4. P. U. H., fol. 82, P. U. A., p. 106 قرق

5. Mirza Muhammad Mahdi (T. N. pp. 403-4), on the other hand, states that Nek-qadam, a slave of Dilawar Khan Taimani, at the instigation of Aqa Mirza, the son of Dilawar, was the perpetrator of this heinous act. Aqa Mirza, as the instigator of this treacherous step, was put to death, but as Nek-qadam had been promised his life, he was only deprived of both his eyes.

دستور چندین کس را باین امر شنیع منسوب ساختند، لیکن سلطان متهمان را بعطای خاعت مسرور می فرمود - آخرش بعد از تحقیق مدت مدید محقق شد که رضا قلی خان میرزا پسر بزرگ سلطان باتفاق و مشوره عبدالله بیگ پسر محمد حسین خان قاچار، که در آن وقت خدمت نظارت یعنی خانسامانی باو داده بودند، بانی این فعل ناقص شده است - بعد از زجر و توبیخ بسیار چشمهای عبدالله بیگ و رضا قلی میرزا از بیخ برآورده، محبوس فرموده^(۱) - بعضی مردم نسبت این عتاب را چنین ظاهر کردند که در وقتی هنگام شب در شاهجهان آباد شهرت انداخته بودند که نادر شاه را بخدعه کشته اند - اکثر مردم که در بهان شب از شهر برآمده، باطراف رفتند، خبر کشته شدن شاه شائع و منتشر گردیده، (تا) رفته رفته بایران رسیده - رضا قلی میرزا که نایب السلطنت ایران بود، از استماع این خبر اندیشناک شد که مبادا مردم ایران که از افراط ظلم و تعدی من بیجان آمده اند، بشاه طمهاسپ گرویده، مرا از میان بردارند - بنا بر آن مردم به سبزوار فرستاد که شاه بی گناه را معه پسرش عباس میرزا شهید نمودند -

1. Nadir had, from the day on which his life was attempted, entertained suspicions of his eldest son, Riza Quli Mirza. He summoned him to his presence, made him prisoner and deprived him of his sight. This happened, according to Dr. Riza Zadah Shafaq in A. H. 1154. (Nadir Shah, p. 7).

Sir John Malcolm (Vol. II, p. 97), quoting from some unspecified MSS., states that Nadir, after his son had been blinded, informed him that his crimes had brought this terrible punishment upon him. The Prince bitterly retorted: "It is not my eyes that you have put out, but those of Persia." The European Physician, who attended that monarch during the latter years of his life, asserts the innocence of Mirza Riza Quli. He adds that Nadir was so penetrated with remorse the moment the deed of horror was done, that he ventured his fury on all around him; and fifty noblemen, who had witnessed the dreadful act, were put to death on the pretext that they should have offered their lives as sacrifices, to save the eyes of a Prince, who was the glory of their country. Ibid. pp. 96-97. Mirza Muhammad Mahdi (T. N. p. 457) says that, as it was, his whole nature was changed by this event and his health suffered much as a result.

چون بغیر از اجازت سلطان مرتکب این امر شنيع شده بود، لهذا باین بلا مبتلا گردید.

صفت دارالسلطنت قزوین و وضع بنای خانه های شهر و غیره:

مختصر اینکه بتاریخ بیست و پنجم^(۱) شهر ربیع الاول سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و چهار داخل دارالسلطنت قزوین گردیده و صحن خانه های این شهر نسبت بسطح زمین شهر گود است یعنی پست و نشیب. و پستی جمیع صحن ها یکسان نیست، بلکه بعضی بسیار عمیق هستند و بعضی کم، چنانچه عمق قلیل سه گز باشد و زیادش تا یازده^(۲) گز. مثلاً از دروازه خانه که داخل دهلش شوی، می باید که به نردبان پائین بروی که بصحن خانه برسی و باعث بر عمیق ساختن صحنها این است که تا آب جاری بر زمین افتد و مخرج آب باران و سائر آبهای مستعمل در مکانی که بیرون شهر از جمیع صحنها پست تر^(۳) است مرتب نموده اند. و صحن دولت خانه بادشاهی، بر خلاف سائر خانه ها بسطح زمین برابر است، زیرا که شاه عباس به تدبیر کار^(۴) آب باریکی^(۵) بر روی زمین آورده اند که از میان خانه شاه و بازار کلان می گذرد. غرضیکه مردم ایران قاطبته عاشق آب جاری هستند.

1. چهارم. B. M., fol. 65, P. U. H., fol. 83; P. U. A., p. 107.
2. پانزده. P. U. H., fol. 83, P. U. A., p. 108.
3. P. U. H. fol. 83 b, P. U. A., p. 108.
4. Ibid. کاریز.
5. تاریکی. B. M., fol. 65 b, بارگی and P. P. L., fol. 35.

فصل در ذکر بحث تحقیق معنی این آیت جلیل و مترجم ساختن توریت و انجیل برای اثبات حقیقت و ابطال احدی المذهبین

۶۶ ب

قبل ازین در سفر توران بتقریب اختلاف مذاهب آیه وافی بدایه "محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفر رحماء بینهم تراهم رکعاً سجداً یبتغون فضلاً من الله ورضواناً سیماهم فی وجوههم من اثر السجود ذالک مثلهم فی التوراة و مثلهم فی الانجیل"^(۱) مذکور شده بود.

سلطان از ملاباشی استفسار نمود که معنی این چیست؟ مشار^۲ الیه بعروض داشت که علمای امامیه میگویند که این جمله صفات مخصوص ذات معدن البرکات جناب امیرالمومنین علی ابن ابی طالب است رضی الله تعالی عنه و فرقه اهل سنت و جماعت می نویسند که هر صفتی ازین صفات حمیده در شان یکی از صحابه کبار نازل شده است و ضمیر جمیع و تعداد صفات موافق اشخاص را معین حجت خود می سازند. نادر شاه پرسید که توریت و انجیل در عالم موجود است؟ بعروض داشت که پست. نادر شاه احقاق حق این مسئله را موقوف بشهادت کتب آسمانی گذاشته، مقرر فرمود که میرزا مهدی^(۲) کوکب اصفهانی در اوطان اهل توریت و انجیل رفته، بر دو کتاب مستطاب را بفارسی مترجم نموده، بحضور بیارد. چنانچه مشار^۳ الیه روانه منزل مقصود گردید و از ترس شاه شب و روز مشغول امر مامور شد. درین ولا که شاه در بلده قزوین اقامت داشت میرزا مهدی ترجمه بر دو کتاب را بحضور بنده عاصی معی بقت نقر عالم، بر دو کتاب بخدست سلطان آورد. چون درین ایام مصروف و متوجه تهبیه^(۳) (سرانجام^(۳)) تسخیر داغستان بود، لهذا

۶۷ الف

1. Qur'an, 48, 29.
2. He is the author of *Tarikh-i-Nadiri*.
3. P. U. H., fol. 84.

مباحثه و احقاق مسئله مسطور را موقوف بوقت دیگر گذاشت و بعد از برگشتن از دادگستان در نجف اشرف اجلاس فضلالی فریقین نموده و علمای توریت و انجیل را نیز بواسطه اثبات حقیقت و ادای شهادت در محفل مباحثه حاضر ساختند.

بعد از قیل و قال بسیار و رد و بدل بیشمار، فضلالی اهل سنت و جماعت بر علمای امامیه غالب آمده و قرار برین یافت که مذهب اهل سنت و جماعت برحق و مسلم الثبوت است و درین باب محضری (نوشته و (۱)) بمهر جمهور مهور (۲) نموده، نقول آن را باطراف و جوانب ارسال داشتند، چنانچه بواسطت نواب زکریا خان بهادر صوبه دار لاهور که ذوجهتین دولتین بود، هندوستان بم فرستاده بودند. فاما این همه تمهیدات بواسطه تالیف قلوب بود، نه از راه دین و مذهب، خصوصاً برای استرضای رومیان که ایشان بیشتر در قید مذهب می باشند، حتی که فضلالی و علمای آنها که آفندی نامند، در امور سلطنت و بر تخت نشاندن پادشاه لائق فرمان روائی و عزل و حبس سلطانی که مرتکب افعال غیر شرع شود، اختیار زیاده دارند. مختصر اینکه اهل روم ازین حرکت فریب و دغا نخورده، هیچ وجه طریق موافقت با او مسلوک نداشتند، بلکه پدگی یکدل و یکجان شده، در محاربه و مقاتله سعی موفور زیاد از حد بقدر بظهور آوردند.

رخصت شدن سید علوی خان حکیم باشی از نادرشاه بزیارت و حج بیت الله:

و دیگر از جمله وقائعی که در ایام اقامت بلده قزوین بظهور پیوست، رخصت نواب (معتد الملوک (۳)) سید علوی خان حکیم باشی است. چون نادر شاه قبل از تصرف هندوستان بمرض مراق و استسقا

1. P. U. H., fol. 84 b, P. U. A., p. 110.

2. B. M., fol. 66 b : مسجل.

3. B. M., fol. 66 b, P. U. H., fol. 85. ; but P. U. A., p. 111 reads معتدالملک.

و طغیان سودا و خفقان گرفتار بود، از صغیر و کبیر اوصاف کمال حذاقت و دیانت ایشان را مسموع نموده که مثل علوی خان درین زمان طبیبی از اطبای طریقه یونان در ایران و هندوستان نیست، بنا بران نواب علوی خان را از شایعجهان آباد باعزاز و اکرام تمام همراه برداشت، بوعده اینکه بعد از حصول صحت روانه بیت الله نماید. چنانچه نواب موصوف بخوشی وعده مسعود، بعون الله الشافی الودود با وصف بدپریشی های شاه و خوردن ادویه خاطرخواه ازاله امراض مذکور فرموده و برطبق وعده درخواست رخصت نمودند. این امر بر نادر شاه از مرگ بدتر نموده، بکلمات شفقت و عنایت سرشته سخن را از هم گسیخته، بدر تغافل زد. چون غصه زبانی وحدت مزاج جلی حکیم باشی بود، بی اختیار از زبان ایشان برآمده که طبیب را در صورت عدم رضای او نگهداشتن بی فائده محض است، بلکه موجب مضرت. نادر شاه بعد از دریافت مضمون این اشاره متمر خساره لاعلاج شده و سرانجام سفر داده مرخص نمود (۱).

کاری که بصلح برنیاید دیوانگی درو بیاید

و درین عرض مدت رفاقت جمیع وجوه ایشان را از همه کس معزز می داشت، چنانچه پسرهایش در برف و آفتاب بیرون خیمه استاده می شدند و حکیم اندرون خیمه می نشست و تحت روان خود برای سواری داده بود که برفاه و آرام قطع منازل فرمایند. و هرچه خود می خورد و می پوشید، برای ایشان (نیز (۲)) می فرستاد و امور دیگر علوی بذالقیاس و بنده عاصی محرر این اوراق بی سیاق که محض باراده حج بیت الحرام و زیارت مقابر اولیای کرام ملازمت سلطان اختیار کرده بود، بواسطت حکیم باشی ترک ملازمت

1. He left the service of Nadir Shah in July, 1741. See Lockhart's *Nadir Shah*, p. 275.

2. P. U. H., fol. 86, P. U. A. p. 112 ; B. M. fol. 67 b.

و حصول رخصت نموده ، برفاقت ایشان متوجه حجاز گردید .
و نادر شاه از دارالسلطنت قزوین حرکت فرموده ، برای استیصال
قوم لزی که سابق برین ابراهیم خان برادر حقیقی سلطان را در جنگ
بقتل آورده بودند ، روی توجه بسوی داغستان نهاد . از آنجا که
مردم لزی از قدیم بخلیه شجاعت و مردانگی آراسته اند ، باستماع این
خبر ، دره پای کوهستان را بانواع تدابیر مسدود نموده ، مستعد محاربه
شدند و این حقیر عساکر قتال را در جنگ و جدال و مقابله
و مقاتله گذاشته ، خود سالم و غایم بفضل ایزدی جل شانہ
متوجه کعبه مقصود گردید .

ع هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا

و ذکر حالات مابقی ایشان را مع اتمام ایام حیات و دولت سلطان در
باب چهارم بقلم بیهوده رقم خواهد آورد ، انشاء الله المستعان .

باب سیوم

باب سیوم متضمن بعضی وقائع که از دارالسلطنت قزوین تا
بندر هوگی که از بنادر متعلقه سلطنت هندوستان است ، مشاهده نموده
و این باب نیز مشتمل است بر فصول .

فصل اول در ذکر کوچ نمودن از قزوین و متوجه

شدن بدارالسلام بغداد بطور قافله بغیر لشکر

بتاریخ شانزدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور^(۱) از قزوین کوچ نموده ۶۹ الف
وارد همدان شدیم و در میان این دو بلده مفاصله بقت منزل است .

خصائص بلده همدان :

چون نادر شاه فرمان واجب الادعان بمزید تاکید در
باب مراعات حکیم باشی بحکم و عمل سر راه و غیره نوشته بود ، ازین
رهگذر برفاه تمام قطع مراحل نموده شد . فی الواقع بیرونجات همدان
محل تفرج و تماشاست . سیما ، اطراف کوه الوند که
بدستور کوهستان کشمیر از وصف و تعریف مستغنی ست و از شهر
بمفاصله یک فرسخ است بسمت غرب . می گویند که دوازده فرسخ است
و دیگر اینکه بسیاری از اولاد و احفاد حضرت میر سید علی همدانی
رضی الله تعالی عنه کنار شهر متصل بآبادی گنبدی که مشهور
است بگنبد علویان ، مدفون هستند و سطح اندرون گنبد بدستور مسجد
است هموار و در زیر آن ته خانه وسیع ساخته اند که مدفن ایشان و

1. i.e. The 16th of the month of Rabi'al-Awwal, A. H. 1154/A.D. 1741.
Gladwin (p. 95) erroneously writes the month of Rabi'al-Sani
instead of Rabi'al-Awwal.

بسیاری از سادات است و می گفتند که قبر زید بن حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه، و عن آبائه نیز در آنجاست و راه ته خانه را بنحوی ساخته اند که اگر سه چار تخته بر آن گذاشته، بدستور سایر سطح گچ و آهک فرش نمایند، هیچ کس سراغ آن ته خانه معلوم نخواهد نمود و سابق بر این، اخفای مقابر از ترس بعضی سلاطین جابر که در پی ایزدای سادات عالی درجات افتاده بودند، باین وضع می نمودند - سبحان الله! چه ظلم و تعدی بود که مرده‌ها را از خوف مخفی می کردند - پس بر سر زنده‌ها چه می گذشته باشد، چنانچه این مقدمه را نوشته اند که بسیاری از سادات صحیح النسب نظر بر کمال ایزدای حکام بد فرجام ترک اوطان خود نموده، در جزائر دور دست اطراف فرنگ و بسمت شرق در کنار دریای محیط رفته، سکونت اختیار نموده اند - سبحان الله! قوم یهود و نصاری سم خر عیسی را صلوٰه الله و سلام علیه بکمال صدق متبرک می دانند و این قوم اولاد امجاد پیغمبر خود را باین وضع می رنجانیده اند -

۶۹ ب

ع بین تفاوت ره از کجاست تا یکجا (۱)

و این قصه پر غصه را تا کجا بیان نماید که دفتر با ازلین حکایت با پر است - خلاصه اینکه خانه های اولاد حضرت میر سید علی همدانی رحمه الله علیه حوالی گبد مذکور است - بنده عاصی نظر بر ضیق معیشت ایشان معروض داشت که اگر ملازمان گرامی بسمت کشمیر تشریف ببرند، مردم آنجا تدموم میمنت لزوم را غنیمت شمرده، بتقدیم مراسم خدمت گذاری خواهند کوشید - ایشان در جواب فرمودند که سابق برین، چند کس از خویشان ما رفتند، خدام خانقاه میر بزرگوار آنها را کاذب قرار داده، از شهر اخراج نمودند -

1. The first hemistich of the verse of Hafiz-i-Shirazi runs as See Diwan (ed. Shaikh Ghulam Ali), p. 32.

مقبره شیخ الرئيس ابو علی سینا در همدان است :

و مقبره شیخ الرئيس شیخ ابو علی سینا (۱) نیز در شهر است - چون کسی مرمت نمیکند، خراب و ویران مطلق است و بسبب عدم در و دربان در موسم برف و سرما و باران ماوای سگان آن مکان است و مقبره یهود ابن حضرت یعقوب علی نبینا و علیه الصلوٰه و السلام نیز اندرون شهر است و عمارت های عالی دارد - قصه کوتاه از همدان کوچیده، از راه طوس سرکان و کرمانشاهان متوجه سمت بغداد شدیم و کوه بیستون در عرض راه است -

۷۰ الف

صفت کوه بیستون و بیان سحرکارهای فرهاد شویده، سر و کار مستانیهما در نقش شیرین و خسرو و غیره در سنگ آن کوه :

و روز پنجم در میان کاروانسرائی که در پائین کوه است، یعنی کوه بیستون فروکش کرده تماشای سحرکارهای فرهاد شوریده سر نموده شد -

فوالواقع جای تعجب است که کوهی بآن عظمت بریده، نشیمن های وسیع و طاق بندی (۲) و حوض و شبیه خسرو شیرین بطریق مجسم بنحوی کشیده و تراشیده است که از مشاهده آن حواس ناظر منتشر میگردد - و هرچند که در باغ پادشاه زاده دارا شکوه که در بلده لاهور است و دیگر باغات و عمارات ممالک هند و روم و فرنگ، سنگتراشان هستند و بجایکدستی اقسام تصاویر از سنگ رخام و مرمر و غیره بهتر ازین و شیرین تر ساخته اند، فاما چون فرهاد بحکم سلطان عشق مباشر این امر غریب شده، باعث کمال شهرت و ناموری وی گردیده و سنگ تراشان دارا شکوه و غیره محض بواسطه حطام نفسانی کوشیده اند، لهذا رخت گمنامی بخود

۷۰ ب

1. On him see Hamdullah Mustaufi's *Tarikh-i-Guzida*, (ed. E. G. Browne): pp. 802-803.
2. P. U. A., p. 114 reads طاق بندی

پوشیده اند - خلاصه اینکه بیست و پنجم شهر مذکور وارد بلده کرمانشاهان که ساکنان آن مکان بیشتر جاغله^۱ کردزکنه^(۱) اند، گردیده - فرهاد رشیدا در آنجا هم بمفاصله نیم فرسخ از شهر مذکور، طاق بزرگی بدستور محراب که دو زنجیر فیل با عاری یعنی با بودج در میان آن ایستاده شوند، از کوهی که یک لخت سنگ خاره است، بریده و در وسط آن محراب از بهان سنگ خسرو را اسپ سوار بطریق جسم یعنی مجسم تراشیده و جثه خسرو از انسان قوی بیکل بزرگ تراست و اسپ نیز بدستور، و در اطراف و جوانب و سقف و محراب مذکور اشکال و صور جمیع وحوش و طیور کنده است - و فرق در میان خسرو و دیگر جانوران این است که خسرو را در وسط محراب بنحوی که شخصی بر اسپ سوار باشد، تراشیده و صور حیوانات را از قبیل نقش دیوار کنده است - و درین ایام مکان مذکور مسمی (است) (۲) "بطاق بستان" - و از آنجا تا مدائن که دارالسلطنت انوشیروان و خسرو بوده است، هفت منزل است، بعد از تقن و تماشای آن، از بلده صغیره کرمانشاهان کوچ نموده، از راه چشمه علی و چشمه قنبر و کوه الله اکبر، روز چهارم بقصبه گیلانگ که نهایت حد مملکت ایران است، رسیدیم -

سرحد ایران و روم :

و این قصبه در دامن کوه الله اکبر که کوهی است در نهایت عظمت و ارتفاع - و از گیلانگ که بطرف بغداد می روند، هوا بسیار گرم و زمین هموار و برف برگزنی بارد و سمت ایران که بروند، سرد سیر است - و کوهستان و سنگ لاخ فراوان و در آن حوالی حسب الامر نادر شاه، قلعه مستحکم بنا نموده اند که

الف ۱

1. See also T. N., p. 107. According to Gladwin (p. 97), Goordzengeth. But this appears to be wrong.

2. P. U. A., p. 116.

مسکن افواج حفاظ سرحد باشد - و گیلانگ تا بغداد چهار منزل است، چنانچه قصبه بهروز و بلاد رود و غیره که منزلهای طولانیست، از توابع بغداد اند و حکام جانبین بیابانی را که سنور قرار داده اند که در میان آن نهر آبی جاریست و مصمم است که اگر احياناً قطاع الطريق مسافری را درین طرف آب تاراج نمایند، از ناظم سرحد عجم استغاثه بکنند و اگر آن طرف نهر اتفاق تاخت مترددین افتد، حاکم روم تدارک نماید - و فی الحقیقت سنور قدیم کوه الله اکبر بوده است و درین ایام بغلبه نادر شاه آن طرف کوه هم بتصرف ضابط ایران در آمده است، چنانچه قبل ازین بنا بر ضعف سلطنت صفویه کرمانشاهان در قبضه رومی بود -

باری بعد از طی منازل مذکور، وارد دارالسلام بغداد شدیم - چون سلطان ایران در باب مراعات حکیم یاشی نواب سید علوی خان برای احمد پاشای حاکم بغداد بمزید تاکید نوشته بود، لهذا مردم معتبر برای استقبال و مشایعت معزالیه فرستاده، مهانداز و اهلکار از سرکار خود تعین فرموده، در استرضای حکیم یاشی سعی موفور بظهور آورده -

ورود حکیم یاشی و محرر اوراق به بغداد و خصائص آن :

و بغداد، شهریست در غایت وسعت و معموری - و شط العرب مابین بغداد قدیم و جدید جاریست - و شهر کمهنه که حصار ندارد، جانب غربی دریاست - و بغداد نو به سمت شرقیست و تمام آبادی آن در اندرون قلعه است - با وصف آن همه معموری، در قلعه میدانهای وسیع از عمارت خالی افتاده است - و سبب عدم معموری آن قلعه دوری دریای مذکور است - و هرچند عظمت و ارتفاع دیوارهای قلعه بدستور سائر قلاع است، لیکن طرفه تدبیری بکار برده اند که هیچ وجه از گلوله توپ اسپی بدیوار قلعه نمی رسد، زیرا که اگر سرموی توپ را جانب بالا قائم نمایند، گلوله از بالای قلعه می رود

ب ۱

و اگر بسوی پائین بسته شود، تیر توپ بزمین میخورد - و در صورتیکه یورش ببرند، از مشاهده عمق خندق زهره دیو آب می شود - و از بالا بارش تیر و تفنگ، بدتر، بیجان و بیحال و سراسیمه می سازد - چنانچه نادر شاه، تا مدت یازده ماه محاصره نمود و گرفتن شهر نو ممکن نشد -

و قبل از اهل بغداد بدستور بلاد هند، جانب غروب آفتاب است، اما اندکی مائل بسمت چپ - و قصر کسری که شب میلاد حضرت خاتم المرسلین و اشرف النبیین صلوات الله و سلامه، مکسور و منهدم شده بود، از بغداد بدفاصله شش فرسخ است و تا بنوز عمارت این باقی ست و برقرار و از طاق مکسور مذکور تا کنار دحلہ سیصد و پنجاه و پنج (۱) قدم است -

۲۷ الف

ه - جزای حسن عمل بین که روزگار بنوز خراب می نکند بارگاه کسری را

تفصیل مقابر کرامات مآثر آئمه کرام و اولیای عظام که در بغداد آسوده اند و الی آلان مطاف اهل عالم اند

روضه کاظمین رضی الله عنهما :

مقبره معدن البرکات حضرت امیر المؤمنین امام موسی کاظم و امیر المتقین امام محمد تقی رضی الله تعالی عنهما که دران دیار ایشان را کاظمین (۲) گویند، سمت غربی شط است -

1. Gladwin (p. 100) writes 555 paces.

2. The two were respectively the seventh and the ninth Shi'ah Imams, Imam Musa, according to Syed Ameer Ali (A Short History of the Saracens, p. 243) died in A. H. 180/A. D. 802 Imam Muhammad Taqi died, poisoned, it is said, in A. H. 219 (A. D. 834) during the Caliphate of al-Mu'tasim. See *Baghdad during the Abbasid Caliphate*, p. 161.

روضه حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه :

محاذی گنبد حضرت امام المسلمین ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیه، زیرا که از بغداد نو تا روضه امام اعظم که بجانب شرقی شط واقع است، مفاصله نیم فرسخ است و از بغداد کهنه تا مرقد منور کاظمین که هر دو امام در یک گنبد آسوده اند، بهان فاصله است - و آن تریه بسبب کثرت استعمال، سسمی یکاظمین شده - و این هر دو مقبره نسبت بمقابر دیگر، عالی ساخته اند و در میان شان شط جاریست و مزار اولیاء جانب غربی دریای مذکور است مابین بغداد قدیم و کاظمین - و اکثر صلحا و عرفا در آنجا آسوده اند و مدفون اند -

مقبره شیخ معروف کرخی قدس سره :

از آن جمله (ولایت مآب (۱) حضرت شیخ معروف کرخی (۲) رحمه الله علیه که گنبد (و مسجد عالی دارد، بسبب تقرر اوقات خدام (۳) مزار ایشان بدستور مجاوران حضرت کاظمین و سر مذهب، یعنی حضرت امام اعظم ابوحنیفه کوفی رحمه الله علیهم مرافقه الاحوال اند -

مقبره سید الطائفه جنید و سری سقطی رحمهما الله و

مقابر اولیای دیگر :

و جناب (شیخ الاسلام (۴) سید الطائفه شیخ جنید (۵) بغدادی و سری سقطی (۶) رحمه الله علیهما در یک گنبد کوچک آسوده اند

1. B. M., fol. 71 b.

2. He was the son of Mahfuz Firuz Karkhi. On him see *Tarikh-i-Guzida*, p. 766, and *Nafhat al-Uns*, p. 42.

3. B. M., fol. 71 b.

4. Ibid.

5. He was one of the earliest mystics of Islam, who made the pilgrimage (to Mecca) alone and on foot thirty times. He died at Baghdad in A. H. 297/A. D. 910. See *Nafhat-al-Uns*, p. 89.

6. Sari Saqati, a celebrated Saint, was the teacher of Shaikh Junaid Baghdadi and the disciple of Ma'ruf Karkhi. He died in A. H. 253. Ibid, p. 59.

و بواسطه کمی وجه معیشت، خادمان پریشان احوال و دروازه گنبد بمقل می باشد و مقابر حضرت شیخ منصور عامری و شیخ داؤد طائی قدس الله سرها و علی هذا القیاس - و مرقد بهلول دانا و منصور حلاج، هرچند در ایام سابق عالی و مزین ساخته اند، لیکن بالفعل بسبب عدم وظیفه سلطان، بی خادم و بی مرمت اند، علی الخصوص مقبره منصور حلاج که قریب الانهدام بود - بنده با مردم آنجا بحث کرده بود که منصور را سوخته و خاکسترش بدجله انداختند، پس قبر و مقبره چه صورت دارد؟ ایشان جواب دادند که اجداد ما از آبای خود چنین شنیده آمده اند، باقی العلم عندالله تعالی جل شانہ و بتخانه راهبی که جناب امیر المؤمنین علی مرتضی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه حسب الخواش او سنگ بزرگ را از بالای دهن چاه برداشته بودند و از مشاهده آن بموجب خبر کتب قدیم، راهب مذکور ایمان آورده، صنم خانه را صمد خانه ساخته بود، در میان مزار اولیاء و کاظمین واقع است - و این مقدمه در تواریخ سلف مرقوم و مذکور است -

روضه کثیر البرکات حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر جیلانی قدس الله سره السائر:

اکنون آمدم بسمت بغداد جدید که از شهر کهنه معمور تراست و اندرون شهر پناه در آنجا بهم بسیاری از اولیاء الله مدفون و آسوده اند - از آن جمله مقبره و مسجد حضرت غوث الاعظم شیخ سید عبدالقادر^(۱) جیلانی رضی الله تعالی عنه نهایت عالی و مزین ساخته اند

1. Shaikh Abd-al-Qadir Jilani was the celebrated founder of the Qadiriyyah sect of Dervishes—one of the most widespread religious orders of Islam. He died at Baghdad in A. H. 651/A. D. 1253 and was buried there a few years before the Mongol siege. See *Baghdad during the Abbasid Caliphate*, p. 348.

و خدام مزار منور و ساکنان و عاکفان مدرسه بسبب ازدیاد اوقاف و وظائف سلطان و هدایای مردمان اطراف، مرقه الاحوال اند -

و قبر مبارک شیخ عبدالرزاق خلف الصدق حضرت شیخ در جنب دروازه سمت جنوبی مدرسه است - حقیر وافرالتقصیر، عبدالکریم محرر این سوانح رساله، منقبتی که میامن خان، خالوی والدۀ بنده گفته بودند، در خدمت فضیلا آنجا گذرانیده - بعد از مطالعه پسند فرموده اند و این چند بیت از آنجمله است:

قصیده میامن خان کشمیری در منقبت غوث الاعظم:

یا آتیه من هل اتی رایت ولایت لانتی
یا لمعه عن والضحی یا غوث الاعظم الغیث
یا نور روضه مجتبی نور الحسین المقتدی
ذی النسبتین للمرتضی یا غوث الاعظم الغیث
یا ناصر المستنصرین یا جابر المستکبرین
محبوب خیر الناصرین یا غوث الاعظم الغیث
یا وارث الخیر الورا یا حارس الحصن الهدی
یا حارث الزرع الثقلی یا غوث الاعظم الغیث
یا من جنابک ملجای من کل هولی منجی
عندابیدیه مفرحی یا غوث الاعظم الغیث
قطعت ذنوبی حجتی سقطت یا احزان قوقی
ما حیلتی ما حیلتی یا غوث الاعظم الغیث
حالی کحال المختصر من فرط هولی و الحذر
انک مغیثی لاتذری غوث الاعظم الغیث
بینوتک للمرتضی و مجددیک خیر النساء
و بنسبتک لاینهما یا غوث الاعظم الغیث
الغوث واجب دعوقی العون و الستر عورقی
العوذ من روعتی یا غوث الاعظم الغیث

یا منجی الغرق اغث یا محی الهلکی اغث
یا مطلق الحرق اغث یا غوث الاعظم الغیاث

ذکر خصائص دارالسلام بغداد و تفصیل مقابر عظمت مآثر آن دارالخلافة

و مقبره کثیرالبرکات جناب ولایت مآب حضرت شیخ
شهاب الدین سهروردی^(۱) رحمه الله علیه نیز اندرون سورا است
و عمارتش بدستور مزار حضرت غوث الاعظم عالی و مزین است و لیکن
خدّام و مجاورین بسبب قلت اوقات و نذورات کمتر اند - مابین این
دو روضه مفاصله دو میدان اسپ است و در بیرون قلعه نیز اولیای بسیار
آسوده اند؛ خصوصاً در حوالی مقبره حضرت امام اعظم ابو حنیفه^(۲)
کوفی رحمه الله علیه مثل مقبره شیخ بشر حافی و خطیب بغدادی
و شیخ شبلی و غیره قدس الله تعالی سرّهم العزیز و گنبد های ایشان
بدستور گنبد حضرت شیخ جنید بغدادی و منصور عامری کوچک
و مسدودالباب می باشند -

۷۴ ب

و معمول اینست که هرگاه زائری بواسطه حصول شرف زیارت
مقابر قلیل الاوقات می آید، خادم بی بضاعت چیزی ازو گرفته
قفل دروازه گنبد را مفتوح می سازد، زیرا که مدار آن بیچاره با
موقوف است بر تحصیل نذورات -

۷۵ الف

مقبره حضرت امام اعظم ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه؛

و مقبره حضرت امام اعظم^(۳) در نهایت عظمت ساخته اند و خدّام
و مجاوران آن مکان در کمال رفاه و تمّول هستند - غرض که اهل الله

1. Shaikh Shihab-ud-Din Abu Hafs Umar b. Muhammad al-Bakri as-Suhrawardi was an eminent mystic, who died in A. H. 632/ A. D. 1234-35. *Tarikh-i-Guzida*, p. 790.
2. On him see *Tarikh-i-Guzida*, Chapter 5th on the Imams.
3. The Imam Abu Hanifah died in Baghdad in A. H. 151/A. D. 768. *Ibid.*, p. 756.

بسیاری در بغداد و حوالی آن آسوده اند -

۴- بهر جا توده گردی ست، مردی ست
بهر جا پشته خاکی ست، پاکی ست
شگافی بر زمینی را که بینی
گریبان پاره ای یا سینه چاکی ست

از آنجا که عمده مطالب و اشرف مآرب این عاصی پر معاصی،
حصول شرف ملازمت و قدمبوسی دوستان حق و استسعاد از زیارت مقابر
واصلان درگاه قادر برحق بود، لهذا در جمیع اماکن از ایران
و توران و روم و حجاز و خوارزم و هندوستان تجسس و تفحص مسکن
و مدفن این گروه حق پژوه می نمود - شعر

أحبّ الصّالحین ولست منهم لعلّ الله یرزقنی صلوحاً هـ
اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم عجب که تشنه بمانم سفال ریحانم

بعد از حصول سعادت زیارت از بغداد کوچ کرده،
متوجه کربلای معلی شدیم - منزل اول کاروان سرای شور است که
آب شیرین ندارد و لهذا مشهور است بسرای شور و مردم آنجا از
دور دست آب شیرین آورده بقیمت می فروشند و منزل دوم،
قصبه مصیب که در کنار دریای فرات واقع است -

مقتل پسران مسلم بن عقیل رضی الله عنهم :

و پسران مسلم بن عقیل بن ابی طالب را رضی الله تعالی عنهم
اجمعین که حارث سنگدل بدبخت، آن اطفال معصوم را شهید نموده بود،
بمفاصله یک فرسخ از مصیب در کنار دریای مذکور است
و هر دو برادر در یک گنبد کوچک آسوده اند و دور^(۱)
اطراف آن جنگل است -

۷۵ ب

1. P. U. A., p. 121.

خصائص کربلای معلی و مشاهده شهداء رضی الله عنهم :

و روز سیوم بخاک پاک کربلای معلی ، شفا بخش امراض ظاهری و باطنی ، خواص و عوام گردید .

و از بغداد تا کربلای معلی مسافت پانزده فرسخ است . چون مردم ایران بواسطه تعدی حکام جبار از اوطان خود با فرار نموده ، در آن جا متوطن شده اند ، شهر بزرگی آباد گردیده و باعث دوم بر ازدیاد آبادی و وفور معموری نهر آبی ست که حسن پاشا حاکم بغداد قریب ده هزار تومان که دو لک روپیه هندوستان باشد ، صرف کرده ، این نهر را از دریای فرات بریده ، لیکن هنوز بشهر نرسیده بود که حسن پاشا فوت شد .

بعد ازان میرزا اشرف جهان که از امرای شاه طهماسب صفوی بود ، در شهر آورده جاری نمود . چنانچه بسبب آن آب شیرین بیرونجات شهر از کثرت نخلستان و باغات رشک جنت الماوی ست .

و گنبد مبارک روضه منوره حضرت سید الشهداء رضی الله تعالی عنه ، در میان شهر است و قبر مبارک حضرت عبدالله بن الحسین رضی الله تعالی عنه ، در پائین پدر بزرگوار خود است و گنج شهدا جانب قدوم مبارک ایشان ست و در میان گنج مقبره و قطعه زمینی که در وقت شهادت لاش مقدس حضرت امام در آن جا افتاده بود ، بیرون گنبد است بمفاصله بیست قدم از قبر مبارک متصل دریچه که بجانب شمال است و در آن مکان بمقدار لاش مطهر بطور صندوق گودی ساخته اند و از خیمه گاه خاک (پاک) آورده ، در آن گود می اندازند و بالای آن تخته می گذارند . هرگاه زائری باراده زیارت و اخذ خاک شفا می آید ، چیزی بخادم داده ، قدری از آن خاک پاک میگیرد . این خاک کربلا که با طراف و اکناف عالم می برند ، همین خاکست و این را خاک شفا می گویند . و خواص و برکات خاک شفا بسیار و بیشمار

الف ۴۶

است ؛ ازان جمله یکی اینست که هرگاه جهازی در دریا از شدت باد و مخالفت هوا طوفانی شود ، می باید که مرد صالحی خاک مذکور را بسمت باد بیندازد که بحکم قادر برحق جل شانہ ، بهمان وقت باد از شدت رو بکمی خواهد آورد ، چنانچه شاعر گوید :

هـ خصم چون تندی کند افتادگی او را دواست
خاکساری با درین طوفان چو خاک کربلاست

گنبد مشهد حضرت عباس علی رضی الله تعالی عنه :

و گنبد و مرقد کثیرالجلال حضرت عباس بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم نیز در شهر است . مردم آنجا می گفتند که هرکس در روضه ایشان آمده ، سوگند بدروغ می خورد ، فی الحال بانواع بلا مبتلا می گردد .

گنبد حر شهید رضی الله عنه :

و گنبد حر شهید از شهر بمفاصله یک فرسخ است و قبر مادرش که مانع رفاقت حضرت امام شده بود ، بیرون گنبد است بمفاصله چهل قدم و رسم خلائق چنین افتاده که هرکس بواسطه زیارت حر شهید برود ، می باید که سنگی چند بقبر مادرش بزند . الحال اثری از آثار قبرش پیدا نیست ، مگر بهمان سنگ های که مردم بقبرش می زنند .

ده ذی الکفل علیه السلام :

و از کربلا تا نجف اشرف از راه بیابان بی آب دوازده فرسخ است . و از جانب بلده حله و ده ذی الکفل علیه السلام شانزده فرسخ . باین تفصیل که از کربلا تا حله هفت فرسخ و از آنجا تا ذی الکفل پنج فرسخ و از آنجا الی نجف معدن الشرف چهار فرسخ .

خصائص بلده حله و مقبره حضرت ایوب پیغمبر علیه السلام :

و بلده حله شهر معمورست در کنار دریای فرات و مقبره حضرت ایوب پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوٰة و السلام از حله بمفاصله نیم فرسخ است ، در کنار دریای مذکور . و قبر منکوحه ایشان ،

ب ۴۶

رحیمه خاتون که در ایام بیماری خدمت بسیاری کرده بود ، به پهلوی ایشان است - و چشمه^۱ آبی که بحکم حضرت شافعی مطلق (جل شانہ^۲) بواسطه^۳ آنحضرت جوشیده بود ، بیرون مقبره واقع است ؛ چنانچه در قرآن مجید مذکور آن چشمه آمده :

أَرْكَفَ بِرَجُلٍ هَذَا مَغْتَسِلٌ^۴ ، بَارِدٌ^۵ وَ شَرَابٌ^۶ (۲)

هیچ آبی باین گوارائی خورده نشده - و می گفتند که باعث شفای امراض مزمنه می شود - و مقبره حضرت ایوب علیه السلام کوچک و بی مرمت و خادم از عدم عاید فوائد ، قلیل البضاعت -

قبر حضرت شعیب پیغمبر علیه السلام و مسجد ایشان :

و قبر حضرت شعیب پیغمبر علی نبینا و علیه السلام نیز بیرون شهر است بسمت دیگر بمفاصله^۱ دو میدان اسپ ، در محراب مسجدی که آن را مسجد شعیب نام نهاده اند و در بلاد روم و شام قبر اکثر انبیا علیهم السلام متصل محراب مسجد دیده شده ؛ چنانچه بعد ازین بقلام خواهد آمد - عجب است که مردم آنجا با وصف استماع این حدیث شریف که لعن الله الیهود و النصارى واتخذوا قبور انبیاءهم مساجد - قبرهای پیغمبران را در میان مساجد ساخته اند و علاوه آن سمت قبله - بهر حال جواب این مقدمه بعقل ناقص بنده چنین می آید که شاید این مساجد سابق برین دیر و کلیسیا بوده و بعد از غلبه اسلام مسجد شده و بسبب انقلاب و تحویل از بیت المقدس بسمت کعبه شریفه قبور ایشان بسوی قبله افتاده - یا اینکه باعث دیگر خواهد بود ، زیرا که در آنجا اتفاق استفسار این امر از فضیلت آنجا نشد -

1. B. M., fol. 75.

2. Qur'an, xxxviii, 42.

ورود محرر اوراق و حکیم باشی به بلده حله و کیفیت مناره^۱ مسجد حضرت شعیب نبی علیه السلام و هو من العجائب :

و قبل از ورود بلده حله از مردم آن حدود سماع شده بود که در میان صحن مسجد شعیب علیه السلام مناره ایست در نهایت عظمت و ارتفاع ؛ چنانچه عرض نردبانی که از میان برای بالا رفتن ساخته اند ، یک ذرع و چهار گره است و هرگاه که کسی بالای منار برآمده ، باواز بلند بگوید که ای منار ! بعشق عباس علی یجنب و کله^۲ منار را در بغل گرفته حرکت دهد ، منار یجنبش می آید - چون بنده عاصی از قدیم در تلاش مشایده و استحان چنین امور غریب بود ، باتفاق نواب حکیم علوی خان ، بواسطه^۳ حصول سعادت زیارت مرقد متور حضرت شعیب پیغمبر علی نبینا و علیه السلام و احقاق این امر تعجب افزا ، متوجه مزار حضرت مذکور گردید - بعد از حصول سعادت زیارت بالای منار رفته ، هرچند بدستور محمود داد و فریاد کردیم و کنگره منار را در بغل گرفته بزور تمام حرکت دادیم ، اصلاً به جنبش نیامد - و چند کس از سادات بودند ، ایشان هم بدستور محمود سعی بسیار کردند ، فائده نه بخشید - درین اثنا خادم آنجا پیدا شد ، بهمان وضع کنگره منار را در بغل کشیده ، بزور تمام جنبانیدن گرفت ، منار مذکور ، باوجود اینکه مثل کوه بیستون^۴ در استحکام بی مانند بود ، بنحوی متزلزل شد که یاران بالا رفته از جا رفتند ، از ترس اینکه بر زمین خواهیم افتاد ، مثل کنه بکنگره های منار چسبیدند - و نواب حکیم باشی که در صحن مسجد تشریف داشتند ، از مشایده این حال و منار ، متبسم و متحیر شدند و تعجب زیادی دامن گیر خاطر یارانی گردیده ، بواسطه^۵ رفع شبه و ازدیاد یقین و حیرت خادم منار جنبان را بحسب خواهش او رعایت نموده ، بکرات و مراتب منار را مانند چنار بلرزه در آورد -

1. Name of a mountain in Persia,

له عقل حیران که این چه بازی بود - بهر حیرت چه کارسازی بود
دل بدریای حیرت افتاده رشته عقل را زکف داده

۸۸ الف

بهر حال از حله کوچ نموده بزیارت جناب نبوت مآب حضرت
ذی الکفل علی نبینا و علیه السلام مشرف گردیده و
خلفای حضرت ذی الکفل که چهار کس بوده اند، نیز در آنجا مدفون اند -
لیکن عمارت مقابر و مدفن ایشان بر خلاف سائر مقابر بوضع غریب ،
آیت عالی (و مطبوع^(۱)) ساخته اند که تعلق بدیدن دارد - و
صحن مسجد مزار بسطح زمین چهار^(۲) زینہ نردبان پست است و به محض
فرود آمدن و داخل شدن آن مکان دلچسپ ، طرفه سروری روی می
دهد ، علی الخصوص حجره های معبد و مدفن که در روز روشن ،
روشنی آنجا مثل صبح صادق می باشد ، نهایت فرحت افزاست -

ورود محرر اوراق به نجف اشرف حضرت مرتضوی رضی الله عنه
و خصائص امکنه آن :

خلاصه مطلب اینکه بعد از طی مراحل ، خاک پاک نجف اشرف
کحل الجواهر دیده دل ارادت منزل گردید -

ع. هزار شکر خدا صد هزار شکر خدا

معموری این شهر سعادت بهر بسبب عدم زراعت و بعد دریا ،
از آبادی کربلا کم تراست و سکن این مکان کرامت بنیان بیشتر
مردم صالح و قانع هستند - و در بیرون حصار بیتوتت و سکونت
ممکن نیست ، زیرا که اعراب بادیه ، بعضی اوقات بغتہ بارادۀ تاراج شهر
می آیند ، لهذا صغیر و کبیر اندرون شهر پناه سکونت دارند -

1. B. M., fol. 76.

2. P. U. A., p. 124, B. M. fol. 76 b چهارده .

و گنبد و روضه شاه ولایت پناه رضی الله تعالی عنه
و کرم الله وجهه در کمال عظمت و تزیین در وسط شهر است - جواهر آبدار
بر مرقد متوره نصب کرده اند -

۸۸ ب

تعمیر و مطلق نمودن نادرشاه گنبدهای روضه شریف حضرت
امیرالمؤمنین علی مرتضی و جناب سید الشهدا رضی الله عنهما :

درین ولا نادرشاه ، ابراهیم خان زرگر باشی را مامور فرمود
که به کربلای معلی و نجف اشرف رفته ، گنبد حضرت شاه ولایت پناه
و جناب سید الشهدا را رضی الله تعالی عنهما مذهب و مطلقاً
سازند یعنی لوح های مسی را مذهب و ملمع نموده ، در گنبد بترتیب
مقرر نصب نمایند ، بدستوریکه در مشهد مقدس گنبد حضرت امام
علی موسی رضا رضی الله تعالی عنه و در شاهجهان آباد
مساجد ظفر خان روشن الدوله است - لیکن در اصل گنبدهای مساجد ظفر خان
چندان مستحکم نیست و گنبدهای حضرات عالی درجات
آئمہ رضوان الله تعالی عنهم اجمعین در نهایت استواری و استحکام اند -

چنانچه زرگر باشی بحضور بنده در تہیہ امر مرقوم ، فی الحقیقت
سرخروی آمر و مامور متضمن آن بود ، مشغول گردید و
بمدد حضرات بوجه احسن صورت انصرام پذیرفت - و در باب آوردن آب فرات
به نجف اشرف نیز سعی بسیار کرده بود ؛ قابلاً بنور نہر مذکور
بشهر مسطور سه فرسخ کنده بودند که نادرشاه کشته شد و آوردن نہر
بشهر معطل ماند - و از جای که شروع بپیریدن کرده بودند ،
تا نجف اشرف مسافت سی و پنج فرسخ است و مقرر نموده بود
که در بعضی جاها که زمین سخت است بسنگ و گچ و در بعضی اماکن
که ریگ نشست بود ، بمسرب و مس تد و اطراف نہر را مستحکم
نمایند -

۸۹ الف

قبر حضرت نوح پیغمبر و قبر حضرت ابوالبشر آدم علیهما السلام
باعتقاد مردم آنجا درون گنبد روضه حضرت امیرالمؤمنین است
رضی الله تعالی عنه؛

و می گفتند که قبر حضرت نوح پیغمبر و آدم صلی الله علی
نبینا و علیهم الصلوٰة و السلام در گنبد حضرت شاه ولایت پناه است
رضی الله تعالی عنه؛ لیکن مرقد این پر دو بزرگوار ظاهر و بلند
نیست - و میرزا زکی^(۱) ندیم تخلص که ندیم و مصاحب نادرشاه بود،
درین باب گفته است:

ه بی ادبی گر نبود یوالبشر، باهمه بابای فضل و پیر
تا بجوار تو مگرم نشد، ظاهرش اینست که آدم نشد

خصائص شهر کوفه و مسجد مشهد جناب مرتضوی کرم الله
تعالی وجه؛

و در زمان سابق که کوفه معمور بود، زمین نجف بیرونجات
شهر کوفه بوده است و عظمت عمارت کوفه در تواریخ سلف مرقوم
و مذکور است؛ فاما بنحوست و شامت اعمال ساکنان بدش بنحوی
خراب شده که اثری از آثار مبانی آن پیدا نیست، مگر مسجدی
که جناب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب را رضی الله تعالی عنه
در آن مجروح نموده اند، برقرار است و از مقتل تا مدفن
مسافت یک فرسخ است و در محرابی که جناب حضرت امیر
را زخم زده اند، بخط جلی نوشته گذاشته اند که هذا
مقتل امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و می گویند که این
مسجد بنا نموده حضرت نوح است علیه السلام و معلوم چنین می شود
که ظاهراً در عهد سابق بت خانه بوده است، زیرا که بدیوار جانب قبله

1. He was an intimate companion of Nadir Shah, and it was he who placed the golden crown on Nadir's head at the latter's coronation.

که از مبانی قدیم آن بهان دیوار باقی ست، اشکال و صور بر سنگها
تراشیده اند - هرچند اهل اسلام آثار صور اصنام را بگچ اندوده اند،
لیکن در بعضی جا که گچ بسبب باران جدا شده، صریح معلوم می شود
و باقی بتأمل و سائر دیوارها بعد از انهدام از سر نو تعمیر کرده اند -
بهر حال باعث خرابی کوفه فی الحقیقت افعال ذمیمه ساکن آنجا
است - یکی آنکه مکرر قتل عام با در آنجا اتفاق افتاد و شقّ ثانی
که غالب است که بر وقت ابی جعفر منصور دوانیقی عباسی
بغداد بنا نموده دارالخلافه مقرر کرد، کوفه و مدائن رو بویرانی
نهاده اند و الحال سواد اعظم عراق عرب دارالسلام بغداد است -
و از نجف اشرف از راه بیابان که زییده (خاتون^(۱)) بکندن چاه
و برداشتن دیوار معمور ساخته بود، تا مدینه منوره یک صد و هشتاد
فرسخ و تا مکه معظمه دو صد و سی فرسخ است -

فصل در ذکر متوجه شدن محرر اوراق بجانب مکه معظمه زادها الله تعالی تعظیماً و تکریماً بهمراه قافله (از راه^(۲)) شام و حلب

هرچند راهی که زییده خاتون که از جانب ریگستان بکندن چاه
و برداشتن دیوار معمور نموده بود از نجف اشرف بمکه اقرب طرق
است و دیوار برداشتن فقط از برای اعمی و نایبنا نیست، بلکه اگر
راهنمای بشیاریخته کار همراه نباشد، بسبب عدم جاده و قافله بهم
راه کرده، بعثت بی آبی و گرمی هوا آدم هلاک می شود - و باعث
عدم جاده انتشار ریگ است که به تحریک باد از یک طرف بطرف دیگر
می آید، ازین صورت ابقای جاده معلوم! لیکن درین ایام
بسبب نفاق و منازعت اعراب بادیه باهمدیگر و مخاصمه و مجادله
با احمد پاشای حاکم بغداد طریق مذکور نهایت مخوف و نا ایمن بود -

1. B. M. fol. 78. Zubaida Khatun was the wife of Harun ar-Rashid.
2. B. M., fol. 78 b. P. U. A., p. 127.

چنانچه ناظم بغداد در امتناع مبالغه فرمود ، لهذا از راه شام و حلب که ابعد و دور ترين شوارع است ، اختيار کرده ، حسب الاستدعای احمد پاشا باز ببغداد نموده شد .

اکنون آمديم برتحریر تفصیل اسمای منازل از بغداد تا مکه معظمه بقید ساعت که در ممالک روم معمول است . چنانچه در ایران و توران مسافت منازل را باعتبار فرسخ معین و محسوب می دارند و در بلاد هندوستان بکروه و فی الحقیقت ساعت و فرسخ مساوی خواهد بود ، زیرا که ساعت عبارت ازین ست که شتر بار دار ، خوش رفتار در یک ساعت نجویی که دو نیم گهڑی^(۱) هند باشد بر قدر طی مسافت می کند ، آن مقدار راه را یک ساعت می گویند و غالب این است که در مدت دو نیم گهڑی شتر خوش رفتار در زمین هموار دو نیم کروه خواهد رفت ؛ پس درین صورت فرسخ و ساعت مساویست ، و اکثر اهل روم ساعتی فرنگی را در سفر و حضر در میان جیب و بغل نگاه می دارند ، ازین رهگذر مسافت و مقدار راه بقید ساعت بهتر معلوم می کنند و باید دانست که بعضی منازل را که غیر معمور نوشته می شود ، آن مکانیست که آب دارد ، لیکن آبادی ندارد ، بلکه ویران مطلق است ، آتش از چقاق برآورده ، طبخ طعام می کنند و منزلی را که معدوم الماء قلمی می گردد ، علامت آنست که در آنجا نه آب است و نه آبادانی - می باید که آب همراه بردارند و در مرحله بیچ یک ازین دو علامت قید ندارد و نوشته نمی شود ، این امر نشانه معموری آن مکانست که هم آب دارد و هم آبادانی - و در تحقیق و تفتیش این مقدمه چه از خدمت میر حاج و چه از شترداران کهنه سال و میر منزل و غیره سعی موفور ، زیاده از مقدور بظهور آمده ، قلمی نموده شد و خود نیز ساعت فرنگی را در جیب گذاشته ، احقاق قول ناقلان این مقال نمود - و هو پذا -

۸۰ ب

(جدول منازل از بغداد تا مکه معظمه) :

از دارالسلام بغداد تا ینگجه ^(۱)	از ینگجه تا رباط مسیح	از آنجا تا قراتیه ^(۲)	از آنجا تا رودخانه مارین
۵	۵	۳	۴
پنج ساعت	پنج ساعت	سه ساعت	چهار ساعت
از رودخانه تا کبیری	از کبیری تا جسر بانو	از جسر بانو تا طاوع	بلده کرکوک
۶	۷	۷	۷
شش ساعت	هفت ساعت	هفت ساعت	هفت ساعت
التان کبری	بلاد حیدر	آب ضرب	قراقوش
۷	۷	۶	۴
هفت ساعت	هفت ساعت	شش ساعت	چهار ساعت
بلده موصل	خان خراب غیر معمور	کتل ^(۳) کبری غیر معمور	دمبله غیر معمور
۸	۲	۶	۹
چهار ساعت	دو ساعت	شش ساعت	نه ساعت

1. Gladwin (p. 116) reads نیکجه .
2. B. M., fol. 79 reads قرابته .
3. Gladwin, p. 116 کسل کبری .

1. A ghari is equivalent to 24 minutes.

جراخه غير معمور	قصبه نصيبين	قراوه غير معمور	فج حصار
۷	۷	۶	۷
هفت ساعت	هفت ساعت	شش ساعت	هفت ساعت
۸۱ الف	چاه عباس	اترلی (۱)	جریحان
غير معمور	غير معمور	غير معمور	
۷	۹	۷	۵
هفت ساعت	نه ساعت	هفت ساعت	پنج ساعت
بلده عرقه (۲)	چهار مسلک	قصبه برجیک	ایل بیگی (۳)
۵	۸	۱۰	۱۰
پنج ساعت	هشت ساعت	ده ساعت	ده ساعت
باب الاییه	بلده حلب	خان تومان	مراقب
۸	۶	۳	۹
هشت ساعت	شش ساعت	سه ساعت	نه ساعت
مقسرا	خان شیخان	قصبه حمی	قصبه حمص
۶	۷	۷	۱۰
شش ساعت	هفت ساعت	هفت ساعت	ده ساعت

1. Gladwin, p. 117 اترلی .
2. P. U. A., p. 129 عرقه .
3. Gladwin, p. 117 اهل هسکی .

حسبه (۱)	مسک	قطیفه	بلده دمشق
۹	۱۲	۹	۱۲
نه ساعت	دوازده ساعت	نه ساعت	دوازده ساعت
ذوالنون مشهور	ولی	مضیرب (۲)	بفرق
به خان ترخان			معدوم الاء
۵	۱۲	۸	۱۰
پنج ساعت	دوازده ساعت	هشت ساعت	ده ساعت
عین زرقه	بلعه	قلعه قطران	عین الحصى
۱۱	۱۲	۱۲	۱۳
یازده ساعت	دوازده ساعت	دوازده ساعت	سیزده ساعت
عسره	قلعه معان	ظهر العقبة (۳)	قلعه حقان (۴)
۱۳	۶	۱۸	۶
چهارده ساعت	شش ساعت	هجده ساعت	شش ساعت

1. Gladwin, p. 118 حسنه .
2. Ibid., مصیرت .
3. Ibid., طهرالعقبه .
4. Ibid., قلعه حقان .

قلعه ذات الحج	قاع الصغر ^(۱)	قلعه بتوک	ظهر العر ^(۲) معدوم الاء
۸	۱۳	۶	۱۸
هشت ساعت	سیزده ساعت	شش ساعت	هجده ساعت
حیدر قلعه سی	برکه معظم	دارالحمره معدوم الاء	قلعه علا
۶	۱۸	۱۸	۱۹
شش ساعت	هجده ساعت	هجده ساعت	نوزده ساعت
پیر الغنم ^(۳)	پیر جدید ^(۴)	قلعه هندسیه	مجلسین
۵	۱۸	۱۸	۱۲
پنج ساعت	هجده ساعت	هجده ساعت	دوازده ساعت
پیر النصف	مدینه طیبه علی ساکنها الصلوة و السلام	مسجد شجره	قبر الشهداء معدوم الاء
۸	۱۰	۳	۱۳
هشت ساعت	ده ساعت	سه ساعت	چهارده ساعت

1. Gladwin, قاع الصغر.
2. Ibid., طهر العر.
3. B. M., fol. 80. پیر الغنم.
4. Ibid., پیر جدید.

جدیده ^(۱)	بدرو حنین	متاع المیمون	رابع
۱۳	۱۳	۱۵	۱۹
سیزده ساعت	چهارده ساعت	پانزده ساعت	نوزده ساعت
قدیده	وادی عصقان	وادی فاطمه	مکه معظمه اللهم ارزقنا شرف زیارتها
۱۳	۱۲	۱۲	۵
چهارده ساعت	دوازده ساعت	دوازده ساعت	پنج ساعت

پس درین صورت از بغداد تا مکه معظمه هفت صد و هجده ساعت که یک هزار و هفت صد و نود و پنج گروه هندوستان است، زیرا که ساعت و فرسخ فی الحقیقت مساوی اند و فرسخ دو و نیم گروه می شود - باقی العلم عندالله تعالی -

حاصل اینکه از بغداد حرکت نموده از راه ینگجه متوجه بلده مرین رای که بسامره مشهور است، شده، زیارت جناب امام علی نقی و امام حسن عسکری^(۲) رضی الله تعالی عنهما بشرف و سعادت اندوز گردیده و حضرات آئم در خانه خود که عالی و ارفع ساخته اند، مدفون اند - خدام و مجاورین این عتبه علیه بسیار سمج و بی طور اند و از مردم زوآر نذورات را به تهدید و زجر می گیرند -

1. Gladwin, p. 120. حدید.

2. روضه حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری و ته خانه غیبت حضرت صاحب الزمان امام مهدی رضی الله عنهم اجمعین یکجا در سامره است (مصنف) -

و جائیکه بر طبق عقیده اهل تشیع حضرت امام مهدی (۱) صاحب الزمان رضی الله عنه در آن غیبت کبری فرموده اند، در کنج ته خانه واقع است -

مقبره حضرت دانیال و عزیر پیغمبر علیهما السلام در بلده کرکوک :

مختصر اینکه بعد از طی منازل، منازل مرقومه الصدر وارد بلده کرکوک که در کتب سلف آنرا از مضافات عراق عرب می نویسند، شده، بزیارت دانیال و حضرت عزیر پیغمبر علیهما السلام مشرف گردیده و مرقده هر دو بزرگ اندرون شهر در یک مسجد واقع است و بلده موصل شهر عظیمی ست در کنار شط العرب -

مقبره حضرت جرجیس و حضرت یونس پیغمبر علیهما السلام در بلده موصل بنا کرده امیر تیمور صاحب قران است :

و روضه حضرت جرجیس (۲) پیغمبر علی نبینا و علیه السلام در وسط شهر است و مقبره مبارک جناب نبوت مآب حضرت یونس پیغمبر علیه السلام بیرون شهر بر تپه بلندی واقع است و این هر دو مزار، نسبت بجمع مزارات انبیای مرقوم نهایت عالی و ارفع و مزین ساخته اند. آخر بعد از استفسار چنین معلوم شد که این هر دو مکان بنا کرده حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورگان است -

۸۲ ب و مابین کرکوک و موصل کوhestan عظیمی ست، وقت آمدن بدست چپ -

1. The Imam Mahdi, also called Qa'imu Ali Muhammad, Hujjatu'llah and Baqiyyatu'llah, the twelfth and last Imam, born in 255/869 by Narjis Khatun to Hasan al'Askari, disappeared in 260/873-4, is still living and will return "in the last Days" to "fill the earth with justice after it has been filled with iniquity." E. G. Browne's Literary History of Persia, iv, p. 394.
2. Saint George of Lydda, the patron Saint of England, who is ranked among the Prophets by the Muslims. Steingass's Persian. English Dictionary, p. 359

خصائص اشرار اعراب :

و ساکنان آن نواحی بدو مبداء قائل اند - یکی مبداء خیر که رحمان است و دوم مبداء شر که شیطانست و اگر کسی بحضور آن ملائحه آعوذ بالله من الشیطان الرجیم می خواند، قتل وی را از واجبات می دانند - چنانچه قریه آب ضرب که در فهرست منازل بقام آمده، مسکن همین گروه ماعون است - ختنه کردن در عقیده آن کفار نابکار ممنوع است - و ظاهراً بستر عورت بهم مکلف و مقید نیستند - زیرا که از رود خانه که آن را آب ضرب می گویند، عبور شتر بار دار، بغیر از امداد و اعانت حافظان واقف کار، متعذر و دشوار است، لهذا مردم آن قریه که بونیک و بد معبر اطلاع دارند، حق السعی معقولی از اهل قافله گرفته شترانرا بمحافظت تمام ازان آب بلاکت مآب می گذرانند - ازین رهگذر عدم ختنه کردن و بیستری آنها معلوم گردیده -

و قطاع الطریق نیز شیوه همین گمراهان تبه ضلالت و خسروانست - و قبل از ورود بلده موصل از بدخلقی اشرار آن دیار، نیز نقل های غریب مسموع شده بود که مردم موصل عبت عبت غریبا را اذیت می دهند - بعد از دخول و نزول شهر مذکور دیده شد که فی الواقع غریب آزارند - هر چند بسبب سفارش احمد پاشای بغداد و خوف نادرشاه و مہانداری حکام سر راه و ناظم آنجا، دست تجاوز آن گروه جاہل برفقای ما نرسیده؛ فاما اکثر مساکین قافله را متاذی ساختند - لیکن این شیوه این اشرار نابکار است، نه طریقه ابرار اولوالابصار -

۸۳ الف

خصائص بلده عرفه و مکان در آتش انداختن حضرت ابراهیم علیه السلام و گستان و چشمه آب شدن آن و شهرستان نمرود مردود :

لہذا بعد اقامت شش روز از صورت آن اشرار مردم آزار دوری گزیده، متوجہ بلاد عرفہ گردید - فی الواقع بلده عرفہ

شهر معمور است، کثیر القراء و مکانی که حضرت ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام را از آنجا بآتش انداخته اند متصل بشهر است در پائین کوه عظیمی که منجیق بالای آن منصوب نموده بودند - چنانچه علامت منجیق، تاکنون باقی گذاشته اند - و آب چشمه که در میان آتش، برای (حضرت جوشیده بود در نهایت عذوبت و شیرین ست^(۱)) و بالای آن چشمه مسجدی وسیع بنا کرده اند که چشمه در وسط مسجد واقع است - و بیرون مسجد حوض طولانی در کمال استحکام و صفا ترتیب داده اند که منبع و مجمع آب چشمه است و مملو از اقسام ماهی با دست آموز - چنانچه هر کس قدری نخود در میان حوض بریزد، تمام ماهی بر روی آب آمده، همراه آن عزیز نخود می خورد - و بسبب قدغن و امتناع حاکم آنجا احدی متعرض آنها نمی شود - و در حوالی مسجد و حوض باغی ست روح افزا که در هیچ مملکت، مکانی باین نراست و خورمی دیده نشده - ظاهراً علت غائی و سبب آبادی این شهر همین مکان خواهد بود -

شهرستان نمرود مردود:

و شهرستان نمرود مردود، بآن سمت کوه بوده است و در آن وقت، راه آمد و رفت بجانب شام و حلب از آن طرف کوه بود و ثانی الحال که آن ضلع بشامت آن قوم شوم غیر معمور شد و آبادی و عمارت باین جانب صورت گرفت، راه آمد و رفت قوافل عراق باین سمت عرفه مقرر شد، لهذا برای رفاه مترددین، کوه عظیمی را بریده، جاده وسیعی ترتیب داده اند -

صفت قلعه ماردین که مابین موصل و عرفه بر قلعه کوهی واقع شده:

و مابین موصل و عرفه محاذی منزل فج حصار قلعه ایست بالای کوه مسمی بقلعه ماردین - چنانچه ذکر آن در تواریخ مرقوم

1. B. M., fol. 81 b.

است - چون ضابط و حارس قلعه مذکور، نواب علوی خان حکیم باشی را ضیافت نموده بود، باین تقریب اتفاق بالا رفتن بقلعه شده، تماشای سحرکاری پای عالم بالا میسر آمد -

ه از بلندیش فرق نتوان کرد آتش دیده بان ز نور زحل

امیر تیمور صاحبقران باوصف آن همه جاه و جلال که از تسخیر آن قلعه عاجز آمده، حق بجانب ایشان بود؛ زیرا که اگر یک کس بر قلعه کوهی نشسته، مانعت ده هزار کس سوار جرار بکند، بعید نیست - و بیورش تسخیر آن از اندازه متخیله بیرونست، بواسطه اینکه اگر آن حاکم کم خرج بالانشین باشا انگشت پاسنگی را رها کند، جمعی کثیر را بهاء منتورا خواهد ساخت، اطوار دیگر علی هذا لقیاس -

۸۳ الف

و برجیک فصیه معمور است در کنار دریای فرات - و شاه اسمعیل صفوی تا آنجا رسیده و نادرشاه تا بلده دیاربکر^(۱) که محاذی چاه عباس است و امیر تیمور صاحبقران سلطان روم را بدست آورده بود که در تواریخ مذکور است و لیکن شاه اسمعیل و امیر صاحبقران باتفاق فوج دوستدار فدوی مصدر کارزار و فتوحات می شدند و نادرشاه با سپاه آزرده و یزار مباشر این همه کارها و پیکارها می گردید -

ه بین تفاوت ره از کجاست تابکجا^(۲) چنانچه مقدمه ناخوشی مردم نادرشاه قبل ازین قلمی نموده شد -

ورود بحلب و صفت پاکیزگی آن و زیارت قبر حضرت یحیی بن زکریا علیهما السلام:

قصه کوتاه بتاریخ غره شوال وارد بلده حلب شده، از زیارت مرقد منور حضرت یحیی بن زکریا پیغمبر علیهما السلام که متصل محراب مسجد جامع است، سعادت نشاتین حاصل نمود - در هیچ مملکت،

1. i e., the country called anciently Mesopotamia.

2. See Supra, p. 116.

شهری باین رونق و پاکیزگی دیده نشده و از زیبائی و آراستگی بازارها و ترتیب دکاکین و حسن صورت و تزئین لباس تجار و اهل بازار چه نویسم، که نظارگیان تماشائی از فرط حیرت سودائی می شدند و احوال اغنیا و ارباب تجمل علی بذالقیاس - و کثافت گل و لائی در کوچه و بازار حکم عنقا دارد، تا بخانه های اهل دول و اصحاب حشم چه رسد؛ مگر آئینه حلبی کسب صفا از کوچه و بازار آن نموده که منسوب بحلب است و الا آئینه را در فرنگ میسازند - و در آنجا آورده می فروشند - و این شهرت از قبیلۀ هلیله کابلی ست و حالانکه در کابل درخت هلیله وجود (ندارد)^(۱) - ظاهراً باعث شهرت این باشد که تجار ولایت ایران از کابل خریده می آرند، بنا بر آن اطباء یونان (و ایران)^(۲) هلیله کابلی می نویسند و بتقریب این سخن، حکایت گزشته بقلم می آرم که بمحل است -

دران ایام که بنده عاصی بسبب رفاقت میرزا ابراهیم اصفهانی وزیر بیوتات سرکار نادرشاه که مهماندار جناب ابوالقیض خان والی توران شده بود، اکثر اوقات، بملازمت خان معزالیه، شرف اندوز می شد و احوال ملک هندوستان از بنده بتفصیل می پرسیدند - روزی بحسب تقریب، تعریف اثمار و ادویه معروض داشتم که در عالم آلبخارا ضرب المثل است و درین جا هرچند تفتیش نموده شد، مانند آلوی خراسان بهم نرسید تا ببهرتش چه رسد - بندگان پادشاه جواب دادند که این شهرت مثل هلیله کابلی شایست که درخت هلیله در کابل وجود ندارد و در بخارای ما آلو پیدا می شود، اگرچه خوب نباشد -

تعریف ساکنان و متوطنان شهر حلب در جمیع امور:

خلاصه اینکه مردم حلب بیشتر وجیه و متمول و صاحب حیا و مودب می باشند - چنانچه این کلمات در روم و اهل عرب و یمن و مغرب زمین ضرب المثل است که حلبی چلبی، شامی شومی، مصری . . . ، بندی ولی الله است و چلبی بحیم فارسی و بای فارسی

۸۴ ب

۸۵ الف

است بمعنی مرزا که عبارت از شخص خوش معاش باشد، ولیکن بیرونجات شهرچندان تحقیقی ندارد - حاصل اینکه حجاج اطراف در حلب جمع شده، باقافله عظیم متوجه شام گردید و حمص^(۱) و حمی^(۲) دو قصبه معموراند و مردم آنجا در ملاحات و صباحات و وجاهت بی نظیر، می گویند نمرود لعین ذکور و اناث وجیه را از اطراف و اکناف طلبداشته بود، بجهت اینکه در باغ بهمتای بهشت بجای حور و غلمان مقرر نماید، بعد از قوت آن کافر، صاحب جلالان از وطن دور افتاده در آن نواحی سکونت اختیار نمودند، ازین جهت مردم آن ضلع که نسل بهان صاحب حسنان اند، صبیح و حسین می باشند - باقی العام عندالله العظیم جل شانۀ - چون حمی بر کمر کوه واقع است و نهر آبی از دامن آن کوه می گزرد، حکیمی از حکمای سلف چرخ بزرگی بوضع دولاب ساخته که از صدمه و ضرب آب بدستور چرخ آسیا آبی در نهایت تندى و تعجیل میگردد و آب آن نهر اکثر بقدر هفتاد و پنج ذرع بکوزه های که دور آن بسته اند، بالا می رود و باعث رفاه ساکنان حمی می شود -

ورود بدمشق و خصائص آن:

بعد از طی منازل مرقوم، در کمال بارش برف و برودت هوا، وارد بلده دمشق که شهریست در نهایت وسعت و معموری، گردید - هرچند سابق برین نام این شهر دمشق بود و اسم ملک، شام، چنانچه در کتب متقدمین مرقوم است، لیکن درین ایام همه کس از خواص و عوام، شهر را شام شریف می گویند - و باعث برین ظاهر چنین باشد که متصل دمشق، آبادی دیگر بنا نهاده اند و اسم آن را شام گذاشته، ازین جهت لفظ دمشق از میان برخاسته -

۸۵ ب

1. See p. 136 *Supra*.

2. Ibid.

1. B. M., fol. 85, P. U. A., p. 134.
2. B. M., fol. 85.

ذکر مسجد بنی امیه که قبر حضرت زکریا علیه السلام
 بم درانست و تعریف شهر دمشق :

و مسجد بنی امیه در شهر دمشق است - مسجدی ست نهایت
 عالی و وسیع و مرقد حضرت زکریا پیغمبر علی نبینا و علیه الصلوة
 والسلام متصل محراب است - و بازاربائش نسبت بازار بای حلب در
 وسعت زیاد و باعتبار زینت و رونق کم - در خانه صغیر و کبیر انهار آب
 جاریست و سواد شهر از باغات فردوس آئین رشک بهشت برین -
 و اشجار جیدالثمار در آن دیار بسیار و بیشمار - و درخت بای زیتون
 باکناف و اطراف شامات بهتر و بیشتر می شود -

و بیت المقدس از دمشق بفاصله ده منزل است - نظر بر موسم
 حج ، اتفاق رفتن آنجا نشد - و ملک شام بسمت شمال بغداد است و
 مکه معظمه بجانب مغرب ، چنانچه سابق مذکور شد که اهل بغداد ،
 رو بمغرب نماز می کنند و نزدیکترین راه با از بغداد بمکه راهی ست که
 زبیده خاتون ، بکندن چاه و برداشتن دیوار معمور ساخته بود و درین
 ایام ، بسبب طغیان اعراب بادیه ، مخوف و مسدود بود ، بنا بران از
 بغداد بسوی شمال رفتیم ، تا وقتی که بشام رسیدیم و از شام براه بیابان ،
 معاودت نموده ، رو بجانب جنوب ، می رفتیم ، تا هنگامیکه بمکه معظمه
 مشرف شدیم - و مردم شام رو بجنوب نماز می خوانند -

فصل : در ذکر توجه بسوی مدینه منوره علی صاحبها

الصلوة والسلام از دمشق براه بیابان

چون از قدیم الایام مقرر است که حجاج ایران و توران و روم
 و شام و غیره در ماه شوال آمده ، در بلده دمشق مجتمع می گردند و
 پاشای (شام)^(۱) که عبارت از حاکم دمشق باشد ، حسب فرمان
 قیصر روم میرحاج^(۲) شده ، قافله را با حجاج بمحافظت تمام بمکه

1. B. M., fol. 84 b.

2. A conductor of the pilgrims to Mecca.

رسانیده ، باز بدمشق می آرد ، زیرا که اعراب بادیه که آیه عظیمه
 "الاعراب اشد کفراً و نفاقاً"^(۱) ، بشان ایشان در قرآن نازل شده ،
 حجاج را تاراج می نمایند و با وصف وفور افواج میرحاج و کثرت
 قافله حجاج و کمال حزم و احتیاط پردو گروه حق پژوه آن گمربان
 بی ایمان از چپ و راست و پس و پیش دست اندازی می نمایند -

طریق بندوبست و ضبط و نسق راه رفتن قافله حجاج بیدرقه
 میرحاج شام که از طرف خوندگار روم تعیین می شود :

فائده دیگر از تعیین میرحاج اینست که اهل قافله و حجاج
 بسبب ضبط و نسق میرحاج در باب حرکت و سکون و سائر امور
 معمول بیابان روی تخلف و انحراف نمی توانند نمود و الا قافله باین
 عظمت را در مقدمه پس و پیش رفتن و تعیین منزل و اختیار اماکن
 نزول و غیره انواع نزاع بمیان آمده ، قطع منازل کذائی دشوار می شد
 و طریق و شکل بندوبست و ضبط باین عنوان مقرر و مصمم شده که
 فلان شتردار پیش از همه راه برود و بعد از او فلانی و پس از او فلانی
 و علی بذالقیاس - و مکان مرور حجاج ایران و شتربان ایشان عقب
 همه است - و در وقت نزول منزل نیز بر شتربانی را مکفی مقرر دارند
 که در آنجا فرود آیند و حاجیان بر شتردار ، متصل او خیام سعادت
 انجام خود برپا می نمایند - و هیچ کس را مقدور نیست که از امور
 معمول مقرر خلاف و انحراف تواند نموده -

چون بسبب مسافت و طول منازل شب و روز راه می روند ، لهذا
 هنگام ادای نماز، شتران را مع بار نشانیده ، بقدر یک ساعت نجومی توقف
 می کنند و نصف شب نیز بواسطه قضای حاجات بشری بدستور
 مسطور شتران را نشانیده ، درنگ و توقف می نمایند - و بواسطه اینکه
 تمام خلایق قافله دفعتاً واحده از توقف اطلاع یابند ، مردم میرحاج از
 پیش قافله هوائی با آتش داده بسمت بالا سر می دهند - حجاج بمحض

1. Qur'an, ix, 96.

مشاهده آتش هوایی از حامل فرود آمده، مشغول قضای حاجات می شوند - و این توقف را عوای گویند - و افواج میرحاج از اطراف و جوانب خبردار می باشند - و باعث بر ازدیاد کوشش میرحاج در محافظت و صیانت قافله اینست که هرگاه تا هفت سال حجّاج را از شر اشرار و تاخت و تاراج اعراب بدکردار، مردم آزار، مامون و محفوظ داشته، صحیح و سالم بدمشق بیارد - سلطان روم وی را بمنصب وزارت که اعظم مراتب نوکری ست، سرفراز می فرماید - لهذا شخصی را حاکم (دمشق^(۱)) و پاشای شام می کنند، که جمیع کمالات آراسته و لائق وزارت باشد - و این دستور هم یکی از حسن ضوابط سلطنت روم است - و بیشتر ضوابط مبنی بخیر و خوبی ست علی الخصوص اموریکه بمکه و مدینه مشرفین (شریفین؟) تعلق دارد -

مختصر اینکه حجّاج بر طائفه، بعد از اتمام و سرانجام اسباب بادیه پیمایی از دمشق کوچ نموده، در مضیرب^(۲) که منزل سیوم است بواسطه خرید بعضی لوازم و ضروریات بیابان روی که اعراب بادیه از اطراف آورده، در آنجا می فروشند، رحل اقامت انداخته، بعد از انقراض از بیع و شرا، متوجه منزل مقصود شدند - از دوری مراحل چه بنویسم که در هیچ مملکت، منازل باین بعد مسافت دیده نشد، چنانچه شترهای شامی که بزرگ تر و قوی تر از شترهای عالم اند، بوفور ماندگی بی حال می شدند ولیکن پیادگان را که با وصف بنیه مستظمر بالطف و حول و قوت حضرت قادر ذوالجلال جل شأنه بودند و در کمال اشتیاق قطع مراحل کدائی می نمودند، هیچ وجه کوفت راه بایشان معلوم نمی شد - والله غالب علی امره، ولکن اکثر الناس لا یعلمون^(۳) -

۸۷ الف

۸۷ ب

ورود بکوهستان ناقه حضرت صالح پیغمبر و بیان حرکتی که از قدیم معمول قافله شده که آنجا بعمل می آرند :
و همین سنوال طی منازل می کردیم تا بکوهستان رسیدیم که در آنجا ناقه حضرت صالح علی نبینا و علیه السلام را کفار قوم ایشان پی نموده اند و معمول اهل قافله اینست که هرگاه ازان دره می گذرند، توپ و تفنگ و جزائر را آتش داده و نقاره یا را بزور تمام می نوازند و مردم فریاد و دستک می زنند - چنانچه بسبب کثرت خلایق بنحوی شور و غوغا بلند می شود که ساکنان سمای سابع قیاس (قیام^(۱)) قیامت می کنند - باعث این حرکت از شترداران چنین معلوم شد که اگر این شور و غوغا نباشد، شتران قافله آواز ناقه صالح علیه السلام استماع نموده، هلاک خواهند شد و هو من العجائب -
کوهی که معه خانه های سنگی و قوم کفار نگونسار گردیده :

و در همان نواحی شهر عظیمی دیده شد که در ایام انبیای سلف، مردم آن معموره با پیغمبر خود مخالفت ورزیده، بواسطه دفع و رفع آفات آسمانی و عذاب خالق ارض و سما، در جوف جبال خانه و مسکن خود را تراشیده که از عذاب و سخط قادر برحق جل جلاله، ایمن و محفوظ مانند - آخر حضرت پروردگار جبار، سزای کردار و گفتار آن کفار فجار بتدبیر و واژونه ساختن آن کوه ها که در میان آن خانه ساخته و ماسن پنداشته بودند، داد - و در قرآن مجید ارشاد فرموده :

یَنحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا آمِنِينَ^(۲) -

فی الواقع ته و بالای چنین جبال عظیم المثال باعث مزید حیرت و یقین بقدرت حضرت رب العزت میگردد و در خاتمه متضمن غرایبات مفصل بقلم خواهد آورد ؛ انشاءالله الکریم المستعان -

1. B. M., fol. 86.

2. Qur'an, xv, 82.

1. B. M., fol. 85 b.

2. See p. 137 *supra*.

3. Qur'an, xii, 21.

ورود به قصبه علا و خیبر و ذکر قوم یهود و نصاری آنجا که
قتل حجاج را ثواب می دانند :

و قصبه علا ، در میان کوستانست و قلعه خیبر که جناب
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب کرم الله وجهه آنرا بزور ولایت مسخر
و مفتوح فرموده بودند ، در بهان حوالی ست و درین ایام ، اقوام یهود
و نصاری در آن اماکن سکونت دارند و قتل حجاج با اعتقاد آن ظلومان
و جهول احسن حسنات و اشرف عبادات و دافع سئیات است . چنانچه
بواسطه انتفاع اوجاع و دفع امراض و حصول مراتب و مطالب و
اغراض ، کشتن حجاج را بطریق نذر و قربت الله مصمم نموده ، در هنگام
عبور قافله در باب ادای نذر بجد و جهد تمام اشغال می ورزند . هرچند
میرحاج ، نظر بر این نموده افواج را برای محافظت حجاج باطراف و
جوانب تعیین فرموده بود ، با وصف آن سه نفر را بدزدی بگولی بندوق
یعنی طیانچه بدرجه شهادت رسانیدند . چنانچه میرحاج بواسطه اخذ
انتقام ، عازم مجاهده شده و استعداد محاربه نمود . رؤسای قافله معروض
داشتند که در صورت پرخاش و مناقشه با این کفره فجره ایام
ادای مناسب حج منقضی خواهد شد ، بناء علی هذا سلیمان پاشای میرحاج
بدر تغافل زده ، اغراض فرمود . و هرچند سفر بیابان ، صعوبت بسیار
دارد و نسبت لراه های دیگر اخراجات مضاعف ، لیکن تماشای چراغان
شبهای تار که در پیش بر محملی از چوب های که آنرا چوب چراغ گویند ،
مشعلی روشن می کنند ، خالی از لطف نیست . و علاوه آن
زمزمه شتر بانان که بخواندن اشعار عربی که آن را " حدی " گویند ، باعث
تقویت شتران و وجد و حال سامعان میگردد . چنانچه حضرت مولوی
جامی قدس سره در ترجیع بند نعتی که در وقت توجه بمدینه پر سکینه
و شوق زیارت روضه متبرکه جناب سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
اشعاری بهمین مضمون نموده اند که :

یک (۱) طرف بانگ حدی یک جانب آواز درای

از گران جانی بود آن را که ماند دل بجای

ناقه چون ذکر حبیب و منزل او بشنود
گرچه باشد در گرانی کوه گردد بادیای

حکایات دزدی و..... اعزاب بادیه :

فی الواقع بیان واقع است . بهر حال محنت و مشقت قطع مراحل
طولانی این قدر نیست که تشویش دست بردهای دزدان عرب . و اگر
از سحر کاری و شعبده بازی های آن دیو سیرتان شیطان صورت مفصل
بقلم آید ، اغلب که بزرگانی که این امور عجیب را برای العین مشاهده
نفرموده اند ، حمل بر فضول گوئی و اغراق نویسی این عاجز خوانند
نمود ، لهذا دست از ارقام افعال سرداران و سرورین آن گروه گمراه
شقاوت پژوه باز کشیده ، این چند نقل از حرکات مذبوحه مقبوحه
کنده دزدان نابکار می نگارد . ازان جمله یکی اینست که در وقت
آخر شب که هنگام غلبه خواب است و وقت غارت افواج بنام است ، شش
بقت فقر عرب متفق شده و شتر مالدار را در قابو آورده ، در عین
راه رفتن ، جوال اجناس پوشاکی و اسباب و امتعه تجارت از پائین بریده
خالی می کنند و آرد و برنج ماکولی که جوال جانب دوم دارد ،
دو نفر طویل القامت بالای دستها نگاه می دارند تا بسبب سبک شدن
جوال اموال جهاز شتر متحرک نشود و منحرف نگردد (۱) که در صورت
برگشتن جهاز شتر ، نوکر صاحب مال که بالای شتر فارغ البال
خوابیده است ، بیدار خواهد شد و جوال را بهندی " گون " گویند .

خلاصه اینکه بعد از انقراض از خالی نمودن جوال اموال دفعه
واحدة دست از جوال آذوقه برداشته ، راه خود می گیرند . خادم
حاجی بمحض برگشتن و واژونه شدن جهاز شتر ، در عین بیپوشی
بزمین می افتد و در صورت بقای حیات بهمین اراده برخاستن میکند .
اشتر که از برهم خوردن پالان و پیچیده شدن ریسبان بارکش و
کشش مهار که به جهاز شتر دیگر بسته است سراسیمه شده و دیوانه گشته ،

لکدی چند بمغز و کمرش حواله می کند که درد ضرب اول را فراموش می کند، تا وقتی که حاجی صاحب مال که در حمل خوابیده است و ساریان که بر شتر پیش آهنگ سوار است، پشپار و خبردار شود (۱) دزدان یک فرسخ راه رفته اند و تیز روی این بدبختان دل سخت، ازین نقلهای آئینده که بچشم خود مشاهده نموده، تصور باید نمود.

و آن نقل بی شائبه اغراق این ست که حاجی محمد حسین قزوینی بوقت نصف النهار در صحرای عرفات باراده غسل رخوت را از بدن برآورده سبحد اشرفی قزلباشی از کمر وا کرده می خواست که حواله آقاعلی نماید؛ درین اثناء عربی از دور پیدا شده، جست نموده و کیسه اشرفی از دست حاجی محمد حسین ربوده، رو بکوهستان نهاد. پرچند سوار و پیاده تعاقب آن عیار برق رفتار نمودند، هیچ کس بگردش نرسید. روز دیگر مهدی بیگ شیرازی وضو می ساخت، عربی از پس پشت آمده و آفتابه برداشته رو بصحرا آورد و در اندک فرصتی آن عنقای بی پریشل پری از نظرها غائب گشت. حضار از غایت تعجب متحیر ماندند. ازین گونه نقل های غریب بسیار دیده و شنیده شده و باعث بر تند رفتاری و چستی و چالاکي اینها شرب شیر شتر است؛ زیرا که شیر شتر رطوبات فضول را دفع میکند. و در همین بیابان میرزا محمد یعقوب فرزند حقائق آگاه صوفی علی بلخی بازار ذات الجنب داعی حق را لبیک اجابت گفته، در میان ریگ مدفون ساختند. و میرزای مذکور، مدتی در دمشق ساکن بودند و اعزّه آنجا نظر بر تقدس ایشان خدمت های شائسته می نمودند و بایار محمد خان والی بلخ رقیق بوده. چون بسبب مراعات اهل شام مرقه الاحوال بودند، در سفر و حضر، خدمت خان مذکور می نمودند.

۹ الف

1. A string consists of three camels, on the first is the shooterban or driver; the second carries the merchant; and on the third is the servant with merchandize and provisions. (Gladwin, p. 163).

ورود بمدینه منوره و بسعادت دارین زیارت روضه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم و دیگر مزارات متبرکه فائز شدن اللهم ارحمنا:

خلاصه اینکه از قصبه علا کوچ نموده، بعد از طی منازل مرقومه الصدر، خاک پاک مدینه منوره عوض کحل الجواهر بدیده دل ارادت حاصل کشیده، از عتبه بوسی جناب اشرف الانبیاء صلوٰه الله و سلامه علیه و علی آل و اصحابه وسلم و زیارات رؤسای دین مبین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین سعادت اندوز گردید.

ظاهراً بجهت تعجیل ایام حج توقف قافله در مدینه طیبه کم رویده که محرر خصائص آن بلده شریف که زیاد بر جمیع مواضع می بایست نوشت، مطلق نه نوشته. یا اینکه درین باب کتابی علیحده می باید نوشت، چنانچه بزرگان سابق نوشته اند.

سه کرده ام سر به خاک راهش را دیده ام جوهر نگاهش را

بعد از حصول شرف زیارت ازان بلده طیبه حرکت نموده، بعد از طی منازل مرقوم، بتاریخ ششم ذی الحجه از وصول منزل مقصود سراسر سود، کامیاب و بادای مناسب حج مشغول گردید. و بعد از انقراغ از آداب و اعمال مقرری زیارت اماکن قریب و بعید سعادت و مسرت حاصل نمود.

درین ایام صحن مسجد الحرام و زمین مولود گاه حضرت خیر الانام علیه الصلوٰه و السلام و مسجد جن که اقوام جن در آنجا بشرف اسلام مشرف شده بودند، نسبت بسطح زمین بازار و صحن خانه های مردم بسیار پست و عمیق است، خصوصاً محل تولد حضرت خیر البشر صلی الله علیه و علی آل و اصحابه وسلم بیشتر گود و نشیب است. و ظاهر این ست که در وقت تولد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم، زمین مکه بهمین قرار خواهد بود و درین

۹ ب

عرض مدت بواسطه تجدید عمارات مرتفع و بلند شده باشد - و این مقدمه در شهرهای دیگر هم بعمل می آید که زمین صحن خانه های مردم نسبت بسطح بازار بمروور ایام پست می شود -

و زن های اهل مکه سبب های سبز خام را بقیمت های گران خریده بگردن می اندازند و باعث کمال تزئین و رعونت می دانند -

درین ولا حاکم مکه معظمه شریف مسعود مردی بود ، بزیور عدل و انصاف آراسته و دائم الاوقات در مراعات اخیار و ابرار و تنبیه اشرار مردم آزار ، جهد بلیغ می ورزید - و حجاج و تجار اکناف و اطراف ازو راضی و خوشنود بودند -

۹۱ الف

فصل در ذکر بعضی امور که از مکه معظمه
تا ورود بندر هوگلی که از بنادر بنگاله
در قلمرو پادشاه هندوستان است رویداده
و مشاهده نموده شد -

طول قبر حضرت حوا علیها السلام که در بندر جدّه است یک
صد و نود و هفت قدم :

بتاریخ غره شهر ربیع الاول ۱۱۵۵ هـ یک هزار و یکصد و پنجاه و پنج (۱)، بعد از اقامت سه ماه از مکه معظمه کوچ نموده ، در بندر مبارک جدّه که در کنار دریای شور است ، بزیارت حضرت حوا علیها السلام که در بیرون شهر مذکور است بهره اندوز گردید و در میان (مکه) (۲) و جدّه مفاصله دو منزل است و قبر مبارک حضرت جدّه ماجده بدستور سائر قبور مرتفع و بلند نیست ، بلکه با زمین برابر است و محاذی ناف گنبدی کوچکی ساخته اند و پائین پا و بالای سر علامتی گذاشته از قبیل چمنی که دورش پنجره چوبی نصب نموده اند - و طول قبر مبارک ایشان ،

1. i.e. The 24th of April, 1742.
2. P. U. A., p. 142, P. P. L., fol. 47 b.

که این حقیر پیمانش کرده ، یک صد و نود و هفت قدم بود که نصف آن نود و هشت و نیم قدم باشد و از مقبره تا آب دریای شور یک میدان اسپ است و معمول اینست که در بندر مذکور ، حاکم از طرف قیصر روم می باشد و ناظم مکه هر چند به تجویز قیصر روم تعیین می شود ولیکن از پان شرفای مکه و ایشان اکثری بلکه همه بنی الحسن ابن امیر المؤمنین علی مرتضی اند رضوان الله تعالی علیهم و اگر مردم آنجا در حالت منازعت یکی دیگری را طعن زند که ای کنیز بچه ! او را در خدمت حاکم برده ، تنبیه می کنند ، زیرا که اکثر شرفا از بطن جاریه هستند (۱) -

۹۱ ب

واهل فرنگ در جدّه سکونت دارند و حاکم مکه معظمه بر طبق آیه انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا (۲) برگز نمی گذارد که داخل مکه معظمه شوند -

ورود به بندر مخا که از بنادر ملک یمن است -

درین ایام عقیق البحر بسیاری از کنار بندر جدّه بر می آید - بعد از اقامت یک ماه از بندر مذکور ، بر جهاز فرنگی سوار شده ، متوجه سمت بنگاله شدیم - چون معمول قدیم است که در بندر مخا بواسطه برداشتن آب و آذوقه و بیع و شرا اجناس تجارت فرود می آیند ، لهذا پانزده روز در بندر مذکور متوقف شدیم و مخا از توابع یمن است و مسکن و پای تخت والی آنجا که او را امام یمن می گویند ، بلده صنعا ست و بیشتر متوطنان آنحدود شیعه زیدی مذهب اند - و یکی از مسائل مختصره ایشان این است که در وقت ادای نماز پائجامه بیرون بر آورده نماز می گزارند ، چنانچه همین جهت اکثری لنگ می بندند -

و مرقد منور حضرت شیخ عمر شاذلی (۳) رحمه الله علیه در آنجا ست و قبل از تدفین ایشان آب آن نواحی در نهایت شوری و بی مزگی بود ،

۹۲ الف

1. نیستند P. U. A., p. 143 reads
2. Qur'an, ix, 27.
3. عثمان شاذلی Gladwin, p. 140

ببرکت وجود شریف آن معدن کرامت، شیرین و گوارا گردید. و در صحرائی که حضرت شیخ ابوالحسن شاذلی قدس الله سره مدفون اند، نیز آب شور شیرین شده؛ چنانچه در نفحات الانس^(۱) مذکور است که در آن حوالی تمام آب چاه با شور بوده، بسبب جوار آن رئیس الابرار، مورد انوار، شیرین شده و درین ایام توقف و اقامت در بندر مخا که آفتاب در سرطان بود، انگور و انبه^(۲) و شفتالو در بازارهای مخا بوفور دیده شد که می فروختند. و خانه های مردم آنجا سه طبقه و چهار طبقه می سازند. و خانه حاکم آنجا که او را "دوله" می گویند، شش طبقه بود.

خلاصه اینکه بعد از انصرام مهام خواص و عوام بر چهار سوار شده و از سقوطره که صبر از آن جا می آرند، گذشته داخل غبه^(۳) دریا که عبارت از وسط دریای شور باشد، شدیم. و وسط باعتبار بعد، زیاد از کناره است و آلا وسط دریا را که می داند و میگویند که مقدار عمق غبه هیچ کس معلوم نیست و بسبب فقر و عمق بی نهایت مار و ماهی و سایر حیوانات دریائی را امکان قدرت سکونت در غبه نیست. و بعد از بیست روز که حد غبه اتمام پذیرفت، ماری بنظر در آمد. معلّم و ناخدا شکر خدای تعالی بجا آوردند، از غبه عبور نموده شد.

۹۲ ب و عظمت مار و ماهی بحرا عظم معروف و مشهور است، درین باره بر قدر مبالغه بنویسم، هنوز کم است، برگه چنین حیوانات را بحال سکونت در آنجا نباشد، احقاق عمق از جمله محالات است.

1. *Nafahat-ul-Uns*, or "Breaths of Fellowship"—a great Biography of Mystic Saints, was written by Maulana Jami in A. H. 881/A. D. 1476. See Browne's *Literary History of Persia*, iii, p. 435.
2. انبه که از میوه های بلاد گرم سیر است در بندر مخا بوفور و خوب می شود و می فروشند (مصنف).
3. غبه دریای شور باعتبار بعد کناره وسط دریا است که عمق و قعر آن غیر از جناب خالق جل قهرته کسی نمیداند (مصنف).

و بعضی می گویند که در غبه زمین نیست. بر چند نظر بر عدم سکونت چنین جانور یا قریب الفهم بود، لیکن برخلاف قول و قاعده حکماست، زیرا که عقیده ایشان اینست که برگه کشتی بجای رسد که در آنجا زمین نباشد، آن جهاز تباہ خواهد شد و به خشکی نخواهد رسید که آب میل مرکز خود می کند. اغلب اینست که عدم سکونت حیوانات در غبه بسبب عمق زیاد خواهد بود. باقی والله تعالی اعلم بحقیقت الحال.

جزیره سیلان:

و بعد از بیست روز از حد غبه گذشته، روز سیوم جزیره سیلان^(۱) که دارچینی خوب از آنجا می آرند، از سمت دست چپ بنظر آمد و این جزیره ایست که بسیار وسیع و چشمه های آب خوشگوار و شیرین در کوپستان او جاریست. و درین ایام در تصرف فرنگی بود. تا سه روز از بالای جهاز بنظر می آمد. در روز چهارم از نظر غائب شد.

ورود بندر پهلجری:

و بعد از غیبت جزیره سیلان روز پنجم وارد بندر پهلجری^(۲) که یکی از بنادر دکن است و یکی از سرداران قوم فرانسیس، حسب فرمان پادشاه هندوستان در سمت ساحل آرکات بنا نموده است، شده و از برای خرید و فروخت امتعه و اقمشه و اجناس تجارت و برداشتن آب و آذوقه فرود آمده بودند و فرنگیان صاحب شعور بیهانه کوتهی و دکان، شهر عظیمی بنا نموده، آباد کرده اند.

بعد از اقامت بیست روز بر جهاز سوار شده، میخواستند که در بندر چیناپن^(۳) که در پهن نزدیکی است، فرود آیند که نظر بر وفور معموری تجار اطراف، فروکش کردن آنجا اهم الامور است،

1. i.e. Ceylon.
2. i.e. Pondichery.
3. i.e. Madras.

چون راه نزدیک و شب تاریک بود، معلم کشتی، غافل، بقدر چهار گروه از بندر مذکور پیشتر گذشت - چون در صورت برگشتن باد تنیدی بود که به باد مراد مخالفت داشت، تا پشت روز بانواع تدابیر سعی ها کردند، فائده نه بخشید - سبحان الله! کشتی ای که بشب و روز یک صد و پنجاه گروه طی می کند، مقدور نشد که تا پشت روز بی موافقت باد پنج گروه برود - روز نهم که باد برگشت، در آن واحد به لنگرگاه رسید -

ورود به بندر چیناپن :

و چیناپن مقر قوم انگریز است - در ساحل دریا سمت آرکٹ - مدت مدید است که آباد کرده اند - و اهل فرنگ بوضع معمول خود درین بندرها معیشت می کنند - و زن های وضع و شریف بدستور اوطان شان از کسی رو نمی پوشند و بطور مردان بهر جا می خواهند، می روند -

خلاصه اینکه بعد از اتمام مهمان خواص و عوام روانه بسمت هوگلی شدند -

ورود به بندر بالیسر و بیان طوفان باد و باران :

چون تا اینجا اکثر اوقات، حق سبحانه و تعالی باد مراد عنایت می فرمود، شداید سفر دریا چندان معلوم نشده بود - و قتیکه در نواحی بندر بالیسر رسیدیم که از قدیم محل خطر است، ابر و طوفان باد بنحوی طغیان نمود که بمردم ذی شعور معنی قول مشهور که "محقق شد که آدم فهمیده و ذکی دو دفعه سفر دریا نخواهد کرد" یعنی مرتبه اول که آفات این سفر را مشاهده نماید، مرتبه ثانی قبول این معنی نخواهد نمود -

غرضیکه از شدت ابر و باران و صدمات امواج رخنه در میانه جهاز شده، کار بجای رسید که فرنگیهای صاحب شعور جهاز را نمودند که دست از اموال برداشته، بوقت نصف شب، اهل جهاز را

غافل ساخته و بر کشتی کوچک که همراه جهاز می باشد و از تلاطم امواج چندان خطر ندارد، سوار شده، بدر زلیم - چون بعضی صلاحای نیک نیت هم در جهاز تشریف داشتند، ببرکت ایشان حضرت قادر ذوالجلال جل شانہ باران و طوفان را موقوف داشته، باد مراد در کمال موافقت کرامت فرمود و معنی ان مع العسر یسر^(۱) بر ضائر قلوب دعا گویان مضطر بر طبق امن یجیب المضطر اذا دعا^(۲) هویدا ساخت -

بعد از نجات از آن آفات مصدر نجات بمکانی وارد شدیم که اگر ۹۳ الف
جهازی بسمت چپ برود، بواسطه وفور سنگلاخ و خرابیها خواهد شکست بیرون آمدن (از اینجا بسیار^(۳)) دشوار است و معلان در وقت عبور از آن محل مخوف کمال احتیاط مرعی میدارند و نظر برین امور که اکثر اوقات جهازات بان طرف افتاده رو به تباہی می آوردند، تجار اهل اسلام و فرنگ و حاکم صوبه باتفاق بهمدیگر، مبلغهای خطیر صرف کرده، بواسطه آشکارا بودن اماکن خطرناک، علامتی دریا تعبیه نموده اند که تا راه راست بر آینده و رونده ظاهر و هویدا گردد و چوبهای نشان را که مثل خم چوبی بودند، بزبان فرنگی پائپ (pipe) گویند و بالای آب اثر پان پائپ با بنظر می آید و بس - غرضیکه تدبیر خوبی بکار برده اند و خلق الله را از آن مهلکه مطمئن ساخته اند و قریب بیست جا بهمین وضع چوبها بنظر می آیند و از اصل کار که استفسار نموده شد، چنین گفتند که طریق تدبیر این اعجوبه طلسم نما اینست که لنگرهای جهاز را بریسمان قیر زده و مضبوط نموده اند و بدریا انداخته اند و خم چوبی مرقوم بسر دوم ریسمان بسته اند که بالای آب ایستاده، اینست که یعنی لنگر، بیک سر ریسمان بسته بالای آب است و ریسمان با هر دو ۹۳ ب

1. Qur'an. 4, 6.

2. Ibid, xxvii, 62.

3. B. M., fol. 92.

موصول و مضبوط شده، در میان آب معلّق ایستاده است - ریسبان مذکور بسبب اینکه قیر آلوده می باشد از آب بوسیده نمی شود، چنانچه جهاز را می مالند و از آب ضائع نمی گردد - و خدای تعالی رحم کرد که درین اماکن مخوف، باد مراد در کمال موافقت عطا فرمود - باری بفضل ایزد ذوالجلال والجمال از بلای عظیمی نجات یافته، وارد بندر هوگلی، که از بنادر بنگاله است، شده، شکر الهی بجا آوردیم -

باب چهارم

در ذکر بعضی از وقائع که از ابتدای ورود به بندر هوگلی تا وقت وصال و انتقال اعلیٰ حضرت کثیر المروت پادشاه درویش صفت همد شاه فردوس آرامگاه بظهور پیوسته -

و این باب نیز مشتمل است بر فصول:

فصل اول در ذکر برخی از سوانح حالات بنگاله و غیره بطریق اجمال

چون درین ایام بنا بر ضعف سلطنت جناب همد شاه پادشاه هندوستان، و عدم اتفاق امرای ایشان با همدیگر، افواج مرہٹہ دکھنی بر ملک بنگاله مستولی شده بودند و بندر هوگلی در تصرف آنها بود، ضرورتاً در قصبہ فرانسدانگه^(۱) که مسکن و ماوای قوم فرانسیس است، فروکش نموده شد و قصبہ کلکتہ که بآن روی^(۲) دریا قوم انگریز برای سکونت خود آباد نموده اند، نسبت به فرانسدانگه معمور و وسیع است - و در میان فرنگیان، بر فرقه، باسم ملک خود موسوم است، مثل فرانسیس و انگریز و ولندیز و پرتگیز یعنی پرتگال و الهان و غیره - و "زا" که در آخر لفظ این اسامی است، زای نسبت آن قوم بآن ملک است، مثلاً فرانسیز یعنی فرانسیسی و انگریز یعنی انگریزی و قس علیٰ هذا -

1. According to Gladwin, p. 146. فرانس دانگه. This was the French Settlement of Chundennagur vulgarly called Chandernagore. Ibid. p. 146.
2. i.e. The eastern side of the river.

و باغات اهل فرنگ که بدستور ولایات خود، جمیع اشجار صغیر و کبیر را بمقراضهای بزرگ مقرض و موزون می سازند، نهایت دلپذیر و نشاط افزا است. و بسبب اینکه در یک مکان علیحده مجتمع هستند، هیچ وجه در اوضاع و اطوار آنها تغییر و تبدیلی راه نیافته است، بلکه بدستور بلاد خود با زندگی و معاش می کنند. و کلیسیا^(۱) با بنا نموده و نماز را به جاعت می خوانند و سائر امور نیز بدستور. و مردم بسیاری از اهل خرد و ارباب صنائع فرنگ درین اماکن از هر قومی توطن گرفته، بساختن اشیاء و اسباب بطور و طریق اوطان خود با اشتغال دارند. و اکثری از ساکنان بنگاله از شاگردی آنها، ماهر و استاد بهره ور شده اند. و اصحاب سیف فرنگیان نیز بدستور ارباب صنائع ممتاز می باشند، چنانچه افواج مرهسته به یقین می دانستند که تمام اموال و اجناس تجار مالداران دیار در قصبه فرانسدانگه و کلکته است. و از هوگی تا فرانسدانگه مسافت دو کروه خواهد بود و قلعه ندارد، و اهل فرنگ بوفور بهم نبودند و مرهسته از مور و ملخ زیاده بود، لیکن نظر بر کمال یک جبهتی فرنگیان نموده، اصلاً و قطعاً رو بآن جانب نه کردند. (تا بمقابله و مقاتله چه رسد)^(۲) فرد:

۹۵ ب

ه دولت همه ز اتفاق خیزد بیدولتی از نفاق خیزد

احوال صوبیداران بنگاله:

لیکن جنگ فرنگیان بتوپ و تفنگ است و در جنگ شمشیر عاجز اند. و باعث تعدی بر راه یافتن افواج دکهنی در ملک بنگاله، مناقشه نواب علی وردی خان مهابت جنگ^(۳) است با نواب سرفراز خان پسر صلیبی نواب شجاع الدوله داماد نواب جعفر علی خان که سابق بران مرشد قلی خان خطاب داشت و ثانی الحال جعفر خان نصیری

۱. کلیسیا P. U. A., p. 148 reads

۲. B. M., fol. 93 b.

۳. Mahabat Jang or the Terror of War, was his title. (Gladwin, p. 151).

مخاطب بوده و سرفراز خان مذکور نواسه یعنی دختر زاده جعفر خان مذکور است. و مفصل این مجمل اینست که سرفراز خان بعد از فوت پدر خود بسبب اغوای مصاحبان میخواست که با حاجی احمد بوادر علی وردی خان مذکور، که از مصاحبان و مقربان شجاع الدوله بودند، بدسلوکی و پرخاش نماید و علی وردی خان نیز از رفقای شجاع الدوله مذکور بود، و از طرف ایشان نیابتاً به نظامت صوبه عظیم آباد عرف پشته اشتغال داشت. از استماع این خبر، متأثر شده و متفکر گردیده، از عظیم آباد کوچ نموده، متوجه مرشد آباد گردید که مربی زاده خود را بفهماند که عبت عبت بگفته اهل غرض توابع خود را نرنجاند و آزار ندهد. و حاجی احمد را از آن مهلکه نجات بخشد. سرفراز خان آمدن او را سراپا مکر و مکروه پنداشته، با فوجی که داشت، از مرشد آباد برآمده، پر دو لشکر باهم مقابل شدند.

۹۶ الف

کشته شدن سرفراز خان و مسلط شدن علی وردی خان
مهابت جنگ برصوبه بنگاله:

بحسب اتفاق سرفرازخان را از میان لشکر خود شخصی به گولی تفنگ زده کشت^(۱) و لشکرش بی جنگ متفرق و رفقاء و سردارانش برخی قتل و بعضی اسیر و پا ره فراری شدند و توابع و لواحق سرفرازخان می گفتند، که علی وردی خان این بهانه^(۲) را دست پنج خود نموده، بظاهر برای ملازمت و نصیحت^(۳) و به باطن برای اخذ مال و جان آمده بود.

بهر حال علی وردی خان مالک ملک و مال شده و خزائن و دفائن جعفر خان که صوبه دار قدیم بنگاله و جد مادری سرفرازخان بود،

1. He was defeated and slain on the 20th April, 1740. See *Marathi Riyasat*, by G. S. Sardesai, vol. II, p. 484.

2. B. M., fol. 94 هتان.

3. Ibid., بصحبت.

و اندوخته بای نواب شجاع الدوله و اموال و اسباب سرفرازخان و متوسلان ایشان که حساب این همه خدای تعالی بهتر میداند، در تحت تصرف خود آورده و بزور زربخشی و حسن سلوک و مدارا و کاردانی، قلوب خاص و عام حضور و دور را مسخر فرمود. بعد از وقوع این واقعه، بعض اقربا و توابع سرفرازخان که از (ترس^(۱)) مضاعفه و معاتبه روپوش و فراری شده بودند، التجا و پناه در جناب نواب آصف‌جاه بهادر نظام‌الملک حاکم صوبجات دکن برده،

۹۶ ب

راه یافتن فوج مرهه از راه اوڈیسہ در ملک بنگالہ

افواج عاشق تاراج مرهه را از راه اوڈیسہ راه‌نمائی نموده، باعث خرابی و اذیت رعایا و تشویش حاکم وقت شدند و مابین فریقین آتش قتال مشتعل گشته، موجب احراق خرمن حیات بسیاری از عساکر علی وردی خان و قلیلی از دکنی با گردید. لیکن نظر بر استقامت و پایداری حاکم بنگالہ، بازی قائم ماند و آمد آمد برشغال، افواج دکن را متفکر ساخت، لهذا ترک محاربه نموده، با غنائم کثیر، خارج از تقریر رو بوطن آوردند. و نواب علی وردی خان مهابت جنگ، امراء و پادشاه را به ارسال نقد و جنس راضی نموده و فریفته، سند صوبه‌داری بدستور قدیم بنام خود طلبیده، باستقلال تمام مشغول ضبط و نسق صوبجات گردید. ولیکن عساکر مرهه که چاشته خور و مطلع نیک و بد راه و رسم سرحد شده بودند، هر سال آمده، تاخت و تاراج می نمودند^(۲). آخرش بعد از مجاربه و مجادله و خدعه و عذر این جانب، قرار برین یافت که صوبه اوڈیسہ عوض چهارم حصه محصل بنگالہ که باصطلاح فوج دکن "چوتھ" گویند، در تصرف مرهه باشد و مابقی در تصرف علی وردی خان. مختصر اینکه بنگالہ ملکی ست وسیع و زرخیز و کثیر المداخل

۹۶ الف

و هوایش بسبب شدت بارش باران و قرب دریای اعظم نهایت مرطوب است. (و خوراک مردم مثل اہل کشمیر و مازندران برنج است^(۱)).

و بتاریخ غره محرم ۱۱۵۶ هیک هزار و پنجاه و شش^(۲)، بعد از اقامت هفت ماه از مرشد آباد کوچیده، بنا بر خوف مرهه که باین طرف ہم منتشر شده باشد، از دریا عبور نموده، از راه پورنیہ، تربت متوجہ بلدہ عظیم آباد پٹنہ شدیم. و برچند مردم پورنیہ، بسبب بدی آب و هوا بامراض مزمنہ مبتلا بودند، لیکن بنا بر ضبط و نسق و حسن بندوبست نواب سیف خان برادر نواب امیر خان عمده‌الملک از بلیات دیگر محفوظ و مامون بودند.

ورود بہ عظیم آباد پٹنہ و خصائص آن :

و عظیم آباد شهریست معمور و پاکیزه و آب گنگا و جون و سایر انہار اطراف و جوانب مجتمع شده و از مابین^(۳) آن گذشته، در سرزمین بنگالہ بدریای اعظم ملحق می شود. و فرنگیان درین جا ہم خانہ ہای خوب بنا نموده، بامر تجارت مشغول بودند.

و برگ پان درین سرزمین خوب می شود. باطراف دور دست بدست می برند. و برنج عظیم آباد نسبت بہ برنج بنگالہ خوب و لذیذ می باشد. و اغنیای بنگالہ و آنجا بقیمت گران می خردند و می خوردند.

۹۶ ب

چون از مدتی، مزاج پادشاه منحرف و کسل مند بود و مکرر برای حکیم سید علوی خان تاکید می نوشتند کہ بزودی خود را بحضور (پور نور^(۴)) بفرستند، لهذا در کمال گری می کہ آفتاب در جوزا بود، از عظیم آباد حرکت نموده، از راه بنارس و الہ آباد و فرخ آباد

1. B. M., fol. 95, P. U. A., p. 150.

2. i.e. The 14th of February, 1743.

3. B. M., fol. 95 باین.

4. Ibid., fol. 95 b.

1. B. M., fol. 94 b.

2. The Mahrattahs, according to Gladwin, p. 151, always commence their military expeditions on the Hindoo festival of the Deshereh, which falls on the 10th of the moon of the month of Assin, corresponding with part of September and October.

بتاریخ دهم شهر جمادی الثانی سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و شش
هجری^(۱) به دارالخلافه شاهجهان آباد رسیده، از بیابان گردی و بادیه پیمائی
کذائی فارغ شدیم و آسودیم - و صوبه داران و فوجداران حدود هندوستان،
نیز بدستور حکام و عمال پادشاهان ایران و روم و عرب و یمن، نظر
بر کمالات ذاتی و صفاتی و عظمت شان حکیم علوی خان، درسهاننداری
و تواضع و خدمت و رعایت بقدر قدرت هیچ وجه کوتاهی نکردند
و در استرضای ایشان سعی موفور بظهور آوردند -

بیان مجملی از احوال نواب امیرخان عمده الملک :

درین ایام صوبه داران آباد نواب امیرخان عمده الملک بودند و
این حکومت و صوبه داری نه بخواهش خان مهزلبه بود، و نه بفرموده
و خوشنودی مزاج پادشاه، بلکه بواسطه خاطر داشت نواب قمرالدین خان
وزیراعظم و نواب آصف جاه بهادر نظام الملک - باین تقریب ایشان را
از حضور بدور فرستاده بودند^(۲)، زیرا که امیرخان مردی بود زیرک و
منصوبه باز - هر روز پادشاه را بانواع مختلف بزور لسانی و مزاج دانی
از نواب قمرالدین خان و مغلیه تورانی بد مظنه می ساخت و باین
وسيله و حيله مطالب خود را بانصرام میرسانید - لهذا نظر بر
غلبه مغلیه تورانی ایشان را بیپایان صوبه داری اله آبادی که از قدیم
بنام ایشان مقرر بود، از حضور پرنور مهجور نموده و دور انداخته
بودند - لیکن خان مذکور بعد از چند گاه، طرفه تدبیری بکار برده، که
نواب ابوالمنصور خان را که صاحب فوج ایران بود و مقابل اهل توران
می توانست شد از صوبه اوده بحضور پرنور طلبانیده و خود نیز آمده،
خدمت میر آتشی^(۳) از تغیر نواب سعدالدین خان بنام صفدر جنگ بهادر

۹۸ الف

مقرر کنانیده و خود بدستور قدیم کارهای خود را بزور چرب زبانی و
نکته دانی از پیش می برد، تا روزی که بتاریخ یوم جمعه بیست و
سوم شهر ذیحجه سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و نه^(۱) نوکر خودش
بجهت عنادی که از قدیم داشت، در دیوان عام، متصل دروازه جالی^(۲)،
زخم کتاری به پهلویش زده، بدارالبقا فرستاد - وابسته پای خان
مذکور، بعضی اشخاص را مغوی او بانی این امر شنیع قرار داده بودند -
بینه ارقام اسم آنها مناسب ندید که آن بعض الظن اثم^(۳)

۹۸ ب

چون مواجب سپاه و خدم و غیره قریب چهارده ماه بر ذمه داشت
و بسبب عدم اولاد حکم والا صادر شد که اموال او را
داخل بیت المال نمایند - لهذا نوکران صاحب طلب، مانع ضبط اموال و
دفن جامع^(۴) آن شدند - بعد از چهار روز که مقدمه تنخواه و مواجب سپاه
انفصال یافته، لاش آن عیاش، بشاش خوش معاش را بخاک
سپردند - چنانچه از تاریخ فوتش هویدا است :

تاریخ فوت و دفن امیرخان عمده الملک

به چویدار از بهر تاریخ سالش تأمل نموده به تکلیف مردم
بر آورد آه و ندا کرد باتف که تجهیز کردند روز چهارم
"عدد آه" را از ماده تاریخ دور باید کرد - چون تقریب اسم این
امیر این امیر در میان آمد، لهذا برخی از احوال حیات و مماتش
نیز بقلم آورد -

و حاکم فرخ آباد، محمد خان بنگش مریض بود،
بندگان حکیم علوی خان، بعد از ملاحظه نبض و دریافت احوال به
خیمه خود تشریف آورده، به بنده فرمودند که ازین جا بزودی کوچ
بکنید که این عزیز در شش هفت روز خواهد مرد - بعد از وقوع این واقعه

1. i.e. The 25th December, 1740.
2. At some distance from the throne is a railing, within side of which none but persons of rank are admitted. Gladwin, p. 156.
3. Qur'an, 49, 12.

1. i.e. The 21st July, 1743.

2. See detail in Ghulam Husain Khan Tabatabai's *Siyaru'l-Muta'akhhirin*, ii, p. 486-87.

3. i.e. The office of Mir Atish (Superintendent of Imperial Artillery, whose chief duty was the protection and safety of the persons of the Emperor and his family).

از خدمت ایشان استفسار نمودم که تعین (۱) وقت مرگ مریض از روی علم طبابت است یا کشف و کرامات؟ فرمودند، بکثرت مشغل معالجه و وفور تجربه.

فصل در ذکر رسیدن ایلچیان نادرشاه از ایران بخدمت پادشاه فردوس آرام گاه عهد شاه پادشاه هندوستان -

محمد علی بیگ و کریم بیگ، فرستاده، بای نادرشاه، از ایران آمده، بعتبه بوسی بندگان عهد شاه شرف یاب شده، یک صد زنجیر فیل و قبضه بای شمشیر مرصع بدستور هند و کثاری بای مرصع و دیگر مرصع آلات که باب ولایت ایران و عجم نبود و در آنجا چندان مصرف نداشت، مع نامه محبت شاهانه از نظر انور گذرانیده به خلاع و انعام نقد و جنس سرفراز شده و بعد از چند روز ظاهر ساختند که نادرشاه زبانی فرموده اند که بسبب محاربات توران و داغستان و روم و کثرت افواج و معافی سه ساله خراج رعایای ایران زری در خزانه نمانده، اگر بارسال پنجاه شست لک روپیه اعانت نمایند، در عالم اتحاد و برادری بعید نخواهد بود. فرستادن اقبال و اسباب مرصع بواسطه حسن طلب زر است. چون در نامه مذکور ازین مقدمه نبود، لهذا عهد شاه جواب صاف تنخواه نموده، فرمودند که برادر! شاه شاپان در هنگام وداع بمن گفته، رفته اند که بعد ازین هرچه در نامه بقلم خواهد آمد، راست و درست انگاشته، پیغام بای زبانی را برگز اعتبار نخواهند کرد. معینا بسبب ضعف سلطنت و تمدد و خیره سری زمینداران سرکش از صوبجات چیزی نمی آید و مخارج بیش از مداخل شده و در میان نامه ازین گفتگو مطلق نیاورده اند (۲)، زیرا که سوال زبانی را جواب زبانی کافی ست. و ظروف چینی و صندل و عود و غیره که در نامه درخواست شده بود، با احتیاط تمام ارسال داشته. هر چند بزبان پهلوانی در فرستادن زر دفع الوقت فرمودند، لیکن تا روزی که

خبر کشته شدن نادرشاه نرسید، خاطر امیر و وزیر و پادشاه و گدا متردد و مشوش بود.

فصل در ذکر نهضت فرمودن عهد شاه پادشاه بر سر علی عهد خان روپیله به تحریک و صوابدید نواب ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ میرآتش و نواب امیر خان عمدة الملک بهادر

در ماه صفر سنه یک هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری (۱)، جناب عهدشاه پادشاه بترغیب و تحریک نواب ابوالمنصور خان صفدر جنگ بهادر برای تادیب و تنبیه نواب علی عهد خان روپیله که در قصبه آنوله (۲) و بنگر (۳) و غیره کمال استقلال بهم رسانیده بود، تشریف بردند. علی عهدخان مذکور در ابتدا، سپاهی وضع بود، بزور طالع و شعور ۱۰۰ الف مصدر امور عمده شده، کار بای خوب از دست او برآمد و رفته رفته بانواع سعی و تلاش و جنگ و جدال و بخشش و بهتی که داشت، بعنایت خدای عز و جل متمول و مرفه الحال شده، کار بجای رسانیده که راجه کوه کهاون را بزور شمشیر و شجاعت مغلوب ساخته و باطراف و جوانب دست تطاول دراز کرده و لشکر و زر بسیاری حاصل نموده، خیالات ریاست که مکنون خاطر و ملحوظ نظر این فرقه است، بخاطر آورده، مرتکب افعال و اقوال و حرکات سرکشانه بلکه شاپانه گردید.

چون نواب صفدر جنگ صوبه دار اوده استقلال و استقامت وی را باعث خرابی ملک خود می دانست و او را خار سر راه خود می پنداشت، لهذا بعد از ورود آن حدود مباشر پیکار و مستعد کارزار شده،

1. i.e., Feb., March, 1745.
2. Aonla is 17 miles north of Badaun. See Ashirbadi Lal Srivastava, *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 107.
3. Bangarh is situated about 10 miles north of Badaun. Ibid., p. 110.

1. B. M., fol. 96 b : یقین

2. Ibid. fol. 97 نیاوردند

بضرب گوله پای توپ کلان بادشاهی علی محمدخان و توابع او را مشوش و مضطرب ساخت - نواب قمرالدین خان وزیراعظم که دختر علی محمدخان به پسر ایشان میر صدرالدین نامزد بود ، صلاح در استیصال او ندیده ، بخدمت پادشاه معروض داشتند که علی محمد خان اراده حصول شرف عتبه بوسی دارد - چون پادشاه از اصل کار اطلاع داشتند و رضامندی وزیر اعظم اهم الامور می پنداشتند ، طوعاً و کرهاً قبول فرمودند و علی محمد خان قبل از رسیدن عساکر پادشاهی بنا بر حزم و احتیاط ، اسوال و خزانه را در پیش نواب قائم جنگ پسر نواب محمد خان بنگش فرستاده بود - پادشاه رفتن آنجا را نظر بر ایام بارش و اختلاف آرای یاران معرکه آرا و عدم اتفاق امرای خورد و کلان موقوف نموده و بماحضر بنگرزه اکتفا نموده ، به دارالخلافه (شاهجهان آباد^(۱)) مراجعت فرمودند - و مقرر شد که علی محمد خان ترک سکونت این مکان نموده ، در جای دیگر توطّن اختیار کند ، لهذا وزیر اعظم ، فوجداری سرکار هند^(۲) که باعتبار تنخواه مغلیه تورانی بایشان تعلق داشت ، باو مقرر فرمودند -

فصل در ذکر کشته شدن نادر شاه از دست سپاه ، بلکه ایل خود که قوم افشار باشد

درین ولا از روی نوشته ارکان دولت نادرشاهی و زبانی آینده های آن نواحی بوضوح پیوست که نادر شاه بعد از حرکت نمودن از دارالسلطنت قزوین ، که بنده عاصی محرر این مزخرفات ، از آنجا مرخص شده ، احوال او را تا ورود آن حدود قلمی نموده ، بتوجه داغستان گردید ، زیرا که سابق برین ، ابراهیم خان ، برادر بزرگش در آنجا کشته شده بود ، و مردم داغستان را لزگی گویند و آنها در شجاعت و جرأت ضرب المثل اند - نادر شاه نظر بر اینکه

۱۰۰ ب

۱۰۰ الف

توران و هندوستان را بی محاربه و مشقت بدست آورده بودند ، با کمال تکبر و تجبر در خلا و ملا می گفت که اکابر داغستان را ابرار ایشان به قحبه خانه نشانیده ، عوض خون برادریم ابراهیم خان پنج هزار لزگی را گردن خواهیم زد - و از جناب الهی استعانت و استمداد نمی کرد - بنده مکرر از زبان مقربانش شنیده ام که در محاربات روم و هندوستان و توران و غیره وضی می ساخت و روی خود بر خاک می مالید و تضرع و نیاز بدرگاه ایزد قادر ذوالجلال جل شانہ می کرد - و در وقت مقابله با امرای هندوستان از اسب فرود آمده ، روی خود را بر زمین می مالید و میگفت :

من پیچم و کم ز پیچ هم بسیاری
از پیچ کم از پیچ نیاید کاری^(۱)

و در جنگ داغستان جمیع افعال و اقوالش سراپا لاف و گزاف و غرور و سرور بود ، لهذا بعد از مقابله و مقاتله با اقوام لزگی ، مردم لشکرش بسیار تلف شدند و اوضاع خواص و عوام برهم خورد و کمال اختلال باحوال شاه و سپاه راه یافت - هرچند آخر الامر بعد از مدت مدید که طرفین مضطرب شدند ، اقوام لزگی فرار نموده ، رو بکوہستان نهادند و غلبه نادر شاه ماند ، لیکن برطبق خواہش آن عاشق مناقشه و کشمکش بعمل نیامد^(۲) - بهر صورت از داغستان معاودت نموده و چندی در ممالک ایران سرانجام (و اسباب^(۳)) محاربه روم آماده ساخت ، متوجه سمت بلده کرکوک گردید و معموره های موصل و دیار بکر و غیره که در باب سیوم ذکر آن نواحی مرقوم است ،

1. B. M., fol. 98 b. reads :

از پیچ پیچم نیاید کاری من کم از کم ز پیچ بسیاری

2. Lockhart (*Nadir Shah*, p. 211) rightly says that the cost to Nadir in terms of man-power, as well as in material resources, was tremendous, and his prestige naturally suffered greatly from his failure to achieve any real success.

3. B. M., fol. 99, P. U. H., fol. 88 b.

1. B. M., fol. 98, P.P.L. fol. 52 b.

2. Gladwin, p. 162 reads سرپند .

تاخت و تاراج نموده به نجف اشرف و کربلای معلی معاودت نموده و بزیارت آیمه هدی رضوان الله تعالی علیهم اجمعین مشرف شده ، بجانب عراق عجم و خراسان نهضت فرمود .

چون بعد از مرخص شدن حکیم علوی خان حکیم باشی ، اطبای دیگر ، بواسطه استیلای خوف و دهشت ، نتوانستند که اصلاح مزاجش بکنند ، بنابراین سفاکی و بیبایی و طغیان غضب و غصه که بسبب معالجات حکیم باشی بسیار کم شده بود ، عود نموده ، هر روز باندک گنایی چشم مردم را بکارد از خانه چشم برآورده و عبث عبث کشتی حیات جمعی را بگرداب فنا غرق میکرد و باخذ و جر و مصادره خانه مردم را جاروب میداد . فرد

سه شایبی که بر رعیت خود میکند ستم
مستی بود که میکند از ران خود کباب

و علوی خان حکیم باشی نظر بر کمال مراعات و شفقتی که دریاره ایشان مبذول میفرمود ، بعضی اوقات در مقدسات معالجه کلمات حق که از دوی تلخ ، تلخ تر است ، می گفتند و نادرشاه آن را پسندیده میداشت و بعمل آورد . حکیم باشی همیشه در سعی و تلاش همین بودند که حدت طیش و غصه مزاجش تسکین پذیر شود و باعث رفاه خلق گردد . چنانچه در ایام تداوی ایشان ، طبع آتشبارش باین درجه اصلاح یافته بود که تا بیست روز و پانزده روز کسی را چوب نمی زد تا بکشتن و قتل چه رسد ؛ علی الخصوص ، در وقتی که درنواحی مازندران بتیر و تفنگ دست شاه را مجروح نموده بودند ، جای طیش و خشم و وقت برآوردن چشم با بود ، تأمل نموده ، احدی را متاذی و متغیر^(۱) نساخت تا هنگامیکه بخوبی تحقیق نکرد و بعد از مرخص شدن حکیم باشی تا چندگاه که مواد فاسده طغیان نکرده بود ، بهان منوال زندگی می نمود . و بعد از چندی که مواد فاسده طغیان نمود و

1. B. M., fol. 99 b and P. U. H., fol. 89 متضرر

اصلاح مزاج و اخراج مواد کما یبغی بعمل نیامد ، بدستور قدیم شروع بقتل و غارت خلائیق نموده ، کار بجای رسانیده بود که مقرر کرده بود که لشکریان ایرانی را که از اکثرشان متوهم و بدگمان شده بود ، از دست افغانه و اوزبک که معتمد و خیرخواه خود می پنداشت ، دفعه و واحده بقتل آورد و قاتلان را بجای مقتولان منصوب و مستقل سازد و شبی که او را کشتند ، صبح می خواست که آنها را بکشد ، چنانچه ملا فردوسی^(۱) ، مصنف شاهنامه سراپا اغراقش بعد از احقاق کشته شدن شاه ، این دوییت گفته ، نامش را خاتمه نوشت :

سر (۲) شب سر قتل و تاراج داشت
سحرگه نه تن سر ، نه سرتاج داشت
ازین (۳) گردش چرخ نیلوفری
نه نادر بجا ماند و نی نادری

مفصل این مجمل آنکه شب سیزدهم شهر جمادی الاول^(۳) سنه یک هزار و یک صد و شصت در حوالی بلده قوچون که از مشهد مقدس مفاصله سه منزل است ، محمد قلی خان ارومی^(۴) که کشیکچی باشی^(۵) و خویش و قوشون^(۶) او ، با هفتاد نفر از فرقه کشیکچیان یعنی مستحفظان و نگهبانان اصلاً از ترس جان و ضمناً باغواوی علی قلی خان

1. Mulla Muhammad 'Ali Tusi known as Firdausi-i-Second, hails from Tus, and claims to be a descendant of Firdausi. He accompanied Nadir Shah in all his military expeditions along with other attendants. See *Shahnama-i-Nadiri*, p. ix.
2. Ibid p., 224-25.
3. Ibid., p. 225 . یک .
4. According to Mirza Muhammad Mahdi (T. N. p. 461), Nadir Shah was assassinated in his camp at Fatehabad, two farsangs from Khabushan (Quchan), on the night of the eleventh Jumada'l Ukhra, 1160 (or June 8th, 1747). See also *Rauzat-al-Safa*, viii, pp. 564-65 ; Gladwin, p. 166.
5. Gladwin, p. 168 : اردبی . This appears to be incorrect.
6. i.e., A Commanding Officer of the body-guard. Ibid. p. 167.
7. B. M., fol. 100, P. U. H., fol. 90 ; P. U. A., p. 157 قوش

بر قتل شاه قسم خورد و بهم سوگند شده ، از انجمله در عین وقت معهود موعود ، پنجاه و هفت کس را براس و بیت مستولی شده ابا و انکار نمودند و سیزده نفر هنگام شب سراپرده را دریده و در حرم سرارفته ، اول خواجه سرای سپاهی را ، که مانع و متعرض آنها شده بود ، بقتل آورده ، متوجه خدمت پادشاه شدند^(۱) - خلاصه اختلاف روایات اینکه بگولی تفنگ و طیاچه و بضر ب شمشیر و کارد کارش باخر رسانیده و غرور شاهنشاهی و عالم پناهی و خیال سروری و سرداری از سرش بر آوردند^(۲) - سبحان من تعزز بالقدرة والبقا : و قهر العباد بالموت و الفناء -

گویند در ابتدای جانستانی و گیرودار شروع بغصب و غضب و طیش و فحش نموده و در انتهای بعجز و انکسار ملتجی شده بود ، لیکن از هر دو حرکت فائده ندید و ناچار بعالم بقا دوید و چون قبل از کشته شدن ، قبائل و جواهر و کارخانجات دیگر را همراه نصرالله میرزا بکلات (فرستاده بود^(۳)) ، لهذا عورات و جواهر

1. The execution of the plot, according to Mirza Muhammad Mahdi (T. N., p. 461), was committed to four persons, among whom were Muhammad Quli Khan Afshar, and Muhammad Salih Khan, the captain of his guards.

2. Although surprised in his sleep, says Sir Percy Sykes in his *History of Persia*, ii, 273, he killed two of the assassins before Salih Khan struck him to the ground.

After striking this blow, according to Gulistana, as quoted by Lockhart (*Nadir Shah*, p. 262) Salih Khan became suddenly stricken with terror and stood as if rooted to the ground; Muhammad Khan Qajar, however, retained his courage and, following up the attack with a well directed blow, cut off Nadir's head.

At the time of his death, says Professor E. G. Browne (*A Literary History of Persia*, iv, p. 138), Nadir Shah was sixty-one years of age and had reigned eleven years and three months. (A.D. 1736-47).

3. B.M., fol. 100 b, P. U. H. fol. 90 b ; P. U. A., p. 157.

آلانش از دست برد قجر و کرد محفوظ ماند - علی الصباح که سرداران و امراء بواسطه احقاق این واقعه عجیب تشریف بردند ، دیدند که شاهنشاه سر از تن جدا (برخاک^(۱)) افتاده ، پیره زالی بالای سرش نوحه میکند :

ه فلک کو دیر مهر و زود کین است
درین سهمان سرا کار وی اینست

مقیم نه یعنی درین باغ کس تماشا کند هر کسی یک نفس
درو بر دمی نو بری می رسد یکی می رود دیگری می رسد

۱۰۳ ب

لشکریان و اهل آن ولایت خزائن و سائر کارخانجات شاهی را بنحوی که در ممالک هندوستان و توران و روم و غیره از وی آموخته و تعلیم گرفته بودند ، تاخت و تاراج نموده ، سر آن سرور سراسر قهر را درپیش علی قلی خان برادرزاده اش که ساعی و بانی این امر بود ، فرستادند -

ه در پی بهم متصل افتاد همچون روز و شب
آشنایان را ز بهم نقصان پیایی^(۲) میرسد

ازین جا معلوم شد که پادشاهان را اعتماد بر نوکران (نمودن^(۳))
بهر از خویشان و برادرانست -

ه خویش است که در پی شکست خویش است^(۴)
بیگانه به بیگانه ندارد کاری

بعد از نه روز حسب الامر علی قلی خان لاش آن (فحاش^(۵))
دائم در تلاش را از مقتل برداشته ، بمشهد مقدس منتقل نمودند

1. B. M., fol. 100 b, P. U. H., fol. 90 b ; P. U. A., p. 157.

2. B. M. fol. 101, P. U. H. fol. 91 ; P. P. L., fol. 54 پیوسته

3. Ibid.

4. Ibid.

5. Ibid.

و روز پانزدهم بعد از قتل در مقبره ای که قبل ازین برای خود ساخته بود، دفن کردند^(۱).

ه شهنشاهی که از مور و ملخ افزون بدش لشکر گذرکن سوی قبرش تا ز موران کاروان بینی

بارها خورد است از خون شهنشاهان زمین
از سر فغفور دارد خاک چینی خانه با

۱۰۳ الف

تاریخ آن مخرب دیار و امصار، و مگر یار و دیار و اغیار،
ابجد خوان مدرسه، ملک داری، مدرس (الفاظ^(۲)) احکام لشکرکشی
و دشمن کشی، شجاع معرکه، حرب و مقاتله، مسند نشین (بزم^(۳))
ایفای وعده، راس و رئیس سرداران ملک گیر، چیزهای پوچ
گفته اند. این حقیر تحریر آنها همه مناسب ندیده، بهمین یک تاریخ
اکتفا نمود و دست از ارقام دیگران کشید. و آن این ست:

فی النار والسقر مع الجدد والیدر

۱۱۶۰ هـ

اگرچه این فرد زبان زد مردم است، لیکن الف لام بر پدر که
لفظ فارسی است، غیر قاعده است و تاریخ جلوسش "الخیر فی ما وقع"
گفته بودند. حق اینست که نادرشاه مردی بود، شجاع و دلیر و جزورس
و صاحب عزم جزم و دوراندیش و در امور ملک گیری و محاربه
و نفاذ حکم مهارت تمام داشت. اما ملک دار و آبادان کار نبود

1. The last remains of Nadir, states Lockhart (*Nadir Shah*, p. 264), on the authority of Curzon (*Persia and the Persian Question*, Vol. I, p. 165), were not allowed to rest in peace for long in this mausoleum at Meshhad. These were exhumed under the orders of Agha Muhammad Shah Qajar and brought to Tehran, where they were laid under the threshold of his palace, so that "whenever he went abroad he might trample upon the dust of the great persecutor of himself and his family."

2. B. M., fol. 101: انفاذ

3. P. P. L., fol. 54.

و بسبب (افراط^(۱)) فحاشی و بد زبانی و سفاکی و بی رحمی، مردم
او را بد می گفتند و باندک تقصیری که حاکم عادل عاقل حکم بچوب
زدن نکند، او (امر^(۲)) بگردن زدن میکرد^(۳) و از مضمون رباعی
شیخ علی حزین گفته، معلوم می شود که امام قلی بیگ پدر نادرشاه
پوستین دوز بود^(۴):

ه تا چند زمانه فتنه اندوز شود

هر گوشه کمان کین سیه توز شود

زید که جهانیان به پشمی نخرند

ملکی که نصیب پوستین دوز شود

۱۰۳ ب

مذکور سن و سال عمر نادر شاه:

بزرگی^(۵) میفرمود که سخن شیخ در حق نادر شاه قابل اعتبار
نیست، زیرا که دشمن یک دیگر^(۶) بوده اند و ملازمان شیخ صاحب

1. B. M., fol. 101 b, P. U. H., fol. 91 b; P. U. A., p. 158.

2. Ibid.

3. We mention here only one instance of his cruelties. During a campaign, when he was deep in trouble and the arrows were being shot at him from every side, one of his commanders ran towards him to protect his life. The commander stood in front of him facing the side where the danger was too much. On return from the campaign, he ordered that the commander should be presented to him. The commander, in hope of some reward worthy of his action and sacrifice in the battle-field, presented himself to the Shah. Nadir Shah asked him, "Why did he stand in front of him." The commander replied that he wanted to sacrifice his own life just to save the life of the Shah, who was in a great trouble. Nadir Shah flew into a rage and said, "Do you consider me as a coward and timid." He ordered the commander to be strangled to death at once. The order of the Shah was duly carried out. See *Nama-hai-Tabib-i-Nadir Shah*, p. 19.

4. *Kulliyat-i-Hazin*, p. 762.

5. The identity of this "distinguished person" is not disclosed.

6. B. M. fol. 101 b, P. U. H., fol. 91 b. بهمدیگر.

از ترس او بهندوستان تشریف آوردند، بهر حال سنین عمرش بواسطه عدم زائچ و تاریخ تولد بواقعی محقق نشد و نظر بر رنگ رو و استحکام اعضا و قوت قوی، پنجاه ساله می نمود^(۱) و بعضی می گفتند که در سنه یک هزار و نود و نه بوجود آمده است و در جای نوشته دیده ام که نادر شاه بیست و هفتم رمضان سنه یک هزار و یک صد و دو^(۲) در قریه از قرین^(۳) من محال ایورده متولد شده است و ریشش تمام سفید و دندان اسیا مطلق نداشت، ازین جهت غذای که احتیاج مضغ و چاودیدن داشت، نمی خورد و الا می بلعید و در هفته دو دفعه ریش را خضاب میکرد - و دندان پیش دهن که گزیدن و بریدن کار آنهاست، قائم و محکم بودند -

ه فسانه شد بجهان ملک و دولت نادر
نشان نماند از آن جاه و ملک و استظهار
دهد ستاند و گوید بگوش اهل زمانه
فاعتبروا منه یا اولی الابصار

بعد از وقوع این واقعه علی قلی خان برادر زاده اش خود را

۱۰۵ الف عادل شاه^(۴) نامیده، برفاقت و اعانت طهماسب خان جلایر و غیره

1. When Nadir rode through the streets of Delhi to Kabul Gate on the 7th Safar (16th May), 1152, Ashub was one of the throng of spectators in the streets, and obtained an excellent view of the Shah as he passed. Ashub states (Vol. ii, pp. 401-2), that Nadir looked young, was strongly built and held himself very erect; his beard and moustache were dyed black. He rode through the streets holding his head high and looking straight before him. See Lockhart, *Nadir Shah*, p. 154; *Nama-hai-Nadir Shah*, p. 39; Shafaq's *Nadir Shah*, p. 145.
2. Mirza Muhammad Mahdi (*N. T.*, p. 28) gives the date of Nadir Shah's birth as the 28th Muharram A. H. 1100 (22nd November, 1688). *Rauzat al-Safa*, viii, p. 514, also gives the same date of birth.
3. P. U. A., p. 159 reads قزوين, which is wrong.
4. See a detailed account on him in the *Nama-hai Tabib-i-Nadir Shah*, pp. 50-64.

امراء بر تخت سلطنت نشست و ده^(۱) کروڑ روپيه مسکوک و طلا و نقره و جواهر بی حصر و حساب مع تخت طاؤس و غیره که در کلات گذاشته بودند، متصرف شده و اولاد و احفاد نادر شاه را سوای شاه رخ میرزا^(۲) پسر رضا قلی میرزا که از بطن صبیّه شاه سلطان حسین صفوی بود، بقتل آورده، و ابراهیم خان برادر کوچک خود را نائب السلطنت و بسبب عداوت علی شاه با برادرش ابراهیم، و برآوردن چشمهای شاه رخ میرزا و علی شاه و انقراض دولت این دو برادر و سلطنت شاه رخ میرزا بعد ازین بقلم خواهد آمد^(۳) -

فصل در ذکر فوت نواب زکریا خان بهادر، صوبه دار
دار السلطنت لاهور، خلف الصدق نواب سیف الدوله
عبدالصمد خان بهادر صوبه دار ملتان که خاله زاده
حقیقی نواب قمرالدین خان اعتمادالدوله
وزیر اعظم هندوستان می شد

قبل از کشته شدن سلطان السلاطین نادر شاه، نواب زکریا خان خلف نواب عبدالصمد خان بهادر خاله زاده و یزنه حقیقی نواب قمرالدین خان بهادر وزیر اعظم هندوستان، صوبه دار کثیرالاعتدار و سردار و رئیس مغلیه تورانی و از اولاد حضرت قدوة الواصلین مرشد ابرار خواجه عیدالله احرار قدس الله سره العزیز، حاکم عادل و امیر جواد باذل، آبادان کار، ملک دار پنجاب و ملتان بمقتضای قضای الهی داعی حق را لبیک اجابت گفته، برحمت ایزدی پیوست^(۴) -

1. Riza Quli Hidayat Khan (*Rauzat al-Safa*, viii, p. 566) speaks of rupees fifteen crores.
2. He was at that time a young boy of fourteen. Ibid., p. 566.
3. This statement is entirely unfounded, and the author does not refer to it again anywhere.
4. According to Ghulam Husain Khan (*Siyar-ul-Mutakhkhirin*, iii, 856), Nawab Zakariya Khan died at Lahore on Monday, the 12th Jumada ii, A.H. 1158 (July 12, A.D. 1745).

بعد او عجلتاً حکومت آن صوبه نیابتاً به میر مومن خان که حل و عقد آن دودمان عدالت بنیان بود، مقرر فرمودند و بعد از چندی میر یحیی خان پسر بزرگ نواب زکریا خان بهادر مرحوم که داماد نواب وزیر اعظم بود، نائب^(۱) پنجاب مقرر شد و روانه دارالسلطنت لاهور شده، پس از ورود ایشان بان حدود و قابض و ضابط شدن بر صوبه، میر حیات الله خان^(۲) پسر کوچک نواب زکریا خان که قبل ازین در حین حیات پدرش، نادر شاه او را بشاهنواز خان مخاطب ساخته بود، و همراه خود بشاهجهان آباد آورد. بعد از رفتن شاه بولایت صوبداری ملتان بنام او مقرر کرده، مشاراً الیه بنا بر غلبه غرور جوانی و دولت و خبت طینت و شجاعت با پدر حقوق ورزیده و لوای مخالفت برافراشته، بغی اختیار نموده، باراده جنگ پدر بزرگوار از ملتان بر سر لاهور لشکر کشی کرده و آخر ذلیل و خوار شده، بشاهجهان آباد، نزد نواب وزیر اعظم که بهمشیره زاده حقیقی ایشان می شد، آمد و ایشان هم پیاس خاطر پدر بزرگوارش و نظر بر قبح کردار و اطوارش روی نداده و او ترک روزگار نموده در لباس درویشی در قصبه تلپت که در جاگیر مادرش بهمشیره نواب وزیر اعظم بود، رفته و تکیه بسته تا چندی از ندیمان و مخصوصان بدره کیش منتظر تشریف آوردن نادر شاه باز به هندوستان که تیغ داشت، نشست تا آنکه خبر وفات پدر و استقلال برادر بر صوبه پنجاب و ملتان معلوم او شده، دیوانه وار از تلپت تنها و پایپاده برآمده و بشاهجهان آباد هم نرفته بالا بالا از دریای جمنا عبور نموده، از آنجا بر شتر تیز رفتار سوار شده و در راه شروع به نگاهداشت سپاه نمود، تا رسیدن بدوابه بیست هزار سوار جرّار از سپاه پنجاب و سرهند که در یک روز

۱۰ الف

لکه سوار بهم می رسد، فراهم نمود. و آدینه بیگ خان^(۱) فوجدار دوابه نظر بر اخلاص قدیمی که با مشاراً الیه داشت و مخالفت با میر مومن خان که در عهد دولت میر یحیی خان مدارالمهام شده بود، با شاهنواز خان متفق و هراول و مدار علیه امور کلی و جزوی او شده، با جمعیت بیش از شمار باراده کارزار و انتزاع ملک جنگ میر یحیی خان عازم لاهور شده و تا شهر لاهور بنا بر گرویدگی مردم و ناموری و کرپزت آدینه بیگ خان که کهنه گرگ باران خورده آن پیشه بود، پچنگ بضبط درآورده و از آن طرف میر یحیی خان و میر مومن خان نیز مستعد جنگ شده، تا مدتی در شهر لاهور مصدر شور و شر، خون ریزی و شهر سوزی و جنگ و جدال گردیده و جنگ های عظیم بمیان آمده، آخر شاهنواز خان غالب و میر یحیی خان مغلوب شده، معه میر مومن خان دستگیر گردید. اگرچه بجان نجات یافتند، لیکن در قیدی که بدتر از قتل و مرگ بود تا روزی که بمقرر بود، مقید و مبتلا گردیدند. چون هر محنتی را راحتی و هر بلیه را نجاتی در دنبال است، میر یحیی خان بعد از آنکه یک دو سالی بان بلا مبتلا بود، انواع آزارها و عذابها را متحمل می شد تا آنکه باتفاق و حسن سعی خواجه شمس الدین خان داماد نواب چانخان بهادر که معزالیه داماد نواب عبدالصمد خان مرحوم و یزنه نواب زکریا خان بهادر مغفور می شد، پیایمردی اصیل کشمیری در خوان طعام نشسته و آن اصیل مذکور خوان را بقسمی که معه طعام در محبس برده بود، همان قسم سر بسته با میر یحیی خان برداشته از پیش چوکیداران و نگهبانان بدلیری و استقلال تمام بیرون برده

1. Adina Beg Khan was by caste an Arain. He was the son of Channu, an inhabitant of Sharqpur in Lahore Tehsil. He was born at Patti, near Lahore, and was brought up in a Moghal family. Starting his career as a Patwari he rose to the position of the Viceroy of the Panjab. Professor Dr. Mohammad Baqir, *Lahore: Past and Present*, p. 177.

1. B. M., fol. 102 b. ناظم

2. He was sometimes called by the nickname of Philauri Khan. See Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 40.

تا جای که خواجه شمس الدین خان با حافظ یار محمد خان خویشگی افغان قصوری که با پنجاه سوار از سر شام آمده، منتظر ایستاده بودند، رسانیده و آنها میر یحیی خان را از خوان بر آورده بر اسب باد رفتار سوار نموده، شبشب راه قصور سرکرده اتفاقاً بسبب سراسیمگی و بیست و ترس ضبط و ظلم و سفاکی شهینواز خان تمام شب در کوچه پای لاهور راه گم کرده، قریب بسحری یک مرتبه بصحرا برآمده، در چند ساعتی مثل برق و باد بقصور که پژده گروه از شهر لاهور مقاصد است، رسیدند و ازان مهلکه جان فرساخت یافتند^(۱) - علی الصباح که شاهنواز خان از خواب ادبار رسیدگی درآمد و مطلع شد که حریف را یاران باین قسم بر آورده برده اند، در دیوان مظالم نشسته، در باب تحقیق و تفتیش از تعذیب و عقوبت، آنچه در متخیله احدی نگذرد، با بیچاره چند بی گناهی جمعی را پردوز (تیر دوز؟) و جمعی را تا بسینه در زمین کنده، استاده کرد و بتیر و نیزه دوخته و چند کشمیری زنان اصیل را بگمان آن کشمیری جانباز، ریهانها در پستانها بسته و سیخها داغها کرده علی رؤس الاشهاد در فروج آن غریبان نهاد -

۱۰۴ الف

غرضیکه قیامتی غریب برپا نموده، هر چند بیشتر تجسس نمود، کمتر یافت - آخر بعد از جانشانی و هلاک، جمعی از رؤسای مصاحبان و فدویان میر یحیی خان که در قید معذب بودند، از وقوع این واقعه متحیر و مدهوش گردیده و ادبار رسیدگی خود معائنه مشاهده نموده، موجد افعال و کرداری چند که مطلق باحوال آدمی مناسبت نداشت، با وضع و شریف گردید و میر یحیی خان را معه آن کشمیری، خواجه شمس الدین خان از راه جو صحیح و سلامت بخدمت نواب وزیر اعظم و والدۀ ماجده اش که در شاهجهان آباد بود، رسانید -

۱۰۴ ب

1. It was the 23rd Zil-hijja, 1160 A.H., when the release of Yahiya Khan was secured. Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 47.

مال کار شاهنواز خان :

الحال مال کار شاهنواز خان و خبر آن مال قلمی می گردد، که بعد از خلاص یافتن میر یحیی خان بشامت افعال سراپا و بال خود از بسکه جنون و سودای سفاکی که از نادرشاه تعلیم گرفته بود، دیوانه شده و بیک بار حاکم ملتان و پنجاب و مالک ملک و ملک جد و پدر و برادر و قابض و متصرف اندوختههای پنجاه ساله نقد و جنس گردیده و نسبت پادشاه هندوستان و وزیراعظم اظهار بغی و طقیان نموده و لفظ فدویت محمد شاه از مهر بر آورده، این بیت کنده بود :

هـ الهی چو بر نیم آگهی چو نیت بخیر است خیرم دبی
چون ادعای کاذب بود، معاً اثرش بالعکس ظهور نمود و دور آن مهر را بدستور پادشاه هندوستان که اسمای اجداد اجداد تحت نشین صاحب سکه میکنند و آن را مهر اوزک می نامند، اسمانی گرامی اثنا عشر رضوان الله علیهم اجمعین کنده بود، زیرا که باعتقاد فاسدش، نادر شاه را شیعه امامیه اثنا عشری پنداشته بود - حال آنکه نادر شاه مقتید بدین و مذهبی نبود، بلکه میلان دلش بمذهب تسنن بیشتر ظاهر می شد -

بهر حال مومی الیه نظر بر باعث مذکور، برخلاف اجداد اجداد خود ترک مذهب تسنن نموده، امامیه شده بود^(۱)، بلکه بآن هم مقتید نبوده بر دختر سگهی عاشق شده - چون عذر سگهیت خود و اسلام او نمودند، جواب داد که

هـ مذهب عاشق ز مذهبها جداست
عاشقان را مذهب و ملت خداست^(۲)

1. See also Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, pp. 42-43.

2. *Masnawi-i-Ma'nawi*, p. 343, reads :

ملت عشق از همه دینها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست

وابگرو گفته که یک مرتبه از دین اسلام برآمده و سکه شده و کژابی گرو که در وقت سکه شدن معمول آن فرقه گمراه است، داده و دعوت طوائف الطائفه ضاله نموده، آن دختر را متصرف شد و نام خود سلطان سنگ گذاشت و یک مرتبه بر دختر حلال خور فریفته شده، رسوم آن فرقه کمینه را چنانچه باید بجا آورده، داخل آن گروه گردید و دختر ایشان گرفته، از اله بکارتش نموده، یکی از مصاحبان خود بخشید - غرضیکه طریقه معجون کثیرالشهر، قلیل الخیر برآمده بود و در ظلم و عقوبات و تعذیبات حجاج و هلاکو پیشش فی می نواختند -

با وصف این همه همت و بخشش لکه بخشی داشت که بآن تالیف قلوب خلق نموده - بعد از ضبط و نسق صوبجات متوجه مصادره و مطالبه متصدیان اجداد شده و مبلغهای لاتعداد و لا یحصی بدست آورده، سپاهی و قشونی جمع کرد که بی اختیار داعیه سلطنت بخاطرش جائیگیر گردیده، مصدر ظهور امور لازمه آن امر خطیر گردید و نظر بر اینکه داماد وزیر اعظم در قید من و خواهر وزیر مادر من است، کسی بچنگ من نخواهد آمد، مطمئن خاطر و فارغ البال، برچه بخاطر ظلم مأثرش می رسید، بعمل می آورد - بعد از خلاصی برادر تشویش و تردد زیادی بدل راه داده، علاوه آن، نواب اعتمادالدوله قمرالدین خان، نظر بر خلاصی میر یحیی خان بهادر که تا زمان قیدش وسواس آن بود که در صورت فکر تدارک آن ظالم سفاک اراده قتل او می نماید - چون ازین طرف خاطر جمع گردید، اراده رفتن بلاهور و اصلاح خرابی آن ممالک مصمم نمودند - شاهنواز خان از استماع این خبر بیشتر سراسیمه و بیحواس گردیده و احمد شاه ابدالی درانی که بعد از کشته شدن نادر شاه، شباشب از اردویش گریخته و بقندهار وطن اصلی خود رسیده، باجتماع و استظهار قوم و الوس خود و دیگر اقوام افغان چیغه سلطنت بر سر پر شر زده، باراده تسخیر کابل عازم

۱۰۸ ب

گردیده^(۱) و بر خزانه ای که نواب ناصر خان از کابل باردوی شاه می برد، دست یافته و بی جنگ و جدال بر کابل متصرف و تسلط شده^(۲) و تقی خان اخته شیرازی^(۳) را که از امرای نادر شاه و حاکم کابل بود، با خود متفق نموده و پشاور را نیز تسخیر نموده، اراده تسخیر نمودن لاهور داشت - بنا بر استماع مناقشه و مجادله این بر دو برادر باهمدیگر، قابوی دولت و اقبال خود تصور نموده، ۱۰۹ الف با دل قوی و املی فسیح روی توجه به تسخیر لاهور آورد -

فصل در ذکر عروج و خروج احمد شاه درانی و موسوم

به احمد شاه در دران و رسیدن به لاهور و بی جنگ

انهمزام شاهنواز خان و استقلال و تسلط شاه غارت پناه

بر دارالسلطنت لاهور و خرابی ممالک هندوستان

به تقدیر خالق مستعان

احمد خان خلف مجد زمان خان ابدالی سدوزی، متوطن

دارالسلطنت هرات^(۴)، از سرداران و سردار زاده های قوم خود است -

1. Siyar iii, p. 861.
2. See detail in Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, pp. 36—38.
3. Ganda Singh (*Ahmad Shah Durrani*, p. 29) on the strength of *Tazkira-i-Anandram*, p. 235, states that the Shirazi had only one eye and was nicknamed Kur, or the blind. Taqi Khan Shirazi, in fact, after being defeated by the troops of Nadir at Shiraz, was castrated (See p. 186 below) and deprived of one of his eyes on the order of Nadir. Hanway (Vol. iv, p. 244) says that Nadir had once taken an oath not to put Taqi Khan to death. For further particulars on him see Lockhart, *Nadir Shah*, pp. 241—43.
4. The tradition of Ahmad Khan having been born at Multan, as mentioned in Imam-ud-Din al-Hussaini's *Tarikh-i-Husain Shahi*, p. 11, can be correct only on the assumption that, on account of troubled times in Herat, his mother was sent to Multan for child-birth. Mir Ghulam Muhammad Ghubar, the author of *Ahmad Shah Baba-i-Afghan*, does not agree with this. According to him (pp. 35—41), Ahmad Shah was born at Herat in A.H. 1135 (October 1722—September 1723) during the life time of his father. See Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 15.

بنا بران نادر شاه ایشان را بسر خود نمی گذاشت که مرتکب تمرد و سرکشی شوند - با وصف آن ، مردم ابدالی که در سرکار نادر شاه ده باشی و یوز باشی و منکباشی شده بودند ، خفیه اظهار اطاعت و انکسار بخدمتش می نمودند و در حرف و حکایت بکنایه و صریح ایما و اغوا بر خروجش می کردند و او نیز انتهاز قابو و فرصتی ملحوظ داشت تا آنکه روزی که نادر شاه حکمرانی را موقوف نموده بعالم جاودانی شتافته ، فانی شد - بعد از وقوع این واقعه جمیع سرکرده های ابدالی علانیه آمده ، بخدمتش مطیع و منقاد شدند - خلاصه اینکه احمد شاه با وصف اراده فاسد افواج قزلباش بمردانگی و ضرب شمشیر از آن حیص و بیص صحیح و سلامت بر آمده ، تاج شاهی بر طبق اشاره شاه مجد صابر درویش بر سر گذاشته ، وارد دارالقرار قندهار گردید -

۱۰۹ ب

احوال تقی خان اخته :

و قبل از ورود او ، تقی خان اخته شیرازی که مدتها با نادر شاه در حکومت شیراز دم مخالفت زد و بعد از محاربات شدید اسیر شده و نادر شاه بر دو خصیه او را بر آورده ، اخته اش کرده بود^(۱) و مردی محیل و مزور بود - بعد از اطاعت و رفاقت نظر بر کارکردگی او نادر شاه حکومت کابل و پیشاور و غیره باو حواله فرمود - درین ولا باتفاق نواب ناصر خان بهادر صوبه دار کابل و نور مجد خان و کدهو خان و غیره سرداران آن نواحی خزانه شاهی می برد که احمد شاه در راه ملاقی شده و برین خزانه بغارت و ضبط دست یافته^(۲) و در میان هم دیگر تقسیم نموده ، سرماییه استظهار

1. See also Siyar, iii, p. 861.

2. Sykes, in his *History of Persia*, ii, 275, states that among the jewels seized on this occasion was the famous diamond known as the Koh-i-Noor, or "Mountain of Light", which now adorns the crown of the British Sovereign. But this seems not to be the fact, as the treasure convoy was intended for Nadir Shah's camp

See next page.

و اقبال و دولت خود ساخته^(۱) و احمد شاه بموجب گفته درویش مذکور که احوالش بعد ازین بقلم خواهد آمد ، نور مجد خان و غیره را بقید نموده ، مشغول تحصیل خزانه منهوبه نادر شاه از متغلبان شده و اجتماع اصحاب سیف و آلات حرب و مقاتله شده ، مجد تقی خان شیرازی را قسم داده در سلک امرای عظیم الشان خود بمنسلک گردانید و سال جلوس احمد شاه ، انتقال نادر شاه است :-

ه یکی^(۲) را بسر بر نهد تاج و تخت یکی را بخاک اندر آرد ز تخت ۱۱ الف

ه پست سلطانی مسلم مرورا نیست کس را زهره چون و چرا

متوجه شدن احمد شاه درانی به تسخیر پنجاب :

بهر حال چندی در حوالی قندهار و کابل و پیشاور مانده و اسباب محاربه مکمل نموده و عمال را بواسطه تحصیل مال و حصول باج و خراج باطراف و جوانب تعیین فرموده و خود بعد از ترتیب افواج که از دوازده^(۳) هزار سوار و پیاده بیشتر بودند ، باراده تسخیر هندوستان از دریای ائک عبور نموده و تمام راه فوجها نگهبان داشته ، تاخت و تاراج تا دارالسلطنت عنان تصرف باز نکشید - شاه نواز خان ، حاکم پنجاب ، توپخانه ای که داشت باستعداد تمام بدور شهر چیده ، مستعد مقابله و مقاتله گردید -

and was not coming from Nadir's camp as erroneously stated by Lockhart (*Nadir Shah*, p. 263). As such, the question of the Koh-i-Noor being in the treasure convoy does not arise. It should be emphasized here that Nadir Shah generally kept the Koh-i-Noor in his personal custody.

1. This great liberality on his part, says J. P. Ferrier in his *History of the Afghans*, p. 70, did more for his future career than all his private virtues and his noble origin.
2. Bostan-i-Sa'di, p. 2.
3. According to A. L. Srivastava (*The First Two Nawabs of Oudh*, p. 117), Ahmad Shah crossed the Indus with 25,000 troops. About 18000, as given by Sir Jadunath Sarkar, in the *Fall of the Mughal Empire*, i, 207, is, therefore, more reliable.

بیان احوال و کشته شدن شاه صابر درویش که پیر شاه درانی
بود بحکم شاه نواز خان :

و بابا صابر شاه درویش که برای زیارت مقابر اولیاء و ملاقات والدۀ خود که در لاهور بود و آوردن شاهنواز خان بملازمت شاه بشهر تشریف فرموده بدرجۀ شهادت رسید -

مفصل این محمل آنکه از زبان معتمد الممالک محمد یار خان ضراب باشی که رفیق قدیم درویش مذکور بود، مسموع نموده بقلم می آرد که بابا صابر نام نعلبند پسری وجیه که خالی از ولولۀ عشق و جذبۀ جنونی نبود از وطن خود لاهور برآمده، بسمت کابل و قندهار و برات تشریف برد و دران ایام که نادر شاه کشته شد، بابا صابر خیمۀ کوچکی استاده نموده، بطور اطفال بازی می کرد - از وی سوال کردند که درویش! چکار می کنی؟ جواب داد که ایام سلطنت نادر شاه منقضی شده و این خیمۀ بادشاهی احمد شاه است که برپا میکنم - بحسب اتفاق در بهان ایام واقعه کشته شدن نادر شاه رویداده، تسلط احمد شاه صورت پذیر شد - بنا بران در جمیع امور فرمودۀ درویش مذکور را مسلم می داشت و کالنگش فی الحجر می پنداشت و بر طبقۀ اشاره ایشان ابدالی بدرانی و بادشاه بدر دران موسوم شدند (۶) -

مختصر اینکه درویش با وصف منع شاه و سپاه محمد یار خان ضراب باشی را همراه گرفته، زیارت مقابر اولیای لاهور و ملاقات والدۀ ماجدۀ خود مشرف شدند - درین اثنا برکاره های شاهنواز خان خبر بردند که ماحر احمد شاه بشهر آمده است، می خواهد که توپخانه این طرف را باطل سازد - شاه نواز خان، مردم تعین نموده که نگذارند

1. Sher Muhammad Khan, on the other hand, in his *Ansab-i-Rausa-i-Dera Isma'il Khan*, 31b, says that the Pir who gave the title of Durr-i-Durran to Ahmad Khan was Hazrat 'Umar of Chamkani near Peshawar.

که باز به لشکر خود معاودت نماید - بنا بران معرفت آدینه بیگ خان با شاهنواز خان ملاقات نموده، بانواع غیر محمودۀ مجذوبانۀ با او گفت و گو نمود - هرچند نواب مذکور با او یادب سلوک کرد، او بعنف و خشونت مجاب می شد - حاصل کلام اینکه درخواست درویش را، که به ملازمت شاه برود، قبول نمی کرد و اظهار وی را ایشان بغصه جواب می دادند - آخر الامر از اصلاح مایوس شده، درویش را ۱۱۱ الف مع ضراب باشی محبوس نمودند - روز دیگر کارپردازان معروض داشتند که زنده گذاشتن این ساحر، موجب خرابی ست، لهذا درویش بیگناه را برده، رویروی مسجد جامع بادشاهی بانواع قبیح هلاک ساختند (۱) :

از زبان کلک نقاشان شنیدم بارها

بی زبان نرم کی صورت پذیرد کارها

و بهان جا دفن کردند و ضراب باشی بجایت و سفارش سرکرده های شاهنواز خان که سابق برین در حق آنها نکوئی نموده بود، قووظ ماند (۲) -

1. According to the *Umda-tu-Tawarikh*, Vol. I, p. 122, his stomach was ripped open, mounted on a camel, and in humiliation, he was paraded in the streets of Lahore. The tomb of Sabir Shah is situated on a high circular platform of bricks at the back of the Imperial Mosque (Badshahi Masjid) towards the Taksali Gate. *Umda-tu-Tawarikh*, I, 122 ; Goulding, *Old Lahore*, 73 ; S. M. Latif, *Lahore*, 75, 117.

2. See more detail in S. M. Latif's *History of the Punjab*, pp. 216-17.

شیدن احمد شاه درانی خبر شهادت پیر خود و
بعزم انتقام دیوانه وار بر افواج شاهنواز خان یورش
نمودن و بی جنگ هزیمت یافتن سپاه لاهور و
سراسیمه گریختن شاهنواز خان بطرف شاهجهان آباد
و بناء بر استصواب و اشاره نواب قمرالدین خان
وزیراعظم در قلعه بادشاهی مقید و محبوس شدن

و تسلط احمد شاه بر دارالسلطنت لاهور -

احمد شاه درانی بمجرد استماع خبر شهادت پیر خود، جوانمردانه
بر اسپ غیظ و خشم سواری نموده و بی اختیار دیوانه وار بیابان از
دریای راوی اسپ بآب زده، با فوج و قشون عبور نموده جلو ریز
بر افواج مغلیه شاهنواز خان یورش آورد - افواج مغلیه تاب آن حمله
نیاورده، بی جنگ رو بفرار نهادند و شاهنواز خان که شامت افعال خود
را معاینه و مشاهده می کرد و بر شجاعت و استقامت آنها اعتماد کلی
داشت، باستظهار همین با مصدر این همه بابائیه می شد -

بمجرد انهمام آن فرقه مضطرب و سراسیمه شده، عجالة للوقت آنچه
از جواهر و زر سرخ بمقدور برداشتن یافت، همراه برداشته و ناموس و
عیال را حواله یغائیان موکل اسباب سلطنت مستعار نموده، از راه دیگر
عازم دارالخلافه شاهجهان آباد گردید -

نواب قمرالدین خان که درین ایام با افواج بحر امواج هندوستان
باتفاق شاهزاده و نواب صفدر جنگ بهادر و ذوالفقار جنگ بهادر و
راجه ایشری سنگه^(۱) پسر راجه جی سنگه سوی کچهواپه
وطندار آن پیر باراده تنبیه و تادیب احمد شاه عازم لاهور شده،
بسرای کهرونده که مابین کرنال و پانی پت است، دائره اجلال داشتند -

1. On him see p. 211 below. p. 211.

رسیدن شاهنواز خان بخدمت نواب وزیر و مقید و محبوس شدن :

خبر رسیدن شاهنواز خان شنیده و خلفالصدق خود رستم زمان
نواب معین الملک بهادر^(۱) را مع فوج پیشتر فرستاده، او را نزد خود
طلبیده، مشار^۲ الیه پیر شب رفته، بملازمت ایشان دست بسته رسیده
و روی نیافته، محبوس گردیده، بهان شب در رتبه زنانه نشانیده،
روانه حضور نمودند و معروض داشتند که گناهگار پادشاهی را فرستاده ام،
در باره او هر چه بخاطر مبارک رسد، بعدل آرند - بادشاه بموجب استشاره
و استرضای وزیر الممالک مشار^۳ الیه را محبوس نموده، حواله گماشتگان
نواب ابوالمنصور خان بهادر صفدر جنگ میرآتش فرمودند که
باحتیاط نگاهدارند تا بعد از فتح بر درانی آنچه مصلحت وقت باشد، بر
طبق صوابدید وزیر اعظم در باره او بظهور رسد -

نواب معزالیه بنا بر رعایت و جانب داری هم مذهبی و نظر
بر عواقب امور که علت غائیش مخالفت و عداوت با تورانیان بود،
به باطن و ظاهراً پاس خاطر و رعب و ہیبت نواب وزیر الممالک بهادر
که همشیره کلان ایشان فخر النساء بیگم مادر شاهنواز خان می شد و
این را نسبت به میر یحیی خان بسیار دوست تر می داشت، نموده، و
بسیار بعزت و احترام در قید نگاهداشته و خود هم هر روز برای دیدنش
رفته، انواع لطف و اشفاق بحالش مبذول می داشتند و بعد از
شهادت نواب وزیر اعظم که ایشان خود وزیر و مدارالمهام کلی و
جزوی سلطنت هندوستان شدند، مادرش را والده خوانده و او را از قید
بر آورده و بملازمت احمد شاه بادشاه برده، بمنصب هفت هزاری،
هفت هزار سوار و صویداری ملتان از تغیر نواب معین الملک بهادر
سرفراز فرموده و در یک روز سامان هفت هزاری گری او از سرکار خود
درست نموده، بملتان فرستاده، روکش نواب معین الملک بهادر
نمودند - و او بملتان رسیده در اندک فرصتی مواد استقلال و فساد

1. His real name was Mir Muin-ud-Din Khan, popularly known as Mir Mannu, and later on, was entitled Muin-ul-Mulk.

مرتب و مهیا نموده^(۱)، بیباکانه با فوجی زیاد از حد که هم‌اش مغلیه و اوزبکیه و قزلباشیه افواج نادر شاه بودند، که بعد از کشته شدنش خواهان سر کرده بهادری جواد بی واقع طلبی بودند و نمی یافتند - همین که آوازه رسیدنش بملتان شنیدند و بر داعیه او اطلاع یافتند، از توران و ایران و اطراف بلخ دو اسبه دویده، بخدمتش پیوستند و او بغرور این قشون بعزم رزم نواب معین الملک بهادر که بی شبه شکار خود می پنداشت، گردید و متوجه لاهور شد. ازین طرف، ایشان هم رد سائل را واجب دانسته و از لاهور با فوج ظفر موج بمقابلش حرکت نموده، به ملائمت و آدمیت سلسله جنبان صلح رحم و قرابت شده، بصلح و صلاح را بنمون شدند، بلکه تا باین حد رفتگی نموده که صوبه داری ملتان هم باو تواضع کردند که او برصوبه خود ناظم و ایشان بر صوبه پنجاب ضابط باشند. او بحکم جنون هور و غرور پشت گری وزیر، مطلق سخن معقول شنو نشده، دلیر تر و مغرور تر گشته.

جنگ نواب معین الملک بهادر و شاهنواز خان و کشته شدنش در میدان:

بر چند منزلی لاهور مقابل طرفین رویداده و در میدان جنگ صف سخت بمیان آمده. بعد از ظهور غلبه آن طرف که مشار^{الف} الیه صفوف این جانب را برهم زده، متوجه قلب که نواب معین الملک بهادر فیل سوار، پای تمکین و ثبات کوهوار بمیدان کارزار استاده بودند، شد، و بحکم اجل رسیدگی مقابل فوج راجه کوڑا مل بهادر، که سابق برین در ایام تسلط و تغلب او بر پنجاب، مشار^{الف} الیه دیوان و مدارالمهام آن آشفته مغز، دیوانه کام بود و الحال نظر بر قدر دانی و آدم شناسی، نواب معین الملک بهادر که عاشق آدم بکار بودند، بعد از قید، خلاصی یافته و در بندگی ایشان سرفراز شده،

1. See full detail in the *First Two Nawabs of Oudh*, pp. 138-39.

درین مدت مصدر خدمات عظیمه و فتوحات جسیمه گردیده، روز بروز پایه ترقیش بمدارج کلی مرتفع شده، درین جنگ مدار کاروبار و هراولی سپاه ظفر اقتدار بر او مقرر بود، گردیده و فوج او را برهم زده، تا فیلش رسیده بود که بیک ناگه بضرب گولی بندوق از تفنگ قضا و قدر بر سینه پرکینه خورده، جان بحق تسلیم نموده، خود را از درد سر شور و شر و عالمی را از فتنه و آشوب نجات داد^(۱).

بعد ازین فتح نمایان، سر او را که راجه کوڑا مل بریده، مع مبارکباد فتح بخدمت نواب معین الملک بهادر فرستاده بود. ایشان ملاحظه نموده، یاد صحبت با و پنگامه پای و اخلاصی که از زمان قدیم و آوان طفولیت با هم دیگر داشتند و هم بازی و هم پیاله و نواله بودند، یاد فرموده و بر قتل او غم و غصه و افسوس بسیار خورده، با لاش مقطوع الراس یکجا مدفون فرمودند.

گویند یحیی خان چون برین وقائع اطلاع یافت، گفت: من حضر بعیراً لایحه فقد وقع فیہ. بهر حال بعد از گریختن شاهنواز خان از لاهور در ماه محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری باده معموره دارالسلطنت لاهور مفت و مسلم در تصرف شاه درانی در آمد تا یک ماه و چند روز بلکه تا چهل روز تمام در آنجا مانده^(۲)، بانواع زجر و توییح و اقسام عذاب و شلاق مبلغ پای خطیر از ساکنان این مکان مصادره و مطالبه نموده و لشکریان نیز بر طبق ارشاد قول شیخ سعدی رحمه الله:

هـ (۳) به نیم بیضه چو سلطان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

1. See a detailed account of this battle also in the *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 25b.
2. *The Siyar*, iii, p. 898, gives the period of stay of Ahmad Shah at Lahore as one month. See also Anandram, pp. 326-330.
3. *Gulistan-i-Sa'di*, p. 96.

بعمل آوردند - ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها و جعلوا اعزة اهلهما
اذلتهم^(۱) بنظهور آمد و احمد شاه ابدالی درانی الحال در بلده لاهور
بتاخت و تاراج مشغول گذاشته ، بمطلب دیگر می پردازیم -

محرر و ناقل این اوراق که از نسخهٔ اصلیش نسخه بوداشته ،
یعنی بندهٔ کثیر الذنوب محمد بخش متخلص به آشوب که درین هنگامه با
در بندگی نواب وزیر شهید اعتمادالدوله چین بهادر قمرالدین خان
نصرت جنگ و درین جنگ رفیق نواب معین الملک بهادر خلف الصدق
ایشان من اوله الی آخره تماشائی نیرنگ قدرت پای الهی بود ،
بموجب فرمایش و تکلیف صاحبزاده بلند اقبال، این وقائع را مفصل بی مبالغه
و اغراق قریب بس چهار هزار بیت در وزن شاهنامه بحر تقارب که
این بحر مثنوی گویا مخصوص رزمیه است ، برشته نظم کشیده ، موسوم
به "کارنامه" ساخته - فی الحقیقه رساله لطیفی واقع شده، این چند برای
استشهاد این مدعا انموذج مرقوم می شود - از "کارنامه" بنده راقم
محمد بخش آشوب :

۱۱۳ الف

اشعار از کارنامهٔ محمد بخش آشوب :

کنون ای ترا گوش با هوش یار
ز من این وقائع بیا گوش دار
که از کینه و مهر گردان سپهر
ز نیرنگی تابش ماه و مهر
چنین یاد دارم که در روزگار
بسال صد و شصت بریک هزار
چو نادر شهنشاه ایران زمین
باقبالش ادبار آمد قرین
بدشت قوچون با قشون و سپاه
بر افراخته بارگه تا بمه

1. Qur'an, xxvii, 34.

شبی غافل از گردش روزگار
برگشته روزی فتادش دو چار
چو بخت بدش رفته در خواب مرد
بجانش قضا تیغ کین تیز کرد
بشمشیر افشار ایل خودش
اجل خنده بر زندگانی زدش
ز پا چکمه و از سرش تاج رفت
قشونی که بودش بتاراج رفت
خزائن برون رفته از کف همه
نماندش بگردن بجز مظلمه
شکوه شهنشاهیش رفته گم
بجان خون درویش زد اشتهام
بر و بوم ایران کران تا کران
ز قتلش برآشت گفتم جهان
بهر سو ز غوغای آن شور و شر
ز خواب گران فتنه برداشت سر
بهر سر ز آوازه مرگ شاه
به پیچید سودای تاج و کلاه
قشون بی سر و رفته شاه از میان
بهم دیگر افتاد پیر و جوان
ز خویشان و اقوام نادر شاهی
بشمشیر کین عالم آمد تری
جوانیش ناگه ز هم صحبتان
سر و سر گروه الوس تپان
تهور پشاهی به جرأت شمیر
سپه مست سودای تاج و سریر

۱۱۴ ب

در اقوام افغان سقاک خو
 به ابدالیهان شهرت ایل او
 زمان خانش نام پدر در جهان
 سسمی به احمد یل نوجوان
 ز مرگ شهنشاه خرم دلش
 مراد همه عمر شد حاصلش
 به دیگ پوس پخته سودای خام
 بصاحب خروجی برآورد نام
 گذشته سر نخوتش ز آسمان
 سوی راست زد جیغه همچون شهبان
 به نیروی ایل و الوسی که داشت
 سر کبر تا اوج گردون فراشت
 شبشب ز اردوی ایران خدیو
 گریزنده شد مرد پر مکر و ریو
 رفیقش بهان مردم هم تبار
 شتابنده شد جانب قندهار^(۱)
 در آن سر زمین کرد تاراج مست
 ز مال شمش گنجی آمد بدست^(۲)
 بتاراج آن گنج بی ریخ و درد
 ز طالع چو فیروز گردید مرد
 علی الرغم مسک خداوند جود
 به لشکر به بخشید چیزی که بود

۱۱۵ الف

1. Ganda Singh (*Ahmad Shah Durrani*, p. 29) on the authority of *Tarikh-i-Ahmad*, 11-12, says that in the neighbourhood of Farrah, an army of a few thousand Persians came to block his way, but they were easily pushed aside by the Afghans, who arrived at Qandahar in due course without any further obstruction.
2. See p. 186 *Supra*.

به مشهوری بذل سیم و زرش
 ز هر شو سپه گرد شد بر درش
 ز بلخ و بدخشان و جیحون کنار
 ز کابل زمین و دگر قندهار
 قباحات نهمهان تاراج کام
 به یقهای مال کسان خورده وام
 قرقچی^(۱) و دزد و حرامی همه
 چو گرگان غارت گر هر ربه
 وقائع طلب مردم شوره پشت
 گرفتند دامان حکمش به مشت
 ورا خوانده بر خویشتن شهریار
 به ایلی شدندش رعیت شعار
 سلح شور افواج آهن جسد
 به تسخیر عالم شدندش بلد
 بر آغالشش از پی شور و شر
 دگر گونه بر بست هر یک کمر
 ز اغوای لشکر یل پر غرور
 چو پیل شد ار پیشتر بوده مور
 بگیتی شدش سلطنت آرزو
 فضای جهان تنگ جولان او
 نخست از وطنگاه خود قندهار
 بکابل زمین تاخت تسخیر کار
 مگر بود نائب دران تخت گاه
 تقی خان نسناس قدم بوس شاه

1. A Game-keeper.

پتانرا ز خود دیده پر زور تر
 نه پیچید از حکم و فرمانش سر
 چو کابل گرفت آنچنان رایگان
 شدش عزم تسخیر هندوستان
 قزلباش و افغان و اوزبک بهم
 چو شد متحد فتنه بر زد علم
 بیک تاخت سر جیش غارت پتک
 پشاور گرفت و گزشت از اٹک
 ز اشراف هر سفلہ باج خواست
 کران تا کران شور تاراج خواست
 ز اردوی شه تا بآن قندهار
 ز کابل زمین تا پشاور دیار
 چه در کوپسار و چه در پهن دشت
 دلیری صف آرای رزش نه گشت
 هر سو ز آوازه نام او
 یلان را گریزندگی گشت خو
 به پیش رخ آن حشروان هجوم
 هر آن قریه کآمد بهر مرز و بوم
 نه کشت و نه دیه از چنان فوجها
 نه آباد سالم نه ویران رها
 هر سو در اثنای کوچ و مقام
 ز ظلم و تعدی ربودند کام
 کمر بند ویرانی هر دیار
 ستمگار کی جسته کسب و شعار
 هر جای هر چیز از هر که بود
 شمردند میراث باب آن جنود

۱۱۵ ب

رعایا بغم وز فرح جفت و طاق
 بجان زان تکالیف مالایطاق
 عزیزان ذلیل و ذلیلان هلاک
 همه خاک بر سر به تن جامه چاک
 نه کس داد رس فی دلاسا شعار
 نه کس دل ده و فی کسی غمگسار
 ز یک فوج اگر جسته سالم بیرون
 فتاده گرفتار دیگر قشون
 سخن مختصر دشمن پر غرور
 ز چنهاب و جهلم نموده عبور
 به یغای هر بلده چستش کمر
 به پنجاب شد موجد شور و شر
 به تسخیر آن ملک پر آرزوی
 به پیکار لاهوریان کرد روی
 بیک غرش ضیغم کینمهند
 پهلنگان لاهور روبه شدند
 ز جنگش گریزان و دل پر ز درد
 سپردند میدان باو بی نبرد
 چگویم دران خطه کز برگ و ساز
 چه آمد بدستش دران ترکتاز
 ز تاراج و از حرق و از قتل عام
 نماند از سلامت دران مرز نام
 ز بیداد افغان کران تا کران
 ازان شهر بر شد بگردون فغان
 ز یغا و از غارت و قتل عام
 نماند از سلامت دران مرز نام

۱۱۶ الف

ز تاراج و غارت دران بوم و بر
نماند از کهن خاندان با اثر
حذر از چنان دشمنی پرستیز
امان الامان از چنان رستخیز

فصل در ذکر حرکت نمودن بندگان سلطان احمد
فرزند عهد شاه بادشاه باتالیقی نواب وزیر اعظم و اتفاق نواب
صفدر جنگ بهادر میر آتش و غیره امراء باراده مقابله و جنگ
احمد شاه ابدالی درانی -

چون بندگان بادشاه هندوستان از مدتی علیل و کسالمند بودند ،
للهذا امرای عظام معروض داشتند که هرگاه جناب حضرت بنا بر
ضعف مزاج به ذات گرامی خود تشریف نمی برند ، بهتر اینست که
شاهزاده بلند اقبال را مرخص فرمایند که دران صورت احدی از امراء
درخواست منصب و جاگیر نخواهد کرد و اگر رخصت ایشان منظور
نیست ، پس می باید که مبلغ شصت لک روپیه^(۱) برای
مواجب افواج نو، نگهداشت امراء و برکدام را جاگیرات جید مرحمت
فرمایند . چون بندگان بادشاه بر جدائی پسر اصلاً راضی نبودند ،
ضرورتاً خزانه را خالی کرده ، مبلغ شصت لک روپیه نقد حواله نواب
قمرالدین خان وزیراعظم و نواب صفدر جنگ میر آتش و نواب
ذوالفقار جنگ خالوی نواب مهید علیا ملکه الزمانی که خسر پوره
بادشاه شهید مرحوم فرخ سیر بهم می شد و ایشری سنگه پسر راجه
جی سنگه سوای کچهواپه که صاحب نسبت سلاطین بهم بود و
نواب سعدالدین خان میر آتش و غلام محی الدین خان بیوتات و راجه

1. Out of Rs. 60,00,000, Safdar Jang's share was alone eight Lakhs and fifty thousand Rupees. He was, in addition, given Ambala and some other parganas in Jagir. The request of Ishwari Singh of Jaipur for the fort of Ranthambor was, however, rejected on the advice of the Vazir and Safdar Jang. See *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 118.

بخت سنگه پسر راجه اجیت سنگه رانهور زمیندار جوده پور و میرٹھ
و غیره جاگیرات و زمینداری های خاطر خواه مرحمت نموده ، مرخص
فرمودند و سرداری کل و ضابط و رابط امور کلی و جزوی نواب
وزیراعظم شدند و امرای دیگر تابع و ایشان متبوع قرار یافتند و
فی الواقع اگر قضای ایشان دران جنگ نمی رسید ، بوجه احسن
صورت کار نقش پذیر می شد ، بلکه داعیه پای بلند بتصمیم اراده مصمم
داشتند که موجب رونق سلطنت خراب شده می شد .

از "کارنامه" بنده راقم آشوب :

۱۱۷ الف

همه غافل از گردش روزگار
که ما در چه کاریم و پروردگار
چه خواهد که بی حکم او هیچ کس
بکاری نیارد کشیدن نفس
بجنگ اندرون فتح یا خود شکست
سر رشته هر دو هستش بدست
بتقدیر او جمله تسلیم کار
سرافگندگانیم بیچاره وار

بهر حال منجمله نام برده ها راجه بخت سنگه که از شجاعان و
بهادران بهم جنس خویش و اخلاص خاص نسبت بخاندان سلطنت خلافاً
لاجداده و اسلاف داشت و خانسانان بهم که نسبت بصفت اخلاص و
یک جهتی و فی الحقیقه بیچاره آدم متصدی نه مردم معرکه و میدان
بود ، بنا بر خوشنودی و استرضای بادشاهی در حضور ماندند . و
باقی امراء از شهر کوچیده ، بقصبه سوئی پت که بیست کروهی
دارالخلاص بطرف لاهور است ، رسیده بودند که از روی بغته هرکاره
بوضوح پیوست که احمد شاه درانی بعد از گریختن شاهنواز خان حاکم پنجاب
با افواج عاشق تاراج بی مانع و مزاحم داخل دارالسلطنت لاهور
شده^(۱) و برصاست و ناطق تمام شهر قابض و متصرف گردیده

1. See also Ferrier's *History of the Afghans*, p. 72.

و توپخانه و خزانه لا تعد و لا يحصى بدست آورده ، مشغول غارت و تاراج و آماده و مهیا و مرتب نمودن آلات حرب و ضرب و نگهداشت افواج عظیم باراده تسخیر هندوستان ست .

بمجرد استماع این خبر ملالت اثر ، قلوب شاه و گدا و امیر و وزیر مشوش و اندوهناک گردیده و از نوشته جات دیگر صریح بوضوح پیوست که در لاهور باستقلال خود را بادشاه تصور نموده و علم انا و لاغیری برافراشته بر زرهای که سکه زده ، این بیت مسکوک است ، بلکه چندی ازان زرهای مذکور احمر و ایض بهم به جنس رسید و از نظرها گذشت و موجب ازدیاد وحشت و دهشت ها شد :

حکم (۱) شد از قادر بی چون باحمد بادشاه
سکه زن بر سیم و زر از اوج ماهی تا بماه

اگرچه ازین سکه باعتقاد خودش بادشاه اولوالعزم خود را قیاس کرد ، لیکن قطع نظر از اوج ماهی که تفالاً بر سلطنت مستعارش که این مرتبه بظهور آمد ، مصداق حالش واقع شد که فی الحقیقت مدت تسلط و تغلب او در لاهور زیاده بر یک ماه نکشید که درین جنگ خائب و خاسر منهزم شده ، بهزار جان کنی خود را بقندهار رسانید . و اگر تعاقبی از افواج هندوستان واقع می شد ، در راه تلف می گردید و تا وطنش هم نمی توانست رسید . چون در تقدیر بعد از چند سالی خرابی و ویرانی هندوستان بدستش مقدور بود ، بسبب نفاق سرکردههای این طرف ، بعد از شهادت نواب وزیر و بی پر و بالی و عدم سرانجام نواب معین الملک بهادر ، بر چند معزالیه عازم جازم شدند ، صورت تعاقب روی نداد و آخرکار رسید بجای که رسید و یفعل الله ما یشاء (۲) و بحکم ما یرید .

1. See S. M. Latif's *History of Lahore*, p. 424.
2. Qur'an, xiv, 27.

القصة امرای عظام که بمقابل احمد شاه تعیین شده بودند ، با همدیگر مشورت نموده ، مقرر کردند که نواب سید صلابت خان ذوالفقار جنگ را که خصوصیت نسبت خاص خسری و خسر پورگی و اخلاص مخصوص این نسبت بجناب بادشاه و مهد علیا دارند و بحضور رفته و بجمع وجوه خاطر بادشاه از اندیشههای دیگر جمع نموده ، بادشاه زاده را بهر قسمی که دانند و توانند ، درین افواج بیارند که بغیر از شاهزاده بلند اقبال ، پیش رفتن امراء بجنگ بادشاه ولایت و فوج ولایت مناسب و ممکن نیست و الا حضرت بذات مقدس خود تشریف فرما شوند که فدویان موروئی در حضور آن جناب بلوازم فدویت تا جان و مال دریغ ندارند .

چون از مشاهده احوال غلبه نادر شاه چشمهای صغیر و کبیر ترسیده بود ، بندگان بنا بر ضرور بعد دادن زر جاگیرات ، مهاجرت فرزند هم قبول نموده ، مع ربع فوج بادشاهی سلطان احمد میرزا مرخص فرموده و نواب ذوالفقار جنگ باتالیقی آن والا گهر مصمم شده . درین اثناء راجه ایشری سنگه راجپوت نظر بر حالات سلطنت نموده ، قلعه داری قلعه رنتهمبور که از اعظم قلاع هندوستان ست ، درخواست نموده ، بواسطه حصول مطلب مذکور در رفتن تعطل ورزید . برچند بعضی مردم راضی شده بودند ، لیکن نواب قمرالدین خان بهادر و نواب صفدر جنگ مانع آمده (۱) ، گفتند که اگر احياناً چنین قلعه بدست راجپوت بیاید ، دیگر کیست که از چنگ آنها بچنگ گیرد (۲) . یوکیل راجه مذکور نیز معاتب فرمودند که این امر برگز شدنی نیست ، اگر خواسته باشد ، همراه ما بیاید و الا برگشته بخانه خود معاودت نماید . چون ایشری سنگه مذکور که با برادر خود که دخترزاده رایانست (۳) ، مخاصمت داشت و زمینداران دیگر نیز باو منازعت

1. See *Supra*.
2. *Tazkira-i-Anandram*, pp. 308—315.
3. Gladwin, p. 184 رانا .

داشتند، بنا بران عدم رضای پادشاه را مناسب ندیده و زر از سرکار والا گرفته، روانه لشکر گردید.

اکنون آمدیم بر تحریر ایامی امرای که همراه شاهزاده بودند. اولهم نواب قمرالدین خان بهادر وزیر الممالک با دو پسر خود و دیگر اقربای خود و فوج مغلیه تورانی و همراهیان خود مثل جانش خان و احمد باری خان و محمد عطا خان و قراخان و غیره. دوم نواب صفدر جنگ بهادر مع نواب شیر جنگ بهادر و غیره افواج خود که زیاده بر پنج هزار سوار قزلباش نادر شاهی و مغلیه تورانی و نواب ذوالفقار جنگ با رساله احدیان که بمشاره الیه تنی بخشی بود، با فوجی دیگر از نوکران خود و بندگان پادشاهی. و ایشری سنگه نامرد لاف زن با فوج راجپوتیه خود که زیاده بر سی هزار خوش اسپه داشت و همه درین جنگ باظهار شجاعت و ثبات قدم خود برسم راجپوتیه کیسری پوش یعنی جامه های خود را بزعفران رنگ کرده که باعتقاد آن گمراهان مغرور کفن بسته، برای کشته شدن و مردن بجنگ میروند و برگز نخواهند گریخت. تمام فوج خود را و خود را زعفرانی لباس کرد. و مردم احمق هندوستان خصوصاً بنود که از قدیم الایام رعیت راجه های هندوستان اند و معتقد شمشیر جنگی و ثبات قدم آنها طرفه گان پاو اعتقاد پای فاسد در حق آن نامرد نامرد کن داشتند و فتح این جنگ منحصر بر شجاعت بهان طائفه می پنداشتند و فی الواقع نظر برهم سوگندی و تعصب به مسلمانان به جهت جاهلیت آنها همین متوقع بود که البته مصدر ترددات بهایان خواهد شد، چنانچه شد، لیکن نه در جنگ، بلکه در هزیمت و گریختن که بمجرب تقابل عسکرین، بی جنگ و صف آرایی بقسمی، با کل فوج سراسیمه و بی حواس دست از بهیر و بنه خود برداشته و خیمه و خرگاه خود را هم چنان مع اسپانی که داشت، به یغما یان پردو فوج، حق السعی غارت و تاراج پیشکش نموده، ازان رزمگاه که برشش کرویسی بلده سرهند، ده روزه راه از دارالخلافه مسافت داشت، راه وطن خود آنیر

۱۱۹ الف

که دوازده منزل دیگر از شابعجهان آباد در راجپوتانه است، سر کرده سرکنی و برکنی غارت شده و غارت کنانیده و از شرمندگی بحضور هم باحوال بدتر از ننگ بوطن خود رسید. نام هزاران ساله بهادری آبا و اجدادش بخاک بلکه بگه (بگوه) زد. اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون^(۱).

۱۱۹ ب

از "کارنامه" بنده آشوب:

چه گویم چه کرد آن جانی سرشت
که شد مصدر آن چنان کار زشت
کنونم ز شرح چنان کار او
فرو بسته بهتر لب گفتگو
که هر جا ز شیران رود داستان
نخواند کسی قصه رویهان
پس از ذکر فتحی بروی چنین
کشم اسپ رسوائی اش زیر زین

و نواب ناصر خان صوبه دار کابل که درین ایام از کابل با شاه احمد درانی جنگیده و خزانه نادر شاهی را در راه پیشکش تاراج درانی نموده^(۲)، بحال خراب نزد وزیر اعظم به هندوستان آمده و بمربی گری و دستگیری ایشان بملازمت پادشاه و عفو تقصیرات و بجالی جاگیر و منصب سرفراز شده^(۳)، همراه ایشان با رساله کابلی درین جنگ رفاقت نموده و محی الدین علی خان بیوتات، چنانچه سابقاً بقلم آمده، بخدمت شاهزاده تعین گشت و متصدی سرکار ایشان قرار یافت و امرای

1. Qur'an, 58, 19.

2. See p. 186 *Supra*.

3. Nasir Khan was received in audience by Emperor Muhammad Shah on the 27th of Zilhijja, December 19, 1747, and was given a dress of honour of six pieces, a sword, an elephant and rupees one lakh in recognition of his loyalty to the Mughal Empire. See *Tazkira-i-Anandram*, pp. 237—38.

که در حضور ماندند، مثل نواب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ پسر نواب آصف جاه بهادر نظام الملک داماد نواب وزیر اعظم و نواب انتظام الدوله مهین پور ایشان و نواب جلال الدین حیدر پسر نواب صفدر جنگ بهادر میر آتش که ثانیاً حال به شجاع الدوله بهادر مخاطب و مشهور شد و اسحاق خان نجم الدوله پسر اسحاق خان رکن الدوله محمد شاهی دیوان خالصه بادشاهی و سعدالدین خانسانان و نواب عبدالمجید خان محمد الدوله و خواجه روز افزون خان ناظر محل و راجه بخت سنگه رالهور با فوج راجپوتیه در ملازمت حضور مقرر شده و بیرون شهر بر دو گروهی در رمنه فیروز شاهی فرود آمده، معسکر نموده، اطراف خود خندق کنده سنگر بسته نشستند.

۲۰ الف

مقابله و مقاتله هر دو فوج مغل و افغان و قبل از وقوع جنگ بگوله توپ قضا شهید شدن نواب وزیرالملک غفران پناه و باستقامت شاهزاده و شجاعت و استقلال نواب معین الملک بهادر و حسن تردد نواب صفدر جنگ بعد از نبرد شدید شکست خوردن و گریختن احمد شاه درانی -

القصة امرای عظام مقرر نمودند که بتعجیل از کرنال باید گذشت که مکرر چنین اتفاق افتاد که دران میدان محس در هر جنگ که با فوج ولایت، افواج سلاطین هند را جنگ رویداد، شکست بر این طرف افتاده و غنیم مظهر و منصور شده - چنانچه در کتب تواریخ مرثوم است و این معنی مرکوز خواطر عوام و خواص است، لهذا بسرعت برچه تمام تر از آن مکان منحوس گذشته و از سرهند بم آن طرف پیوسته، متوجه معبر ماچهیواژه شده، بمراعات سیرای لشکرها بر دریای ستلج نزول فرمودند - درین اثناء بیک بار خبر رسید که احمد شاه درانی با یلغار آمده و از معبر روپڑ بر دو منزلی این فوجها، عبور دریای مذکور نموده و شهر سرهند را با یلغار رسیده و تاخت

۲۰ ب

کرده (۱) بر گرفتن قلعه که جزوی از مردم نواب وزیراعظم که بیانصد نفر نمی رسید، توپها بسته و آن بیچارهها یک روز جنگ کرده، آخر قلعه را بیورش گرفته، جمیع آن مردم که منجبت نام بزاری سردار آنها بود و خواجه سرای معتمد مسعود نام که خزانه بیست و دو لکه روپیه و قدری جواهر خانه و یک صد اسب عراقی و عربی خاصه که بچمته ملاحظه گرسی هوا در سفر همراه نموده بودند و چندی از برادران حقیقی و برادرزادههای خواجه قاسم خان سرکرده مغلیه تورانی که برای سر انجام ضروریات سفر در قلعه مانده بودند، همه را با هر که در قلعه بود، بقتل رسانید - از "کارنامه" محرره اوراق آشوب :

نه قلعه سلامت نه بقعه مصون
درون و برون موج زد بحر خون
ز بیداد افغان کران تا کران
ازان شهر بر شد به گردون فغان

بعد از قتل عام قلعه و قابض و متصرف شدن بر خزانه و اصطبل و غیره غرورش از آنچه بود، صد چند شده و خود را بالمقرر بادشاه تمام هندوستان تصور نموده، عازم مقابله این فوجها گردید - بمحض استماع این خبر وحشت اثر، شاهزاده و امرای عظیم الشان از ماچهیواژه بجانب سرهند عطف عنان نموده و بر چهار گروهی شهر سرهند، اتفاق صف آرائی قتال و جدال مقرر شده - از آن طرف احمد شاه بر روز سوار شده و با تمام فوج و توپخانهای که داشت از صبح تا شام و از شام تا صبح جنگ های قزاق و شیخون درمیان آمده، تا شانزده روز این معرکه برپا بود تا آنکه بتاریخ بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک (۲)

۲۱ الف

1. See also Gulistana's *Mujmil-ut-Tawarikh*, pp. 101—2.

2. i.e., 10th March, 1748.

جنگ بزرگ میدان قرار یافته و از هر دو جانب به تعبیه و تسویه صفوف پرداخته، علی‌الصباح، بعد ادای فریضه بامداد، نواب وزیراعظم قمرالدین خان اعتمادالدوله که هنوز بوظیفه معتاد مشغول و بر سر جای نماز نشسته با جناب کارساز، بنده نواز، راز و نیازی داشتند، که بهان وقت گوله توپ قضای از طرف حریف آمده و بر سقف بارگاه وزارت پناه رسیده و آن را گرفته به پهلوی راست ایشان رسیده، در پهلوی دیگر بند شده ماند^۱ - "کارنامه":

سپهبد که بر خیمه عز و جاه
مکان داشت، بنشست بر سجده گاه
ازان گوله بر ذات آن خوش صفات
رسید آفتی برق گشته حیات
ز عالم بیوشیدن چشم سر
به چشم سرش حور شد جلوه گر
بیک تیز دو زین سپنجی سرای
شدش خلد مساوا و فردوس جای
دگر شرح این ماتم از من می‌رس
ز جان رفتگان حالت تن می‌رس
چه گویم که هندوستان شد خراب
نه هندوستان بل جهان شد خراب
هر دل دریغی دگر شد ندیم
شهی بیوه گشت و وزارت یتیم

۱۲۱ ب

لیکن رحمت خدا و هزار آفرین و تحسین بر سر خلف‌الصدق ایشان که نواب معین‌الملک بهادر رستم زمان باشد که بهان وقت بی تأمل و توقف عازم انتقام از حریف پدر کش شده و مطلقاً بی استقلال و متزلزل و مضطرب نگردیده و نواب صفدر جنگ را که بعد از نواب وزیر

1. See full detail also in *The First Two Nawabs of Oudh*, pp. 120—21, and *Fall of the Mughal Empire*, i. pp. 223—24.

مدار تدبیر و سرانجام مهمام کارزار، گویا حواله بایشان شده بود که دیگری از امرای متعینه من جمیع الوجوه قابلیت آن امر خطیر و ساز و سامان آن دار و گیر سوای ایشان نداشت، بر واقعه هائله مطلع ساخته و سرداران فوج پدر را طلبیده و بر سرگذشت قضای اطلاع بخشیده و هر کدام را مختار ساخت که هر که بخواهد با من برای محاربه حریف بیاید و هر که خواهد در خیمه خود بآرام بنشیند، زیرا که در حین جنگ پهلوی دزدیدن و پس پا شدن باعث خرابی و رسوائی ست و مرا تا وقتی که جان در بدن ست، انشاء الله تعالی از دهر که این حریف قاتل پدر روگردان نخواهم شد و بعد از تشفی و تسلی سرداران هم الوس و موافقان با ننگ و ناموس که هر کدامی از آنها برای مصدر امور عظیم می توانست شد، قدغن بلیغ و تقید شدید نمودند که عوام الناس را بلکه اکثری از خواص را نیز برین کیفیت ماجر مطلع نباید ساخت که موجب انتشار حواس و دل شکستگی تمام لشکر و سپاه شده، نقش دیگر بروی (بطوری؟) کار معاذ الله صورت گیرد و در بیرون خصوصاً و عموماً شهرت دادند که نواب وزیر الممالک سوار شدن خود را موقوف داشته، پسر خود را برای جنگ مرخص فرموده اند^(۱).

مختصر اینکه بهان دم بر فیل سواری نواب شهید سوار شده و از بس غلبه تهور و شجاعت و غیظ و خشمی که بقاتل پدر داشت، تقید بگرانباری سلاح جنگی هم نشده، بهان وضعی که آن وقت داشت، با بهان لباس شب خواب یعنی انگر که سفید پنبه دار که زیر زره همیشه می پوشیدند و بهان دستار گول عریانه که بر کلاه شب خوابی پیچیده، استراحت می فرمودند و تبرک کدام درگاه بزرگواری از

1. *Siyar*, iii, p. 864. It was given out that the Vazir had caught a cold, and had ordered his son, Mir Mannu (Nawab Muin-ul-Mulk), to lead the army in his place. Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 64.

اولیای هند بود و آیه الکرسی و ناد علی و غیره بمشک نوشته بودند، بر سر گذاشته و در حوضه آهنی فیل پاکهر دار نبی بخش نام که در دلیری و مردانگی از جمیع اخیال سرکار ممتاز و بر روی توپ و تفنگ و شیر و پلنگ بی محابا می دوید و بهمین وجوه نواب وزیر برای سواری خاص منتخب فرموده بودند، سوار شده، متوجه معرکهٔ مرد آزبای میدان جنگ شدند^(۱) و نواب صفدر جنگ بهادر و شاهزاده و دیگر امراء نیز بهیئات مجموعی سوار شده، صف آرای میدان کارزار شدند.

۱۲۲ ب

از آن طرف شاه درانی نیز باتمام سپاه و توخانه با غرور تمام از باغ سرهند که خیمه گاه او بود، سوار شده و بمیدان رسیده مهیج نائرهٔ جدال و قتال گشت و فوج خود را سه غول ترتیب داد - یعنی خود و وزیرش شفقت خان با دلاوران ابدالی و درانی و غیره افغانه، هم ایل و الوس مقابل نواب معین الملک بهادر و تقی خان نسناس شیرازی با قشون پای قزلباش و فوجهای ایران به تقابل شهزاده و راجه ایشری سنگه و غیره افواج هندوستان و افواج اوزبکیه و تورانیه و مردم کابل و پشاور و اطراف آن بمقاتله نواب صفدر جنگ بهادر مقرر نمود که این سرکرده با فوجهای خود با محکم تعصب و حمیت و غیر جنسی با همدیگر که امرای هندوستان باشند، خوب خواهند جنگید و احتمال سازش و موافقت با حریفان ناجنس مطلق نماند - باین ترتیب دامن زن آتش کارزار شده، جنگی رویداد که بعد از مدت دو صد سال که جنگ بابر بادشاه با ابراهیم افغان لودھی که بادشاه دہلی بود و کشته شدن او و فتح یافتن بابر بادشاه باشد، جنگ دیگر همچنین در فوج ولایت و هندوستان روی نداده:

به شخصت به پیغام تیر خطبه جان فتح کرد
دست بایمای تیغ منبر پیکر نشست^(۲)

۱۲۳ الف

1. See also *Tazkira-i-Anandram*, p. 276, *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 6a.
2. P. P. L. fol. 58 شکست.

چون راجه ایشری سنگه نامرد بدبخت بمجرد استماع آوازهٔ نقاره و صدای طبل جنگ، راه فرار پیش گرفته و یک مرتبه آن ضلع که جای سی هزار سوار بود، خالی شد^(۱) و افواج درانی از بهان طرف میدان را خالی یافته، جلوریز یک اسب برداشتن این فوجها را زیر و زبر نموده، راست تا خیمه و بازار لشکر نواب وزیر بسیلاب غارت و تاراج رفته و توخانه را متصرف شده و تماش را سوخته، بیکار کرد و همچنین بر فوج شهزاده نیز غالب شده، آثار غلبه و چیرگی ظاهر ساخته و بر فوج نواب صفدر جنگ هم تاخته، بر طرف که رو کردند، غلبه از طرف بهانها بود - نواب معین الملک بهادر، آنچه لازم استقامت و سرداری بود، بعنوانی شائسته بجا آورده و در جنگ با محدودی از رفقای هم صحبت خود که آخرش به هفت پشت سوار کشید، از آغاز آن جنگ یعنی تا آخر روز بلکه شام بذات خود بصدر ترددات رستانه و اسفندیارانه شده، به تیر و تفنگ دافع دشمنان می کردند و بسیاری از سرداران فوج ایشان مثل جانش خان بهادر و میر شهاب الدین خان میرآتش معه پسرش و بهروز خان خواجه سرای داروغه باندران و برادران احمد باری خان و محمد عطا خان و جمعی از منصبداران و جاعتداران عمده مغلیهٔ تورانی بشهادت رسیدند^(۲) و سردارانی زنده ماندند، مثل آدینه بیگ خان فوجدار دواب که دو گولی جزائر بر دو دست خورده و بر دو ریفش بخشنده بیگ خان و منعم علی خان که بر سه بر یک فیل سوار بودند، منعم علی خان کشته و دومی شش گولی بر بدن خورده، لیکن سلامت ماند و دیگر همه سرداران، بر کدامی موافق حصهٔ رسد خود زخم تفنگ

1. All the authorities say that Raja Ishwari Singh, the Chief of the Rajputs, found his courage failing him and he ran away at the very outset of The battle without striking a blow. But *Gulistana*, a secondary source, states that the Rajputs fought well and only towards the end of the battle, the remnant of their force fled away from the field of action: *Mujmil-ut-Tawarikh*, p. 110.
2. See *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 6 b, *Mujmil-ut-Tawarikh*, pp. 109—110.

خورد - و از اولاد و اقربای نواب وزیر شهید میر محی الدین خان مشهور بشاه جیو، پسر ایشان و سید نیاز خان نواسه ایشان که پدرش سید نیاز خان را نادر شاه روز دوم قتل عام دهلی از خانه طلبیده گردن زده بود، چنانچه سابق بقلم آمده^(۱)، مکرراً گولی های جزائر و زنبورک خورده، اگرچه سلامت، لیکن تا مدت العمر اثر صدمه آن زخمها نرفت و معین الملک بهادر بذات خود در حالتی که هفت سوار اطراف قیل ایشان مانده، چنانچه محرر و ناقل این نسخه بنده عاجز همد بخش آشوب هم در آن ساعت طاقت زدا، منجمه آن هفت سوار جانباز، جانشان، توقیق رفاقت ایشان یافته و مکرراً بر قشونهای درانی تاخته و بجنگ نیزه بازی که از قدیم بآن حربہ عشق رسای داشت، مصدر فدویت و جانبازی شده، سه سوار درانی را از فوج آنها جدا ساخته و بزخم بهالا (بهالا) مجروح ساخته، موافق درخواست آن هر سه سوار امان داده، زنده و صحیح و سالم خود را و آن سواران را با اسب و یراق که هر سه بندوق دست بودند، بخدمت نواب موصوف رسانیده، مورد تحسین و شاباش صغیر و کبیر شده و بعد از فتح جنگ، روز دوم باضافه مواجب و خلعت خاصه که آخر آن جنگ چل نه که مخاب بی غش ستاره دار طلائع سنگین بها بوده و برادری پنجاه سوار با عنایات دیگر مخصوص و ممتاز گردید -

غرضیکه بر سینه صفا گنجینه ایشان هم دو انگشت بالا تر از پستان راست گولی بندوق دستی رسیده و زره و دگهای که بالای آن زره پوشیده بودند، شکسته و شگافته بدن مبارک رسیده، لیکن کارنکرده، بقدر غوره انگوری آن قدر جا کبود و اطراف آن سرخ و آماس کرده -

ع رسیده بود بالای ولی بخیر گذشت^(۲)

1. See p. 39 *Supra*.
2. See p. 51 *Supra*.

چنانچه وقتی که از صدمه آن در حوضه قیل افتادند، بنده که سوار متصل قیل ایشان ایستاده بود، غرضیکه بخیر گذشت - ایشان بجا برخاسته و بهتی نموده فرمودند، الحمد لله! بخیر گذشت و از کمال استقامتی و استقلالی که جوهر ذاتی ایشان بود، مطلقاً احدی را برین معنی مطلع نساخته و تمام آن شب که بر قیل سوار ایستاده بودند، بهمان حال قائم مانده و رومال را بگریب نفس گرم کرده، آن زخم را ساعت بساعت گرم می کردند که بسبب اثر شبنم و سردی هوا سخت و کرخت نگردد و صبح دوم از قیل فرود آمده، آنچه لازمه مداوا و علاج بود، بعمل آوردند و نواب صفدر جنگ بهادر نیز با افواج خود در طرفی که بودند به لوازم محاربه و مجادله سرگرم تنبیه و تادیب غنیم بود، مصدر ترددات نمایان گردیده، بلکه اسمعیل خان سپه سالار خود با جماعته قزلباشیه نوکران سرکار خود آخر روز بکومک نواب معین الملک بهادر فرستادند، چنانچه مشار^۱ الیه با پانصد ششصد کس که همه یوزباشیان و منکباشیان آن طائفه بودند، با خودش اسپانرا گذاشته و پیاده شده و جزائر با بدست آمده و بمجرای ایشان رسیده، متوجه کارزار شدند:

دلیران ایران زمین کینه خواه
نهادند روی شجاعت براه

بعض رسیدن این فوج کمر افواج حریف زده، بعضی را مقتول و برخی را مجروح و تنه را مغلوب ساخته، پس پا نمودند -

حاصل کلام اینکه افواج احمد شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده، وقت شام عنان پا کشیده کشیده و پشت نه نموده و ازین فوجها دور تر رفته، چون شب سر دست آمد، دران تاریکی راه به بنگاه خودها که از شهر سرپند آن طرف در باغ بادشاهی که بنا کرده حافظ رخنه، ندیم بهایون بادشاه و اکبر بادشاه بود، رفتند^(۱) -

1. See also *Siyar*, iii, p. 864, and *The First Two Nawabs of Oudh*, pp. 124—25.

و امرای هندوستان، نظر بر واقعه نواب قمرالدین خان بهادر و تاراج شدن اردوی ایشان و برهم شدن توپخانه و غیره سرانجام جنگی سرکار معز الیه، تعاقب غنیمت ندیده و تمام شب جا بجا در بهان میدان فیل سواران بر فیل با و افواج بر اسپان سوار ایستاده ماندند. صبح روز دوم که نواب معین الملک بهادر، باز باراده جنگ و تعاقب متوجه اردوی حریف شدند، نواب صفدر جنگ بهادر مردم معتبر خود به ممانعت فرستاد، بوجوه معقول نه گذاشتند که این اراده از قوت بفعل رسد. و فی الواقع نظر بر سnoch مقدمات دیروزه مصلحت همین بود که بجا آوردند و حریف بعد از جنگ که روز جمعه بیست و دوم شهر ربیع الاول رو داده بود، سه روز دیگر بتدارک خود پرداخته، روز سه شنبه باز با تمام سامان خود صف آرای شور و شر شده و تا سه پهر روز مقابل ایستاده، بی استعمال اسلحه و وقوع کارزار مراجعت باردوی خود نموده، چون بسبب آزموده کاری و مهارت در فن سپاهی گری پلله جنگ را سنجیده بود، مایوس مطلق شده و اردو و بنگاه را بهان قسم قائم گذاشته و با خود با جمعی که داشت، شبشب راه لاهور سر کرده، با یلغار سه روز آن راه دور و دراز طی کرده و صحیح و سلامت بلاهور رسیده و در شهر داخل نشده، از دریای راوی پایاب عبور نموده، راه کابل و قندهار پیش گرفت^(۱) و امراء و سرکرده های او بموجب فرموده اش یک روز در بنگاه مقام کرده، روز پنجشنبه باز بدستور سابق در میدان رسیده و صف آرائی نموده، تا شام بر جمیع جهات این فوجها تاخته و اندک اندک جنگی هم بر طرف نموده و شبشب با گل فوج و بهیر و بنگاه با از باغ سرهند کوچ کرده، راه قندهار پیش گرفته سرکن و برکن بدستور شاه در سه روز بلاهور رسیده، عزیمت وطن نمودند. و در بهان رزبگاه که این فوجها مقام داشته، منتظر تحقیق اخبار حضور بودند، چرا که از صعوبت آزار قریب الوفاات بادشاه فردوس آرام گاه مطلع

۱۲۵ الف

۱۲۵ ب

بودند که عنقریب واقعه ناگزیر ایشان واقع می شود و زمانه رنگ می گیرد و از آنجا برای سیرابی لشکر کوچ نموده، باز برگهاٹ ماچهواژه بر کنار دریای ستلج رفته، دایره کردند. بالفعل اینها را همین جا گذاشته، بمطلب دیگر می پردازد.

فصل در ذکر وصال و ارتحال بادشاه خجسته خصال فردوس آرام گاه محمد شاه و برخی از احوال اجداد ایشان بجهة ربط سر رشته سخن

از مردم معتبر راستگو، واقف کار چنین استماع نموده شد که سلطنت هندوستان در میان اولاد حضرت صاحبقران گیتی ستان امیر تیمور گورگان از وقت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه، که سلطان ابراهیم لودهی بادشاه دهلی را کشته، فتح هندوستان نمودند و بعد از ایشان نصیرالدین محمد بهایون بادشاه ولی عهد و جانشین ایشان شده و چند سالی مشغول ملک گیری با و ضبط هندوستان مانده از بدخشان تا اقصای بنگاله طولاً و تا گجرات و کوه کهاؤن عرضاً بضرب شمشیر مسخر نموده و در عین آن حشمت و اقبال بعین الکمال ادبار مبتلا شده و از شیر خان افغان که نوکر و رعیت ایشان مکرر جنگ کرده و بسبب نفاق برادران و سپاه خود ازان غنیمت کمزور شکست خورده و پس از هزاران نکبت و صعوبت و سخت بایران و عراق نزد شاه طهماسب صفوی پسر شاه اسمعیل رفته و با همدیگر برادر شده و بکومک شاه باز آمده^(۱)، چنانچه در کتب تواریخ بقسمی که مرقوم قلم وقائع نگاران گشته، قندهار را از برادران منافق خود جبراً و قهرآ گرفته، متصرف شدند و فوج ایران را از بهان جا رخصت معاودت

1. Sir John Malcolm, the great historian and authority on Persian affairs, pays great tribute to Shah Tahmasp for his very noble and generous reception of Humayun. See his *History of Persia*, Vol. I, 508.

1. *Siyar*, iii, 864, *Mujmil-ut-Tawarikh*, pp. 112—13.

فرمودند و بعد از آنکه بخودسری کابل را نیز از کامران میرزا، برادر خود انتزاع نموده و اسباب سلطنت و اقبال بهم رسانیده، بار دیگر بر اقلیم هندوستان فتح یاب و پادشاه شده، پس از چند سال از بام مسجد قاعه که ساخته معمار بهمت عالمگیر ایشان بود و در آن قرات (?) هنوز با تمام نرسیده، نیمکاره مانده و شیر خان در ایام تنلب خود عمارت آن با تمام رسانیده مسجلی بشیر مندل گردانیده، چنانچه الی الآن متصل بشهر پناه دارالخلافه دہلی بهان شکوه و استحکام بحال و قائم است، افتاده، داعی حق را لبیک اجابت گفتند^(۱) - و بجای ایشان خلف الصدق عالم ستان جلال الدین محمد اکبر پادشاه بسعی نیکو بندگی محمد بیرم خانخانان پادشاه هندوستان شده تا اواسط عهد اکبری استقلال کما هو حق، در امور سلطنت بهم رسیده، گردن کشی و متمردی از راجه ها و افاغنه نماند - در عهد جهانگیری نیز مهم سلطنت و مقدمات ضبط و نسق بادشاهی روز افزون بود، تا آنکه نوبت بادشاهی و کامرانی بشهاب الدین محمد صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه غازی رسید - در عهد عدالت آن پادشاه نصبت دستگاه در جمیع امور کلی و جزوی رونق سلطنت و آبادی و معموری هندوستان بجای رسید که بهشت روی زمین شد و مخالفتی درین اقلیم نمانده، بلکه تا اقصای آسام و زخک و کامرو دیس طرف بنگاله و تا سرحد سراندیپ و دریای شور سمت جنوب که عبارت از ملک دکهن است، داخل ممالک محروسه گشت و بادشاهان حیدر آباد و بیجاپور که بر کدامی ضابط اقلیمی و مالک پنجاه هزار سوار بود، معه راجه های آنجا حلقه اطاعت در گوش، بادای باج و خراج هر ساله محافظت سلطنت خودها غنیمت می دانستند و بعد از شنعار شدن ایشان بلکه

ب ۱۲۶

1. Humayun died on the 7th Rabi-ul-Awwal, 963, and the *Khutba* was read on the same day in Akbar's name by Tardi Beg Khan, of Turkistan. The *A'in-i-Akbari*, English Translation by Blochmann, Vol. I, p. 335.

اواخر سلطنت در حین حیات و اقتدار ایشان بسبب نادانی و کم عقلی شاهزاده ولی عهد مهین پور خلافت محمد دارا شکوه، بنحوی که در پادشاه نامه شاهجهانی و عالمگیر نامه و غیره نسخ تاریخ مفصلاً مرقوم است، محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر غازی بر سر برادران خود که محمد داراشکوه و شاهشجاع و مرادبخش باشند، در جنگ های عظیم بفتوحات جسیم مخصوص عون و تائیدات مالک الملک رب کریم شده، رونق افزای اورنگ و دیهم گشتند - در ایام پنجاه ساله سلطنت ایشان بهار گلشن هندوستان رشک افزای عرصه جنان گردید، بلکه قطع نظر از مهم دنیوی، امور دین و اسلام و احکام شرع و سنت خیرالانام صلی الله علیه وسلم که بسبب انحراف اکبر پادشاه باغواي کفار ضلالت شعار خلل های کلی در آن راه یافته بود، اگرچه در زمان شاهجهان پادشاه نسبت بسابق آبی بروی آن امور آمده، لیکن در عهد عالمگیر غازی^(۱) چنانچه باید و شاید، رونق این احکام و پاس حدود شرع و اسلام باعلی مراتب ترقی و صعود از مدارج اعلی علین در گذشت - و بعد از ارتحال ایشان بعثت محارباتی که در اولاد و احفاد ایشان مابینهم واقع شد، در جمیع آن امور دینی و دنیوی، خصوص در ضوابط بادشاهی و سلطنت روی داده، نوکران غالب و زمینداران متمرد و گردن کش و کفار آغاز طغیان و عدوان نموده - باز هم تا عهد پادشاه بهادر شاه بهان طریقه عالمگیری مسلوک بود و چون معزالیه مردی بود کم آزار و فاضل، عالم و صالح و عابد، ملا سرشت، زاهد مزاج، کثیر الاولاد و با خدای تعالی - در وقتیکه در حبس پدر مدت ده سال محبوس بود، عهده کرد که اگر نوبت سلطنت بمن رسد، هیچ سائلی محروم نگذارد، گو سوالش از هر باب باشد و فی الواقع در عهد خویش چنانچه باید، ایفای عهد مذکور نمود، سائلی را محروم و نا کامیاب نگذاشت - لهذا ازین نرم روئی و پنبه دهنی که متافی ریاست و تسلط

۱۲۷ الف

ب ۱۲۷

1. On him see Sir Jadunath Sarkar's *History of Aurangzeb*, which is based mainly on original contemporary Persian sources.

است، آن پییت و سطوت نمانده و کل امور روی در انحطاط آورده - بنا بر خواہش کفار کہ راجہ پای این دیار بودند، نظر بتالیف قلوب، معافی جزیه کہ اعظم امور اسلام است، روی داد - علی ہذا القیاس مفساد عظیمہ در ہر باب بروی کار آمدہ - بعد از فوت آن مروت دستگاہ در میان ابنای اربعہ اش کہ محمد معزالدین جہاندار شاہ و محمد عظیم الشان و محمد رفیع الشان و محمد جہانشاہ باشند، بمجرد واقعہ پدر کہ ہمہ در حضور یعنی بیرون شہر لاہور در لشکر پدر یکجا بودند و بتقریب تنبیہ گروی مقہور بادشاہ و سپاہ در بہان سر زمین مقام و قیام داشتند، با ہمدیگر جنگ کردہ و ہر سہ برادر در میدان یکی بعد دیگری کشتہ شدہ و سلطنت ہندوستان بہشت نشان بواسطہ کرپزت و شیطنت ذوالفقار خان نصرت جنگ کہ کہنہ گرگ پیشہ سلاطین کشی و جلاد بلکہ ہلاکوی اولاد امیر تیمور بود، بر محمد معزالدین جہاندار شاہ قرار یافت -

بیان فضائح و قبائح سلطنت معزالدین :

او اگرچہ سابق در عہد جد امجد خود عالمگیر بادشاہ ہمیشہ در جنگ با، کارزار با مصدر فتوحات و ملک گیری با و مشہور بشجاعت و بہادری بود، چون بادشاہی باو رسید، بعزت عیاشی کہ جوہر ذاتی او بود، ہر ڈومنی لال کنور^(۱) نام مبتلا و فریفتہ شدہ،

1. She was a singing girl, who had become Jahandar Shah's favourite concubine. The *Hadiqat-ul-Aqalim*, 131, states she was the daughter of Khasusiyat Khan, a descendant of Miyan Tan Sen, the celebrated musician of Akbar's time. (Blochmann, *Ain*, i. 612). Gifts were showered upon Lal Kunwar and her friends. It is said that an annual allowance of two Krori of rupees (about £ 2000000 sterling) was made for her household expenses, exclusive of clothes and jewels. One writer says the days of Nur Jahan Begum were revived for her; that coins were issued in her name as they had been in that of Jahangir's favourite wife. (*The Later Mughals*, I, 194). Such coins of Lal Kunwar, if ever issued, have not come down to us.

بلکہ دیوانہ و مسخ یکبار دین و دل بلکہ جان و جہان نذر غمزہ ۱۲۸ الف و عشوہ جانان نمودہ، در یک سالہ سلطنت او کہ مدار المہام کلی و جزوی امیر الامرا ذوالفقار خان بود، چہ قتل پای امراء و غرباء کہ بی گناہ و تقصیر بوقوع نیامد؟ و چہ خاندان قدیم کہ بخاک برابر نشد؟ و ہمچنین از یک طرف تطاول و اقتدار کوکلتاش خان^(۱) و اقربایش و تسلط اقرباء و خویشان آن ڈومنی دستان و مسخ شدن بادشاہ و مسخرگیہای کہ رویدادہ، شمع ازان ہزار دفتر تحریر پذیر نمی تواند شد - ظریفی تاریخ جلوسش یافتہ :

دشمن خلق آمدہ تاریخ شاہ بی خرد

سال دیگر گر بماند دشمن خالق شود

خروج نمودن محمد فرخ سیر در بنگالہ :

تا آخر کار ملک و بادشاہی و جان و مال ہمہ در سر بہان شقاوتہا بر باد رفتہ، یعنی بادشاہ برادر محمد فرخ سیر پسر محمد عظیم الشان بہادر کہ بہ نیابت در صوبہ بنگالہ فرمان فرما بود، در بنگالہ خروج نمودہ، بعزم انتقام پدر عازم دارالخلافت شاہجہان آباد شدہ و روز بروز اسباب اقبالش فراہم و در الہ آباد و بنارس سید قطب الملک عبداللہ خان و امیر الامرا سید حسن علی خان بہادر کہ سردار و رئیس سادات بارہ^(۲) و بشجاعت و تہور ارق مشہور و صاحب حکومت این ملک با بودند، بملازمت معینہ و مدار کاروبار محاربت و کارزار شدہ، ازین طرف ذوالفقار خان وغیرہ کہ بمقتضای ادبار رسیدگی و دامنگیر شدن خون ناحق ہوش و حواس ہمہ رفتہ بود - اول محمد اعزالدین پسر معزالدین را باتالیقی خواجہ حسین خان خاندوران یزنہ کوکلتاش خان با افواج حضور فرستادہ

۱۲۸ ب

1. Ali Murad Khan Jahan Kokaltash Khan was foster-brother of the Emperor Jahandar Shah.
2. See a detailed account of the family history of the Sadat-i-Barha in the *A'in-i-Akbari* (Trs. Blochmann), Vol. I, pp. 427—28.

تا باوا^(۱) رسیده بودند که مجد فرخ سیر با اتفاق سادات و فوجی قلیل قصبای و سرپندی از آن طرف رسیده و این‌ها بی جنگ رو بفرار گذاشته و حریف جلوریز به تعاقب از اکبر آباد هم گذشته، درین وقت که ذوالفقار خان و جهاندار شاه مسخ شده، با اساس و کوبه^۲ سلطنت مستعار که دایه هزار تنگ و عار بود، بدفعیه^۳ حریف اقبالند به گروگها^۴ که بقت کروی اکبر آباد بسمت شایجهان آباد است، رسیده.

منهزم شدن معزالدین و ذوالفقار خان و دستگیر شدن پر دو و به فضیحت کشته شدن و بسزای کردارهای خود رسیدن :

مقابل^۵ بر دو بادشاه مقل و مدبر رویداد - حرکت المذبوحی ازین طرف روداده و ذریجان^(۶) غالب شده - اینها سر و ریش خود را تراشیده و منهزم شده، شباشب بخانه^۷ نواب اسد خان عالمگیر شاهی که پدر امیرالامراء ذوالفقار خان و صاحب نسبت و واجب الرعایت بادشاهان سلف این خاندان، رسیده، پنهان شدند و مجد فرخ سیر بادشاه متصل شده و فرصت نداده به تعاقب ایشان تاخته، بپاژه پله بیرون شهر دارالخلافه بارگاه سلطنت برافراشته و این‌ها را بهر قسمی که بود، بدست آورده، هزار ذلت و فضیحت پر دو را بجنه^۸ کشته و سر پر دو را بریده، بر سر نیزه کرده و لاش بی سر معزالدین را بالای فیل آویخته و لاش ذوالفقار خان را بدم بهان فیل بسته، پیش پیش سواری مجد فرخ سیر روانه ساخت^(۹) و پادشاه خود معه بر دو

۱۲۹ الف

1. There seems to be no town or village bearing the name of Bawa. Most probably this place was Khajwa, the site of Alamgir's victory over Shuja in January, 1659. *The Later Mughals*, Vol. I, p. 216.

2. See also *Siyar*, ii, 395. The body of Mu'izz-ud-Din Jahandar Shah), according to the *Later Mughals*, I, 254, was thrown into an open litter and the head placed on a tray. Half an hour after night fall, they reached the camp with the lifeless head and trunk and laid them at the entrance to the Emperor's (Farrukh Siyar's) tents, along side the body of Zulfiqar Khan.

سید که یکی وزیر و دوم امیرالامراء، و میر بخشی شده بود، داخل شهر دارالخلافه و قلعه شده و بر تخت سلطنت جلوس نموده، این بیت بر اشرفی و رویه سکه زدند^(۱) :

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر
بادشاه بحر و بر فرخ سیر

و چون این جنگ و فتح بمعاونت روستائیان و قصبائیان که یک قلم بهان پا بودند، بمحض تقدیر حضرت قدیر رویداده، این سم سلطنتی که در خیال و گمان کسی خطور نمی کرد، چنین بی درد سر میسر شد، از بهان روز بی حرمتی و ذلت و بی اعتباری شرفاء و نجباء رویداده، امراء و امراء زاده های قدیم با خائمانها و خاندانها بجاک برابر و یکسان شده، اکثری از نوکری های دو صد ساله بر طرف و بی منصب و جاگیر کاسه^۲ بر کف گدائی شدند و دور دور بهان قصبائیان و روستازاده گنوار شد.

رواج پواج پروری :

و از بهان وقت این بدعت مستحبه و مستحسن گردیده، روز بروز این بلیه در امزجه^۳ رؤسای قلب ساری گشته، الی الآن بهان آش گنده و ناگوار در کاسه^۴ روزگار بر ساعت مزه دیگر بهم می رساند و حکم مهیوه سفر عراق کرده دارد، برگنده پزی گنده خوری می خواهد.

القصه بعد از دو سالی بروایات مختلفه که اکثرش صحیح است، مخالفت بادشاه و سیدین رو داده و سادات حتی المقدور در گذشت و تغافل بکار برده و هرگز مجوز حرام نمکی نمی شدند - چون کار بجان و کردار باستخوان رسید، لاچار آنها هم کمر بدفعیه بسته، با وصف آن هم

۱۲۹ ب

1. See *Lahore : its History*, p. 420.

تا به تغافل بگذرد، گذرانده و نواب امیر الامرای حسین علی خان^(۱) از حضور برآمده و به دکن رفته، بضبط و اصلاح مفسد آن ممالک مرد خیز پر شور و شر پرداخته و بادشاه و ارکان حصنور داؤد خان مرد افغان پنی را که از رستم زبانه و به تهور مردانه و دران وقت در دکن بود به نوشتجات عنایات و مواعید بی حد و حساب امیدوار، بلکه دیوانه سار نموده و بر روی حسین علی خان دوانده، او با دو هزار سواری که داشت، مقابل یک لکه سوار و دو لکه پیاده حریف شده و بجنگ شمشیر درآمده، خود را تا فیل حسین علی خان رسانیده، بزخم گولی بندوق کشته شد. و حسین علی خان بعد ازین فتح بر راجه ساهو سردار کل مرهش تا ستاره و پونا رفته و آنها ساخته و دوازده هزار سوار مرهش با «نماچی»^(۲) سندهیه نام سرداری همراه گرفته و بادشاه زاده جعلی بهم رسانیده باراده دستگیر و خلع نمودن بادشاه از دکن عازم حضور شده، رسیده و بی پرده شده، اظهار حرکات متعبدانه نموده، بعد قصه و قصیه بسیار که در جواب و سوال با همدیگر رویداد، داخل قلعه شده و بند و بست خود نموده و مردم خود را درون حرم سرای بادشاهی فرستاده و بادشاه را دستگیر نموده بیرون کشیدند و دست اندازی با و بی ناموسی آنچه از دست شان برآمد، نسبت بزن و دختر بادشاه و غیره مردم محل، بجا آوردند.

1. Hasan Ali Khan (afterwards 'Abdullah Khan Qutb-ul-Mulk) and Husain Ali Khan were the sons of 'Abdullah Khan Saiyid Miyan. The younger brother Husain 'Ali Khan is admitted by every one to have been a man of much greater energy and resolution than his elder brother Hasan 'Ali Khan. *The Later Mughals*, Vol. I, p. 203.

2. The text (*Muntakhab-ul-Lubab* of Khafi Khan) calls him "Niba", but a variant reading (p. 621) gives "Nima" and this agrees with Grant Duff, who calls him "Neemajee-Sindia". *The History of India As Told By Its Own Historians*, ed. Susil Gupta, p. 21.

و آنچه از زر و جواهر و حلی و حلل در سر و بر آنها بود، بضرب طپانچه و دشنام از آنها کشیده، رستخیزی در محل بادشاهی رویداد که بنوشتن نمی آید.

بلای ناگهانی که بقضای آسمانی خود بخود بمهرشها رسید:

و افواج مرهش که از تکیه مجنون تا قلعه چهار کروه در طول مسافت در شهر داخل شده بودند. چون همه مردم صحرائی و گاهی روی شهر ندیده در تماشای شهر و شهریان حیران و نگران بودند که درین اثناء سواری نواب اعتقاد الدوله محمد امین خان بهادر که از حویلی اجمیری دروازه قلعه می آمدند، از راه دریه شیرینی نمودار شده، چون راه از هجوم افواج مرهش مسدود بود، مغلان تورانیه قمچی با از کمرها کشیده، برای بهم رسانیدن راه اهتمام نمودند و افواج مرهش ازین اهتمام یک مرتبه دست و پا گم کرده، رو بگریز نهادند که از تنگنای شهر خود را بمیدان و صحرا کشند. بقدرت الله نوعی خوف و هراس در دل های شان القاء شد که سر از پا نشناخته دیوانه و بی اختیار خود را از اسپان بر زمین انداخته و برای امان و پناه در خانه های مردم شهر در می آمدند که ما را پنهان کنید و امان دهید که مغلان می کشند. و مردم بمعائن این حال دلیر و سرک شده، کار بجای رسید که یک بازاری بیست کس و پنجاه کس را از سرداران عمده آنها با سپاه و فوجش گرفته و از اسپان کشیده، لچ می کرد و می کشت و اینها مطلقاً مجال دم زدن نداشتند و کشته می شدند و بتاراج می آمدند، چنانچه دران هنگامه زیاده بر نصف آن فوجها قتل و زخمی و اسیر و غارت شد، مگر بهان های که در لشکر خود در صحرا بودند، سلامت و بی آفت ماندند، دیگر همه درین بلیه پامال و هلاک گشتند. و سادات بعد این مقدمه سلطان رفیع الدرجات^(۱) ولد سلطان رفیع الشان بن بهادر شاه بن

1. For further particulars on him See Siyar, ii, pp. 418—19.

عالمگیر بادشاه را بر تخت سلطنت نشاندهند و این بیت سگه اوست (۱) :

زد سگه به هند با هزاران برکت

شاهنشاه بحر و بر رفیع الدرجات

مسموم نمودن سادات محمد فرخ سیر را :

و خود متوجه ضبط و نسق سلطنت شده، بدستور سابق وزارت به سید عبدالله خان بهادر قطب الماک و میر بخشی و امیرالامرائی به سید حسین علی خان بهادر مقرر شد و محمد فرخ سیر را چندی محبوس و مقید مانده، آخر به زهر کشتند (۲) و بنا بر احتیاط و رفع مظنه سگته بر دو پائش را شگافتند، بعد ازان بمقبره بهایون بادشاه که مشهد مقتولان این خاندان است، مدفون ساختند (۳). گویند، این رباعی از محمد فرخ سیر است که بعد از قتل مسموم بشاه شهید شد -

رباعی

دل مست جنون ست شرابش مدهید

خو کرده بآتش ست آتش مدهید

هر کس که ز احوال دل ما پرسد

آهی بلب آرید و جوابش مدهید

و گویند از استاد است - بهر حال این بیت قدیم مصداق حال محمد فرخ

بیچاره و هر دو قاتلش شد - چنانچه مرقوم خواهد شد :

ای کشته کرا کشتی، کامروز ترا کشتند

فردا بکشند آن را کامروز ترا کشتند

1. *Lahore, its History*, p. 421.

2. According to the *Siyar-ul-Mutakherin*, ii, p. 420, he killed himself by dashing his head against the wall. Others say he was strangled to death. This happened on the night between the 8th and 9th Jamadi 11, 1131 H. (27th-28th April, 1719), see *The Latre Mughals*, I, 392.

3. *Siyar*, ii, p. 420-21

و چون شاه رفیع الدرجات مریض و نحیف البنیه و معتاد بکوکنار بود، بعد از سه ماه و یازده روز بعالم عقبی شتافت (۱) و رفیع الدوله برادر خورد او را که او نیز بیمار و مدقوق بود، از محبس سلاطین برآورده و تاج سلطنت بر سرش گذاشته، بشاهجهان موسومش ساختند و بر سر نیکو سیر (۲) بن شاهزاده اکبر بن عالمگیر بادشاه که مدت العمر در قلعه اکبر آباد در حبس بود و درین هنگامه با اتفاق مترسین نام هزاری برهنه در قلعه اکبر آباد پادشاه شده و بر تخت نشانیده بودند، نهضت نمودند و قلعه اکبر آباد را محاصره کردند - چند روزی بین الجانیین، بتوپ و تفنگ شور و شینی مانده - چون هزاری مذکور وقوفی درین باب نداشت و فی الحقیقت رفیقی و مشیری و سپاهی هم نبود، این قدر هم ازو محل تعجب است که بوقوع آمد - آخر خود زهر خورده گشت و قلعه مفتوح و نیکو سیر بدست آمده و بدستور قدیم محبوس گردید و رفیع الدوله هم بسبب بیماری که مذکور شد، در همان چند روز از تخت شاهی به تخت تابوت نزول و برحمت ایزدی موصول شد (۳) -

بر تخت نشانیدن سادات محمد شاه ولد جهان شاه را :

سادات بنا بران سلطان روشن اختر ولد شاهزاده مقتول جهان شاه بن بهادر شاه که در سن شانزده سالگی و جوان چاق (و چوبند) و توانا و قوی جثه و وجیه بود، از شاهجهان آباد از محبس طلیعه،

1. *Siyar*, ii, p. 421.

2. Nekusiyar was born in Sha'ban 1090 H (September, October, 1679). It was said about him that he was over forty years of age, but had never set foot outside the fort. His ignorance is described, no doubt with some exaggeration, as so great that when he saw a cow or horse, he asked what sort of animal it was and what it was called. *The Later Mughals*, i, 409.

3. *Siyar*, ii, p. 422.

بر تخت سلطنت نشانی‌دند و به محمد شاه پادشاه مخاطب ساختند و این واقعه در ذی‌قعدة ۱۱۳۱ هـ یک هزار و یک صد و سی و یک هجری^(۱) روی نمود، لیکن جشن سال سوم که بتاریخ یک شنبه نهم ماه شوال ۱۱۳۳ هـ یک هزار و یک صد و سی و سه^(۲) کردند که برای مسعودی ساعت خواهد بود - چون همز الیه بسیار وجیه بود، در حق او گفته بودند:

۱۳۱ ب

روشن اختر بود اکنون ماه شد

یوسف از زندان برآمد شاه شد

و بر طبق تجویز امراء هفت ماه سلطنت رفیع الدوله و برادرش شاهجهان ثانی را ایام جهالت قرار داده، داخل سنه جلوس مجد شاه نمودند^(۳) و غرة ربیع الثانی که ابتدای ربیع سلطنت و بهار کامرانی ایشان بود، آغاز سال جلوس میمنت مانوس مقرر نمودند - باین حساب مدت سلطنت ایشان بسی و یک سال کشد و فی الحقیقت بیست و نه سال و شش ماه است -

مختصر اینکه نواب حسین علی خان که مدارالمهام و میربخشی و سپهسالار و لشکرکش بودند، بعد از غلبه بر نیکو سیر، جناب پادشاه روشن اختر مجد شاه را باجنود هندوستان از صغیر و کبیر مغلیه و غیره اصناف ناس برای خون خواهی و انتقام برادرزاده‌های خویش که سید عالم علی خان و دلاور علی خان باشند که به نوشته این‌ها با نواب نظام الملک بهادر آصف جاه خلف الصدق نواب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ بن نواب سید عابد خان بهادر سمرقندی که میرزاده و راس و رئیس مغلیه تورانی بود، جنگ کرده در میدان کارزار کشته شده بودند، بسمت دکن متوجه شدند و

1. i.e. October, 1719.

2. i.e., 22nd of July, 1721.

3. Siyar, ii, p. 422.

چون سادات با وصف نیک ذاق و کم آزاری، سوای قوم خود که سادات بارهه باشند و بعد از ایشان غیر از مردم هندوستانی الاصل و روستائیان و قصبائیان دیگری را نمی‌خواستند که در عالم موجود باشد یا معاش و روزگار کند، خصوصاً مغلیه تورانی که مدار کارخانه سلطنت امیر تیمور صاحبقران و اولاد امجاد او بشجاعت و بهادری وفادری و هم الوسی این جماعت وابسته است، به قسمی با این قوم عداوت داشتند، که آدم سرخ و سفید رنگ را، هر چند هندوستانی هم باشد، نوکر نگاه نمی‌داشتند - و اگر در اسم کسی لفظ بیگ که لقب مخصوص مغل است، می‌بود - خود معاذ الله که تا جان بقتل او سعی بودند و چون این قوم درین وقت هم سه سردار عدیده و نامدار کرده کار که از عهد قدیم سپهدار و سرکرده و مصدر امور عظیمه گردیده، تا ایران و توران و روم و شام مسلم الثبوت روزگار بودند، قائم و موجود داشته، بر سه ضلع اقلیم هندوستان قابض و ضابط بوده، غیر ازین داعیه‌های بلند که جلی این قوم است، در سر هر کدام اینها خلقی بود - چنانچه در حضور نواب اعتدالدوله مجد امین خان بهادر که مثل عالمگیر پادشاهی ایشان را منتخب نموده و سپهدار و لشکرکش و صدرالصدور کرده، از بهادری ایشان حسابها در دل داشت، با پسر نامدار خود نواب قمرالدین خان و دیگر کل سرداران نامی مغلیه موجود و در پنجاب و ملتان از سرهند تا تهنه و کناره دریای شور در ضبط و نسق نواب سیف الدوله عبدالصمد خان بهادر و خلف الرشید ایشان نواب زکریا خان بهادر و بمالک وسیع دکن که جای شش پادشاه با تخت و جاه و جنود و سپاه و متوطن مور و ملخ اقوام مرهه و تلنگانه از کنار نریده تا انتهای سراندیپ و کنار دریای شور در تحت ضبط و ربط نواب آصف جاه نظام الملک - چنانچه الی الآن هم که تاریخ هجری بسنه یک هزار و یک صد و نود و سه^(۱) منتهی شده، بدستور در اقالیم مذکور اولاد ایشان جهان دبدبه و شوکت قائم اند، مضبوط بود و سادات بر

۱۳۲ ب

1. i.e. A. D. 1779.

ایشان فوج کشی کرده ، بعد از استیصال نواب مذکور و تسخیر دکن عازم مستاصل نمودن دیگران بودند - این معنی بر طبائع این اعزه گوارا نشده ، در تدبیر دفعیه حریفان شدند و دو سردار عمده ایرانی را هم که بمناسبت و جنسیت مغلی هم جنس بودند ، یعنی نواب برهان الملک سعادت خان که در آن ایام در فوجداری های پرگنات رشدی نموده و نامی بسپاهیگری و بهادری برآورده ، فوجی هم با خود داشت و دوم نواب حیدر قلی خان بهادر میرآتش هندوستان را با خود متفق کرده و نواب محمد امین خان بهادر که مظهر قدرت الهی بود و باقی این بنا شده ، برهان الملک را پسر و حیدر قلی خان را برادر خوانده و آنها هم این معنی را موجب افتخار و اعتبار خود فهمیده ، بدل و جان کمر به پاس هم جنسی بسته ، رفیق شدند - و چون هنوز نظر بر قوت و زور و کثرت اقتدار و شجاعت سادات که درین بادشاه نشانی با آنها را جمعیت این امور دست بهم داده بود ، علانیه مرتکب جنگ میدان شدن بالقوه این اعزه نبود مگر به تدبیر - بنا بران باشاره و استشارة نواب محمد امین خان بهادر میر حیدر خان دوغلات^(۱) کاشغری که اباً عن جد از وقت چنگیز خان و امیر تیمور صاحبقران سپه دار و لشکر کش توران و مغلستان و مشار^(۲) الیه از اولاد امیر سید علی و امیر قمرالدین دوغلات که همیشه حریفان و غنیمان امیر تیمور بوده ، مصدر کارزارهای عظیم و جنگهای شدید شده ، دم مساوات و برابری می زدند و اولوس ایشان که دوغلات مشهور است در تمام مغولستان به بهادری مشهور است و میر حیدر که نتیجه الاسلاف بود ، بذاته شجاعی مشهوری نامی بود^(۳) و به هندوستان آمده ، بالفعل در ذیل پنج هزار مغلیه تورانی بجایه داری و سرکردگی و در رفاقت نواب محمد امین خان بهادر اسم و رسم داشت ، متصدی گشتن حسین علیخان مالک هندوستان

۱۳۳ الف

1. *The Later Mughals* (Vol. ii, p. 56) calls him Mir Haider Beg Dughlat.
2. *Siyar*, ii, p. 434.

تن تنها شده و بمصلحت نواب ، میر مذکور التماس واهی متضمن گه و شکوه نواب محمد امین خان بهادر و درخواست رفاقت و بندگی حسین علی خان نوشته متبهر (منتهی ؟) قابو گردید - هرچند نواب محمد امین خان بهادر نظر بر دور اندیشی که مبارز تن تنها میر حیدر خان مرتکب این جرأت نتواند شد و اگر شود و زخمی زند و کارگر نیفتاد ، فتنه و فساد که تدارک پذیر نباشد ، بوقوع آید - سوای این برکاری را رفقای باب آن کار در کار است با آنکه از دلیری و بهادری و شجاعت و تهور او و کارهای که از قدیم بر دست او برآمده ، مفصل اطلاع داشتند ، درین وقت هم بفت بهشت بهادر انتخابی مشهور را که عبارت از جانش خان بهادر و نجیب علی خان بهادر برادر همسر ایشان و تقتمش خان قبیچاق و میر برکی خان و چین برکی خان و دو سه کس دیگر را از رفقای خود انتخاب نموده ، در رفاقتش تعیین فرمودند که اگر از دست او کاری نشود ، یا زخمش کاری نیفتد ، این نام برده ها با تمام رسانند و دو سه روز درین قابو سوار شده ، چون حسین علی خان اکثری فیل سوار بدربار آمد و رفت داشت ، قابو نیافته - تا آنکه بتاریخ بیست و هفتم ذیحجه سنه دومی محمد شاهی مشار^(۴) الیه از دربار بادشاه بر پالکی خود ، بلکه بر جنازه خود سوار شده ، برآمد - همین که از گلال بازه قدم بیرون گذاشت ، میر حیدر خان مردانه بلکه بهادر متهور دیوانه مطلقاً به تنهایی خود و جاه و جلال حریف نگاه نکرده ، از اسپ فرود آمده و عرضی مذکور از بغل بر آورده و مجرا نموده ، عرضی را از دور به حسین علی خان بهادر مستعد گذرانیدن شد^(۵) -

۱۳۳ الف

کشته شدن نواب حسین علی خان بهادر بر دست میر حیدر خان بهادر و کشته شدن او مع قاتل خود :

چون مرد روداری بود و نواب مذکور همیشه همراه نواب محمد امین خان او را می دید و می شناخت ، مردم خود را از اهتمام اطراف پالکی منع نموده ، میر حیدر را پیش طلبید و او هم بدلیری پیش

1. See also *Siyar*, ii, p. 434.

رفته و کشته پالکی را بدست گرفته و عرضی را گذرانیده ، به مطالعه در آورد - همین که نواب مذکور مشغول بخواندن آن که فی الحقیقت اجل نامه خودش بود ، گردید ، میر حیدر بچالاک دستی خنجر فولادی کاشغری دسته ماهی که در کمر داشت ، کشیده ، بقوی و ثبات دلی بر شکمش چنان زد که با قبضه دست در شکم غرق شده و زخمی چنان زده که در اطراف شکم بزور تمام گردانیده و قطع روده و جگر و دل نموده و نواب مذکور هم که در شجاعت زیاده بر رستم بود ، با نچنان زخم خوردن از جا نرفته و با استقلال تمام لکدی بر سینه مشار^۱ الیه زده و خود هم جان بحق تسلیم نمود^(۱) - کهماران بمعائن^۲ این حالت پالکی را بر تافته ، گریختند و میر حیدر خان دست بگریبان حریف زده ، از پالکی کشیده خواست بیرون آرد ، در کج شدن و افتادن پالکی دستارش در چتری پالکی بند شده و مشار^۳ الیه سر برهنه بیرون برآمد - چون درین هنگام عالم درهم و برهم و افواج حسین علی خان رو بگریز و فرار گذاشت ، درین وقت سید نورالدین علی خان پسر نواب اولیا که عم حقیقی نواب حسین علی خان می شد و هنوز در سن شانزده سالگی بود ، متصل پالکی بر اسب سوار می رفت ، شمشیر فرق شکافی بر تارک بی کلاه و دستار میر حیدر خان زد و تا بر دو گوش دو نیمه ساخته ، کارش تمام نمود^(۲) - و بهادر بیگ نام متبنی میر حیدر خان که در آن وقت مرد آزما متصل خان بود ، کار او را به شمشیر با تمام رسانید و نوبت کار مدد و معاونت برفقای دیگر نرسیده - مگر میر برکی خان که سر حسین علی خان بریده ، نزد نواب محمد امین خان آورد و ایشان را بسیار مکروه نمود - از طرف او رو گردانیده ، منغض شدند - بیک زخم کار در آن واحد زمانه رنگ دیگر گرفته و تمام افواج حسین علی خان بمجرد شنیدن این خبر بقسمی گریختند و گم

۱۳۴ ب

شدند که گویا در اصل در زمانه پیدا نشده بودند و جمیع آن اساس و کوکبه اقبال به ادبار مبدل گشته و بتاراج رفته^(۱) - از جمله لکه سوار و آن همه برادران و اقرباء و خویشان احدی را توفیق رفاقت حسین علی خان نشده ، مگر نواب حکیم خان خویشگی افغان قصوری که کثاری های و تبضه های حکیم خانی ایجاد طبیعت موجد خوش همه چیز دشوار پسند ایشان بنام ایشان مشهور بر دیار است ، باین خصلت حمیده موفق گشته و از اسب پیاده شده و دادن بکمر زده ، بشمشیر و سپر بچنگ قاتلان رو کرده -

بیان شجاعت نواب حکیم خان خویشگی و دستگیر شدن :

بحسب اتفاق مقابل جاناش خان بهادر و برادر خورد ایشان میر ولی شده ، با وصف تعارف و آشنائی پنجاه ساله بچنگ شمشیر اسپان ایشان را زخمهای بی پایان بر سر و کله زدند و ایشان نظر بر بهان آشنائی تدیم در جواب بکلک تیری که از ترکش کشیده ، ز دست رد حملها و زخمهای شمشیر مشار^۴ الیه و همین می گفتند که یار عزیز! ۱۳۵ الف دیوانه شده ای ؟ چرا خود را بکشتن می دهی و ما را بدنام میکنی ؟ و نواب حکیم خان که مثل شتر دیوانه کف بر لب آورده ، و اعتنا و پروای حرف پیچ کس نکرده ، کمر بمردن و کشته شدن بسته ، جهان قسم مشغول بچنگ بودند ، تا آنکه آخر کار زخمی از شمشیر میر ولی بر زخندان ایشان رسیده ، از پس پشت میر کلان خان رفیق جاناش خان از اسب پیاده و حکیم خان را در آغوش گرفته ، دستگیر نموده ، نگذاشتند که دیگر آسیبی بذات خجسته صفاتش رسد -

1. The Emperor had already given orders for the plunder of tents and treasures of Husain Ali Khan and his followers. So thoroughly was this work done that in a few hours no trace of the huge Sayyid encampment could be seen. Poor men suddenly became rich ; menial servants even obtained two to three thousands gold coins each. The First Two Nawabs of Oudh, p. 20.

1. *Siyar*, ii, p. 434.

2. Ibid. See detail also in the *Later Mughals*, vol. ii, pp. 59—60.

قصه کوتاه از آن طرف نواب غیرت خان برادر زاده نواب حسین علی خان که در لشکر خود بود، بمجرد استماع این خبر بمقتضای غیرت و حمیت ذاتی مطلق به جمعیت سپاه و اسباب جنگ پرداخته معاً دیوانه وار با هر قدر مردمی که توفیق رفاقتش در آن وقت یافتند، بجهنگ این فوج متوجه شد و نواب محمد امین خان بهان وقت نواب قمرالدین خان بهادر و نواب سعادت خان برهان الملک بهادر را برای آوردن بادشاه فرستادند. بادشاه خود باستماع این اخبار خود را در محل سرا رفته، در آغوش محافظت والده ماجده خود، نواب قدسیه پنهان شده بودند که مبادا مرا هم مثل فرخ سیر بکشند. هرچند این اعزه، مبارکباد فتح و بادشاهی پرداخته، قسمها خوردند و تسلی و دل افزائی نمودند، مادر و پسر هر دو راضی نشده، می گفتند که "برای خدا ما را برده مکشید و باز در بهان محبس بنشانید".

۱۳۵ ب

آخر نواب برهان الملک دست دراز کرده و بزور از بغل مادرش کشیده و بیرون برآورده، نزد نواب محمد امین خان بردند و نواب مذکور اشاره ای به سواری فیل نمودند که سوار شده بدفعیه (نواب) غیرت خان پردازند. چون زین سواری فیل در آن وقت نرسیده بود، عزت یار خان جاعتدار مغلیه خم شده و پا بر پشت او گذاشته در یک بغل نواب قمرالدین خان بهادر و در بغل دیگر سکندر بیگ که ثانی الحال دست یار خان خطاب یافت، دست در آورده، بادشاه را بر فیل سوار کردند و نواب محمد امین خان در خواصی حوض بادشاهی نشسته، مورچهل می کردند.

کشته شدن غیرت خان :

و غیرت خان که اسم با مسیحی بود، بجهنگ آمده، پروانه وار خود را بر آتش و شعله زد و مقابل بنواب حیدر قلی خان بهادر

1. The Later Mughals, ii, 63, says Haji Bashir.

معزالدوله میرآتش شده و نزدیک بغیل ایشان بگولی بدوق سیدی بشیر^(۱)، غلام حیدر قلی خان که در عهد محمد شاه منکبشاهی فوج توپخانه بادشاهی و مخاطب به حبش خان شد، کشته گردیده^(۲) و در یک ساعت لشکریهای آنها صفت قاعاً صف صفاً پیدا کرده، نام و نشانی از آن شوکت و شان نماند.

ع گوئیا برگز نشد مخلوق آن انجمن

فاعتبرو یا اولی الابصار^(۳) - و بعد از استماع این اخبار، نواب قطب الملک سید عبدالله خان بهادر که در شاهجهان آباد مانده بودند، سلطان ابراهیم پسر سوم محمد رفیع الشان را بادشاه نموده و نگهبانشت سپاه بافراطی نمودند که اسب پیدا نشده، مردم شتر و گاو و خر را بداغ رسانیده و زربهای خاطر خواه گرفتند. قریب یک لاکه و پنجاه هزار^(۴) سوار نوکر گرفته، برای اخذ انتقام برادر و برادرزاده بر سر محمد امین خان بهادر و غیره امرای قاتل روان شده، بتاریخ سیزدهم ماه محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و سی و دو در نواحی شیرگنده در میان سید عبدالله خان و امرای جناب محمد شاه بلکه بادشاه مقابل روی داده و یک روز و یک شب جهنگ توپخانه آنها را چندان قائم شده.

شکست یافتن سید عبدالله خان و سلطان ابراهیم و دستگیر شدن :

روز دیگر شکست بر سید عبدالله خان و سلطان ابراهیم افتاده، شاهزاده بطرف دهلی فراری شد و قطب الملک بمردن کمر بسته و از فیل فرود آمده، پیاده بجهنگ بشمشیر و سپر عزم محاربه نموده و باشاره نواب محمد امین خان بهادر نصرت جهنگ زنده دستگیر نمودند^(۵) و

1. The Later Mughals, ii, 63, says Haji Bashir.

2. Ibid., see also Muhammad Qasim Lahori's 'Ibratnama, p. 352.

3. Qur'an, 59, 2.

4. Siyar, ii, 438, says ninety thousands.

5. Ibid., p. 442.

محمد ابراهیم را میرزا اسحاق مخاطب به امیر خان پسر نواب امیر خان صوبه دار کابل که ثانی الحال تا آخر عمر یعنی روز کشته شدنش بهمدۀ الملک مشهور شده ، رفته ، از یک منزل دستگیر نموده ، آورد و باز بیچاره محبوس گردیده تا چند سال پیش ازین تاریخ زنده و در قید حیات در محبس محبوس بود تا در گذشت (۱) - ذالک تقدیر العزیز العالیم (۲) و هو مالک الملک ذوالجلال والا کرام -

بغته فوت شدن نواب محمد امین خان چین بهادر :

بعد از یک نیم ماه اقتدار و اختیار ، نواب محمد امین خان بهادر نیز بغته بقضای الہی فوت شدند (۳) و در عرصہ ہمین یک ماه ، با آنکہ می گفتند کہ تورانی تنگ چشم است ، چون قدردانی و آدم شناسی ، جوہر ذاق داشت ، عالمی را از باران فیض عام سرسبز و شاداب کرده ، سلطنت را رونقی بخشید کہ آثار ضوابط آن تا سلطنت محمد شاه بلکہ سلاطین بعد از او ہم اکثری از آنها قائم ماند - خصوصاً در حق نجباء و اشراف کہ مصروف پرورش آنها حتی المقدور از سفلہ نوازی و اختلاط بآن طائفہ احتراز تمام داشت ، بلکہ آنها خود محترز و خائف بودند و خود را مثل دزد پنهان می کردند - و ہمین قسم مراعات احکام شرع و سنت و رواج آن منظور و ملحوظ خاطرش بود - اگر چندی فرصت می یافت ، زمانہ رنگ سلطنت عالمگیر می گرفت (۴) -

۱۳۶ ب

1. *Siyar*, ii, p. 442.

2. *Qur'an*, xxxvi, 38.

3. *Siyar*, ii, p. 449. He died because of a fatal kind of colic, on the 27th January, 1721. His body was buried within the school or Madrasa which the Wazir had founded just outside the Ajmeri Gate. *The Later Mughals*, ii, 104.

4. Revolting details in *Siyar*, ii, 450, are most probably untrue and because of the Shia bigotry of the writer directed against a celebrated Sunni.

بہر حال بعد از فوت ایشان بادشاہ باغواہی مصاحبان و مقربان می خواستند کہ وزارت بنواب صمصام الدولہ خاندوران دهند ، مغلیہ تورانی کہ مصدر چنین خدمتی شدہ بودند ، باغواہی نواب قمرالدین خان بہادر از جا درآمده و سر بشورش برداشتہ ، نزدیک بود کہ فتنہ عظیمی برپا شود - بنا بران نظر بر کمال استعداد ذاق و محاسن ستودہ ایشان و کردانی و دیانت و امانت حاجی عنایت اللہ خان عالمگیری (۱) مقرر فرمودہ و نواب نظام الملک بہادر آصف جاہ برای این کار از دکن طلبداشتہ ، بعد از یک سال و چند ماہ کہ نواب موصوف از دکن تشریف آوردند ، خلعت وزارت سرفراز شدند و بعد از چند گاہی بنا بر اختلاف مزاج بادشاہ و وزیر بتاریخ غرہ ذیعقدہ سن شش محمد شاہی خلعت وزارت از تغیر نواب نظام الملک بنواب قمرالدین خان بہادر نصرت جنگ خلف نواب محمد امین خان بہادر مرحوم عنایت فرمودند (۲) و خود بہ عیش و عشرت مشغول شدند تا روزی کہ بعد از چہارہ سال نادر شاہ عیش ایشان را سنجش گردانید ، چنانچہ برخی ازان قبل ازین بقلم آمد - و در ایام سلطنت محمد شاہ بسبب اختلاف امزجہ و آرای امرای ایشان باہمدیگر فتنہا در مملکت ہندوستان سر برداشتہ ، زیرا کہ امری را کہ یکی از امراء بر طبق قانون صلاح و صواب خود سرانجام میداد ، دیگری علی الرغم او برای نفع و اہانت و سبکی او بانواع تدابیر و اقسام تمہیدات برہم می زد و بادشاہ دم نمی زد و باعث سکوت و تغافل بادشاہ قضیہ محمد فرخ سیر و سادات بود و بدتر از مخالفت یکدیگر بر کدام از امراء زمیندار متمدنی رفیق خود و خود را مربی و وکیل و واسطہ جواب و سوال او باعتقاد خود پنداشتہ ، در ازدیاد مواد تمرد و سرکشی او باقصی الغایت مصروف خرابی و ذلت سلطنت کہ فی الحقیقہ تحقیر و توہین خودش بود ، می شد - و این را فدویت و نیک خواہی آقا و

۱۳۷ الف

1. *Siyar*, ii, p. 451, but it is Kashmiri instead of Alamgiri in Khafi Khan's *Muntakhab-ul-Lubab*, Vol. ii, p. 939.

2. *Siyar*, ii, p. 457.

حسن تدبیر خود و باعث استقرار و آرام و دوام سلطنت خاطر نشان بادشاه می کرد که اگر او واسطه نباشد، آن زمیندار در یک روز مالک ملک می شود و اگر کسی اراده سرتابی و تمرد در خیال داشته، بهان زمیندار علاج و تدارک او می نماید و این سنت سیه را موجد و مخترع، بلکه مجتهد این مذهب زشت نواب صمصام الدوله خاندوران میر بخشی امیر الامراء بودند که بعداوت جبلی با مغلیه تورانی و ایرانی همیشه در پی استیصال آن فرقه و پرورش و پرستش کفار زمیندار مصروف حيله و کریزت بودند و انصاف اینست که پرگاه بادشاه بی جوهر و معطل باشد، همیشه امراء و نوکران در هر سلطنت از قدیم همین شیوه دارند:

جهان چون جهاندار دارد خراب

بهانه سیاوش و افراسیاب

گویند، محمد شاه فی الحقیقت ذی هوش و شعور و قوی پیکل و زورآور و تناور بود و در اواخر عمر که از نادر شاه چنان صدمه کشید، افسردگی بر مزاجش غلبه کرده و بعلة امراض مختلفه معتاد به افیون و ضعیف و نحیف گردیده بود و صفات درویشانه پیش گرفته، اکثری اوقات در خلوت و جلوت به لباس ساده و کلاه درویشانه جلوه گر می شد و در هر امر بهان وضع معاش پیش گرفته بود.

تاریخ تولد محمد شاه بادشاه در غزنین:

و تولد ایشان شب جمعه بیست و سوم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و یک صد و چهارده (۱) است در نواحی دارالسلطنت غزنین در زمان صوبداری شاه عالم بهادر شاه بادشاه که در اوان شهزادگی بحکم والد ماجد خود عالمگیر بادشاه غازی در کابل تشریف داشتند و والده ماجده ایشان مهملد علیا نواب قدسیه فخر النساء خانم که اصل

1. i.e. 5th August, 1702. See also *Miftah-ul-Tawarikh*, p. 305.

ایشان از مردم بهان خلع است و مشار، الیها بصفات حمیده از عصمت و عفت و نیک ذاتی و کم آزاری متصف بود.

انتقال نمودن محمد شاه بادشاه:

و بادشاه فردوس آرامگاه بیست و هفتم شهر ربیع الثانی سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری (۱) بعد از کشته شدن نواب قمرالدین خان بهادر وزیراعظم و فتح یافتن بر ابدالی بیست و یک ماه و چند روز داعی حق را لبیک اجابت گفته، برحمت ایزدی پیوست (۲).

اکنون آمدیم بر تحریر تفصیل ایام سلطنت بادشاهان که از اولاد امیر تیمور صاحبقران گورگان علیه الرحمة و العفران در سواد اعظم سرزمین هندوستان لوای سلطنت و فرمان روائی بر افراشته اند.

جدول ایام سلطنت شاهان تیموری:

اول آن فرقه والا شکوه:

ظهیرالدین محمد بابر بادشاه غازی	نصیرالدین محمد بایون بادشاه
چهار (۴) سال و نه (۹) ماه	مرتب اول: ده (۱۰) سال و
	چهار (۴) ماه و نوزده (۱۹) روز.
	و دو (۲) ماه و هفده (۱۷) روز
	مرتب ثانی

جلال الدین محمد اکبر بادشاه	نورالدین محمد جهانگیر بادشاه
پنجاه و یک (۵۱) سال و نه (۹) ماه	بیست و دو (۲۲) سال و دو (۲) ماه و سیزده (۱۳) روز
و نه (۹) روز	

1. i.e. 14th April, 1748.

2. See also *Siyar*, iii, p. 864.

شهاب الدین محمد صاحبقران ثانی محیی الدین محمد اورنگ زیب
 شاهجهان بادشاه غازی عالمگیر غازی پنجاه (۵۰) سال و
 سی و یک (۳۱) سال و چهار (۴) ماه دو (۲) ماه و چهار (۴) یوم
 شاه عالم بهادر بادشاه پنج (۵) سال محمد معز الدین جهاندار شاه
 و هشت (۸) یوم هشت (۸) ماه

محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان بهادر
 مع هشت ماه جهاندار شاه که داخل
 جلوس خود نموده - هفت (۷) سال و
 هفت (۷) ماه

ب ۱۳۸ شاه رفیع الدرجات پسر رفیع الشان رفیع الدوله شاهجهان ثانی سه (۳)
 سه (۳) ماه و یازده (۱۱) روز ماه و پانزده (۱۵) روز -
 روشن اختر محمد شاه

سوی شش ماه و بیست و شش روز رفیع الدوله و رفیع الدرجات
 که ایام جهالت قرار داده ، داخل سنوات جلوس خود نموده بود ،
 بیست (۲۰) و نه (۹) سال و ششماه -

فصل در ذکر بادشاه شدن شاهزاده احمد میرزا و

مخاطب به احمد شاه^(۱) شدن

چون شاهزاده بلند اقبال و امرای خجسته مال در حین ارتحال
 محمد شاه فردوس آرامگاه در نواحی سرهند تشریف داشتند ، اظهار
 این واقعه را باعث فتنه و آشوب انگاشته ، مهد علیا نواب ملکه الزمانیه

1. He had spent his youth in the haram and had received no training in the art of war or governance. Dull by nature, indolent by habit and given to sensual pleasures, he was a puppet in the hands of the eunuchs of the haram and danced to the tune of selfish and vulgar courtiers. Ganda Singh's *Ahmad Shah Durrani*, p. 73.

دختر محمد فرخ سیر زوجه محمد شاه مرحوم باتفاق نواب غازی الدین
 خان فیروز جنگ و جاوید خان که در عهد احمد شاهی بنواب بهادر
 مشهور شده ، بر دست نواب صفدر جنگ بدعا مقتول شد و
 روزافزون خان ناظر و محمد یعقوب داروغه و نعمت خاصه مخاطب بحافظ
 بختاور خان و غیره امراء در پنهان داشتن این واقعه و ضبط و نسق شهر
 و نواح سحر سامری بکار برده که تا ورود شاهزاده هیچ وجه
 خلل بوقوع نیامد -

ع کفر گیرد کاملی ملت شود^(۱)

بندگان سلطان احمد شاه بعد از مطلع شدن بر این حادثه
 نواب معین الملک بهادر را بدارالسلطنه لاهور مرخص فرموده ، با یلغار
 باتفاق نواب صفدر جنگ بهادر و نواب ذوالفقار جنگ و غیره ،
 افواج متعینه مطلق و منصور و بموید سلطنت اسیدوار و مسرور
 متوجه دارالخلافه شدند -

1. The first hemistich of the verse from the *Masnawi-i-Ma'nawi*, p. 99 is : برچه گیرد عاتی علت شود :

باب پنجم در ذکر بعضی امور که در ایام سلطنت
احمد شاه بهادر بعمل آمد

و این باب نیز مشتمل است بر فصول :

فصل در ذکر جلوس احمد شاه بهادر بر تخت
سلطنت هندوستان

بتاریخ دوم^(۱) شهر جمادی الاول ۱۱۶۱ هـ یک هزار و یک صد و شصت و یک هجری در منزل پانی پت نواب صفدر جنگ بهادر چتر بادشاهی و لوازم جلوس آراسته کرده و از نظر گذرانیده و مبارکباد سلطنت هندوستان معروض داشته ، آداب بجا آورده و پادشاه فرمودند که وزارت بشما مبارک باد^(۲) و امرای که در شهر بودند ، باستقبال شتافته ، مورد عنایات شدند و حسب الحکم القاب ایشان باین الفاظ رونق بخش منابر و وجوه و فائز شد که مجاهد الدین ابوالنصر احمد شاه بهادر پادشاه غازی - برچند قاعده شناسان خورده بین معروض داشتند که بهادری لغتی ست ترکی و لقبی از برای امتیاز امراء و نوکران و از اولاد حضرت صاحبقران هیچ کس خود را بهادر نخواند که مرتبه ایشان ازین ارفع است ، لیکن منظور نشده ، به تقید تمام موافق فرموده ، بعمل آوردند و خاعت وزارت به نواب صفدر جنگ بهادر و میر بخشی گری از انتقال نواب آصف جاه نظام الملک به صلابت خان ذوالفقار جنگ با خطاب نانا بائی و (بخشی گری دوم یعنی^(۳)) تن بخشی از انتقال نواب قمر الدین خان بهادر مغفور به پسر کلان ایشان نواب انتظام الدوله بهادر^(۴) و بخشی گری سوم به نواب عبدالمجید خان مجدالدوله مرحمت فرموده ، حکم شد که جمیع امراء و منصب داران

ب ۱۳۹

1. According to *Siyar*, iii, p. 865, it was the 1st Jamadi al-Awwal of 1161 H (April 17th, 1748).
2. Ibid, p. 869.
3. P. P. L. fol. 91.
4. See *Siyar*, iii, p. 872.

خورد و کلان سائر و رسالجات بدستور سابق بمنصب و جاگیر خود بها بحال و برقرار باشند و مادر پادشاه که اودهم بائی^(۱) نام داشت ، بخطاب نواب بائی و آخر به نواب قدسیه صاحبه الزمانی مشهور شد -

احوال میر محمد سعید سعیدالدوله :

و میر محمد سعید نام جوانی که خالوی پادشاه یعنی باصطلاح در روز مره اهل هند شوهر خاله باشد و سبحان بائی نام خواهر مادر پادشاه را در ایام نکبت و فلاکت طرفین از جانین دلبستگی تعشق و تصرف رویداده ، بنکاحش در آمده و اولاد بهم رسانیده بود ، دفعه واحده از نوکر پانزده روپیه و مسخرگی مجلس بهکاری خان پسر ظفر خان طره باز روشن الدوله برآورده ، بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و جاگیرات جید میر حاصل و غیره مع میر ابو تراب برادرش بلکه جمیع اقربای دور و نزدیکش بمناصب و مراتب امرای عظام سرفراز و ممتاز ساختند -

احوال مان خان معتقد الدوله برادر صاحبه الزمانی :

و مان خان دوم که در احدی پوره در بهنگرخانه و خراباتها طنبورچه بدست گرفته و نغمه سرائی کرده ، اوقاتش بگدائی میگذشت ، چون برادر حقیقی جناب مهد علیا ستر معالی صاحبه الزمانی بود ، در آن واحد از جمیع امرای قدیم و جدید مرتبه اش درگذرانیده و در ساعت اسباب حشمتش آنچه در متخیله کس نه گنجد ، مهیا شده ، عمده پای سلطنت و ارکان مثل نواب صفدر جنگ و نواب خانخانان و ذوالفقار جنگ و فیروز جنگ بهادر به امید مربی گری او محتاج و در سلوکها گوارائی ساجت و لجاج کرده و آن مرد که جانور آدمی صورت نسناس خلقت بهمان لب و لهجه پاجبانه که داشت ، باین لجوجان بی حمیت با هزاران ناز و غرور دستی بسر مانده ، اکثری

۱۳۰ الف

1. She was a woman of low origin and taste.

به مگس پرانی اکتفا نموده ، ملایق می شد و حویلی که نواب عمدة الملک امیر خان موافق سلیقه دشوار پسند ، دقیقه رس خود در ایام اقتدار برای (خود) ساخته و همیشه ناز می کردند که باین سلیقه کسی حویله نساخته ، برای بودنش انعام شده و برادران و خویشان او بر کدانی مثل سلطنت معزالدین که در تصرف اقرای لال کنور درین عهد اینها مقتدر و مالک شدند . لیکن انصاف اینست که این جانور با آن همه نسنامی خود ، نیک ذات و مخیر و قیاض و حق شناس محسنان قدیم خود با اکثری از آنها سلوک خوب نمود . و جاوید خان^(۱) خواجه سرا بچگانه خیال خوان خواجه سرای مهر پرور زوجة بهادر شاه پادشاه که از قدیم منظور نظر محمد شاهی و مخصوص الخدمات خلوت و جلوت بود ، برابطه بندگی و واسطه خصوصیتی ، اخلاصی و ثبوت حقوق حسن خدمتی که در جناب نواب صاحبة الزمانی متحقق و ثابت داشت ، اول داروغه غسل خانه و خوشبوی خانه و ثانی الحال مالک مستقل و پادشاه مقتدر هندوستان گشته ، بنواب بهادر مشهور^(۲) و شهره آفاق گشت .

۱۴۰ ب

سخرگی های عهد احمد شاهی :

سخرگیهای این عهد بیش از آنست که بهزاران بزار دفتر شمهای ازان بتحریر آید . یکی از شوخ طبعان عصر که نشاء از تصوف و عرفان هم در سر داشت ، رباعی متصوفانه بطریق بزل گفته که فی الحقیقت عین حد است . چون مناسب ارقام بود ، درین نسخه تفنناً مرقوم گردید : رباعی :

در کشور دہلی وجود انسان
روح است وزیر و پادشاهش ایمان

1. For further particulars of Javed Khan's life see *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, 14 b—15 b, 20 b, 25 a, 28 b, 40 a—41 b ; *Siyar*, iii, 872, 890.
2. *Siyar*, iii, 872.

جان بخشی تن خالص مخصوص دل است
نفس اودهم و نواب بهادر شیطان

و درین سال سانحه ای که رویداد ، خشت بنای خرابی هندوستان و ویرانی سلطنت و غارت و تاراج شهر در عالم یر زمین گذاشت ، این بود که نواب صفدر جنگ بهادر که وزیر شده ، قرار بودن خود ، همیشه شب و روز در قلعه پادشاهی در منشی خانه میر آتشی داده بودند . اتفاقاً روز^(۱) عید الاضحی نواب خانخانان را پادشاه به نیابت خود بجهت ادای دوگانه نماز عید بعیدگاه فرستادند و نواب صفدر جنگ بهادر از منشی خانه خود سوار شده و بمجرا و مبارکباد عید بحضور پادشاه رفته و نذری که بود ، گذرانیده و از قلعه بر اسب سوار شده ، بحویلی خود که متصل قلعه بیرون چیهه نگمبود^(۲) ، پهلوی حویلی دارا شکوه که در عهد محمد شاهی بنواب برهان الملک سعادت خان برای بودن انعام شده بود ، بطریق ارث متعلق بنواب معزالیه شده و ایشان هم نظر بر افزودنی حشمت و جاه و جلال خود موافق سلیقه حویلی به عظمت تر از حویلی سابق ساخته و لکیمها خرج عبارتش نموده ، ذات الهادی مثل بهشت شدادی بر روی زمین ساخته ، همیشه از قلعه سوار شده ، بجهت ملاحظه تیاری و فرمائشهای دیگر آنجا تشریف فرما شده ، درین باب تقید زیاده از حد داشتند ، امروز هم بهمان دستور از قلعه بر آمده ، بخاطر جمع می رفتند که در عرض راه همین که از چیهه نگمبود بیرون شدند ، یک ناگه بغته چند چیز دست راست راسته بازار را آتش در گرفته و در عین گرمی آن هنگام از میان آن چیزها شلک بندوق شده و چند بان هم بشورش

1. This day fell on 30th November, 1748. *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 132.
2. This passage lay near the imperial fort at Delhi and Safdar Jang usually passed through it on his way to and back from the court. *Ibid*.

و نعره تمام آتش گرفته و در میان هجوم مردم سواری ایشان که سواری آنها بیگانه گنجانی نداشت، افتاده و چند کس را سوخته و چند گولی طپانچه بندوق بهم بچندی رسیده، ازان جمله یک بان بشور و شعله عجبی متصل پوز اسپ سواری ایشان افتاده و اسپ چراغ پا بر دو پای عقب بر زمین افتاده و ایشان از پشت اسپ جدا شده و بدست یاری مردم که دست بدست نگاه داشتند، بزمین نرسیده، ازان بلیه ناگهان بی گزند و محفوظ ماندند و چون تفحص آن خانه بجا آمد، متفسی در آنجا نبود که بادی این حرکت ناقص شده باشد. اگر چندی آن وقت متفق و مستعد کار می بودند، مهم عظیمی و امر خطیری بسهولت تمام صورت وقوع پذیرفته بود (۱). بهر صورت اگر تحقیق آن با وصف تقدیر و سعی دران باب مطلق بظهور نه پیوست، میان بادشاه و وزیر کمال سوء مزاجی و بدگمانی از همدیگر رویداده و وزیر بمقتضای جبلّ خویش واهمه و هراس خورده و هم چنین متوسلانش بر کدامی باندیشهای اقسام متردد و مشوش گشتند. و تا مدت سه ماه کامل نواب صفدر جنگ برای مجرای بادشاه نرفت، بلکه از خانه بر نیامدند. آخر الامر بادشاه خود سوار شده، بنا بر مصلحت جمهور و نظر بر اصلاح اکثر امور و رفع شر و شور بخانه نواب مذکور رفته، بانواع عنایات و نعام اقسام مطمئن ساختند، لیکن احمد شاه درائی از وقوع آن شکست و هزیمت خود که همیشه در فکر تدارک و انتقام بود، بمحض اصغای نفاق بادشاه و وزیر فریب خورده و این معنی را از آثار کامیابی خود فهمیده، از کابل با افواج عاشق غارت و تاراج متوجه بلده لاهور شد، نواب معین الملک بهادر که صوبه دار پنجاب بودند، ایشان با جمعیت خود روکش شاه شده و چند منزل از لاهور آن طرف رفته، دایره نمودند و بر دو طرف پله قوت و زور خود سنجیده و مائل آشتی گردیده، آخر مبلغ چهارده لک روپیه بابت تنخواه متعین

۱۴۱ ب

صوبه کابل که بر چهار محال پنجاب از قدیم مقرر بود و در عهد ۱۴۲ الف نادر شاه هم بهمان ضابطه قدیم منظور طریقین شده، سال بسال بشاه می رسید (۱)، درین صلح بهان مشروط قبول (خاطر) طرفین گردیده و سپاه و شاه از سیالکوٹ تقابل برگشته، جنگ و جدالی بمیان نیامده، سر زمین پنجاب از آفت قتل و غارت محفوظ ماند.

فصل در ذکر وفات علی محمد خان روپیله و محاربه که در میان پسران او و نواب قائم خان پسر نواب محمد خان بنگش بنوشتجات بادشاه و وزیر بمیان آمد و کشته شدن نواب قائم خان -

چون علی محمد خان روپیله که سابق مکرر احوالش بنوشتن آمده، بعد از رحلت نواب قمرالدین خان بهادر مرحوم و محمد شاه بادشاه بنا بر ضرور، متوسل بنواب صفدر جنگ بهادر شده، روزی بمدارا می گذرانید، تا وقتی بقضای ایزدی وفات یافت، و پسرانش بدستور پدر سر رشته توسل بوزارت پناه مضبوط و مربوط داشته، بر جاهای خود سلطنت می کردند، از آنجا که منظور ارکان حضور، مغلوبی و استیصال افغانه بود، لهذا قوم بنگش و روپیله با همدیگر مخالف و منازع نموده، جناب بادشاه، قائم خان را که خاندن زاد و پدرش محمد خان بنگش از امرای قدیم فرخ سیری بود، نوشتجات عنایات فرستاده، برین آوردند که از فرخ آباد برآمده و رفته آنها را مستأصل نماید، که بعد از سرانجام این مهم، ملک آنها هم ضمیمه فرخ آباد بمقام خان عنایت خواهد شد و نواب صفدر جنگ که مربی و حامی پسران علی محمد خان بودند، باینها نوشتند که بخاطر جمع قائم خان را مستأصل نمایند، بلکه به راجه نول رای (۲) مدار علیه خود نیز حکم

۱۴۲ ب

1. *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 17 b.

2. He was deputy-governor of Oudh. See *Siyar*, iii, 875.

1. See detail in the *First Two Nawabs of Oudh*, p. 132.

فرستادند که بتعجیل خود را از صوبه اوده بکومک روپیل رسانیده ،
باتفاق پمدیگر کار قائم خان باتمام رسانند .

مختصر اینکه قائم خان با افواج بسیار^(۱) به تنبیه آنها متوجه شده
و از گنگا عبور نموده ، به بداؤن رسیده و رؤسای روپیل نیز به
پشت گرمی نواب وزیر باراده مقابل از اوطان خود حرکت نمودند .
هنوز جمعیت آنها فراهم نشده بود که نواب قائم خان چنان مصلحت دید
که قبل از بهم رسیدن افواج آنها و کومک رسیدن ، راجه نول رای
چون هنوز چندان زور ندارند ، آنها را مستأصل نماید . هر چند روپیل
بعجز و زاری پیش آمدند ، قبول نکرد ، عازم کارزار گردید . لاچار
آنها هم ، توپخانه که داشتند ، در پناه کناره دریا در کمین گذاشته و
خود با جمعیت قلیل در میدان نمودار شدند و بمحض مقابل شدن افواج
رو بفرار آوردند و قائم خان بمغزوری فتح خود و شکست حریف
بی حزم و احتیاط تعاقب کنان و خصم افگنان بکمین گاه رسیده ، بیک
بار از کمین برآمده و اینها را که درین تعاقب سر رشته ضبط و
ترتیب فوج بالکل برهم خورده بود ، زیر شلک توپخانه و بان و
جزائر گرفته .

۱۴۳ الف

کشته شدن قائم خان بنگش بر دست پسران علی محمد خان روپیل :
نواب قائم خان معه بیست و دو سردار نامی قیل نشین خود یک
مرتبه بضرب تیرهای تفنگ و جزائر آمده و کشته شده^(۲) ، فتحی
عجیب و غریبی بی جنگ بعد از شکست ، نصیب قوم روپیل گردید .
و افواج قائم خان از کشته شدن صحیح و سلامت راه وطن خود که
فرخ آباد باشد و از قتل گاه سه منزل بود ، پیش گرفته و در عبور
گنگا عالمی غریق بحر فنا گردید .

بعد از استماع این اخبار ، جناب بادشاه و وزیر که منتظر
ع ز هر طرف که شود کشته سود اسلام است ،

1. He had with him 50,000 troops. *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 144.
2. *Siyar*, iii, p. 874. See also *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fols. 22 b-23.

بودند ، خواستند که خاندانان و غیره متصدیان حضور را بفرستند که
اموال قائم خان و پدرش را ضبط نموده ، بیاوند .

درین اثناء شنیدند که والده ماجده قائم خان که عورت دانای ،
مدبّره ، عاقله بود ، بیست لکه روپیه فرستاده ، افواج مرهه را که
هندوستان از مدتی تاخت گاه آنها بود ، بسرکردگی صوبه دار
راؤ ملهار و غیره سرداران طلبیده ، در فکر استیصال روپیلها و
گرفتن خون و انتقام پسر خود و قوم خود شده .

بردن وزیر بادشاه را بر سر فرخ آباد :

چون درین صورت افواج مرهه بملک نواب صفدر جنگ نیز راه
می یافت ، ویرانی آن ضلع می شد ، لهذا نواب معزالیه مضطرب
شده ، در ماه محرم الحرام سنه یک هزار و یک صد و شصت و سه بادشاه
را معه امرای حضور بسمت فرخ آباد بر آوردند که پیش دستی نموده ،
قبل از رسیدن افواج مرهه این ملک با را قابض شوند و باین اراده
به کول رسیده^(۱) ، مقرر شد که بادشاه و امرای حضور که نواب
غازی الدین خان فیروز جنگ بهادر و نواب خانخانان انتظام الدوله بهادر
که هر کدامی اینها جمعیت پای شائسته از مغلیه تورانی و افواج
هندوستان را و غیره و توپخانه بسیار مستعد و آماده کارزار با خود
داشتند و سوای ایشان امرای خورد و بزرگ در کول اقامت فرموده و
نواب صفدر جنگ و نواب عبدالمجید خان کشمیری دیوان خالصه و
نواب لطف الله خان صادق نامی بهی و نواب شیر جنگ بهادر و غیره
برای ضبط و تسخیر فرخ آباد و تحصیل مال و منال نقد و جنس
قائم خان ، متوجه فرخ آباد شوند .

چون این خبر بوالده قائم خان رسید ، از آنها که عورت عاقله ،
کامله ، مدبّر با عقل و شعور بر اکثر مردان قوم خود ترجیح داشت ،
بذات خود با سیصد سوار از فرخ آباد سوار شده ، در لشکر

1. *Siyar*, iii, p. 875.

نواب وزیر الملک داخل شده و دست توسل بدامن ایشان زده ، مراتب خانزادی و اطاعت خود که همیشه بآن مشهور بود، بجناب بادشاه و وزیر ظاهر نموده - بعد از رد و بدل و قیل و قال و جواب و سوال مبلغ پنجاه (۱) لک روپیه از نقد و جنس قبول نمود که بسرکار بادشاه برساند - چنانچه موافق قرار داد ، بعد از مراجعت بادشاه بعمل آورد (۲) -

فصل در ذکر احوال خیرمآل نواب معتمد الملوک

سید علوی خان حکیم باشی علیه الرحمة

بطریق اجمال -

نام نامی آن جلیل القدر میرزا محمد هاشم ، خلف الصدیق حکیم محمد هادی بن سید مظفرالدین حسین علوی ، از اولاد حضرت امام محمد بن حنفیه بن امیرالمؤمنین مظهر العجائب و مظهر الغرائب اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه و رضی الله عنه و سید مظفرالدین حسین که طیب فاضل و ساکن بیابانک خراسان بودند ، بدارالعلم شیراز آمده ، توطن اختیار فرموده ، از آن باز اولاد و احفادش درین خطه پاک تشریف دارند و میرزا محمد هادی که در فن طبابت و جراحی و خوش نویسی و کمالات دیگر دستگاه زیادی داشت ، قلندر وضع بود و حذاقت و معالجاتش در بلاد ایران معروف و مشهور است - گویند در وقت درس کتب معقول و منقول لباس فضلاء می پوشیدند و در هنگام مشاعره و مجلس قهوه خانه قلندران - و از جمله شاگردان میرزا که هندوستان آمده اند ، حکیم شیخ حسین شهرت مخاطب به حکیم الممالک که در هر دو فن یعنی طبابت و شعر شاگرد میرزاست و در هندوستان از رؤسای طبای وقت خود بود - و این چند بیت ازوست - شیخ حسین شهرت راست :

گریه تا چند فشارد بدل تنگ کسی

بحر در قطره دهد جا بچه نیرنگ کسی

1. *Siyar*, iii, p. 875, says rupees sixty lakhs.

2. *Ibid.*

ابر و شبنم و ارباب طلب پرتو مهر
چه کند گر نکند روی خود از سنگ کسی

۱۴۴ ب

بسکه اهل کرم از نغمه ندارند خبر
نشود ناله سائل بصد آهنگ کسی

و حکیم محمد اسمعیل اکبرآبادی شیرازی الاصل که بعلت توطن در اکبرآباد باکبرآبادی مشهور شده ، طیب کامل ، صاحب تجربه بود و حکیم علی نقی خان پدر حکیم علی نقی خانی که همراه نواب ظهیرالدوله عظیم الله خان بهادر می بود و حکیم مرتضی و حکیم و مولوی نصیرائی عظیمآبادی که از عظیم آباد بشیراز رفته بود و سوای نام برده های مذکور کثیری از شاگردان ایشان بهند و دکن آمده و در ولایت ایران و غیره نیز متفرق شده ، هر کدام بگوشه در امری که مهارت بهم رسانیده ، اشتغال می ورزید و در اشعار شرر تخلص می کردند و این چند بیت از زاده های طبع میرزاست - اشعار میرزا هادی پدر حکیم علوی خان :

بوی پنهان و پیدا در دل تنگی که من دارم

شرر چون آب یاقوت ست در سنگی که من دارم

وله

عقده میل طبیعی چو ز دل وانگنی
ای شرر در دل چون سنگ بتان جا ننگی

چون شرر جوی حیات از دم آتش نفسان
فکر آب خضر و فیض مسیحا ننگی

وله

بهر سنگی که آمد پایم از آغاز سیر آخر

چو پی بردم مقصد جمله را سنگ نشان دیدم

۱۳۵ الف به بکف آرند مگر دامن افتاد گیم

نه فلک پای نهاده بسر دوش هم اند

وله

با سیه دل صافی مشرب نمی آید بکار

کی بآب از چشم نایبنا توان شستن غبار

بد گهر گر نیک نام افتاد ازو ایمن مباش

آب مروارید عالم را کند در دیده تار

این سیه رویان که دل یک باره از من کنده اند

در جهان دارند چون خاتم ز نامم اعتبار

بر که دستی در پتر دارد دو کانش پخته است

جوهر ذاتی گذارد آره بر پای چنار

رباعی

امروز که همچو خم زمین گیر شدیم

در میکده از جوش زدن سیر شدیم

یک رند دم از مریدی ما نزند

در کوی خرابات عبث پیر شدیم

و دیوان ایشان را نواب سید علوی خان حکیم باشی همراه

آورده بودند و در سنه یک هزار و یک صد و هفت ، در سن شصت و

سه سال ازین جهان فانی رحلت نمود و در جوار امامزاده احمد

بن امام موسی کاظم رضی الله عنهم مشهور بشاه چراغ مدفون شدند .

و بعد از فوت میرزا هادی دو پسر مانده بودند ، مرزا عبدالحسین و

مرزا محمد باشم و مرزا عبدالحسین نیز طبیب حاذق بود ، چنانچه

کمال ایشان از شرحی که بر قانونچه نوشته اند ، معلوم می شود . و

مرزا محمد باشم تحصیل علوم در خدمت پدر خود و میرزا الطیف الله شیرازی

۱۳۵ ب

و اخوند مسیحائی فسائی^(۱) نموده ، در سنه یک هزار و یک

صد و یازده که سی سال از عمر ایشان گذشته بود ، هندوستان آمده ،

در پای قلعه ستاره بملازمت عالمگیر بادشاه غازی و بعنایت خلعت و

منصب سرفراز گردیده ، تعیین محمد اعظم شاه گردیدند . و حکیم محمد شفیع شوشتری

نظر بر نجابت و کمالات ایشان دختر خود را بایشان منسوب

و منعقد فرمود . و در عهد سلطنت شاه عالم بهادر شاه بخطاب

علوی خان و اضافه منصب و جاگیر ممتاز و هنگامیکه محمد شاه بادشاه

را بمعالجات مسیحانه نموده و ایشان را بزر و نقره برکشیدند ، شش

هزاری منصب و نقدی سه هزار روپیه ماهوار و بخطاب معتمد الملوک

مخاطب فرمودند . و چون حذاقت و طبابت ایشان در اطراف و اکناف

بلاد عالم اشتهار یافته بود ، نادر شاه بعد از تسخیر شاهجهان آباد

باعزاز و اکرام تمام بوعده رخصت حج و زیارت عتبات عالیات

اثمه عالی درجات همراه خود گرفته برد ، چنانچه شحمای ازان بقلم آمد .

با وصف اینکه شب و روز بارقام و تسوید مسودات نسخه های اهل علل

و تصانیف و تالیف رسائل خود مشغول بودند و سن از هشتاد سال متجاوز

۱۳۶ الف

شده ، هرگز به عینک محتاج نشدند و^(۲) و از جمله تصانیف

ایشان نسخه ایست مسعولی بجمع الجوامع که اگر فی المثل تمام کتب طبّی

از عالم مفقود گردد ، تمام مسائل حکمی ازو استنباط می توان

نمود . و شعرای عصر که بمعالجات ایشان از امراض مزمنه شفا یافته

اند ، در تعریف و مدح ایشان اشعار بسیار گفته اند . ازان جمله

میر محتشم علی خان حشمت تخلص برادر حقیقی میر ولایت الله خان

گفته .

رباعی

ای دست تو دستگیر بر شاه و گدا

از فیض تو درمان طبایان کاهروا

خلقی گوید که میکنی^(۳) کار مسیح

من می گویم که میکنی^(۴) کار خدا

۱. افسای Gladwin, p. 216 .

۲. Some four passages have been deleted here, because of their obscenity.

۳. P. P. L. fol. 67 میکند .

۴. Ibid. میکند .

یعنی برای خدا - و محمد حیدر خان الفت تخلص گفته بود .
رباعی :

نواب درین زبان بود عیسی دم
دستور علاج اوست معجز توام
قانون ذخیره حکم را حاویست
بخشد باشارات شفا در عالم

و خود هم گاه گاه تفنناً شعری می گفتند و این چند بیت که
مرقوم می گردد ، از نتایج طبع و بآج ایشان است :

۱۳۶ ب

اشعار حکیم علوی خان :

ز صاف شعله حل کرده پر سازید جامم را
بخوش آرد مگر در مغز من سودای خامم را
بجای سبزه و گل شعله و دود از زمین روید
فشامم گر بخاک از روی مستی داد جامم را
اسیر داغ حرمان را فریب دانه کی سازد
ز تار شعله جواله باید ساخت داسم را
هوا گردد سموم از شعله های سوز پنهانم
گزارد در بغل غافل اگر یک دم پیامم را

تولد ایشان در ماه رمضان یک هزار و هشتاد است در
دارالعلم شیراز و پنجم شهر رجب ۱۱۶۲ هـ در دارالخلافه
شاهجهان آباد ، بازار استسقا در سن هشتاد و دو سالگی بحساب مذکور
داعی حق را لبیک اجابت گفته ، بموجب وصیت در حوالی درگاه
حضرت سلطان المشائخ نظام الدین اولیاء قدس سره مدفون شدند :

اگر صد سال مانی وریکی روز
بیاید رفت ازین کاخ دل افروز

چه چاره کان بنی آدم نداند
بجز مردن کزان بی چاره ماند

از غرائب حذاقت و طبابت ایشان آنکه تا مدت بیست سال
بمرض سل مبتلا بوده و بتداوی و معالجات خود را برپا و قائم داشته ،
متحمل محن و شدائد اسفار در اردوهای سلاطین روزگار شده و
بجمع امور لازمه زندگی مشغول بودند و می پرداختند و درین مدت ،
مطلق از اوضاع و اطوار حالاتی که داشتند ، تفاوت و تجاوز نکردند
و هو من العجائب -

و توارخ واقعه ایشان بسیاری گفته اند ، بهمین یک مصرع ۱۳۷ الف
اینجا اکتفا نموده آمد :

بر فلک رفت مسیحای جدید (۱۱۶۲ هـ)

چون فرزندی نداشتند و لا ولد بودند ، اول حکم بادشاه
بضبط متروکات نقد و جنس اموال ایشان شده ، آخر بسفارش و
شفاعت نواب صفدر جنگ بهادر مقرر شد که جمیع اموال ایشان بی
کم و کاست حواله حکیم علی نقی خان که خواهرزاده حقیقی ایشان نمایند
که علی فرایض الله بورثای ایشان که در شیراز و بنگاله اند ،
برساند و کتاب خانه را خود پیش ازین یک سال در حین حیات و
سلامتی حواس وقف نموده بودند - و خان مذکور را متولی آن
ساخته که بر کس بمطالعہ بخوابد ، برد و بعد از انقراض طلب
نماید -

فصل در ذکر قتل نواب بهادر بر دست تدبیر و
تزویر وزیر یعنی نواب صفدر جنگ بهادر و آغاز
شر و فتنه عالم بانتقام آن مقتول و محاربه وزیر
با امرای احمد شاهی بلکه سائر بندگان الهی و
خرابی و ویرانی محروسه دارالخلافه از اطراف شهر
خصوصاً دہلی قدیم کہ بشهر کهنه مشہور بود -

مجموع این وقائع آنکہ، جاوید خان خواجہ سرا^(۱) کہ در عہد
احمد شاہ کہ بعالت تصرف ظاہر و باطن در مزاج مادر بادشاہ
مدارالمہام سلطنت و فاعل مختار امور ریاست و اقتدار شدہ،
میخواست، بلا شرکت غیر مالک و قابض نقیر و قلمیر بادشاہی
گردد^(۲) - و نواب وزیر اعظم نیز نظر (بر) ساز و سامان و تسلط و
اقتدار خود خواہان این معنی بود و ہر دو کس حریف ہمدیگر شدہ،
منتظر قابوی برہم زدن ہم شدہ و نواب بہادر کہ در اصل خلقت
مرد این میدان نبود، در ہمین اندیشہ مانده بچملہ پای خزانہ
می خواست، بشہرت بہادریش پیشواز کاری رویدہد - و
نواب صفدر جنگ کہ از قدیم کهنہ مشاق تدابیر دغا و تزویر بودہ،
درین امر ملکہ بکمال داشت، چنانچہ ہمیشہ در صوبداری او دہ
بسیاری از زمینداران متمرّد احمق را بحد و قول طلبیدہ و بگرمجوشی
سلوکی چند کہ در متخیلہ آن گنواران بی وقوف خطور نکردہ
بود، غافل ساختہ و بیک ناگاہ بہر وضعی کہ بود، کشتہ و خود
را از اندیشہ آنها فارغ ساختہ - این حرکت بازچہ دست چپ اطفال

۱۴۸ ب

1. On him see also p. 242 Supra.

2. The author of the *Tarikh-i-Ahmad Shahi* who was a courtier of
Emperor Ahmad Shah refers in his work the Emperor's careless
and irresponsible conduct which indicates how completely he had
fallen under the evil influence of Nawab Javed Khan from the
very outset. *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 17 b.

مکتبت تزویرش بود - این مرتبہ نظر بر وجوہی چند، سورج مل جاب
را ہم با خود متفق و شریک مشورت و مدد خیر و شر تدبیر
خود نموده و از وطنش بحضور طلبیدہ و بنواب بہادر پیغام اتحاد
و داد نمودہ کہ کنگاش بندوبست سلطنت بغیر از تشریف فرمودن
صورت پذیر نیست، فردا علی الصبح از دربار بر آمدہ، بمخلص خانہ
کہ فی الحقیقت دولت سرای ایشان ست، تشریف فرما شولد
و ہمین جا ناشتای ہم بکنند کہ از مدتی باہم اتفاق ہم کاسگی
آشہای اخلاص بی چاشنی بی تکلفی اتفاق و وفاق بد مزگی و
بی نمکی اتفاق گوارای طبیعت مخلصان نمی شود - و آن احمق ناکردہ
کار، جاہل فن، بحکم اجل رسیدگی مطلق متنبہ نشدہ و بمکنون ضمیر
حریف میزبان سہان کش پی نبرده، بلکه فریب و غافل ساختن او
از طرف خود علی الصبح روز بیست و ہفتم شوال سنہ یک ہزار
و یک صد و شصت و پنج بی دغدغہ و وسواس در کمال تزئین خود آرائی
و تکلف لباس و اظہار تجمل جاہ و جلال خود از قلعہ بر آمدہ،
در حویلی دارا شکوہ در مکان مچہلی بھون وارد ضیافت خانہ کہ
آش مقتولی اش در آن خانہ بہ پختگی رسیدہ، کاسہ لبریز انتظار وقت
موعود بود، شد و از ہر دو طرف جوشش و خون گرمی ہای
منافقانہ بی تکلفانہ بمیان و از دیوان خانہ بواسطہ انبوه و ہجوم
فدائیان ہر دو جانب آنچہ منظور بود، بظہور نمی توانست آمد،
قاتل دست مقتول گرفتہ، بر خاستہ، متوجہ حجرہ خلوقی کہ پر از
قاتلان دیگر بود، شدند - بمجرد پا بدہلیز حجرہ ماندن، داخل
دروازہ عدم سرای قتل و فنا گردید - بزخم کاردہا یادگار بیگ و
فقیر بیگ کابلی از پا در آمدہ - علی بیگ خان جارجی ہم بہ
نیت ثواب کاردی در شکم مردہ اش خلانیدہ^(۱) و سرش را بریدہ،
نزد عبدالمجید خان فرستادند کہ مشار^(۲) الیہ ازو دل پری داشت و او

۱۴۸ الف

1. See also *Siyar*, iii, p. 890.

صد کشتن این بود و لاش بی سر مقتول را بدریای جمن
سر دادند -

۱۳۸ ب

چنانچه روز دوم ملاحی با ماهی گیری از کناره ای که رو
بآب رفته بند شده بود، بر آورده و مبلغی از مادر بادشاه در جلدوی
این خدمت گرفته، حواله کرده و در جای که مقدر بود، مدفون
گردید و شوخ طبعان طبع شهر این قصه را با انواع آب و تاب
مفصل و مجمل منظوم نموده اند -

و "فساد عظیم" تاریخ این واقعه است - و متوسلان وزیر می
گفتند که باعث قتل او باین شکل، رفع قتل و غارت مردم شهر
بود که در صورت محاربه و علانیه پرخاش نمودن قلعه بادشاهی
که مکان سکونت او بود و خانه های درون و بیرون همه تاراج
می شد و مردم بسیاری از طرفین کشته می شدند -

و بعد از وقوع این واقعه که نواب قدسیه صاحبه الزمانی که
مغوله و مریه آن خواجه سرا و والد و شیفته ظاهر و باطنش بود،
اظهار کمال ناخوشی و برهم زدگی با وزیر کرده، قسم خورد که
تا قصاصش نگیرد، آرام نپذیرد و وزیر اعظم گفته فرستاد که درین
باب تقصیر من چیزی نیست که حکیم شافی خان از زبان بادشاه
حکم بمن رسانیده بود که دفع و قتل جاوید خان نمک حرام
کاسه شکن ضرور است^(۱)، چنانچه حکیم شافی خان را از نظر انداخته و
معائب ساخته، حکیم اکمل خان را بجای او بمعالجه خود مقرر
نمود - و در ماه جمادی الثانی میان بادشاه و وزیر باز کدورت رویداده
و مخالفان وزیر، خاطر نشان بادشاه نمودند که وزیر اراده مصمم
کرده که سلطان بلند مشهور به اچھے صاحب برادر خورد بادشاه
فردوس آرام گاه مجد شاه را که شیعه و هم مذهب اوست، بر تخت

1. According to A. L. Srivastava, it seems unlikely that the Emperor directed the Wazir to have Javed Khan killed. *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 208.

بنشانند - بنا بران بادشاه مقرر کردند که خدمت سرآتش را
از وزیر تغیر کرده، یکی از خلصان بدینند که خانه بادشاه از دخل
و تسلطش برآید و این معنی بر او گوارا نشده، درخواست رخصت
بصوبه خود بجهت بندوبست نمود - بادشاه و مخالفانش این معنی را
از مغتنات غیر مترتب تصور نموده، بتعجیل بی کلفت و درنگ
خلعت رخصت بخانه اش فرستادند - مشار^(۱) الیه بعد از تأمل و تانی و
مشورت با خلصان خود، رفتن صوبه را مناسب ندیده، در شهر
توقف نمود و بادشاه متقاضی شدند که بصوبه خود برود که بعد از
پوشیدن خلعت، توقف مناسب نیست^(۲) چون کدورت طرفین
برملا شد، نواب وزیر بواجمه اینکه مبدا امرای تورانی باتفاق بادشاه
و بلوای عوام الناس بر من بریزند، از قلعه، بلکه از شهر
بر آمده و چند روز در باغ اسماعیل خان و تال کثوره^(۳) و
خضر آباد^(۴) مقام نموده و این توقف و تعطیل انتظار آمدن سورج مل جاٹ
که غنیم در بغل شهر و درین ایام با وزیر دم اخلاص و
فدویت میزد، می کشید - بعد از آمدنش با کل فوج در خدمت بادشاه
معروض داشت که عماد الملک و خاخانان انتظام الدوله را که بانی فساد
اند و نواب قدسیه را بگویند که از قلعه بر آمده، در حویلی جعفر خان
سکونت نماید، زیرا که یقین ایشان شده بود که باعث تفنگ
و بان اندازی روز عید که سابق ذکر آن گذشته و تخم فتنه
کاشته، بهان حرکت بود - انتظام الدوله بهادر بمشورت و ایما
نواب قدسیه و نواب بهادر بوقوع آمده، و فی الحقیقت غلط هم نبود،

۱۳۹ ب

1. Saiyid Ghulam Husain Khan (*Siyar*, iii, p. 891) says, on the other hand, that the Emperor did not accept the request of the Wazir to leave for his home province.
2. It was about four miles south of the City. *The First Two Nawabs of Oudh*, p. 235.
3. It was about six miles south of the Capital. *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 51b.

چنانچه آخر بتحقیق رسید که میر ابراهیم چلته پوش، جماعت دار سرکار انتظام الدوله که ازین قسم شعبده با بسیار بخاطر داشت، متصدی سرانجام آن تدبیر خام شده بود و میخواست، چون میر حیدر به بهادری نامی بر آرد، لیکن این نامرد خیره جمله راکجا آن همت رستانه و دست و دل مردانه و بسبب رنجیدگی از نواب عماد الملک بهادر میر بخشی اینکه در وقت رفتن بدکهن پدرش نواب غازی الدین خان مرحوم او را بمن سپرده و من در جمیع امور مرئی گری او نموده و بعد از فوت معزالیه من بیاد شاه و نواب بهادر بخیره و ساجت نموده و خاندان از ضبط و منصب و جاگیر و خدمتش از تغییر و تبدیل نگاه داشته و او را پسر خوانده و پدری بجای آورده و بر پسر صلیبی خود جلال الدین حیدر تفویض و ترجیح داده، رفیق و بازوی خود میدانستم - او هم از من برگشته و مخالف شده - خلاصه، بادشاه قبول هیچ یکی ازین تکالیف نکرده، جواب صاف دادند که اول شما خود بجهد شده، رخصت صوبه خواستید و خاعت پوشیدید و الحال بغرور رفاقت سورج مل جاٹ این قسم تکلیفات دور از کار در پیش کرده اید - درین اثناء افواج غارت گر جاٹ شروع ساخت و غارت شهر کهنه و اطراف جے سنگھ پوره که لشکر آنها متصل بود، نمودند و تا درون در آمده و از قلعه کهنه هم گذشته تا لال دروازه، بلکه این طرفها تمام بتاراج روفتند و کشتند و سوختند - لاعلاج بادشاه، نواب ذوالفقار جنگ نانا بابا را که از مدت بسبب حرکت احمقانه خود معزول و خانه نشین بود، طلبیده و در آغوش مهربانی کشیده، باقسام الطاف مخصوص فرمودند، باراده اینکه اگر وزیر بغی نماید، خدمت وزارت بمشار، الیه روکش او نمایند - روز دیگر، نواب بنوشته خوشامد گویان خیر خواه خود که مصاحبان و مقربان بادشاه و نواب قدسیه و محرم خلوت و جلوت درون و برون حضور بودند، بنا بر این معنی مطلع شده، به ذوالفقار جنگ رقع در کمال تواضع و فروتنی مشتمل بر تطلع

۱۵۰ الف

و تخریص گویان و اغوای هم جنسی و هم مذهبی نوشته، در آخر آن صریح مرقوم نموده که اگر این طرف تشریف آورده، کوچک نوازی و بزرگی را کار فرمایند، مخلص را سرتابی در پیچ کاری نخواهد بود و بالفعل میر بخشی گری که مدت العمر در آرزوی آن گذرانیده اند، از تغییر عماد الملک بنام ملازمان آن مشفق مقرر کرده ام -

ملحق شدن ذوالفقار جنگ احمق بصفدر جنگ و بشوم طمعی خود مغوی فتنه و فساد شدن و او را و خود را رسوا ساختن :

چون یقین صغیر و کبیر مردم شهر همین بود که به جمیع وجوه، صفدر جنگ غالب و بادشاه و دولت خوابانش مغلوب اند، ذوالفقار جنگ ظهور این معنی و ادعا و خواهش با این همه التماس و آرزو را از لطایف غیبی در حق تصور نموده و بتعصب مذهب و مشرب، امداد و اعانت هم جنس را لازم شمرده و حقوق نمک خوارگی خلاندان بادشاه و شرم نسبت خسری و خسر پورگی عهد فرخ سیر و عهد شاه را بر طاق بلند نسیان گذاشته، بلکه ملکه الزماتی ناقص العقل و صاحب الزماتی زمان عهد شاه را که بر دو بهمشیره زاده حقیقی او می شدند، درین مقدمه با خود شریک و همراز ساخت، بعد اخیر عشره محرم که روز سیوم عاشوره از تعزیه برخاسته و بزیارت حضرت شاه مردان^(۱) که بر چهار کروهی شهر است از قدیم می رفت، این مرتبه هم از بادشاه رخصت گرفته، رفته و بدرگاه نرفته، به لشکر صفدر جنگ ملحق شد و آتش فتنه و فساد که هنوز سر تکشیده بود، بدامن زنی لاف و گزاف و باد بروت پپ پپ سراسر خلاف او بیک مرتبه شعله فساد باسان رسانید - پرده ای که هنوز در میان بود، بیکبار از میان برخاست و غارت و تاراج شهر که حواله به مردم جاٹ بود، بر کل فوج قزلباش و غیره نوکران سرکار صفدر جنگ قسمت شده، جمیع آن لشکر مطلق عنان تاخت و تاراج

1. Shah-i-Mardan's tomb is situated near the mausoleum of Safdar Jang.

و قتل و حرق شهر شهریان گردید ، شهر کهنه تا شهر پناه ،
 شهر پناه شهر نو تمام بتصرف و تغلب و تسلط آنها در آمد و صاف شد -
 بنا بران بادشاه و مادرش بهم کمر بمداغه و ممانعه بسته و بر
 سردار مغلیه تورانی را که نواب انتظام الدوله بهادر خانخانان و نواب
 عماد الملک غازی الدین خان بهادر باشند ، بانواع مهربانی و الطاف
 ممتاز و مخصوص فرموده ، وزارت بنحستین و میربخشی گری بدوئمین
 و میر آتشی بصمصام الدوله پسر خاندوران مرحوم و عالی هذالقیاس
 خدمات دیگر که تعلق بصفدر جنگ و ذوالفقار جنگ داشت ،
 یک قلم تغییر و تبدیل یافته و اطراف شهر بمورچه بندی و توپ خانه
 و سپاه اینها و مردمی پادشاهی قرار یافته ، از لب دریای جمنا تا
 دیوار شهر که قریب یک کروی مسافت بود ، زیر دیوار حویل
 اسحاق خان پائین مسجد زینت المساجد مقرر شد که توپهای رعد صوت
 برق شعله آورده ، زنجیر بند مستحکم نموده و پیش آن خندق
 عمیق کنده ، درون آن فوجهای این طرف فرود آید - و همین قسم
 اطراف دیگر نیز مورچه بندی شد - و صفدر جنگ بمجرد استماع این
 اراده مضطرب و سراسیمه شده ، خواجه سرای سیزده ساله وجیه و
 خوبصورت را که شجاع الدوله پسرش در بهان نزدیکی با خریده بود ،
 بپادشاهی توره تحفته بر آورده و اکبر شاه (۱) نام گذاشته ، خود
 وزیر و ذوالفقار جنگ میر بخشی و بهر که بخاطرش رسید ، خدمات دیگر
 تقسیم نموده ، بقلع و قمع شهر و شهریان بغرور تمام کمر بست
 و از ششم شهر رجب آغاز محاربه شده ، لیکن کدام محاربه که از
 طرف صفدر جنگ پنجاه هزار سوار بآن ساز و سرانجام و از طرف بادشاه
 اقل قلیل که عشر عشیر آن غنیم غالب نمی شدند و سرداران
 همه اطفال جنگ نادیده و خواجه سرایان برزه بیهوده و آنها هم در
 کمال پریشانی و بی سرانجامی اسباب جنگ و جدال و یک قلم

۱۵۱ الف

۱۵۱ ب

1. Safdar Jang gave him out to be the grand-son of Kam Bakhsh, the youngest son of Aurangzeb. See *Tarikh-i-Ahmad Shahi*, fol. 55.

سراسیمه و مضطرب و منتشر الجواس - می بایست ذکر این فتح
 عجیب و غریب که از عجائب قدرتهای الهی و نیرنگهای تقدیر
 خلاق قدیر بود ، در باب عجائب عالم مرقوم می شد و عبرت سامعین
 می افزود و باعث غلبه این مغلوبان بی سرانجام بر آن
 غنیم غالب صاحب نشان و نام - بظاہر آن بود که صفدر جنگ می دانست
 که نظر بر حال زمانه ساکنان شهر کهنه و قلت فوج و
 عدم سرانجام و زر خود بخود مانجی و مطیع خواهند شد - و تا شهر کهنه
 چو خود مفت بدست می آید ، ماند - شهر نو که در صورت یورش
 احتمال قتل و کوشش و کشتن و سوختن ابنیه و خرابی امکنه ، غالب
 بلکه متحقق است تا بتحذیر و تهدید تسخیر آن میسر شود ، چرا بجنگ
 کار باید فرمود ؟ یورش مناسب ندیده و اکتفا بهان چشم نمائی و
 ترسانیدن بتاخت و تاراج پوره چند اطراف شهر و کنار دریا و بروی قلعه
 که بادشاه و مادرش بچشم خود دیده بترسند و از فساد دست
 برداشته ، اختیار سلطنت بدست او گذارند و این بر دو تورانی چه را
 باو سپارند و دیگران خود در کدام عرضه اند که بیک چشم نمائی
 در تنیان میزیند - غافل ازینکه :

ع دشمن (۱) نتوان حقیر و بیچاره شمرد

پشه (۲) چو پر شد بزند فیل را
 با همه مردی و صلابت که اوست
 سورچگان را چو بود اتفاق
 شیر ژیان را بدرانند پوست

احوال عاقبت محمود صاحبقران کشمیر از ابتدا تا انتها :

و الحق که همین قسم بظهور آمد ، تا وقتی که
 عاقبت محمود خان کشمیری که در اوائل بواسطه طالب علمی که فی الجمله

1. The first hemistich of the verse in the *Gulistan-i-Sa'di* (p. 84) is :

2. Ibid., p. 148. . دانی که چه گفت زال با رستم گرد

داشت ، نوکر شش روپیه در ماه بخانه سید نیاز خان بهادر نواسه نواب قمر الدین خان مرحوم شده ، به تعلیم معزالیه مقرر شد و بزور فطانت خود روز بروز پیش آمده و دخیل امور دیگر سرکار ایشان و به مربی گری چند اغلب خان اتالیق ایشان ترقی در ماه به پشت روپیه رسید . بعد از آنکه بتقریبی از آنجا جدا شد ، چون نواب فیروز جنگ غازی الدین خان از جوهر قابلیتش آگاه شده بودند ، به ده روپیه نگاهداشته و باتالیقی و تربیت خلف الصدق خود نواب عماد الملک بهادر مقرر فرمودند و در آن خدمت مصروف بود ، بلکه در اکثری امور داخل شده و ترقی نموده ، عوضی در رساله والا شاهی که داروغه ایشان بودند ، یافته و سوار اسپ شده ، مزد آدمی گشت ، تا آنکه نواب معزالیه بدکهن رفته ، واقعه ناگزیر ایشان رویداده و پسر بجای پدر در حضور بروی کار آمده ، مشاراً الیه بهان ربط قدیم که دخیل کاروبار بود . الحال معه شی زاید مختار گردید ، وکیل دربار شد و در جواب و سوال روشناس بادشاه و ارکان بارگاه شد ، منصبی و جاگیری یافته ، پالکی نشین و بخطاب خانی ممتاز گردیده . آخر با رسید بجای که رسید و وزیر بادشاه نشان شده ، عاقبتی که علم آن بخداست در دنیا بنای محمودی که اراده از میان برداشتن از خاک بر دارنده خود کرده بود ، تمک کار خود کرده ، آشی که برای ولی نعمت خود پخته بود ، در کاسه خود دید ؛ یعنی بحکم نواب عماد الملک در حین سہابت و صلابت جاه و جلال اقتدار اختیار خویش بخت کشته گردید .

۱۵۲ ب

جدا ساختن عاقبت محمود بحسن تدبیر نوکران وزیر را ازو :

قصه کوتاه ، در هنگامه صفدر جنگ در خزانه نواب عماد الملک را قفل پرگرفته و بزور زر پاشی سناسی چهل ساله صفدر جنگ را فریخته و ازو جدا ساخته ، به پنجاه روپیه سراسری سوار و دو ماهه پیشگی و یک دو شاله به بر سوار و به جماعتدار موافق رتبه اش

رعایت نقد و وعده منصب و جاگیر عام کرده ، عالمی را از لشکرش برآورده ، درسلک نوکران نواب عماد الملک درآورده و همان داغ "سین" (۱) نواب سعادت خان را که صفدر جنگ تیمناً در سرکار خود جاری داشته ، در خانه خود نیز بحال گذاشت ، تا سپاهی را برای داغ نو مبلغی از کیسه بشوم طمع می بی ضابطه متصدیان حرامزاده بموحد ضوابط مال سپاه خور از دست نرود و بیچاره سرگردانی نکشد ، به یک ناگه عاقبت محمود در یک ساعت سرشته نوکری درست کرده و از چهره پروانگی او روز اول یکصد روپیه ، دوماه پیشگی از خزانه که صندوقهای زر در همان کیچمیری که بنگاه زیر حویلی در ریتی دریا که عین رزمگاه بود ، گذاشته بودند و خریدنها برآورده و وزن نموده ، دست بدست بدامن سپاهی می ریختند ، می گرفت و همان دم به (؟) از نوکران قدیم بقول مثل مشهور که نوکر نو آهو می زند ، این سرباز بزدن شیر و پلنگ می دوید ، ازین جهت تفرقه در لشکر صفدر جنگ رویداد . جوق جوق و فوج فوج مردم بیہانہ محافظت قبائل و ناموس خود با که در شهر داشتند ، خصوصاً مغلان نورانی که قبائل همه ایشان در مغل پوره بود ، بیرخصت و رخصت غارت نمودن جاٹ شهر را بہانہ و از لشکر برخاسته ، بشهر آمده ، پیش عاقبت محمود رسیده ، نوکر شدند و کامیاب بمطالب دلی بی درد سر سخت و تلاش گردیدند ، سوای این خواجہ سرایان بادشاهی و اقربای مادر پادشاه بحکم نگاهداشت سوار و پیاده بشمار کرده ، زمینداران اطراف را کہ همیشه به تردد و قطاع الطریقی و دزدی و قزاقی مشہور بودند و در اقوام خود نام و نشانی داشتند ، طلبیده و رساله با داده ، نوکر کردند .

۱۵۳ الف

1. Branded with the letter 'seen' (s), the initial of Sa'adat Khan. *Studies in Indian History*, part, ii, (Elliot and Dowson), p. 134.

احوال انتامان کیشر سردار مرهه با :

و نواب عماد الملک انتامان کیشر^(۱) سردار مرهه با که در دکن هم او و پدرش سرداران مشهور کار کرده بودند و درین ایام از دو سه سال قریب پنج شش هزار سوار شایسته کارزار درجه سنگه پوره فرود آمده و بی کار و بی روزگار نشسته از خانه خود می خورد ، بحکم پادشاه و مادرش طلبیده و نوکر کرده از جی سنگه پوره برخیزانده ، زیر جهر و که روبروی دیوان خاص بر لب جمنا فرود آوردند .

انصاف این است که از همان روز گویا این مردم یعنی شهریان و پادشاهیان را از قتل و اسیر امید نجات شد ، چرا که مرهه با هر روز از صبح سوار شده ، بدستور قدیم خود تا شام بر اطراف لشکر صفدر جنگ و جاٹ تاخت و تاز می نمودند و آخر روز تا وقت عصر مراجعت نموده ، داخل لشکر خود می شدند . درین عرصه هرچه از اسباب صامت و ناطق و گاو و خر و اسب و پالکی تا شتر و فیل بلکه تا اشخاص خاص طرف غنیم بدست اینها می افتاد ، بدست کدام معتمدی با پندت دکهنی و کیل خود با نزد پادشاه و وزیر می فرستادند و این معنی موجب تقویت این طرف و دل شکستگی طرف ثانی می شد . چنانچه غنیم ازین تازشیهای و قزاقی های هر روز به تنگ آمده و عاجز شده ، احدی ازان لشکر بمیدان نمی توانست برآمد که مرهه با را از کمین گاه برآمده ، مثل شکار دست بدست می ربودند . حتی که تا فوج جاٹ و گسائین نیز که خود را رسم این شاهنامه قرار داده بود و همیشه بر این لشکر تاخته ، تا زیر جهر و که پادشاهی و سوخته و غارت کرده می رفت ، عاجز شده و با مرهه با تاده اینها بود . بعد زد و کشت بسیار گسائین را با فوجش از جا رانده تا خیمه گاهش برسانیدند و مادیان سواری گسائین با چهارده پانزده کس پیاده بجنگ ایستاده ، نزدیک بود که

1. A. L. Srivastava (The First Two Nawabs Antaji Mankeshwar.

دستگیر شود ، بسبب ناشناسی کسی چندان بجانش پرداخت . درین اثناء ، اسمعیل خان که بروی رزمه فوج صفدر جنگ و نوکر دلسوز فدائی او بود ، با انبوهی از افواج جاٹ و همراهیان خودش بکومک گسائین رسیده و مرهه با بنوز هم دیگر مقابل نشده و آن انبوه را ده چند خود در یافته ، جنگ کنان وقت شام بخیمه های خود برگشتند .

بنده راقم هم امروز درین جنگ شریک فوج مرهه بود ، تماشای خوبی اتفاق افتاد . القمه آنها بگرفتن شهر ساعی و اینها بنگاه داشتن ، از هر دو طرف جنگ توپ و رپکه قائم شد .

بحکم پادشاه غارت نمودن حویلی اسحاق خان :

و روز اول از پادشاه حکمی که صادر شد ، غارت و تاراج حویلی پسران اسحاق خان که میرزا علی خان و میرزا محمد قلی خان برادران نجم الدوله و خسر پوره های شجاع الدوله پسر صفدر جنگ بودند ، واقع شد که چون مورچال پادشاهی زیر حویلی اینها بود ، بطرفداری صفدر جنگ چند بانی و گولی بندوق از حویلی اینها بر مردم توپخانه رسید و این معنی بعرض حضور رسیده و تاراج و ضبط حکم شده ، در ساعت قاعاً و صفصفاً گردید و چون مردم شهر آن طرف را غارت میدانستند و بعد از غلبه غارت و تاراج شهر منبع بود ، اینها را خسر پورهای پسر وزیر فهمیده ، بیشتری اسوال و اجناس خود را که در حویلی اینها مانده بودند که سلامت خواهد ماند ، همه بتاراج رفت .

ع پاره ای را سوخت آتش ، پاره ای را آب برد .

همین صورت در خانه خواجه محمد باسط^(۱) که پیر و مرشد وزیر بودند ، همین حادثه رویداد و خانه ایشان بیرون شهر پناه

1. He was the son of Shah Muhammad Ja'far. Siyar, iii, p, 892.

متصل ترکمان دروازه بود و بنا بر نوشته وزیر که بخاطر جمع بنشینید و از جای خود حرکت نکنید که آسیبی بحضرت نخواهد رسید - غارتگران جاٹ ناشتای غارت از محضر آن ضلع اول بحویلی ایشان شکستند و این مقدمه بیشتر باعث تشویش و پریشانی مردم شهر شد و در شهر بادشاه حکم فرمودند، که یک قلم خانه‌های صفدر جنگ و همراهیان ایشان معه اثاث‌البیت ضبط نمایند - و درین پرده اشرا مردم آزار کار خود کرده، خائمان عالمی سرای آنها بتاراج رفت و طرفه رستخیزی در شهر قائم شد و بر چهار طرف شهر همین آتش در گرفت و مامنی جز از درگاه جناب محیب المضطربین نماند - درین اثناء نجیب خان روپیله با جمعیت قوم خود و افغانان مو و فرخ آباد که همه دشمن و مدعی صفدر جنگ از یک طرف و بهادر خان بلوچ که بهادر واقعی واقع طلب بود، جب بمو طلب بادشاه بمعرفت وزیر آمده، زیر جهر و که بادشاه فرود آمدند و پله این طرف هم گران شد و جنگ برکوئله فیروز شاه و حویلی نواب قمرالدین خان که بفصیل شهر پناه چسبیده و ثیلہ برج سنگی قلعه قائم شده -

یورش نمودن اسمعیل خان معه وزیر بر ثیلہ برج شهر پناه و جنگ مغلوبه :

اسمعیل خان در حویلی صلابت خان و جانش خان مورچال خود قائم کرده، برج ثیلہ شهر پناه نقب زده، سیوم شعبان آتش کشیده، باوصف انهدام نیافتن تمام آنکه از یک طرفی افتاده بود، بسیاری از فرقه والا شاہی و نوکران عماد الملک و مردم خائنان که برای باطل کردن نقب مذکور کار می کردند، بکار آمده و سنگهای کلان از برج بسمت مورچال آتش کشیدگان بریده، جمعی مجروح و مقتول شده و افواج وزیر که منتظر بریدن برج بودند، یورش کردند و نزدیک بود که آثار غلبه ظاهر کنند که نواب عمادالملک و خائنان هم با افواج خود و بادشاه هم با

۱۵۵ الف

فوج خود و حافظ بختاور خان و وجیمه خان و نجیب خان و مرهشہا هم سوار شده، جنگ سخت از دوپہر روز تا چهار گھڑی شب در میان آمده - اکثر جاها از توپ و تفنگ در گذشته، بشمشیر رسید و ازان هم کار در گذشته، بسنگ و خشت و مشت و گریبان کشید، بروہ انبوه از طرفین بکار آمده، طعمہ تیغ بیدریغ ہمدیگر شدند و نجیب خان روپیلہ بذات خود دوزخم گولی برداشته و روپیلہ با خوب پائنداری با نموده و مرهشہا و بر فرقه تا جان کمی نکرده، بمردی قائم ماند و نصف شب اسمعیل خان که ضرب دست این طرف خورده بالکل مایوس شده، کوئله فیروز شاه و بر سه حویلی بلکه جمیع مورچال با برداشته و خالی کرده به لشکر صفدر جنگ ملحق شد - و ازین امر فی الجمله خاطر با مشوش، مردم شهر و غیره رؤساء باطمینان گرائید، زیرا که بسبب قرب و جوار معرکہ کارزار و بارش گولہ و بان کہ شب و روز مثل باران لا ینقطع بود -

بعد از پس پا شدن اسمعیل خان، میربخشی یعنی عمادالملک و نجیب خان و بختاور خان و غیره سرداران مورچال خود را پیش برده، برابر دیوار قلعه کهنہ تا لب دریا رسانیدند و رزمگاہ آنجا مقرر شده و قلعه کهنہ معه شهر کهنہ بعد از خرابی بسیار بتصرف اینها در آمد - صفدر جنگ بعد ازین جنگ بطرز استحکام مورچال‌های شهر و استقامت این افواج و افتادن گولہ‌های یک منی کہ از توپ‌های کلان دور رس ازین مورچال‌ها و از بالای قلعه کهنہ و کوئله فیروز شاه متصل برلشکر او می افتاد، سراسیمہ و ازین طرف مایوس شده، بطرف تال کثوره و عیدگہ و آن طرف پای شهر رفته، بازار ملک الموت رونقی تازه بخشید و عمادالملک معه سرداران دیگر ازین طرف بہان طرف رفته و مورچال‌ها قائم کرده و خود در عیدگہ بر صفہ نماز عید خیمہ کرده، محاربات سخت بر توپخانه چینی و کالی پہاڑی در میان آمده، در بر جنگ بعد از غلبہ، شکست بر آنها افتاد -

۱۵۵ ب

کشته شدن گسائین در جنگ کالی پهاڑی :

گسائین که یکی از شیاطین الانس کفار و ملاحین آن فرقه شقاوت آثار بود ، در یکی از همین جنگها بزخم گولی بندوق رفت و از کشته شدنش یک باره کمر آن لشکر شکست و صفدر جنگ ازین طرف نیز مایوس شده ، یقین دانست که بسبب قرب و جوار شهر و حصار کاری از پیش نمی رود ، باز بطرف خضر آباد برگشته ، روز سلخ شعبان بهیئات مجموعی سوار شده ، صف آرای کارزار شد و سخت جنگی و شدید آویزشی رویداده و هزاران بقتل رسیده و بگولهای توپ بریده ، خصوصاً از طرف او که قریب پانصد شش صد اسپ بی زین و سوار در یک میدان کشته و نیم کشته افتاده ، می طپید و جان می کند .

۱۵۶ الف

در عین شدت جنگ روز سلخ شعبان از لاهور رسیدن سید جمیل الدین خان بهادر و محمد سعید خان بهادر رستم جنگ با فوج نواب معین الملک بهادر :

و در عین شدت این کارزار سید جمیل الدین خان رفیع الدوله و محمد سعید خان بهادر قبحاق برادر زاده نواب تقتمش خان مرحوم با پنج هزار سوار مغلیه و غیره افواج پنجاب که همه جوانان خوش اسلحه ، کار آزموده و در جنگهای درآنیان مصدق کاربای نمایان شده بود ، و این بر دو سردار بر یکی بذات خود رستم و اسفندیار بود ، از لاهور فرستاده ، نواب معین الملک بهادر که خالوی حقیقی و خسر نواب عهدالملک می شد ، رسیدند و جلوریز افواج غنیم را از جا برداشته و پس پانموده ، به لشکر رسانیدند و در آن لشکر رستخیزی برپا شده - بنده راقم به چشم خود دید که فیل صفدر جنگ بطرف کوچه کالکا گریخته می رفت و همچنین فیل سواران دیگر هر کدامی بطرفی می گریخت - اگر آن روز شب نمی شد ، بهان روز کار آخر شده بود - بسبب شب غنیم برآمده رفت و ازان شهر بردوازه

۱۵۶ ب

کروبی یعنی به فرید آباد رسیده ، به پشتگرمی جاٹ قائم شده و بعد از چند روز که لشکر این طرف بسبب آزرده شده برخاستن نجیب خان و آمدن میر بخشی و غیره سرداران باستالت او خالی شده و سرداری سوای سید جمیل الدین خان بهادر در لشکر نمانده ، صفدر جنگ قابو یافته و بهیئات مجموعی برین لشکر بی وارث ریخت و بعد از غلبه و جنگ عظیمی که از هر دو طرف بباد فنا رفت و چه فیلها در میدان افتاد - بسبب استقامت و شجاعت سید جمیل الدین خان بهادر و فوج همراهی ایشان غنیم شکست خورده - درین اثناء نواب عهدالملک و غیره نیز که در راه خبر این جنگ شنیده با یلغار تاخته بودند ، به لشکر رسیده و غنیم را از جا برداشته و فریدآباد را نیز بتصرف در آورده ، قائم شدند و صفدر جنگ ازین شکست پروای نام و ناموس هم نکرده ، خود را به بساور ملک جاٹ که قبائل خود را معه شجاع الدوله آنجا نگاهداشته بود ، رسانیده ، متحیروار نشسته -

عفو تقصیرات وزیر علی الرغم عهدالملک بهادر به مربی گری و دستگیری نواب خانخانان بهادر :

بمعرفت جاٹ که با نواب خانخانان قبل ازین مربوط بود ، پیغام صلح و عفو تقصیرات بمیان آورده ، اسیدوار رخصت صوبه گردید و به مربی گری و دستگیری نواب موصوف بوجوه متعدده که عداوتها و دشمنیها با نواب عهدالملک و ایشان بهم رسیده بود ، علی الرغم همشیره زاده خود ، عفو تقصیرات او از بادشاه کننایده و بخلاعت بحالی منصب و جاگیر و استقلال صوبداری بر صوبه اش فرستادند - و این معرکه از آغاز تا انجام به پشت ماه کشید و درین مدت خرابی که در متخیله خطور نکند ، بر خلائق رو داد - عالمی خانمان خراب و گدائی کاسه بر کف شد -

۱۵۷ الف

ازان وقت الى الآن احوال هندوستان بطريق اجمال :

آخر سلطنت هندوستان بعداوت این بر دو عزیز یک دیگر ویران شده و ناموس چهار صد ساله خاندان تیموریه برباد رفته - جان خانخانان و احمد شاه و مادرش و عالمگیر ثانی نیز در سر این فتنه با برباد رفت و درائی باز آمده ، هندوستان را متصرف و با خاک سیاه برابر کرده رفت و نواب عمادالملک هم از بهان فتنه خانمان خراب شهر به شهر و دیهه بدیهه و خانه بخانه الى الآن که سنه یک هزار و یک صد و نود و سه هجری است در دکن و سورت و گجرات بحال تباه می گردند و صفدر جنگ نیز بصوبه رسیده ، بعد یک سال مرد^(۱) و بعد از او پسرش شجاع الدوله ترقی تمام نموده و از فرنگی شکست خورده و مطیع آنها شده و بکومک آنها روپيلهها را مستأصل نموده ، در عین اقبال و جاه و جلال خود به اجل طبیعی باز از زخمی که در رانش شده بود ، هلاک گردید - آصف الدوله و بجانش پسر کلانش نواب باعانت فرنگیان انگریز کامیاب و کامران داد عیاشی و جوانی می دهند - و دارالخلافه شاهجهان آباد عالی گوهر پسر عزیز الدین عالمگیر ثانی به تهمت سلطنت دلی خوش میکند و سپهداری و میر بزنی^(۲) بنام نجف خان مقرر شده بیچاره حتی المقدور دست و پای زد و قلعه اکبر آباد با سه قلعه دیگر از جاٹ بزور شمشیر گرفته و با مرپه و فرنگی بدار و مدار اوقاتی میگذراند - و سگهان از دروازه دہلی تا لب اٹک متصرف و مرپه ازین پنج شش سال بلکه زیاده باهم دیگر درافتاد و کنپوی فرنگیان که از لکهنؤ بکومک رگناته بدکن رفتہ بود ،

حاشیه
۱۵۷ الف

1. At this time, all of a sudden, a boil appeared on one of his legs and gradually degenerated into a cancer. Experienced and skilled physicians were baffled in their efforts to cure him, and he expired on the 17th Zil Hijjah, 1167 H.(= 5th October, 1754 A.D.). *Siyar*, iii, pp. 894-95.

طرف ثانی تا اولاد نظام الملک و چندر ناک و غیره راجههای دکن متفق شده ، اینها را معه افواج رگناته راؤ زده ، بالفعل در سورت در محاصره دارند و نواب عمادالملک هم بشامت بتعاقب رگناته راؤ در سورت اند و کنپوی دیگر ازینجا روانه باید دید ، مال کار چه می شود ؟ باید دید :

۷ حوادث ار همه غالب شود نه مغلوبیم
زمانه ایست پر آشوب و ما خود آشوبیم

اللهم اشغل الظالمین بالظالمین و نجنا و احبابنا من شرالاعداء
سالمین و غامین یا رب العلمین O

بتاریخ بقم ذی قعده ۱۱۹۳ هـ
باتمام رسید -

Bayan-i-Waqi'

*A biography of Nadir Shah Afshar
and the travels of the author*



KHWAJA 'ABDU'L KARIM

Ibn

KHWAJA 'AQIBAT MAHMUD KASHMIRI

Edited By

DR. K. B. NASIM

M.A. (Punjab), Ph.D. (Manchester), F.R.A.S. (London)

Chairman, Department of Persian,
University of Peshawar.

Research Society of Pakistan,
University of the Punjab, Lahore.

Publication of the Research Society of Pakistan

No. 21

All Rights Reserved

First Impression : Sept. 1970

Price : Rs. 18/-



Printed by

HABIB PRESS

34, Mozang Road, Lahore

CONTENTS

Foreword (after Persian Contents)	...	
Preface	v
Abbreviations	viii
Introduction	ix
Select Bibliography	xviii
Index	xxv

PREFACE

As we know, Nadir Shah was the greatest soldier of his day, and the hero of Iran who liberated the country from foreign occupation and united a disintegrated land. He raised his country from the lowest depths of degradation to the proud position of the foremost military power in Asia. He has been depicted in history in different colours. Unfortunately, European writers could not tolerate his phenomenal and unprecedented successes in the battle field and in the realm of diplomacy and as such his picture has been distorted and painted in tainted hues. Unfortunately, no serious attempt has so far been made to sift the facts in their true perspective, examine the available historical data analytically and scientifically, so that a correct picture of Nadir Shah can emerge for the benefit of those interested in history and its evolutionary processes. Some of the original important Persian historical works relating to Nadir Shah have been critically studied, or partly translated into English. One of these is the *Bayan-i-Waqi'* of Khwaja 'Abdu'l Karim Kashmiri written in A. H. 1193/A.D. 1779.

This book is considered by the historians to be one of the most important sources for Nadir Shah's history. But it has not been properly studied or published as yet. Therefore, the Research Society of Pakistan, University of the Punjab, Lahore, decided to publish the text. I was asked by them to edit this work. I am glad that I have been able to render some service to the history of Nadir Shah by editing this long-overdue biography, and I shall feel amply rewarded for my labour, if, through this work, Nadir Shah's figure regains its real greatness.

In this connection, I have made a minute study of the valuable work, went through its seven manuscripts which are preserved in various libraries of the world, the earliest of which was written only five years before the death of the author. I collated them and compared

the text with one another and prepared a critical text of it. I compared the *Bayan* with the original sources which Khwaja 'Abdu'l Karim Kashmiri had utilized in writing. I also went through a large number of original Persian manuscripts and English historical works relating to Nadir Shah and the Later Mughals and made use of the numismatic evidences in order to check the statements of the author, corrected the chronological mistakes made by him, identified the places and names of persons mentioned in the text, cleared up obscure toponyms and corrected the lamentable lapses and inaccuracies of the author of the *Bayan* and of other historians on their basis. The additions and corrections made by me and the references to the works on which they are based are given in the foot-notes as well as in the body of the text in brackets.

To this annotated edition of the text, I added a brief introduction in English. In it I have given a critical estimate of the work, the short biography of its author and the evaluation of the various manuscripts on which it has been based.

It took me about two years to complete this exacting task which might have been abruptly terminated in view of the complicated nature of the work, but the renowned scholar, Pir Hussam-ud-Din Rashidi's kind persuasion and unfailing sympathy encouraged me to complete it in spite of almost insurmountable difficulties. For this I must express my deepest gratitude to him.

My thanks are also due to Dr. S. M. Ikram, Chairman of the Executive Committee of the Society, the talented scholar-administrator, who not only offered me this work to edit, but also showed great generosity by giving me a personal copy of the abridged English translation of *Bayan-i-Waqi'*, by F. Gladwin.

I must also record my grateful thanks to Prof. Dr. Muhammad Baqir, Principal, University Oriental College, Lahore, for acquiring for me the original manuscript copy of the *Bayan-i-Waqi'* on which the text is based, from the India Office Library, London.

I must also thank Mr. Ahmad Rabbani for his courtesy to place at my disposal a manuscript copy of the *Bayan-i-Waqi'*, belonging to his illustrious father Prof. Dr. Maulavi Muhammad Shafi.

I shall be failing in my duty if I do not express my feelings of gratitude to Dr. M. Jahangir Khan, Director of the Society, for his ungrudging co-operation and help rendered to me during my work.

I am particularly grateful to Prof. Mirza Maqbool Beg Badakhshani for his invaluable assistance in going through the text and reading the proofs.

In conclusion, I consider it my unique privilege to record my heartfelt gratitude to Maulana 'Abdu'l Qadir, the great scholar, who showed a kindly interest in this work and looked over parts of the manuscript. His sad demise recently has left a void in the educational life of this region. I had hoped to have the good fortune of personally presenting a copy of the book to him which, alas, was not to be. I shall preserve as a precious souvenir the pages of the Introduction on which the Maulana Sahib made certain notes in his own hand.

Department of Persian,
University of Peshawar,
September 18, 1970.

K. B. NASIM.

ABBREVIATIONS

Add.	... Additional manuscripts in the British Museum, London.
Bayan.	... Bayan-i-Waqi', by Khwaja 'Abdu'l Karim Kashmiri.
B.M.	... British Museum, London.
Gladwin, F.	... The Memoirs of Khojeh Abdul-Kurreem.
I.O.	... India Office Library, London.
OR	... Oriental manuscripts in the British Museum.
P.P.L.	... Punjab Public Library MS.
P.U.A.	... Punjab University Library MS (Azad Collection).
P.U.H.	... Punjab University Library MS, transcribed by Saiyid Hidayat-Ullah.
Siyar	... Siyaru 'l-Muta' akhkhirin, by Ghulam Husain Khan Tabatabai.
T.N.	... Tarikh-i-Nadiri, by Mirza Muhammad Mahdi, of Astarabad.

INTRODUCTION

Khwaja 'Abdu'l Karim, son of Khwaja 'Aqibat Mahmud, and grand-son of Muhammad Bulaqi, the author of *Bayan-i-Waqi'* (also called *Tarikh-i-Nadiri* or *Nadir-nama*), was born in Kashmir (date of birth not known). He lived in Shahjahanabad (Delhi) and was an eye-witness to all the principal events that took place during Nadir Shah's invasion of Hindustan, and his brief stay in Delhi. While in Delh, he writes in his book he was introduced to Mirza 'Aili Akbar, keeper of the royal records'. The latter was an important personage at the time and exercised great influence over Nadir Shah behaving virtually as his Prime-minister and chief adviser. Mirza 'Ali Akbar presented 'Abdu'l Karim to Nadir Shah. Nadir Shah treated him with consideration and offered him employment. 'Abdu'l Karim who had been cherishing keen desire to perform Haj and visit some of the holy shrines in various Muslim countries including Iran, Iraq, Syria and Hijaz, accepted the offer on condition that the Shah would not stand in his way and would allow him to fulfill his cherished dream of performing the Haj and a visit to the holy places when the time for it came. This was in A.H. 1151/A.D. 1738-39. He accompanied the Persian army on its return march to Persia and on the Turkish campaign. On reaching Qazvin on Rabi' 1, 1154, he sought the Shah's permission to resign service and to proceed to Mecca.

After 'Abdu'l Karim's return to Delhi by sea in A.H. 1156/A.D. 1743 from his travels, which took longer than he had at first anticipated, some of his friends and well-wishers, 'of whose love and affection he had experienced most substantial proofs, suggested to him to write an account of his travels and give his impressions of the Court of Persia, along with a narrative of the most interesting events of the History of Hindustan'. He, therefore,

embarked on recording his observations in a plain and unaffected style. He claims 'that he kept the contents of his narrative free from flattery and exaggeration, which too often stain the historic page'¹. He further adds that he also avoided prolixity, as well as word-painting, which only serve to perplex the senses².

Before recounting in his work, his personal experiences when in the service of Nadir Shah, he devotes a number of pages to the origin of the conqueror and his military exploits up to the time of his invasion of Hindustan. Whilst this portion of the *Bayan* is not based on first-hand observation and knowledge, it is, nevertheless, of very considerable historical value³. The author having no reason to fear Nadir Shah's resentment, writes freely and without exaggeration about Nadir's humble start in life, he gives, moreover, some interesting anecdotes and intimate personal details regarding him which are not to be found in Mirza Muhammad Mahdi's official biography of Nadir Shah. 'Abdu'l Karim says, he obtained whatever information he has offered from old companions of the Shah; if, he states, there are any errors in his narrative, it is their fault, and not his own⁴; some of his information is derived from the *Ahwal* and other writings of Shaikh Muhammad 'Ali Hazin.

'Abdu'l Karim furnishes events in details relating to the return of the army to Persia and of the conquest of Bukhara and Khwarizm which are not found in Mirza Muhammad Mahdi and other writers' works. His description of the hardships suffered by the troops when passing through the Kurram valley (now known as Political Agency of Kurram, West Pakistan) in December, 1739, and fifteen months later, of the sufferings of the army while passing through Gurgan provides considerable

1. fol. 3b.

2. Ibid.

3. Lockhart : *Nadir Shah*, p. 301.

4. fol. 4b.

information that is not available in the official account of Nadir Shah's life and exploits elsewhere. From the skilled and capable Hindustani physician, Nawab Saiyid 'Alavi Khan (whom Nadir Shah had taken into his service at Delhi), he learnt much of the Shah's physical and mental condition, and his remarks on this subject are indeed most interesting¹.

It is not known whether or not 'Abdu'l Karim wrote any book other than *Bayan*. A manuscript entitled '*Ibrat-nama*' is supposed to be written by him, but competent authorities do not accept this supposition and are of the view that '*Ibrat-nama*' was the work of Saiyid Muhammad Qasim Lahori and not Khwaja 'Abdu'l Karim Kashmiri. 'Abdu'l Karim died in A.H. 1198/A.D. 1784².

A complete English translation of the *Bayan-i-Waqi'* has not so far come to notice. In A.D. 1798 Francis Gladwin, however, published, in Calcutta, his *Memoirs of Khojeh Abdul-Kurreem*, but his translation (in which there is much room for improvement) begins with Nadir Shah's departure from Delhi and no mention is made of the earlier parts of this work.

Lieutenant H.G. Pritchard translated a fuller version of the *Bayan*, giving Gladwin's incomplete version, for Sir H.M. Elliot³, but only a comparatively small portion of Pritchard's translation has been published so far⁴.

The Manuscripts of the *Bayan-i-Waqi'* : So far as it is known there are at least over a dozen manuscripts of

1. See foll. 68a and 101a.

2. Encyclopaedia of Islam, Vol. I, Part I, p. 47.

3. Pritchard's translation (in manuscript) is contained in the B.M.MS. Add. 30782, foll. 64-112.

4. Extracts from it are given in Elliot and Dowson's *History of India, as told by its own Historians*. London, 1877, Vol. viii; those concerning with Nadir Shah are on pages 126-132.

the *Bayan-i-Waqi'*, preserved in different libraries of the world¹. Out of these, over six manuscripts are known to be in India² and Pakistan³.

A description is given here of the manuscripts of the *Bayan-i-Waqi'* that have been consulted and compared while editing the present work. The Editor has selected the first as the basis for this edition of the work and the four subsequent Nos. 2, 3, 5 and 6 for the verification of the text.

(I) India Office MS. No. 566: The India Office Library possesses five manuscript copies of the *Bayan-i-Waqi'* bearing Nos. Ethe 566 (extends to A.H. 1193/A.D. 1779), I.O.D.P. 607 (lacks 1st leaf), 751B (b) (defective, 4 babs only), 769 (defective), I.O. 3934.

The India Office Library MS. No. 566, which is complete, is 8"×4½" in size. It comprises ff. 156 (312 pages), having 15 lines in a page. It was transcribed by one Mirza Muhammad Bakhsh Khan Ashub. The date of its transcription is A.H. 1193/A.D. 1779. The manuscript begins thus:

الهی محفل آراکن بذکر خود بیانم را

تجلی شعله گردان در سخن شمع زبانم را

1. The following foreign library catalogues may be consulted for the manuscripts of the *Bayan-i-Waqi'*: Ethe, India Office; Rieu, British Museum.
2. The following catalogues of Indian libraries also possess manuscripts of *Bayan-i-Waqi'*.
 - (a) Buhar Library (in the National Library) Calcutta.
 - (b) Asifia Library, Hyderabad, Deccan.
 - (c) Khalsa College, Amritsar.
 - (d) Sir Jadunath Sarkar Library, Calcutta.
3. (a) Punjab University Library, Lahore.
- (b) Punjab Public Library, Lahore.
- (c) *An Illustrated Catalogue of Persian MSS.* of Prof. Dr. Maulavi Muhammad Shafi, Lahore.

According to the Index, on fol. 3a, it was originally divided into four chapters (babs) and a conclusion (Khatimah), but in the progress of his work the author seems to have changed his mind, for this copy contains, like those in the British Museum, five chapters (babs), the last of which brings the history down from the time of Nadir Shah's death to A.H. 1193/A.D. 1779, the year in which he completed this work; see the last folio (157):

الی الان که سنه یکهزار و یکصد و نود و سه هجریست¹

In the British Museum (London) copies A.H. 1198/A.D. 1784 seems to be the last date. The intended conclusion (Khatimah) is found neither here nor in any other known copy.

The manuscript with its bold headings, is written in *Shikasta*, but the text is on the whole readable except in some places from fol. 152 onwards. The manuscript is obscure in some places and, at times difficult to explain some of the terms used in describing events. At places, some words and lines are missing. Apparently the copyist was careless and wrote in haste.

The Editor of this work is of the view that this manuscript is perhaps the oldest copy of the book and for that matter more complete than all other copies.

2. **British Museum, Add. 8909**:—This copy is incomplete and breaks off in chapter IV, at a passage corresponding to p. 175 of Gladwin's translation. In size it is 10"×6½" and consists of ff. 103 (206 pages) with 15 lines to a page. It is written in cursive *Nasta'liq*, about the close of the 18th century. The name of the copyist is not known.

1. Ethe reads سنه یکهزار و یکصد و نود و سه (i.e. A.H. 1199), which is evidently wrong, as Khwaja 'Abdu'l Karim, the author, died in A.H. 1198/A.D. 1784. See p. xi Supra.

3. The Punjab University Library. (Azad Collection of manuscripts, A PFIV 6) :

This manuscript is also incomplete. In size it is 20"×14.5" cm, and consists of 188 pages with 12 lines to a page. It is written in neat and clean bold *Nasta'liq*, but there are frequent copying mistakes. The date of transcription and the copyist's name are not known. Maulana Muhammad Husain Azad has given a note towards the end of the manuscript copy dated 27th of Jumadi al-Sani, 1293 (19th of July, 1876).

4. The Punjab University Library (Sherani Collection of manuscripts, No. 50/3055) :

This manuscript is also not complete. In size it is 8.2"×5.2" and comprises ff. 64 (128 pages) having 15 to 16 lines a page. The manuscript with the bold headings in red is written in cursive *nasta'liq*. It is transcribed by Taik Chand Munshi, of Panipat. The date of its transcription is 26th Ramazan, 1185 (2nd of January, 1772).

5. The Punjab University Library. (General Persian Collection of manuscripts, PFIV 30) :

This manuscript is also incomplete. In size it is 15.8"×11" cm, and comprises ff. 92 (pp. 184) with 12 lines to a page. The manuscript with the headings in red is written in clear *Nasta'liq*. It is slightly worm-eaten and pasted up with paper here and there, but the text is on the whole readable. It is transcribed by Saiyid Hidayat-Ullah. The date of its transcription is not given.

**6. The Punjab Public Library, No. 533
(کری 954.0237) :**

This manuscript is also incomplete. In size it is 22"×15" cm, and contains ff. 84 (pp. 168), having 17 lines per page. Its defect lies in its being moth-eaten and at places patched up, thus rendering the text illegible in several places.

7. Prof. Dr. Maulavi Muhammad Shafi's Personal Collection of manuscripts, 54/106 :

This copy is also incomplete. In size it is 7"×4" and consists of 197 pages with 15 lines to a page. The manuscript with its bold headings in red is written in *Shikasta*. It is defective in the middle and incomplete at the end. The name of the copyist is not known. The date of its transcription is A.H. 1214/A.D. 1800.

8. The British Museum, Or. 181 :

In size, this manuscript is 11"×6 $\frac{3}{4}$ ", and consists of ff. 119 (pp. 238) with 17 lines to a page. It is written in *Nasta'liq*, with ruled margins ; dated Safar, 1233/1818.

This copy has no preface and lacks the first six sections of chapter (bab) I., corresponding to foll. 1-12 of the proceeding MS. (No. Add. 8909). The remaining chapters begin as follows : Bab II. fol. 14a, Bab III. fol. 48a, Bab IV. fol. 67b, Bab V. fol. 85a. After the portion of the work which has been translated by Gladwin, the following additional chapters are found : Assassination of Nawab Bahadur ; war of Safdar Jang with the Amirs of Ahmad Shah ; accession of Akbar Shah, and devastation of old Delhi, fol. 96a. Accession of Alamgir II., fol. 100 b, Accession of Shah Alam and the events of his reign, fol. 106a. The last occurrences recorded are the escape of Prince Javanbakht from Delhi, and the arrest of Majd-ud-Daulah by the Amir ul-Umara, both events happened in A.H. 1198. The next following chapter, fol. 177b, which deals with the advent of the British power in Hindustan, from the death of Shuja-ud-Daulah to A.H. 1198, and of the rise of the Sikhs, and comes to an abrupt end, fol. 119b, although a sub-scription is appended, as though the work were complete.

These additions might have been made by the copyist deliberately or may have been in the MS. from which he

had copied¹.

9. The British Museum, Or 200 :

This manuscript is also incomplete. In size it is $8\frac{1}{4} \times 5\frac{3}{4}$ " and comprises ff. 114 (228 pages) having 15 lines per page. It is written in *Nasta'liq*; dated Muharram, in the sixth year of Akbar II. (A.H. 1227/A.D. 1812²).

10. The Asifia Library, Hyderabad (Deccan), No. 1317:

This manuscript is defective and consists of ff. 75 (150 pages) having 15 to 19 lines a page. It is written in *Shafi'a* character.

The ten manuscript copies of *Bayan-i-Waqi'* have been critically described by me. Most of them, except the India Office MS. No. 566, are, as I have mentioned, incomplete. All the three manuscripts in the Punjab University Library seem to have been copied from one manuscript, but differ at several places. In order to establish a reliable text of the book, a thorough and critical study of the seven manuscripts, India Office MS. No. 566, British Museum MS. No. Add. 8909, three Punjab University MSS.³, the Punjab Public Library MS.⁴ and Prof. Dr. Maulavi Muhammad Shafi MS.⁵ has been made.

There are many errors and omissions in the manuscripts, and an attempt has been made to correct them as far as possible. The various important readings are given in the footnotes as well as in the body of the text in brackets. Obvious slips by the scribes have, however, been left out. In the light of the latest researches the

1. Rieu, Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum, London.
2. Ibid.
3. See p. xiv Supra.
4. Ibid.
5. See p. xv Supra.

notes have been made as accurate and authentic as possible, and where no definite conclusion could be derived the different viewpoints have been indicated in an objective manner.

The Editor feels that if his attempt at the editing of this work has helped in clarifying certain historical facts relevant to Nadir Shah and the Later Mughals, his labour would be amply rewarded.

SELECT BIBLIOGRAPHY

- 'Abdu'l Karim 'Alavi. *Tarikh-i-Ahmad*, also called *Tawarikh-i-Ahmadi*, Lucknow, 1850.
- 'Abdu'l Karim ibn 'Aqibat Mahmud Kashmiri. *Bayan-i-Waqi'* (also known as the *Nadir Nama* or *Tarikh-i-Nadiri*). British Museum MS. Add. 8909. Partly translated into English by (a) Lieut. H. G. Pritchard (B.M. MS., Add. 30782, foll 64-112), and (b) by Francis Gladwin, *The Memoirs of Khojeh Abdul-Kurreem*, Calcutta, 1788.
- Abu'l Fazl 'Allami. *The A'in-i-Akhari* (Trs. by Blochmann), Vol. I, Calcutta, 1927.
- Abu'l Hasan ibn Amin Gulistana. *Mujmil-ut-Tawarikh pas as Nadir*, edited by Oskar Mann, Leiden, 1891.
- 'Alavi, 'Abdu'l Karim. See 'Abdu'l Karim 'Alavi.
- Amir 'Ali Saiyid.] *A Short History of the Saracens*, London, 1955.
- Anand Ram Mukhlis. *Tazkira-i-Anandram*. B.M. MS., add. 30,780, foll. 162a, 184a. Extracts from the above in Sir H. Elliot's *History of India as told by its own Historians*, Vol. VIII, pp. 76-98.
- Anonymous. *Tarikh-i-Ahmad Shahi*. B.M. MS. Or 2005.
- Azad, Ghulam 'Ali Khan. See Ghulam 'Ali Khan Azad.

- Azar, Lutt 'Ali Beg. *Atash Kada*, Bombay, 1860-61 ; ed. Hasan Sadat Nasiri, Tehran, 1338 Shamsi.
- Baqir, Muhammad. *Lahore : Past and Present*, Lahore, (Dr). 1952.
- Bazin, Pere Louis, S. J. *Nama-hai-Tabib-i-Nadir Shah* in French. Trs. Dr. 'Ali Asghar Hariri, Tehran, 1340 Shamsi.
- Beal, Thomas William. (a) *Miftah-ul-Tawarikh*, Cawnpur, 1867-8.
(b) *An Oriental Biographical Dictionary*, London, 1894.
- Belfour, F.C. See Muhammad 'Ali Hazin, Shaikh.
- Browne, E. G. (a) *A Literary History of Persia*, Vol. IV, Cambridge, 1928.
(b) *A History of Persian Literature in Modern Times*, Cambridge, 1924.
- Dowson, Professor John. See Elliot, Sir Henry Miers.
- Durand, Sir Mortimer. *Nadir Shah*, London, 1908.
- Elliot, Sir Henry Miers. *The History of India as told by its own Historians*. Edited and continued by Professor John Dowson, London, 1867.
- Ferrier, General J. P. *History of the Afghans*. Translated by Captain William Jesse, London, 1858.

- Firishta, Muhammad Qasi Ghulam b. Hindu Shah. *The Tarikh-i-Firishta*, Lucknow, 1903.
- Fraser, James. *The History of Nadir Shah, formerly called Thamas Kuli Khan, the Present Emperor of Persia*.....2nd edition, London, 1742.
- Ganda Singh. *Ahmad Shah Durrani*, Madras, 1959.
- Ghulam 'Ali Khan Azad. *Khizana-i-'Amira*, 2nd edition, Cawnpur, 1900.
- Ghulam 'Ali Khan Saiyid. *'Imad-us-Sa'adat*, Cawnpur, 1864.
- Ghulam Husain Muqtadar. *Nabard hai Buzurg-i-Nadir Shah*, Tehran, 1339 Shamsi.
- Ghulam Husain Khan Tabatabai. *The Siyarul-Muta'akhkhirin*, Vol. II, Calcutta, 1833.
- Ghulam Muhammad Ghubar. *Ahmad Shah Baba-i-Afghan*, Kabul, 1322 Shamsi.
- Gladwin, F. See 'Abdu'l Karim Kashmiri.
- Goulding, H.R., and T. H. Thornton. *Old Lahore*, Lahore, 1924.
- Hafiz-i-Shirazi. *Divan-i-Hafiz* (ed. Shaikh Ghulam 'Ali and Sons), Lahore, N. D.
- Hamdu'llah Mustaufi Qazwini. *Tarikh-i-Guzida* (ed. E. G. Browne), London, 1910.

- Hanway, Jonas. *The Revolutions of Persia*.....with the particular history of the great usurper Nadir Kouli, 4Vols. London, 1753.
- Hariri, 'Ali Asghar (Dr). See Bazin, 'Pere Louis, S. J.
- Hazin. See Muhammad 'Ali Hazin, Shaikh.
- Hidayat, Riza Quli Khan. See Riza Quli Khan Hidayat.
- Howorth, Sir, H. H. *History of the Mongols*, Paris—I-III, London, 1876-1888.
- Hussam-ud-Din Rashidi, Saiyid. See Nur Muhammad Khuda Yar Khan, Mian.
- Irvine, William. *The Later Mughals*, Calcutta, 1922, Vol. II (Chapters XI, XII and XIII, regarding Nadir Shah's invasion of Hindustan, were written by Sir Jadunath Sarkar, q. v).
- 'Ishrat, Nizam-ud-Din, Sialkoti Quraishi. *Shahnama-i-Nadiri or Nadir-Nama*, MS. Pushto Academy, Peshawar University.
- Jalal-ud-Din, Maulana Rumi. *Masnawi-i-Ma'navi* (ed. R. A. Nicholson), Lyden, 1925; *Masnawi-i-Maulana Jalal-ud-Din Rumi* (ed. Mir Khani), Tehran, A. H. 1371.
- Jami, Mulla Nur-ud-Din. (a) *Nafhat-ul-Uns* (ed. W. Nassau Lees), Calcutta, 1858.
(b) *Divan-i-Kamil-i-Jami* (ed. Hashim Razi), Tehran, 1341 Shamsi.
- Jesse, Captain W. See Ferrier, General J. P.
(a) *Lahore*, Lahore, 1892.
(b) *History of the Punjab*, Calcutta, 1891.

- Lockhart, L. *Nadir Shah*, London, 1938.
- Lutf 'Ali Beg Azar. See Azar, Lutf 'Ali Beg.
- Mahdi Khan. See Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, Mirza.
- Malcolm, Sir John. *The History of Persia from the most early Period to the Present Time*. 2 Vols., London, 1815.
- Malleson, Colonel G. B. *The History of Afghanistan, from the earliest Period to the Outbreak of the War of 1878*. London, 1879.
- Mann, Oskar. See Abu'l Hasan ibn Amin Gulistana.
- Minhaj b Siraj. *Tabaqat-i-Nasiri* (Eng. trs. by Major H. G. Raverty), London, 1881.
- Mirza Mahdi. See under Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, Mirza.
- Muhammad 'Ali Hazin, Shaikh. (a) *Tazkiratu'l-Ahwal*. (ed. F. C. Belfour), London, 1831. Eng. trs. by F. C. Belfour, entitled *The Life of Shaikh Muhammad 'Ali Hazin*, London, 1830.
- (b) *Kulliyat-i-Hazin*, Lucknow, A. H. 1293.
- Muhammad 'Ali Tusi, known as Firdausi-i-Sani. *Shahnama-i-Nadiri* (ed. Ahmad Suhaili Khwansari), Tehran, 1339 Shamsi.

- Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, Mirza. (a) *Tarikh-i-Nadiri*, Bombay, 1849. (b) *Durra-i-Nadira* (ed. Dr. Shaheedi), Tehran, 1341 Shamsi.
- Muhammad Qasim Firishta. See Firishta, Muhammad Qasim.
- Muhammad Qasim Lahori. *Ibratnama*, Punjab University Library, Lahore. MS. No. Pe 1176.
- Nasim, K. B. (Dr). *The Life and Works of Hakim Auhad-ud-Din Anwari*, Punjab University, Lahore, 1967.
- Nur Muhammad Khuda Yar Khan, Mian. *Manshur-al-Wasiyat* (ed. Saiyid Hussam-ud-Din Rashidi), Hyderabad (Sind), 1964.
- Nur-ud-Din Jami, Mulla. See Jami, Mulla Nur-ud-Din.
- Pritchard, H. G. See 'Abdu'l Karim Kashmiri.
- Raverty, Major H. G. See under Minhaj b. Siraj.
- Riza Quli Khan Hidayat. *Rauzatul Safa*, Vol. VIII. (Continuation of Mir Khwand's work), Tehran, 1339 Shamsi.
- Riza Zada Shafaq. *Nadir Shah*, Tehran, 1339 Shamsi.
- Rieu, C. *Catalogue of the Persian MSS. in the British Museum*. 4 Vols. London, 1879—1895.
- Rumi. See Jalal-ud-Din, Maulana Rumi.
- Sa'di-i-Shirazi. *Kulliyat-i-Shaikh Sa'di* (ed. Mohammad 'Ali Furughi), Tehran, 1338 Shamsi.
- Sa'ib-i-Tabrizi. *Kulliyat-i-Sa'ib* (ed. Niwal Kishore), Lucknow, 1906.

- Sardesai, G. S. *Marathi Riyasat*, Vol. II, Panipat, 1707—1740.
- Sarkar, (a) *Nadir Shah in India*. Patna, 1925.
- Sir Jadunath. (b) *Nadir Shah's invasion of India* (Chapters XI to XIII in Vol. II of William Irvine's *Later Mughals*).
- (c) *Fall of the Mughal Empire*, Vol. I and II, Calcutta, 1932, 1934.
- (d) *The History of Aurangzeb*, Vol. I, II, Calcutta, 1912.
- Shah Nawaz Khan, Samsam-ud-Daula. *Ma'asir-ul-Umra*, Vol. I-III, Calcutta, 1888-90.
- Smith, V. A. *The Oxford History of India*, Oxford, 1958.
- Sohan Lal Suri. See Suri, Sohan Lal.
- Srivastava, (Dr). *The First Two Nawabs Of Oudh : A Critical Study Based on Original Sources*, Lucknow, 1933.
- Ashirbadi Lal.
- Strange, G. Le. *Baghdad During the Abbasid Caliphate*, Oxford, 1924.
- Suri, Sohan Lal. *'Umda-tu-Tawarikh*, Lahore, 1885—9.
- Sykes, Sir Percy. *A History of Persia*, Vol. II, London, 1921.
- Tabatabai. See Ghulam Husain Khan.
- Vambéry, Arminius. *History of Bokhara*, London, 1873.
- Wilson, Sir A. T. *Persia*, London, 1932.

INDEX

A

- 'Abbas b. 'Ali b. Abi Talib, 127, 129
- 'Abdu'l Husain, Mirza, 250
- 'Abdu'l Karim ibn 'Aqibat Mahmud Kashmiri, 1, 60, 64, 66, 123
- 'Abdu'l Majid Majd-ud-Daula, Nawab, 206, 240, 247, 255
- 'Abdu'l Qadir Jilani, Shaikh, 122-124
- 'Abdu'l Rahim, son of Hakim Ataliq, 69
- 'Abdu'l Razzaq, Shaikh, son of Shaikh 'Abdu'l Qadir Jilani, 123
- 'Abdullah Beg, son of Muhammad Husain Khan Qachar, 109
- 'Abdullah b. Imam Husain, 126
- 'Abdullah Brohi Baluch, 12
- 'Abdullah Khan, Qutb-ul-Mulk, Saiyid, 219, 222, 224, 233
- 'Abdullah Khan, Saiyid, Mian, 222
- 'Abid Khan, Saiyid, 226
- 'Abi Ja'far Mansur Dawaniqi, 133
- Abiward, 6, 7, 8, 20, 95, 96, 102, 178
- Ab-i-Zarb, 135, 141
- Abdu'l Bashar Adam (prophet), 132
- Abu'l Faiz Khan, of Bukhara, 68-71, 77, 78, 93, 144
- Abu'l Hasan Beg, Rega Bashi, 46, 82, 87
- Abu'l Hasan Shaikh Shazli, 156
- Abu'l Mansur Khan, Nawab Safdar Jang, 41, 166, 169, 190, 191, 200, 203, 204, 206—208, 210, 211, 213, 214, 239, 240, 241, 243, 244, 245, 247, 253, 254, 259-270
- Abu Hanifah, 17, 121, 124, 248
- Abu Turab, Mir, 241
- Achche Sahib. See Sultan Buland
- Adil Shah. See 'Ali Quli Khan.
- Adina Beg Khan, 181, 189, 211
- Afrasiyab, 30, 75, 236
- Afshar tribesmen, 64, 170, 195
- Aghar Khan, Nawab, 40
- Ahadipura, 241
- Ahmad b. Imam Musa Kazim See Shah Chiragh.
- Ahmad Bari Khan, 204, 211
- Ahmad Khan. See Ahmad Shah Durrani.
- Ahmad Pasha of Baghdad, 10, 11, 14-16, 18, 119, 133, 134, 141
- Ahmad Shah Durrani, 7, 180, 182, 183, 184, 185-188, 190, 193-194, 196, 200-203, 205-206, 209, 213, 238, 244, 270
- Ahmad Shah, Mughal Emperor, 191, 200, 203, 207, 238-240, 254, 270
- Ahmad Subaili, 19
- Ahrar, Khwaja 'Ubaid Ullah, 179
- A'in-i-Akbari, 53, 216, 218, 219

- 'Ain al-Hissi, 137
 'Ain Zarfa, 137
 'Ajam, 15, 119, 168
 Ajmeri Gate, 234
 Akbar, Mughal Emperor, 213, 216, 217, 218, 237
 Akbarabad, 220, 225, 249, 270
 Akbar Shah, 260
 Akmal Khan, Hakim, 256
 'Ala the fort, 138
 'Ala the village, 150, 153
 'Alam 'Ali Khan, Saiyid, 226
 'Alamgir II, 270
 'Alavi Khan, Saiyid, Hakim Bashi, 58, 60, 77, 112, 113, 115, 119, 129, 143, 165, 166, 167, 172, 248-252
 'Ali b. 'Abi Talib, 111, 122, 130-132, 150, 248
 'Ali Akbar, Mirza, 2
 'Ali Balkhi Sufi, 152
 'Ali Beg Khan, Jarji. See Jarji,
 'Ali Beg Khan.
 'Ali b. Husain-i-Kashifi, 73
 'Ali Hamadani, Mir, Saiyid, 115, 116
 'Ali Hazin, Shaikh, 177
 'Ali Khan, Mirza, 265
 'Ali Muhammad Khan Ruhila, 169-170, 245-246
 'Ali Naqi, Imam, 139
 'Ali Naqi Khan, Hakim, 249, 253
 'Ali Quli Khan (afterwards 'Adil Shah), nephew of Nadir Shah, 63, 68, 70, 71, 93, 173, 175, 178
 'Ali Shah, 179
 'Ali Shakir, 12
 'Ali Verdi Khan, Nawab (Mahabat Jang), 162-164
 Allahabad, 165, 166, 219
 Allah-o-Akbar mountain, 118, 119.
 Alman, 161
 Altan Kubra, 135
 Amarkot, 56, 57
 Ambala, 31, 200
 Amir 'Ali, Saiyid, 120
 Amir Khan, Nawab, 'Umdatul-Mulk, 165, 166, 169, 234, 242
 Amir Qamar-ud-Din Daughlat, 228
 Amir Saiyid 'Ali, 228
 Amir Timur, 6, 73, 74, 75, 97, 140, 143, 215, 218, 227, 228, 237
 Amul, 102
 Anbeer, 204
 Andkhud, 64, 66
Ansab-i-Rausa-i-Dera.
Isma'il Khan, 188
 Ansari, Khwaja 'Abdullah, 59
 Antaman Keshar (or Antaji Mankeshwar), 264
 Anwala. See Aonla.
 Anwari, 75, 93
 Aonla, 169
 Aqa 'Ali, 152
 Aqa Mirza, 108
 'Aqibat Mahmud Khan, Khwaja, 1, 261, 262, 263
 'Arab,' 106, 144, 151, 166
 Ardabil, 102
 Arghandab river, 59
 'Arfah, 136, 141, 142
 Arkat, 157, 158
 Ars river, 13, 102
 Arus, 15
 As'ad Khan, Nawab, 220

- Asam, 216
 Ashraf (town), 102, 105, 107
 Ashraf Jahan, Mirza, 126
 Ashraf Shah, son of Mahmud Shah, 9-12
 Ashub, Muhammad Bakhsh Khan, 178, 194, 201, 205, 207, 212
 Asif-ud-Daula, 270
 'Asra, 137
 Astarabad, 102-104
Atash Kada-i-Azar, 51
 Attock, 42, 52, 56, 187, 198, 270
 Auliya, Nizam-ud-Din, 252
 Aurangzeb, Mughal Emperor, 25, 217, 238, 251
 Awar-gang, 90
 Ayub (prophet), 127-128
 Azarbaijan, 13, 19, 102
 'Azimabad (Patna), 163, 165, 249
 'Azim Ullah Khan, Nawab, son of Nawab Qamar-ud-Din Khan, 40, 249
 'Azim-ush-Shan, 218, 219, 238

B
 Baba 'Ali Beg, 6
 Bab al-Abiya, 136
 Babur, Mughal Emperor, 210, 215, 237
 Badakhshan, 76, 197, 215
 Bada'un, 169, 246
 Badr-i-Chach, 82
 Badr-o-Hunain, 139
 Baghdad, 10, 11, 12, 13, 14, 15, 16, 17, 18, 50, 115, 116, 118, 119, 120, 121, 122, 124, 125, 126, 133, 134, 135, 139, 141, 146
Baghdad during the Abbasid Caliphate, 120, 122
 Bahadur Beg, 230
 Bahadur Khan, Baluch, 266
 Bahadur Shah, Mughal Emperor, 217, 223
 Bahroz Khan, 119, 211
 Bair al-Ghanam, 138
 Bair al-jadid, 138
 Bair al-Nisf, 138
 Bakhshanda Beg Khan, 211
 Bakhtawar Khan, Hafiz, 239, 267
 Bakhtiari tribesmen, 64
 Bal'a, 137
 Baleesar, 158
 Bal-firosh, 102
 Balkh, 24, 65, 66, 67, 68, 81, 82, 94, 152, 192, 197
 Baluchistan, 11
 Banakat. See Tashkend.
 Banaras, 165, 219
 Bandar 'Abbas, 102
 Bangala, 3, 102, 105, 154, 155, 160-165, 215, 216, 219, 253
 Bangarh, 169, 170
 Bangash, Nawab Muhammad Khan, 245
 Baqir, Muhammad, (Dr), 181
 Barha, 219, 227
 Barka-i-Mua'zzam, 138
 Barki Khan, Mir, 229, 230
 Basawar, 269
 Bashar-hafi, 124
 Bashir, Saiyidi (or Haji), 233
 Batuk, fortress, 138

Baward. See Abiward.
 Bayan-i-Waqi', 2, 3, 79
 Bhakkar, 43, 53
 Bhikari Khan, 241
 Bijapur, 216
 Bikzada, Mustafa Khan, 70
 Bilad-i-Haider, 135
 Bilad-i-Rud, 119
 Birjeek, 136, 143
 Bistam, 11
 Bistun mountain, 117, 129
 Blochmann, 53, 216, 218, 219
 Bostan-i-Sa'di, 187
 Browe, Professor E. G., 39, 73, 117, 140, 156, 174
 Buhlul Dana, 122
 Bukhara, 66, 67, 68, 69, 70, 72, 78, 81, 82, 94, 144
 Bulaqi, Khwaja Muhammad, 52
 Burhan-ul-Mulk, Nawab Sa'adat Khan, 25-35, 41, 228, 232, 243, 263

C

Calcutta, 161, 162
 Chah 'Abbas, 136, 143
 Chahar-Ju, 68, 78, 79, 81, 83, 85, 93
 Chahar-Maslak, 136
 Chamkani, 188
 Chamash-Gazag tribesmen, 64
 Chander Nanak, 271
 Chandernagore, 161
 Channu, father of Adina Beg Khan, 181
 Chaqman, fortress, 137
 Charkas, 102
 Chashma-i-'Ali, 118

Chashma-i-Qambar, 118
 Chenab river, 46, 199
 Chilta-posh, Mir Ibrahim, 258
 Chin (China), 106
 Chin Barki Khan, 229
 Chinapattan (Madras), 157, 158
 Chingiz Khan, of Mongolia, 93, 228
 Chool-i-Mughan, i. e. The Mughan plain, 19
 Curzon, 176

D

Daghistan, 19, 111, 112, 114, 168, 170, 171
 Dajla river, 15, 82, 120, 122
 Damghan, 10
 Damila, 135
 Daniyal (prophet), 140
 Dara Shikoh, 117, 217
 Da'ud Khan, 222
 Da'ud Ta'i, Shaikh, 122
 Deccan, 28, 67, 102, 157, 164, 216, 222, 226, 227, 228, 235, 249, 258, 262, 264, 270, 271
 Delam, 105
 Delhi, 6, 47, 60, 61, 89, 178, 210, 212, 216, 242, 243, 254, 270
 Delhi Gate, 38
 Dera Fateh Khan, 43
 Dera Ghazi Khan, 43
 Dera Isma'il Khan, 43
 Dilawar 'Ali Khan, 226
 Dilawar Khan Taimani, 108
 Dimishq, 67, 137, 145-148, 152
 Diwan-i-Ghani-i-Kashmiri, 106
 Diwan-i-Hafiz, 3, 100

Diwan-i-Kamil-i-Jami, 150
Diwan-i-Sa'ib, 101
 Diyar-bakr, 143, 171
 Dowson, 263

E

Elliot, 263
Encyclopaedia of Islam, 40
 England, 140
 Erivan, 19, 102

F

Faj, fortress, 136, 142
 Fakhr-un-Nisa Begum, 191
Fall of the Mughal Empire, 187, 208
 Faqir Beg Kabuli, 255
 Farang, 117
 Farhad, 117
 Faridabad, 269
 Farrah, 59, 196
 Fars, 11, 12, 18, 101, 102, 106
 Farrukhabad, 165, 167, 245, 246, 247, 266
 Farrukhsiyar, 200, 219-221, 224, 232, 235, 238, 239, 259
 Fatehabad, 173
 Fateh 'Ali, 6, 29
 Faulad Khan, Haji, Kotwal, 37, 45
 Ferrier, J. P., 10, 23, 187, 201
 Fir'aun, 70
 Firdausi, Mulla Muhammad 'Ali Tusi, 72, 173
 Firdausi Tusi, 173
 Firoz Jang. See Ghazi-ud-Din Khan.
 Fitna (or Fitnak), fortress, 85, 86

Fransdangeh, 161, 162
 Fransis (French), 161
 Furat river, 82, 125, 126, 127, 131, 143

G

Ganda Singh, 7, 180, 182, 183, 185, 196, 209, 238
 Ganga river, 19, 82, 165, 246
 Ganja, 102
 Gazur-gah, 59
 Ghairat Khan, Nawab, (nephew of Nawab Husain Khan), 232
 Ghani-i-Kashmiri, 106
 Gharaunda, 190
 Ghazi-ud-Din Khan, Firoz Jang, Nawab 'Imad-ul-Mulk, 206, 226, 239, 241, 247, 257-260, 262-264, 266-271
 Ghazni, 25, 43, 50, 76, 236
 Ghubar, Mir Ghulam Muhammad, 185
 Ghulam Haider Quli Khan called Habash Khan, 233
 Ghulam Husain Khan Tabatabai, 166, 179, 257
 Ghulam Husain Muqtadar, 88
 Ghulam Muhy-ud-Din Khan, 200, 205
 Gilan, 102
 Gilang, 118, 119
 Gira'ili, 103
 Gladwin, F., 46, 60, 64, 55, 66, 71, 73, 80, 85, 89, 96, 103, 107, 115, 118, 120, 135, 136, 137, 138, 139, 152, 155, 161, 164, 167, 170, 173, 203, 251
 Gosain, 268
 Goulding, 189
 Gujrat, 215, 270

Gulistan-i-Sa'di, 19, 38, 53, 193, 261

Gulistana, 174, 207, 211

Gurgin Khan. See Shah Nawaz Khan.

Guru Ghat, 220

H

Habash Khan. See Ghulam Haider Quli Khan.

Hadiqat-ul-Aqalim, 218

Hafiz, 3, 116

Hafiz Rakhna, 213

Haider, Jalal-ud-Din, Nawab, 206, 258

Haider Khan (or Beg) Daughlat, Mir, 228, 229, 230

Haider Qal'a-i-Si, 138

Haider Quli Khan, Nawab, 228, 232

Haji Ahmad, brother of Nawab 'Ali Verdi Khan, 163

Hajjaj (b. Yusuf), 184

Hakim Ataliq, 68, 72

Hakim Khan, Nawab Khweshgi Afghan, 231

Halab, 133, 134, 136, 142-146

Halaku. See Hulagu (Khan).

Hamadan, 12, 16, 102, 115, 117

Hamdullah Mustaufi (Qazwini), 117

Hams, 136, 145

Hanway, Jonas, 5, 24, 47, 89, 185

Haraman, 105

Haris, 125

Harun al-Rashid, 49, 133

Hasanabdal, 48

Hasan 'Ali Khan. See 'Abdullah Khan, Qutb-ul-Mulk, Saiyid.

Hasan 'Askari, Imam, 139, 140

Hasan Pasha of Baghdad, 126

Hasba, 137

Hashmat, Mir Muhtasham 'Ali Khan, 251

Hayat ullah Khan, Mir. See Shah Nawaz Khan.

Hauwa', 154

Hazarasp, fortress, 86, 87, 90

Herat, 13, 50, 58-61, 63, 64, 66, 93, 94, 102, 185, 188

Hidayat, Riza Quli Khan, 179

Hijaz, 3, 67, 74, 114, 125

Hilali, 136

Hilla, 127, 129, 130

Hima, 136, 145

Hindisiya, fortress, 138

Hindustan, 1, 2, 3, 24, 25, 26, 27, 28, 30, 31, 32, 33, 34, 35, 36, 38, 45, 47, 49, 52, 53, 55, 56, 57, 58, 59, 62, 63, 64, 68, 69, 70, 71, 73, 74, 75, 76, 82, 87, 97, 102, 105, 106, 112, 113, 115, 117, 120, 125, 126, 134, 139, 144, 154, 157, 161, 166, 168, 170, 171, 174, 177, 179, 180, 183, 185, 187, 190, 191, 198, 200, 202, 203, 204, 205, 206, 207, 208, 210, 214, 215, 216, 217, 218, 223, 227, 228, 235, 237, 240, 241, 242, 243, 247, 248, 249, 251, 270

History of the Afghans, by J. P. Ferrier, 10, 23, 187, 201

History of Aurangzeb, 217

History of Bokhara, 68

History of Lahore, 202

History of Persia by Sir John Malcolm, 5, 24, 39, 47, 92, 215

History of Persia by Sir Percy Sykes, 174, 186

History of the Punjab, 189

Hoogli, 3, 4, 115, 154, 158, 160, 161, 162

Hulagu (Khan), 184, 218

Humayun, Mughal Emperor, 213, 215, 224, 237

Hurr, Hazrat, 127

Husain 'Ali Khan, Saiyid, 219, 222, 224, 226, 228-231

Husain, Imam, 126

Husain Khan, brother of Mahmud Shah, 23

Husain Shuhurat, Shaikh, 248

Husain Sultan, of Qandahar, 12

Hyderabad (Deccan), 216

I

Ibrahim (prophet), 141, 142

Ibrahim Afghan Lodhi, 210

Ibrahim Khan (Muhammad Ibrahim Khan, also known as Zahir-ud-Daula), younger brother of Nadir Shah, 25, 114, 170, 171, 178

Ibrahim Khan, Zargar-Bashi, 131

Ibrahim-Sultan, third son of Rafi'ush-Shan, 233

'Ibratnama, 233

Ilbars Khan, Khwarazm, 86, 88, 89, 90, 92

Il-Begi, 136

'Imad-ul-Mulk. See Ghazi-ud-Din Khan, Firoz Jang, Nawab.

Imam Humam. See Riza, Imam 'Ali Musa.

Imam Quli Beg, father of Nadir Shah, 5, 6, 177

Imam-ud-Din al-Husaini, 185

Imam Verdi Beg (later khan), 70

'Inayat-ullah Khan, Haji, 235

Intizam-ud-Daula, Nawab, Khan-i-Khanan, 206, 240, 241, 243, 247, 257, 258, 260, 266, 269, 270

Iran, 6, 7, 9, 11, 12, 15, 16, 17, 18, 19, 20, 22, 24, 25, 26, 28, 29, 30, 32, 33, 34, 35, 37, 38, 41, 42, 45, 46, 49, 50, 53, 55, 56, 57, 58, 61, 62, 64, 66, 67, 70, 72, 74, 77, 83, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 93, 102, 105, 106, 109, 113, 118, 119, 125, 126, 134, 144, 146, 147, 166, 168, 192, 194, 195, 196, 210, 213, 215, 227, 248, 249

Iraq, 3, 9, 12, 16, 101, 107, 133, 142, 215, 221

Iraq 'Ajam, 8, 18, 102, 172,

'Isa, 116

Isfahan, 7, 8, 9, 10, 11, 14, 18, 19, 102

Ishaq Khan, Najm-ud-Daula, 206, 265

Ishaq Khan, Rukn-ud-Daula, 206

Ishaq, Mirza, called Amir Khan, 234

Ishwari Singh, Raja (of Jaipur), son of Jai Singh, 190, 200, 203, 204, 210-211

Isma'il Khan, 213, 265-267,

Isma'il Mirza, 22

Israfil, 104

'Izra'il, 104

'Izz-ud-Din, son of Mu'izz-ud-Din, 219

J

Jadda, 154, 155

Jadida, 139

Ja'far 'Ali Khan, Nawab, 162, 163
 Ja'far Khan, 257
 Ja'far, Shah Muhammad, 265
 Jahandar Shah, Muhammad Mu'izz-ud-Din, 218-220, 238, 242
 Jahangir, Mughal Emperor, 105, 218, 237
 Jahan Shah b. Bahadur Shah, 218, 225
 Jahram, 102
 Jaihun river, 67, 68, 69, 81, 79, 82, 88
 Jai Singh (of Jaipur), 190
 Jai Singhpora, 258, 264
 Jalalabad, 52
 Jalayir tribesmen, 64
 Jam, 102
Jam'al-Jawami', 251
 Jami (Nur-ud-Din Maulana), 73, 150, 156
 Jamil-ud-Din Khan, Saiyid, 268-269
 Jamrud, 25
 Jan Khan, Nawab, son-in-law of Nawab 'Abdus Samad Khan, 181
 Janish Khan, 204, 211, 229, 231, 266
 Jarihan, 136
 Jarji, 'Ali Beg Khan, 255
 Jarjis (prophet), 140
 Jarrakha, 136
 Jasar Bano, 135
 Javed Khan, Nawab, 239, 242, 254, 256
 Jhelum river, 47, 48, 197, 199.
 Jilan. See Gilan.
 Jodhpur, 201

Jonas, Sir William, 5
 Jumna river, 165, 180, 256, 260, 264
 Junaid Baghdadi, Shaikh, 121, 124
 June. See Jumna.
 K
 Kabiri, 135
 Kabul, 9, 24, 25, 42, 43, 45, 49, 50, 52, 53, 67, 76, 92, 102, 144, 184, 185, 186, 187, 188, 197, 198, 205, 210, 214, 216, 234, 236, 244, 245
 Kabul Gate, 178
 Kadu Khan, 186
 Kalan Khan, Mir, 231
 Kalat, 79, 94, -96, 174, 179
 Kalb 'Ali (brother-in-law of Nadir Shah), 6
 Kama'un, 215
 Kam Bakhsh, the youngest son of Emperor Aurangzeb, 260
 Kamran, Mirza, brother of Emperor Humayun, 216
 Kamrao-des, 216
 Karbala, 125, 126, 127, 130, 131, 172
 Karim Beg, 168
 Karnal, 26, 27, 47, 190, 206
 Kash, 82
 Kashan, 102
 Kashmir, 1, 47, 49, 105, 106, 115, 116, 165, 261
 Kaura Mall, Raja, 192, 193
 Kazarun, 106
 Khabushan. See Quchun or Quchan.
 Khafi Khan, 222, 235
 Khaibar, fortress, 150
 Khajwa, 220

Khan Dauran, Khwaja Husain Khan, 219
 Khan Dauran, Nawab, 25, 28-32, 235, 236
 Khan-i-Khanan, Muhammad Bairam (Khan), 216
 Khan-i-Kharab, 135
 Khan-i-Shaikh, 136
 Khan-i-Tarkhan, 137
 Khan-i-Tuman, 136
 Khatib Baghdadi, 124
 Khivaq, fortress, 86, 87, 88, 90, 91
 Khivaqabad, 89-90, 93, 95-96
Khizana-i-'Amirah, 26
 Khizarabad, 257, 268
 Khudabad, 43, 54
 Khujand, 81
 Khurasan, 2, 3, 8, 9, 10, 11, 13, 14, 77, 82, 87, 88, 89, 93, 101, 102, 103, 144, 172, 248
 Khusrau (King), 117, 118
 Khususiyat Khan, 218
 Khwarazm, 45, 66, 68, 78, 79, 81, 82, 83, 85, 86, 87, 88, 89, 90, 91, 92, 96, 102, 125
 Kirishk river, 59
 Kirkuk, 16, 17, 135, 140, 171
 Kirman, 7, 102
 Kirman-shahan, 102, 117, 118, 119
Kitab-i-Tahqiq-o-Tadad-i-Aqwam-i-Afghan, 7
 Kohicha Kalka, 268
 Koh-i-Kama'un, 169
 Koka, 'Ali Hamid Khan, 30
 Kokaltash Khan, 'Ali Murad Khan Jahan, 219
 Kol, 247

Kufa, 49, 132, 133
Kulliyat-i-Hazin, 177
 Kurd, Haji Khan, 49
 Kurdistan, 16, 17
 Kurd, tribesmen, 64, 175
 Kurdzankana, 118
 Kutal Kubra, 135
 Lahijan, 102

L

Lahore, 25, 26, 45, 47, 52, 67, 70, 112, 117, 179, 180, 181, 182, 184, 185, 188, 189, 190, 192, 193, 194, 199, 201, 202, 214, 218, 221, 223, 224, 239, 244, 268
 Lahori Gate, 40
 Lal Kunwar, 218, 242
 Lankar, 102
 Lar, 11, 18
 Larkana, 55, 57, 58
 Lati, Khuda Yar Khan, 'Abbasi, 53, 55-58
 Latif. S. M., 189, 202
Life and Works of Hakim Auhad-ud-Din Anwari, 75, 93
Literary History Of Persia, by Professor E. G. Browne, 39, 73, 140, 156, 174
 Lockhart, 9, 13, 21, 22, 34, 36, 58, 71, 75, 79, 85, 86, 113, 171, 174, 176, 178, 185, 187
 Lucknow, 270
 Lulu'i, tribesmen, 64
 Luristan, 106
 Lutf 'Ali, 6, 29
 Lutf 'Ali Khan Afshar (brother-in-law of Nadir Shah), 70, 74
 Lutf-ullah 'Ali Khan, 58

Lutf-ullah Khan, Nawab, 247
Lutf-ullah Shirazi, Mirza, 250

M

Ma'an, fortress, 137
Ma'asir-ul-Umara, 25, 53
Machhiwara, 206, 207, 215
Mada'in, 118, 133
Madina, 133, 146, 148, 150, 153
Madrasa-i-Haft Joshi, 97
Madrasa-i-Nawab Raushan-ud-Daula, 36
Mafrag, 137
Mahdi Beg Shirazi, 152
Mahdi, Mirza. See Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, Mirza.
Mahfuz Karkhi, 121
Mahmud Khan, 7
Mahmud, Malik, Sistani, 8-9
Mahmud Shah, 7, 8, 9
Majlasin, 138
Malcolm, Sir John, 5, 24, 39, 47, 91, 109, 215
Malhar Rao Holkar, 247
Manchat-nam Hazari, 207
Man Khan, Doom, 241
Manshur al-Wasiyat, 37, 56
Mansur 'Amiri, Shaikh, 122, 124
Mansur Hullaj, 122
Maqsara, 136
Maraqib, 136
Mardin, fortress, 142
Marin river, 135
Maruchaq, 64, 66
Ma'ruf Karkhi, 121

Mashhad, 8, 9, 10, 13, 60, 62, 74, 75, 79, 95, 96, 97, 98, 99, 100, 101, 102, 103, 131, 132, 173, 175, 176

Masjid-i-Shajra, 138

Mask, 137

Masnawi-i-Jalal-ud-Din Rumi, 44, 74

Masnawi-i-Ma'nawi, 3, 76, 183, 239

Mas'ud, 207

Mata'al-Maimun, 139

Maulud-gah. See Khivaqabad.

Mawara'u'n-nahr, 67, 69, 72, 78, 81, 82, 89, 102

Mazandaran, 3, 9, 55, 82, 102, 103, 104, 105, 106, 165, 172

Mecca, 49, 50, 66, 133, 134, 135, 139, 146, 148, 153-155

Meeruth, 201

Merv, 24, 66, 79, 93, 94, 95, 102

Miaman Khan, Kashmiri, 123

Miftah ul-Tawarikh, 236

Mihmandust, 10

Mir Khani, 44

Mir Muhammad b. Mir 'Abdu'l Jalil Bilgrami, 37

Mir Wais called as Haji Amir Khan Hotak, 7, 9

Misr, 73

Momin Khan, Mir, 180, 181

Mosul (Mowsil), 135, 140, 141, 142, 171

Mughalistan, 228

Mughalpura, 40, 263

Muhammad (Prophet), 150, 153

Muhammad Aghlab Khan, 262

Muhammad 'Ali Beg, 168

Muhammad 'Ali Hazin, Shaikh. See 'Ali Hazin, Shaikh.

Muhammad 'Ali 'Ushshaq, 86, 88

Muhammad Amin Beg, 95

Muhammad Amin Khan, Nawab, 227, 228, 229, 230, 232, 233, 234

Muhammad 'Ata Khan, 204, 211

Muhammad A'zam Shah, 251

Muhammad Basit, Khwaja, 265

Muhammad Hadi, Hakim, father of Hakim Saiyid 'Alavi Khan, 248, 249, 250

Muhammad Hashim, Mirza. See 'Alavi Khan, Saiyid, Hakim Bashi.

Muhammad Husain Haji, Qazwini, 152

Muhammad Husain Khan Qachar, 76

Muhammad Ibrahim Khan. See Ibrahim Khan, also known as Zahir-ud-Daula.

Muhammad Ibrahim, Mirza, Isphahani, 71, 72, 94, 144

Muhammad Isma'il; Hakim, Akbarabadi, 249

Muhammad Kazim, 21, 24

Muhammad Khan Afshar, 24

Muhammad Khan Baluch, 18, 19

Muhammad Khan Bangash, 167

Muhammad Khan Qajar, 174

Muhammad Khan Qazvini, 100

Muhammad Khan, Saiyid, 58

Muhammad Mahdi, Imam, 139, 140

Muhammad Mahdi Kaukabi Astarabadi, Mirza, 6, 10, 12, 14, 16, 17, 19, 21, 32, 37, 41, 42, 58, 72, 80, 108, 109, 111, 173, 174, 178

Muhammad Na'im Mirza, Mashhadi, 99

Muhammad Qasim, Imam, 120

Muhammad Qasim Lahori, 233

Muhammad Quli Khan Arumi, 173, 174

Muhammad Quli Khan, Mirza, 265

Muhammad Sabir Darvesh, 186, 188-189

Muhammad Sa'id Khan, 268

Muhammad Sa'id, Mir, 241

Muhammad Saidal Khan (Ghalzai General), 11

Muhammad Salih Khan, 174

Muhammad Shafi' Shushtari, Hakim, 251

Muhammad Shah, Mughal Emperor, 4, 24, 25, 28, 33, 34, 39, 40, 42, 43, 45, 58, 97, 161, 168, 169, 183, 205, 215, 233-239, 245, 251, 256, 259

Muhammad Shah Qajar, 176

Muhammad Tahir Khan, 93

Muhammad Taqi, Imam, 120

Muhammad Taqi Khan Akhta Shirazi, 70, 185-187, 197, 210

Muhammad Taqi Khan, Mustaufi al-Mamalik, 90

Muhammad Ya'qub Darogha, 239

Muhammad Ya'qub, Mirza, 152

Muhammad Yar Khan, Zarrab-Bashi, 188

Muhammad Zaman Khan Abdali, father of Ahmad Shah Durrani, 185

- Muhy-ud-Din, Mir, 212
 Mu'in-ul-Mulk (Mir Mannu), 191-194, 202, 206-214, 239, 244, 268
 Mu'ir-ul-Maluk, 60
Mujmil-ut-Tawarikh, 207, 211, 214
 Mukha, 155-156
 Multan, 45, 179, 180, 183, 185, 191, 192, 227
 Mun 'am 'Ali Khan, 211
Muntakhab-ul-Lubab of Khafi Khan, 222, 235
 Murad Bakhsh, 217
 Murshidabad, 163, 165
 Murshid Quli Khan. See Ja'far 'Ali Khan, Nawab.
 Murtaza, Hakim, 249
 Musa Kazim, Imam, 250
 Musawi, Saiyid Muhammad, 7
 Musib, 125
 Muslim b 'Aqil b. Abi Talib, 125
 Mustafa Khan Shamlu, 32
 Muzaffar Khan, Nawab, younger brother of Nawab Khan Dauran, 30
 Muzaffar-ud-Din Husain 'Alavi, Saiyid, 248
 Muzirab, 137, 148
- N
- Nabard hai-Buzurg-i-Nadir Shah*, 88
 Nadirabad, 23, 59
 Nadir Quli Beg. See Nadir Shah.
 Nadir Shah, 1, 3, 5, 6, 8-19, 21-22, 24-26, 31-36, 38-45, 47-48, 51, 53, 56-58, 60, 64, 66-67, 69-73, 75-79, 85-93, 95-96, 98, 100, 107-109, 111-115, 118-120, 131-132, 141, 143-144, 168-174, 176-180, 183-188, 192, 194, 195, 203, 212, 235-236, 245, 251
Nafhat ul-Uns, 121, 156
 Najd, 102
 Najf-i-Ashraf, 112, 127, 130-133, 172
 Najf Khan, 270
 Najib 'Ali Khan, 229
 Najib Khan Ruhila, 266, 267, 269
 Nakha'i, tribesmen, 64
 Nakhchuwan, 102
 Nakhshab, 82
Nama-hai Tabib-i-Nadir Shah, 177, 178
 Namrud, 141-142
 Narbada river, 227
 Narjis Khatun, 140
 Nasibain, 136
 Nasim, K. B. (Dr), 75
 Nasir Khan, Nawab, Subadar of Kabul and Peshawar, 25, 52, 185, 186, 205
 Nasira'i, Hakim, 'Azimabadi, 249
 Nasiri Khan. See Nasir Khan, Nawab.
 Nasrullah Mirza, second son of Nadir Shah, 6, 29, 33, 40, 58, 60, 64, 77, 174
 Neemajee-Sindia, 222
 Nek-qadam (Nadir Shah's would-be assassin), 108
 Nekusiyar b. Akbar b. 'Alamgir, 225-226

- Niaz Khan, Saiyid, 39, 212, 262
 Niba. See Neemajee Sindia.
 Nilab river, 52
 Nimruz, 8
 Nishapur, 92, 102
 Niwal Rai, Raja, 245, 246
 Nizami, Shaikh, 93
 Nizam-ud-Din Aulya. See Aulya, Nizam-ud-Din.
 Nizam-ul-Mulk Asif Jah, 25, 28, 29, 31-33, 67, 164, 166, 206, 226, 227, 235, 240, 271
 Nuh (prophet), 132
 Nur-ba'i, 43-44
 Nur Jahan, 218
 Nur Muhammad Khan, 186, 187
 Nur-ud-Din 'Ali Khan, Saiyid, son of Nawab Aulya, 230
 Nushirwan, 118
- O
- Odesa, 164
Old Lahore, 189
 Oudh, 25, 26, 27, 31, 41, 166, 169, 245, 246, 254
 Oxus. See Jaihun river.
- P
- Pahar Ganj, 38
 Pahlcheri (Pondichery), 157
 Panipat, 27, 190, 240
 Patti, 181
 Persia. See Iran.
 Peshawar, 25, 42, 52, 67, 76, 185, 186, 187, 188, 198, 210
 Philauri Khan. See Hayat-ullah Khan, Mir. (also known as Shah Nawaz Khan).
 Poona, 222
 Punjab, 43, 102, 179, 180, 181, 183, 187, 192, 199, 201, 227, 244, 245, 268
 Purnia, 165
 Portugal (Portugal). 161
- Q
- Qabchaq desert, 66, 81, 86, 102, 105
 Qabur al-Shuhada, 138
 Qadida, 139
 Qa'al-Saghar, 138
 Qa'im Khan, Nawab, son of Nawab Muhammad Khan Bangash, 170, 245-247
 Qajar tribesmen, 175
 Qalat, 95
 Qamar-ud-Din Khan, Nawab, Wazir-ul-Mamalik, 25, 28, 31, 32, 39, 97, 166, 170, 179, 184, 190, 194, 200, 203, 204, 208, 214, 227, 232, 234, 237, 240, 245, 262, 266
 Qandahar, 11, 23, 47, 50, 57-59, 67, 95, 184, 187, 188, 196, 197, 198, 202, 214, 215
 Qarabagh, 102
 Qarachlu (or Qarachorlu) tribesmen, 64
 Qaradaghali, tribesmen, 64
 Qara Khan, 39, 204
 Qaraqalmaq, 66, 81, 86, 88
 Qara-qush, 135
 Qaratapah, 135

- Qarava, 136
 Qarin, 178
 Qarshi, 82
 Qarun, 70
 Qasim Khan, Khwaja, 207
 Qatifa, 137
 Qatran, fortress, 137
 Qayaqali Beg, 89
 Qazwin, 3, 14, 102, 110, 111, 112, 114, 115, 170, 178
 Qiwan-ud-Din Muhammad, Mirza Qazwini, 21
 Quchun (or Quchan), 102, 103, 173, 194
 Qudsiya, Nawab, 232, 256-258
 Qulzum Sea, 105
 Qum, 102
 Qunduz (Badakhshan), 24
 Qustantiniya (Constantinople), 75
 Qusur, 182
- R**
- Rabi', 139
 Rafi'-ud-Darajat, Sultan, 223-225, 238
 Rafi'-ud-Daula, younger brother of Rafi'-ud-Darajat, 225, 238
 Rafi'-ush-Shan, 218, 223, 238
 Ragnath Rao (Raghunath Rao), 270-271
 Rahima Khatun, wife of Hazrat Ayub, 128
 Raja Sahu, 222
 Rajputana, 102, 205
 Ramin, 102
 Ranthanbur, 200, 203
 Rao Theka Singh, Hazari, 39
Rashahat-i-'Aynu'l-Hayat, 73
 Rasht, 102
 Rathore, Raja Ajit Singh, 201
 Rathore, Raja Bakht Singh, 201, 206
Rauzat al-Safa, 21, 37, 64, 173, 178, 179
 Ravi river, 190, 214
 Rawalpindi, 48
 Ray-man, 39
 Rayy, 50
 Ribat-i-Masih, 135
 Riza, Imam 'Ali Musa, 97, 98, 131
 Riza Quli Mirza, 6, 14, 22, 24, 64, 70, 71, 79, 83, 96, 109
 Rohri, 43
 Roshan Akhtar, Sultan, 225-226
 Roz Afzun Khan, Khwaja, 33, 206, 239
 Rum, 12, 13, 14, 16, 17, 19, 49, 73, 75, 102, 105, 106, 112, 117, 118, 119, 125, 128, 134, 143, 144, 146, 147, 148, 155, 166, 168, 171, 175, 227
 Rumi, Maulana Jalal-ud-Din, 44, 76
 Rupar, 206
 Rustam b. Zal, 30, 66
- S**
- Sabir Shah. See Muhammad Sabir Darvesh
 Sabzavar, 22, 23, 102, 109
 Sa'di-i-Shirazi, 193
 Sa'd-ud-Din Khan, Nawab, 36, 166, 200, 206

- Saddozeis, 185
 Sadr-ud-Din, Mir, son of Nawab Qamar-ud-Din Khan, 170
 Safdar Jang. See Abu'l Mansur Khan, Nawab.
 Safdar Muhammad Khan, messenger of Emperor Muhammad Shah, 97
 Safi Mirza, 50
 Saif Khan, Nawab, brother of Nawab Amir Khan 'Umdatul-Mulk, 165
 Saif-ud-Daula, 'Abdus Samad Khan, Nawab, 179, 227
 Saihun (Jaxartes), 81, 82
 Sailan (Ceylon), 157
 Saint George of Lydda, 140
 Sakkhar, 43
 Salih (prophet), 149
 Samarqand, 74, 75, 82, 97
 Samarra, 139
 Samiri (Name of a magician), 62, 239
 Samsam-ud-Daula, son of Khan Dauran, Nawab, 260
 San'a, 155
 Sanjar. Sultan, 93
 Sarandip, 216, 227
 Sarbuland Khan, 40
 Sardesai, G. S., 163
 Sarfaraz Khan, Nawab, 162-164
 Sari, 102
 Sari Saqati, 121
 Sarkan, 117
 Sarkar, Sir Jadunath, 26, 27, 187, 217
 Sarman-rai. See Samarra.
- Shadman, fortress, 82
 Shafaq, Riza Zada, (Dr), 109, 178
 Shafi' Khan, Hakim, 256
 Shafqat Khan, 210
 Shah 'Abbas, infant son of Shah Tahmasp, 12, 14, 22, 109
 Shah 'Abbas Safavi, 104, 107, 110
 Shah 'Alam Bahadur Shah, 236, 238, 242, 251
 Shah Chiragh, 250
 Shah Isma'il Safavi, 9, 143, 215
 Shahjahanabad, 1, 26, 34, 41, 42, 45, 67, 69, 91, 96, 98, 109, 113, 131, 166, 170, 180, 182, 190, 205, 219, 220, 225, 251, 252, 270
 Shah Jahan, Mughal Emperor, 39, 41, 61, 105, 216, 217, 238
 Shah Jahan-Sani, 226
 Shah-i-Mardan, Hazrat, 259
Shahnama-i-Firdausi, 194
Shahnama-i-Nadiri, ed. Ahmad Suhaili, 19
Shahnama-i-Nadiri, of Mulla Firdausi, 173
 Shah Nawaz Khan, younger son of Nawab Zakariya Khan, 7, 180-185, 187-193, 201
 Shahrukh Mirza, eldest son of Riza Quli Mirza, 63, 179
 Shah Sawar Khan, 39
 Shah Shuja', 217, 220
 Shah Tahmasp, son of Shah Sultan Husain, 5, 9-14, 18, 20, 22, 23, 109
 Shah Tahmasp Safavi, 126, 215
 Shalamar Garden, 45

- Sham (Syria), 102, 128, 133, 134, 142, 145-148, 227
 Shamakhi, 102
 Shamlu tribesmen, 64
 Shams-ud-Din Khan, Khwaja, 181, 182
 Sharqpur, 181
 Sharza Khan, 24
 Shash river, 82
 Shergarh, 233
 Sher Jang, nephew of Nawab Burhan-ul-Mulk Sa'adat Khan, 31, 41, 204, 247
 Sher Khan Afghan, 215, 216
 Sher Muhammad Khan, 188
 Shibli, Shaikh, 124
 Shihab-ud-Din Khan, Mir, 211
 Shihab-ud-Din Suhrawardi, 124
 Shiraz, 11, 18, 19, 102, 185, 186, 248, 249, 252, 253
 Shirin, 117
 Shirvan, 102, 105
Short History of the Saracens, 120
 Shu'aib (prophet), 128-129
 Shuja-ud-Daula, son of safdar Jang, 162, 163, 164, 260, 265, 269, 270.
 Shushtar, 18
 Shushtari, Hakim Muhammad Shafi'. See Muhammad Shafi' Shushtari, Hakim.
 Sialkot, 45, 245
 Sikandar Beg called Dast Yar Khan, 23 2
 Sima, 115
 Sina, Abu 'Ali (Avicenna), 117
 Snd, 45, 53, 56, 57, 58, 74, 76, 82, 102
 Sirhind, 170, 180, 204, 206, 207, 210, 213, 214, 227, 238
 Sitara, 222
Siyar-ul-Muta'akhhirin, 166, 179, 185, 186, 193, 209, 213, 214, 220, 223, 224, 225, 226, 228, 229, 230, 233, 234, 235, 237, 240, 242, 245, 246, 247, 248, 255, 257, 265, 270
 Siyawush, 236
 Sonipat, 201
 Srivastava, A.L., 169, 187, 256, 264
Steingass, F. Persian-English Dictionary, 140
Studies in Indian History, 263
 Subhan Ba'i, 241
 Sulaiman Pasha, 150
 Sultan Buland called Achche Sahib, 256
 Sultan Husain Safavi, 6-10, 14, 179
 Surajmall, Jat, 255, 257, 258
 Surat, 67, 270, 271
 Sutlej river, 206, 215
 Sykes, Sir Percy, 174, 186
- T**
- Tabaristan, 55
 Tabas, 102
 Tabriz, 13, 102
Tabsirat-al-Nazirin, 37
 Tahmasp Khan Jalayir (also known as Tahmasp Khan Wakil), 22, 29, 34, 58, 65, 68-71, 76, 178
 Tahmasp Quli Khan (See under Nadir Shah).
 Takfur, 102

- Tal-katora, 257, 267
 Tan-sen, Mian, 218
 Taqi Khan. See Muhammad Taqi Khan Akhta Shirazi.
 Taqtamash Khan Qabchaq, 229, 268
 Tardi Beg Khan, 216
 Tarhat, 165
Tarikh-i-Ahmad, 196
Tarikh-i-Ahmad Shahi, 193, 210, 211, 242, 245, 246, 254, 257
Tarikh-i-Firishta, 52
Tarikh-i-Guzida, 117, 121, 124
Tarikh-i-Husain Shahi, 185
Tarikh-i-Nadiri, 6, 16, 17, 19, 20, 21, 22, 24, 25, 26, 32, 33, 37, 39, 41, 48, 49, 53, 57, 58, 62, 69, 71, 108, 109, 111, 118, 173, 174, 178
 Tashkend, 81, 82
Tazkira-i-Anandram, 185, 193, 203, 205, 210
 Tehran, 41, 97, 102, 104, 107, 176
 Thatta, 43, 53, 227
The First Two Nawabs Of Oudh, 27, 169, 187, 192, 200, 208, 213, 231, 243, 244, 246, 256, 257, 264
The History Of India As Told By Its Own Historians, 222
The Later Mughals, 26, 27, 40, 41, 218, 220, 222, 224, 225, 228, 230, 234
 Tikka, tribesmen, 78
 Tilpat, 180
 Timur Mirza, 40
 Topal Osman Pasha, 14, 16-18
 Tun, 102
 Turan, 3, 45, 50, 60, 62, 64, 66, 67, 68, 69, 70, 71, 72, 73, 74, 75, 76, 81, 89, 93, 111, 125, 134, 144, 146, 166, 168, 171, 175, 192, 227, 228
 Turkistan, 81, 216
 Tus, 101, 117
- U**
- Udham Bai, 241, 243
 Ulfat Muhammad Haider Khan, 252
 'Umar b. 'Abdu'l 'Aziz, 50
 'Umar, Hazrat, of Chamkani, 188
 'Umar Shazli, 155
 'Umda-tu-Tawarikh, 189
 'Usman Shazli, 155
 Uttarly, 136
 'Uzair (prophet), 140
 Uzbek, tribesmen, 74, 83, 198, 210
- V**
- Vambery, Arminius. 68
- W**
- Wadi-i-'Asfan, 139
 Wadi-i-Fatima, 139
 Wais Khan, Mir. See Mir Wais.
 Wajih Khan, 267
 Wali, 137
 Wali, Mir, 231
 Walayat-ullah Khan, Mir, 251
- Y**
- Yadgar Beg, 255
 Yahud b. Hazrat Ya'qub, 117
 Yahya b. Zakariya (prophet), 143

Yahya Khan, Mir, elder son of
Nawab Zakariya Khan, 180-
184, 191, 193

Yaman, 73, 144, 155, 166

Yamut tribesmen, 78

Yangajah, 135, 139

Ya'qub, Muhammad. See
Muhammad Ya'qub.

Yar 'Ali Sultan, 36

Yar Muhammad Khan, of
Balkh, 66, 152

Yar Muhammad Khan, Hafiz,
181

Yazd, 7, 102

Yazdan Bakhsh, Sultan, b.
Sultan, Dawar Bakhsh, b.
Sultan, Murad Bakhsh, b.
Shah Jahan, 39

Yunan, 113, 144

Yunas (prophet), 140

Z

Zahr-al-'Aqaba, 137

Zahr-al-'Urr, 138

Zakariya (prophet), 146

Zakariya Khan, Nawab, Subadar
of Lahore, 26, 47, 52, 58, 112,
180-181, 227

Zafar Khan (Turrah-baz), 98,
131, 241

Zaid b. Imam Hasan, 116

Zaki, Mirza, 72, 132

Zat-al-Hajj, fortress, 138

Zubaida Khatun, 49, 133, 146

Zulfiqar Jang (Saiyid Salabat
Khan), 190, 200, 203, 204,
218, 239, 240, 241, 258-260,
266

Zulfiqar Khan, 219, 220

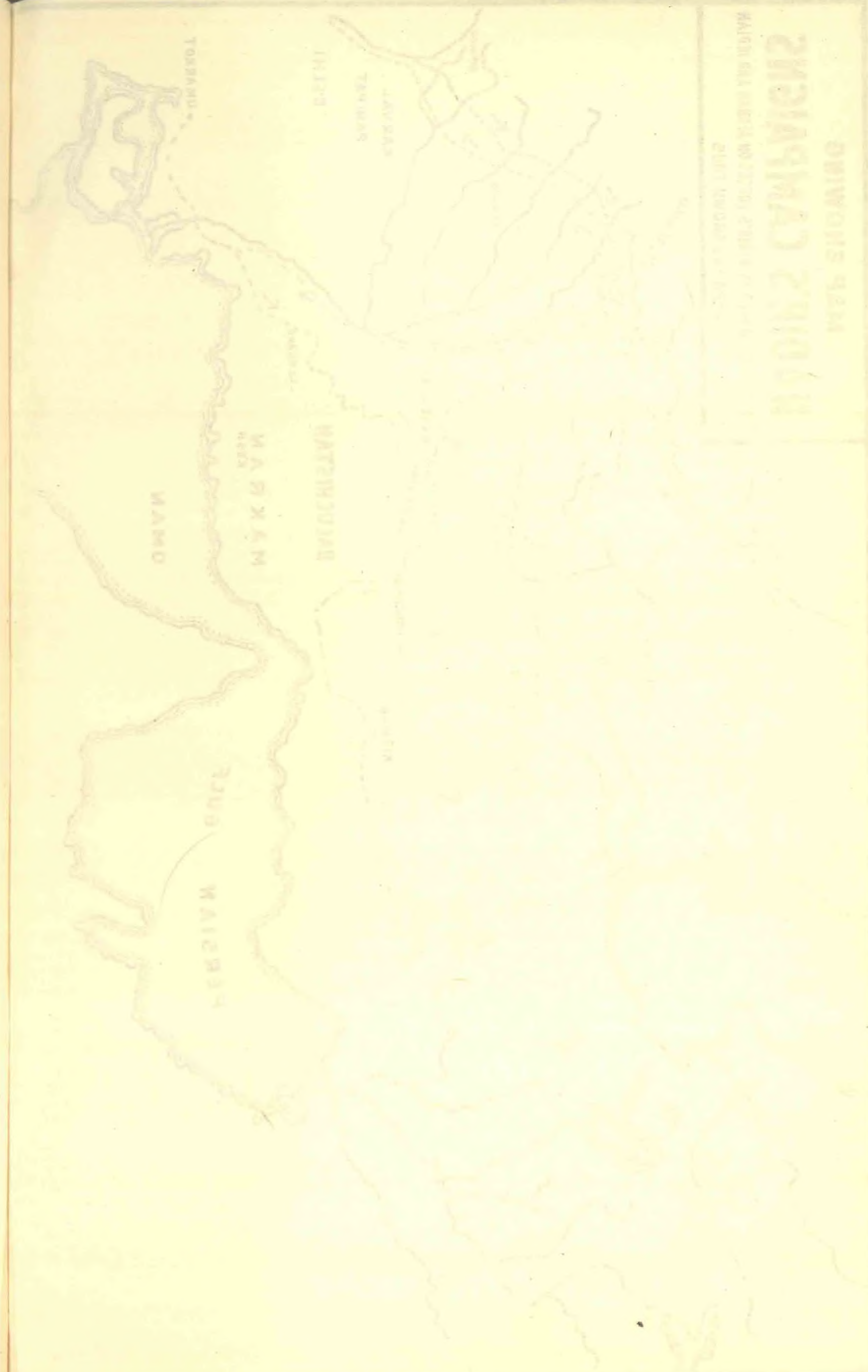
Zu'l- Kafil (prophet), 127, 130

غلطنامه

(Errata)

page	Line	Correct	Incorrect
vi	8	chronological	chrconological
vi	32	generosity	genrosity
vi	33	to me his	his me
2	12	سرگذشت	سرگزشت
29	13	پیوستند	پیوستند
44	13	جنگی	جنگی
51	footnote	Haravi	Harani
59	3	گیپائی	کیمیائی
67	4	اکثراوقات	اکزراوقات
67	9	پدر	بدر
93	footnote	paragraph	prrragraph
102	15	نخجوان	نخجوان
109	4	در	دا
119	25	توب	توب
120	10	دجله	دجله
120	footnote	Caliphate	Calipha
135	1	دارالسلام	دارلسلام
172	13	یاره	یاره
181	5	انتزاع	انتزاع
190	23	گهرونده	بهرونده

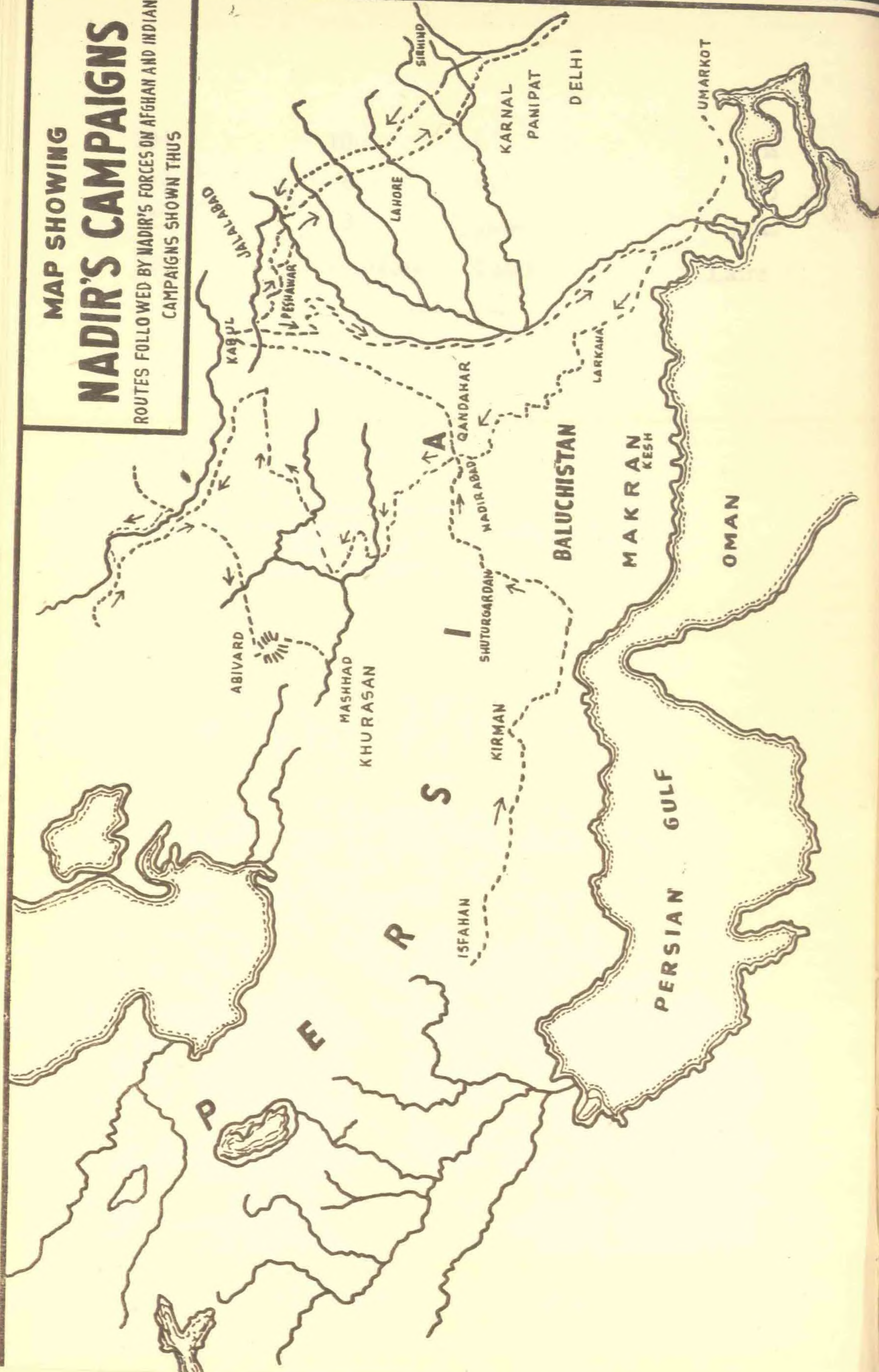
204	10	با	ها
212	8	زدا	ردا
222	3	حضور	حضور
224	footnote	Later	Latre



MAP SHOWING

NADIR'S CAMPAIGNS

ROUTES FOLLOWED BY NADIR'S FORCES ON AFGHAN AND INDIAN
CAMPAIGNS SHOWN THUS



Handwritten notes in Urdu script, likely providing commentary or additional details about the campaigns shown on the map.

